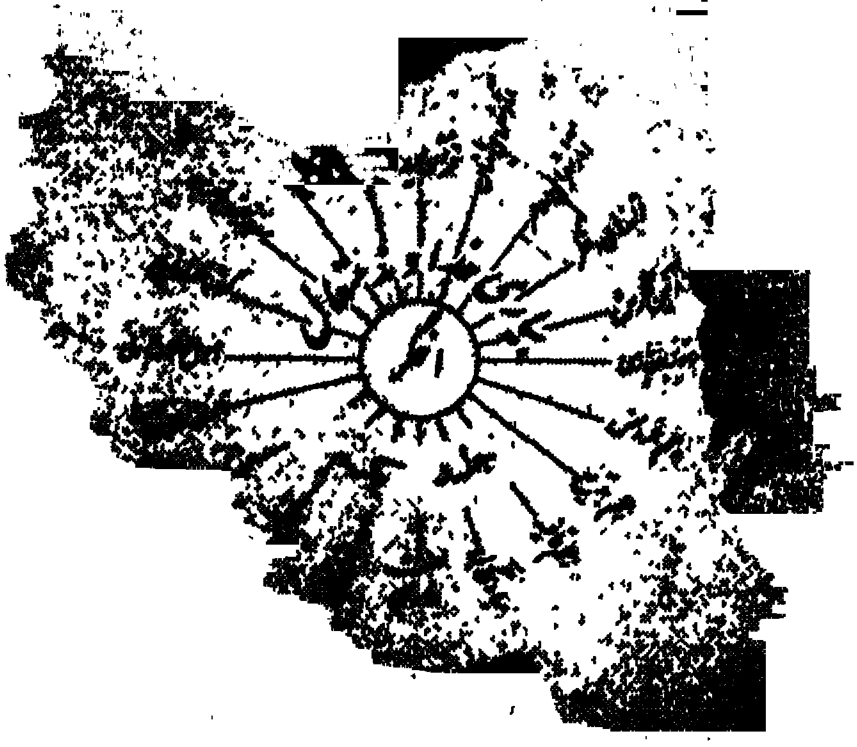

اخگر

۱۳۲۴ شمسی



آهنگ

صاحب و مدیر : سرهنگ احمد اخگر
رئیس هیئت تحریریه : کیوان سمیعی
شمارهٔ بانک ملی ۷۳۴۷ شمارهٔ بانک سپه ۱۸۴۳

اشتراک دوازده جلد در مرکز : ۱۸۰ ریال
در ولایات : ۲۰۰ «
در خارجه : ۲۵۰ «

پرسش و پاسخ

از آنجا که ما با نداشتن هرگونه وسایل مادی تصمیم گرفته ایم در خور توانائی خدمتی بفرهنگ عمومی هم وطنان خود بنمائیم و تأسیس این نشریه هم روی اصل همین منظور بعمل آمده است لذا ، برای اینکه از روحیات و مطالبی که مورد احتیاج یا اشکال مشترکین عظام است بیخبر نباشیم ، اندیشیده‌ایم که یك صفحه از نشریه را اختصاص بپرسشهای خوانندگان از ما و پرسشهای ما از خوانندگان بدهیم .

بدیهی است که منظور ما از پرسشها و پاسخها منحصراً موضوعات علمی و ادبی و مطالب مربوط بوضعیت نشریه میباشد بنا بر این خوانندگان محترم باید پرسشی از ما بنمایند که مربوط باین موضوعات باشد والا بلاجواب خواهد ماند .

پاسخ پرسشها بوسیلهٔ هیئت تحریریهٔ این نشریه داده میشود و در نظر است که بعداً تمام پرسشها و پاسخها بعنوان کتاب مستقلی با طرزی ظریف جداگانه بچاپ برسد .

اینك ما باب پرسشهارا مفتوح ساخته دو سئوال زیر را از خوانندگان محترم راجع بطرز و کیفیت انتشار مطالب نشریهٔ خود مینمائیم .

۱ ـ آیا مایل هستید از مجلدات دورهٔ کتب نشریهٔ ما در مدت یکسال دوازده جلد منتشر شود یا بیشتر ، اگر مایلید بیشتر از دوازده جلد در هر سال توزیع کنیم با انتشار سالی چند جلد موافق میباشید ؟

۲ ـ بمنظور اینکه مشترکین بتوانند بعداً هر قسمتی را جداگانه تجلید و کتابی از آن درست کنند خوب است ما بدون قید اتمام مطالب هر دو صفحه را بیك موضوع اختصاص داده و بقیه آنرا در نشریه های بعد بهمین ترتیب بچاپ برسانیم (مانند همین جلد) یا بمنظور اینکه هر مطلبی مستقل و تمام باشد قید تهیهٔ کتاب جدا جدا را از میان برداریم و هر فصلی از کتب منظوره را (اعم از اینکه در دو صفحه یا کمتر یا در سه صفحه و بیشتر تمام شود) بطوریکه بتنهائی مستقل و مفید باشد بچاپ برسانیم ؟

نظر اکثریت مشترکین قاطع است .

جوابها باید مختصر و خوانا و با امضاء و آدرس کامل و روشن نوشته شود .

اِنَّ فِیْ

لَا رَطْبٍ وَّ لَا یَابِسٍ

کَلَامُ اللّٰہِ مَجِیْدٌ

اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبِیْنٍ

لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ

سورة الفاتحة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ①

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ② الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ③
مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ④ اِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ⑤ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيْمَ ⑥ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ ⑦

مكية وآياتها سبع

سورهٔ الحمد مکیه

بنام خدای بخشندهٔ مهربان (۱)

ستایش خدا را که پروردگار جهانیانست (آفریننده ...) (۲)
بخشنده و مهربان است (۳) پادشاه روز جزاست روز کیفر
... (۴) ... ترا میپرستیم و از تو یاری میجوئیم (۵) ما را
به راه راست هدایت فرما (۶) راه آنانکه بایشان انعام
فرمودی نه راه کسانیکه بر آنها خشم نمودی نه راه گمراهان (۷)

نازل شده و مشتمل بر هفت آیه

سورۃ البقرۃ مدنیۃ وآیاتہا

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم (1)

الٓمّٓ (1) ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ
يُنْفِقُونَ (3) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4) أُولٰئِكَ
عَلٰى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5)

[illegible]



بمناسبت پنجمین سال جلوس اعلیحضرت همایون

شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی خلد الله ملکه و سلطنته

بمشترکین محترم اهداء میشود

منتخب آثار شعرای باستان

امیر حسن دهلوی

مرد نه ای گر همه دل خون نه ای — لاف محبت چه زنی چون نه ای
با تو چه ضایع کنم افسون عشق — مرده دلی قابل افسون نه ای
بو الهوسی گفت بلیلی بطنز — رو که چنین قابل و موزون نه ای
لیلی از این حال بخندید و گفت — باتو چه گویم که تومجنون نه ای
ای حسن احوال تو دیگر شده است — آنچه تو اول بدی اکنون نه ای

وقار شیرازی

هرچند عشق یکسره رنج وملالت است — جز عشق هر طریق که گیری ضلالت است
میرانیم زپیش که میلم دهی بخویش — چون است خصمی تو چه این استمالت است
خلقی زباده مست و گروهی زمال و جاه — ما از خیال چشم تو خود این چه حالت است
نی رنج نامه دارم و نی منت رسول — چون دوست در دل است چه جای رسالت است
وصل تو باشد ار ثمری باشدم ز عمر — واندم که بی تو میگذرانم بطالت است
از سوز آه وازدم گرمم عجب مدار — کاین خود بر آتش دل سوزان دلالت است
زان لب کنم حدیث که خروارها شکر — در دفتر وقار ز دیوان حوالت است

توحید شیرازی

چه روی داد که جانان زما جدائی کرد — چه شد که بی سببی ترک آشنائی کرد
وفای دوست من از دل برون نخواهم کرد — اگر چه در حق مادوست بیوفائی کرد
دوای درد من آخر ز آب میکده بود — دلم شکایت بیجا ز بی نوائی کرد

بتاج پادشهی سر فرو نمی آرد — کسی که بر در دیر مغان گدائی کرد
حرام باد بر آنکس حلاوت غم عشق — که در کمند تو اندیشهٔ رهائی کرد
دمی حجاب برافکن که دل ز دست دهد — فقیه شهر که دعوی پارسائی کرد
غلام آن سر زلفم که با پریشانی — ز کار این دل شیدا گره گشائی کرد
کسی برندی و مستی کند ملامت من — که عیب بیهده بر کرده خدائی کرد
ز حادثات پناهی ز عقل می جستم — مرا بدیر خرابات رهنمائی کرد
چه فتنه ها که برانگیخت یار در عالم — زیک نظر که در آئینه خود نمائی کرد

غزل سرائی توحید در هوای تو بود
چو عندلیب که بر گل غزل سرائی کرد

ناصر خسرو

سخن شریفتر و بهتر است نزد حکیم — ز هرچه هست در اینروز گار بیمعنی
سخن نهان ز ستوران بمار سید چو وحی — نهان رسید ز مازی نبی بکوه حری
بلوح محفوظ اندر نگر که پیش تو است — در و همی نگرد جبرئیل و بو یحیی
مگر که یادنداری که چشم تو نشناخت — بخط خویش الف را همی بجهد از بی
ترا سخن نه بدان داده اند تا تو زبان — در افکنی بخرافات خندناك حجی
رها شد از شکم ماهی و شب و دریا — بیك سخن چو شنیدیم یونس بن متی
سخن سپارد بیهوش را به بند و بلا — سخن سپارد هشیار را بعهد لوی
بدین سخن شده تو رئیس جانوران — بدین فتادند ایشان بزیر بیع و شری
سخن مجوی فزون زانکه حق تست ازمن — که آن ربی بود و نیست مان حلال ربی
خدای ماسوی ما نامهٔ نبشت شگفت — نبشته هاش مواليد و آسمانش سحی
ز حل همی چه کند؟ آنچه هست کار زحل — سهی همی چه کند؟ آنچه هست کار سهی
باسب و جامهٔ نیکو چرا شدی مشغول — سخنت نیکو باید نه طیلسان و ردی
برآورند بهیکجا دروغ و رسوائی — بسی بتر بسوی عاقلان زمرك فجی

آثار شعرای معاصر

مرحوم ابوالحسن میرزای قاجار ملقب بشیخ الرئیس

(پیمانه)

مرا پیمانه برگشته است واو پیمانه میریزد   بساغر ساقی امشب بادهٔ مستانه میریزد
بیا زاهد بخاك پاك میخانه تیمم کن   ریا را آبرو اینجا بیك پیمانه میریزد
اگر چل سال در مسجد کشیدم رنج بیحاصل   گناهم اربعین خدمت میخانه میریزد
مرا دل بر سر دست او کشیده تیغ از ابرو   نمیدانم که میریزد مرا خون یا نه میریزد
بجان گفتم که پیش از مرگ بیرون شو ز تن کاخر   تو غافل ناگهانی سقف این کاشانه میریزد(۱)
مرا دل بستهٔ مو نیست ای مشاطه رحمی کن   که از یك تار زلفش صد دل دیوانه میریزد
چه پروا کرده بی پروا از روی جائیکه صد عنقا   بپای شمع آن محفل کم از پروانه میریزد

نظام وفا

فدایت ای گل خندان که فارغ از چمنی   چو جان من تو عزیزی اگرچه دلشکنی
فروغ دیده و آرام جان و مونس دل   عزیز خاطر و آسایش روان و تنی
چه غم ز دست تو گر پیرهن نمودم چاك   تنی نبوده که حاجت بود به پیرهنی
نه محوروی چو آئینه ات منم تنها   که خود در آینه محو جمال خویشتنی
لطافت تو چو بینم دریغم آید از آن   که پا نهی ز تلطف بچشم همچو منی
لب و دهن بود این یا که نقطهٔ موهوم   تو خود بگوی در این رمز از لبت سخنی

شوریدهٔ شیرازی

هرچه کنی بکن مکن ترك من ای نگار من   هرچه بری ببر مبر سنگدلی بکار من
هرچه هلی بهل مهل پرده بروی چون قمر   هرچه دری بدر مدر پردهٔ اعتبار من

---

۱ ـ این بیت لفظاً ومعناً از این شعر گرفته شده است و گویندهٔ آن معلوم نیست «
جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو   گفتا چکنم خانه فرو میآید »
و این شعر را ملا صدرا دربعضی از کتب خود از آنجمله در کتاب مبدأ و معاد ، نقل کرده است

هرچه کشی بکش مکش باده بیزم مدعی هر چه خوری بخور مخور خون من ای نگار من
هرچه دهی بده مده زلف بباد ای صنم هرچه نهی بنه منه دام برهگذار من
هرچه کشی بکش مکش صید حرم که نیست خوش هرچه کنی بکن مکن خانهٔ اعتبار من
هرچه روی برو مرو راه خلاف دوستی هرچه زنی بزن مزن طعنه بروزگار من

مصطفی قلی متخلص بسینا

خورشید رخی راه قمر میزد و میرفت آتش بدل اهل نظر میزد و میرفت
چون پای نهادی بزمین در فلك ازحسن خورشید رخش ره بقمر میزد و میرفت
بر باد دهم جان و دل خویش که برخاك در پیش گل روی تو سر میزد و میرفت
با چهرهٔ افروخته بر هر که گذر کرد آتش بدل سوخته در میزد و میرفت
آن تنگ دهان چون لب شیرین بگشودی بس خنده که بر تنگ شکر میزد و میرفت
مجنون تو بسیار بدیدیم چو فرهاد کز عشق تو بر کوه و کمر میزد و میرفت
نازم صنمی را که بهر روز ز وعده بر آب لبش نقش دگر میزد و میرفت
از عشق بتی سیمتنی منطق سینا در نظم سخن سکه بزر میزد و میرفت

خسروی (محمد باقرمیرزای کرمانشاهی)

دلم با آن پریوش خوش بر آمد که سیمش زامتحان بیغش برآمد
چو از سودای سودابه بری بود سیاوش سان خوش ازآتش برآمد
بدریای غمش چون جان تاریك فرو رفت اینچنین مهوش برآمد
کرامت بین که دل باکوه اندوه بمیخانه شد و سر خوش برآمد
چو جانت از جهات وازجهت رست ز در بندان پنج و شش برآمد
بدست رایضی ده کرهٔ نفس وگرنه تو سن و سرکش برآمد
بجز حرف محبت چون نمیخواند دلم زینگونه محنت کش برآمد
کسی کو دست ازجان ودل وتن بشست از چنگ کشواکش برآمد
بقصد جان زار خسروی بود ترا هر تیر کز ترکش برآمد

آئین نگارش

آئین نگارش مرکب از دو کلمهٔ آئین و نگارش است و معنی مفرد هر یك چنین میباشد :

۱ـ آئین

عبارت از زیب و زینت و آرایش و رسم و عادت و طرز و روش وداد ن و گرفتن وداشتن و بستن و نهادن وکردن و برانداختن و سازنمودن و تازه کردن است و در غیاث اللغات آنرا با همزه و در برهان با یا نوشته اند .

۲ ـ نگارش

مرکب از یك کلمه و یك حرف است اما کلمهٔ آن : نگار است و نگار بمعنی نقش و مرادف نقش میباشد مانند : نقش و نگار و در قدیم نقشی را که از حنا بر دست و پای خوبرویان میکشیده اند نگار میگفته اند و چون خوبرویان مقید بداشتن چنین نقشی در دست و پا بوده و اکثر اوقات بدینوسیله خودرا زینت میداده اند لهذا کم کم کلمهٔ نگار صفتی برای معشوق شد و پس از چندی کلمهٔ مزبور از عنوان صفت بودن خارج گردیده کنایه از محبوب و معشوق شد و در همین موقع شعراء آنرا مجرداً بجای محبوب و معشوق استعمال کردند چنانکه حافظ میفرماید :

«رقص برشعر تر و نالهٔ نی خوش باشد خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند»

و باینمعنی در اشعار حافظ و همچنین اشعار دیگران زیاد استعمال شده است و چون درفارسی اینکلمه بمعنی بت هم آمده است احتمال دارد که شعراء فارسی زبان آنرا در اشعار خود بمعنی بت برمعشوق اطلاق کرده باشند چنانکه در برهان قاطع مینویسد : نگار بر وزن شکار بمعنی بت باشد که بعربی صنم گویند .

و اما حرف آن عبارت از شین مصدری است که در اواخر فعل امر معنی مصدری دهد مانند : روش ، دهش و پرورش و کمال الدین اصفهانی گفته است :

ای زرایت ملك ودین در نازش و در پرورش ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش

و چون تردیدی نیست کـه شین آخر کلمهٔ نگـارش شین مصدری است لهذا معنی آن نقش کردن میباشد و وقتی که با این ترتیب (یعنی با ترتیب مرکب شدن با شین)مضاف الیه آئین یاکلمه دیگری که مفیدمعنی طرز و روش ودستور باشد واقع شود مقصود از آن نوشتن خواهد بود و بناء بر این آئین نگـارش بمعنی : دستور نوشتن میباشد واسم فاعل آن نگارنده است وچون این مقدمه دانسته شد اکنون شروع بذکر مقصود نموده میگوئیم :

دستور نوشتن منقسم بدو قسمت است - اولی مربوط بانشاء کلمات ومطالب است دیگری متعلق باملاء حروف و کلمات و هر چند ما قصد داریم که برای خوانندگان خود هردو قسمت رابیان کنیم اما چون انشاء کلمات ومطالب مربوط بتفکر است و املاء حروف و کلمات متعلق بخط و کتابت است که بعداز تفکر صورت خارجی پیدا میکند لهذا بحکم تقدمی که دارد ما اول انشاء کلمات و مطالبرابیان میکنیم بعدبذکر املاء میپردازیم : اما انشاء -

بنابرآنچه که مؤلف « المنجد » ذیل مادهٔ نشاء مینویسد : درلغت بمعنی تربیت کردن ، بلند کردن، حادث نمودن ، خلق نمودن ،ابتداء کردن بکلام، وضع نمودن وغیره میباشد و از افعال شروع است ودر اصطلاح علمی است که ترکیب کلمات و عبارات نثر بوسیلهٔ آن دانسته میشود و علماء عربیت و منطق بکلامی انشاء میگویند که احتمال صدق و کذب وماضی ومستقبل نداشته باشد وقصد ما در اینجا همان معنی اصطلاحی اول است که با مفهوم نگارش تقریباً یکی استو دانستن آنچه که ما مینویسیم برای هر کسی که خیال نویسندگی داشته باشد ازامورضروریه است وبدون آن هیچکس نمیتواند بنوشتن مطالب صحیح بپردازد و اگر چه دانستن آن بسیار آسان بنظر میآید و هر کسی خود را واجد آن میانگارد ولی بعقیدهٔ ما چنین نیست و دانستن آن کاری بس دشوار میباشد

ترانه های اخگر

چند سال پیش هنگامی که برای نخستین بار کتاب بیمانندی بنام « امثال و حکم » تألیف دانشمند محترم آقای علی اکبر دهخدا مانند آفتاب درخشنده در آسمان ادبیات ما آشکار شد و منهم همچون صدها عـاشق شیدای زنده گشتن ادبیات کهن سال فارسی ازسرشوق وشور دل بمطالعهٔ آن پرداختم برآن شدم که قدم بر جادهٔ اقدام شایـان تحسین آقای دهخدا گزارم و تا حدی که برایم ممکن است رویهٔ ایشانرا پیروی کنم ازاینجهت ؛ این کتاب راکه نتیجهٔ عمری بررسی و مطالعه ادبیات زبان فارسی من است بجامعه ادب پرور وادب پژوه ایرانی تقدیم میدارم و پیش از اینکه اصل کتاب را از نظر مطالعهٔ خوانندگان بگذرانم لازم است متذکر شود که چون :

۱ ـ درضمن مطالعهٔ کتاب امثال و حکم ذیل بسیاری از مثلها را مشاهده کردم که از داشتن شواهد شعری خالی است و مطمئن بودم با تتبع وسیعی که آقای دهخدا در اشعار فارسی دارند بواسطه نبودن شاهد شعری مجبور بآن شده اند که ذیل آن مثلهارا خالی بگذارند . لهذا باین فکر افتادم که نظائر و شواهد شعری آن قسمتهارا منظوم نمایم تا امثال و حکم منثور پارسی تماماً دارای همانند شعری باشند و تصور میکنم که این فکر از چندین جهت مفید و لازم باشد زیرا که هم در مقابل حکم و امثال منثور پارسی، حکم وامثال منظوم پارسی خواهیم داشت و هم چون شعر زودتر و بهتر از نثر بحافظه سپرده خواهد شد . حکم و امثال محفوظ تر و رایجتر خواهد گردید و هم چون تهیهٔ يك مصراع یا بیت برای مقابله با مثل بدون در نظر گرفتن نظم و ترتیبی برای اشعار خوش آیند نیست و ذکر مثل خشک خالی هم در شعر موجب رغبت مردم بحفظ آنها نمیشود برای احتراز از این قسمت گفتارهائی اساسی پیش کشیده ام تادر ضمن بیان نکته ای امثال و حکم منظور بالطبع درخاطرها جایگزین شود از اینجهت علاوه بر فوائد مذکوره خوانندگان بنکات جالب توجهی هم که در طی این اشعار ذکر شده است برخورد خواهند نمود و یکـی از شعراء گذشته در اینموضوع بسیار خوب گفته است .

«هر کس سخن را بسخن ضم کند قطرهٔ خونی زجگر کم کند»

آری برای ضم کردن سخن خود بسخن آقای دهخدا خون جگر خورده ام تا خون جگر عاشقان ادبیات پارسی را کم کنم .

۲ ـ یکی از مشکلات این بوده که بیشتر اصطلاحات زبان فارسی مرکب ازواژه هائی است که معنی خاص لغوی خود را نمیدهد بلکه مفهوم ادبی دیگری دارد که هرگاه کسی بخواهد برای بدست آوردن آن مفهوم از کتب لغت کمك جوید از فهم مقصود و درك موضوع باز میماند مگر اینکه علاوه برحفظ معانی لغات موارد استعمال استعارات و کنایات را نیز بداند ومتاسفانه تاکنون هم راجع باین امر مهم کتابی نوشته نشده از اینجهت در این کتاب سعی شده است موارد استعمال کنایات و استعارات و اصطلاحات معموله فارسی در اشعار بدون تکلف بیان شود تاهم محفوظ بماند و هم معنی لغوی و اصطلاحی هر کدام در ضمن ذکر مطالب بقرینه معلوم شود .

۲ ـ از آنجا که رعایت محاورات معمولهٔ زمان برای پارسی زبانان تقریباً دو زبان بوجود آورده که یکی رازبان شعر و دیگری را زبان محاوره میتوان نامید و تا بحال شعراء و نویسندگان تا توانسته اند در تالیفات خود از ذکر لغات مورد استعمال در زبان محاوره بعنوان اینکه اصطلاحات آن عامیانه است دوری کرده اند تا جائیکه بجای لغات زیبای پروین ، بهرام ، کیوان و هزاران کلمات دیگر ببهانهٔ عامیانه بودن آنها کلمات ثریا و مریخ و زحل و غیره استعمال کرده اند و در نتیجه اینگونه استعمالات پارسی زبانان هم بسهولت معانی اشعار و نوشته های آنانرا نمیفهمند و از طرف دیگر بدیهی است که شاعر برای خود یامعدودی مانند خود نه شعر میگوید و نه باید بگوید بلکه او باید شعر برای همگان حتی برای تمام اهل جهان بگوید که مانند اشعار خیام و سعدی مورد استفاده همه قرار بگیرد از اینجهت بر خلاف رسم معمول اینگونه نویسندگان و شعراء کوشش کرده ام تاحد امکان لغات و اصطلاحات معمولی را وارد زبان شعر نمایم و این دو رنگی و دو نوعی زبان را از بین بردارم .

دستور زبان فارسی

یکی از کلمات و لغاتی که امروزه بین فارسی زبانان و عربی گویان مشترك است وظاهراً آنرا دز قدیم عرب از ایران بعاریت گرفته کلمهٔ «دستور» میباشد که درهردوزبان دارای معانی متعدده گردیده و گاهی هم ایرانیان وعرب آنرا بیك معنی استعمال کرده ومیکنند - اما معنی عربی دستور : قاعده ،اجازه، وزیر، نام دفتری که قوانین مملکتی را در آن بنویسند وهمچنین دفتری که نام سربازان و حقوق و جیرهٔ آنها در آن مضبوط است ، میباشد وعرب آنرا بضم دال تلفظ کرده وبه «دساتیر» جمع میبندد و در فارسی بمعنی : وزیرومنشی ورخصت واجازت وصاحب دستگاه ومسند وکسی که درتمشیت مهمات باواعتماد میشود آمده و همچنین در فارسی بوفای بعهد و وعده و چوب کندهٔ درازی که بعرض ربالای کشتی میانداخته ومیزان کشتی را بوسیلهٔ آن نگاه میداشته‌اند ،دستور میگفته اند و نیز چوبیرا که در پشت درمیگذارده اند تا در باز نشود دستور مینامیده اندو بمعنی طرزوروش و قاعده و قانون هم استعمال شده است واستعمال آن باین چند معنی اخیر زیادتر ومشهورتر میباشد ودرقدیم و امروز (چنانکه در هندوستان بین فارسیان متداول است) مانند کلمهٔ هیربد وموبد که بمعنی دانشمند وخادم بزرك آتشکده میباشند ، هریك از روحانیون بزرك‌دین زرتشت دستور نامیده شده ومیشود و با ینمعانی درفارسی بفتح اول بروزن مستور میباشد و گاهی هم یاء نسبت را بآخر آن درآورده دستوری میگویند و بساین شکل بیشتر بمعنی رخصت واجازه است چنانکه حافظ گفته است :

بیب چند نصیحت کنی که عشق مباز ⁂ اگرچه نیست ادب این‌سخن‌بدستوری

از میانهٔ اینمعانی چند معنی باعنوان مطلب مامناسبت دارد - اول معنی قاعده است زیرا که : دردستور زبان فارسی قواعد ومطالبی گفته میشود که آنرا بعربی نحو، وبزبانهای اوروپائی، گرامر، میگویند اما کلمهٔ نحواز جهتی نمیتواند تمام معنی معرف کلمهٔ «دستور» دراین مورد بشودزیرانحوخاکی ازقواعدی است که ترکیب کلمات وکیفیت‌اعراب را بیان میکند وحال اینکه درفارسی اخیر کلمات اعراب ندارد و فقط دستوراز جهت ترکیب کلمات بانحو

عربی مشارکت دارد بعلاوه در فارسی علم صرف هم جزو دستور بیان میشود درصورتیکه در عربی علم مزبور علمی مستقل میباشد .

دوم ـ معنی طرز و روش است زیرا : در دستور زبان فارسی از طرز و روش وچگونگی اشتقاق کلمات از مصادر و فعل سازی وجمله بندی‌واسلوب وترکیب الفاظ سخن بمیان خواهد آمد .

سوم ـ رخصت و اجازت است زیرا : بعقیدهٔ ما کسی رخصت و اجازهٔ نویسندگی وشاعری حتی تکلم‌بزبان فارسی داردکه آداب ورسوم و قواعدادبی این زبانرا بداند .

چهارم ـ معنی قانون است زیرا دستور زبان فارسی قانونی است که هر نویسنده و شاعرومتکلمی باید ازآن پیروی کند و بدون تطبیق زبان خود باقانون آن نبایستی لب بسخن بگشاید .

حالا که معلوم شد ما ازکلمهٔ دستورچه معانی را مقصود داریم خوانندگان را متوجه مطلب خودساخته میکوئیم : زبان‌فارسی مانند هرزبان زندهٔ دیگری که دردنیاست قانون وقاعده وطرزوروشی داردبعلت اینکه این زبان اززبانهای منصرف«Langues agglutinantes» است و ریشهٔ بسیاری از لغات‌آن ازحیث شکل وساختمان تغییراتی پیدا میکندو ترکیبهای گوناگونی بوجود میآورد وهمین تغییر اشکال و ترکیبهای گوناگون ناچار است که تحت قواعد ودستور هائی مظبوط شود .(۱)

---

۱ ـ برای توضیح مطلب بالا لازم است بگوئیم که : علماء علم زبان شناسی زبان بشر رابسه قسمت‌ابتدائی ، متوسط‌وکامل تقسیم کرده‌انداما زبان ابتدائی زبانی است که حرف درآن دارای یك صدا میباشد مانند زبان : چینی ، انامی ، سیامی و برمانی و در کتب « فقةاللغه » چنین زبانها «Langues Monosyllabiques» نامیده شده است وزبان متوسطزبانی است که در آن کلمات بایکدیگر ترکیب میشود و در ضمن ترکیب معنی یکی ازکلمات از بین میرود وبجای آن معنی کلمهٔ دیگر وسیعتر میشود مانند زبان ژاپنی،ارالی ، فنلاندی ، مجارستانی ، ترکی ، آلتائی و کره‌ای ونام‌این‌زبانها باصطلاح علماءزبان‌شناسی «Langues à Flexion» میباشدوزبان کامل زبان منصرف و مرکب تام است وآنهارا «Langues agglutinantes» مینامند وتمام زبانهائی که ازریشهٔ «هندو اروپائی» و «سامی» جدا شده است اینطور میباشند وهر کدام‌دارای‌قواعدودستورهائی‌است که در کتب‌مربوطهٔ بخودازطرف‌ادباء آن‌زبان‌تدوین گردیده .

علم عروض

آهنگ سرواد

جلد اول

احمد اخگر تألیف

« فهرست کتاب »

بخش سوم - بحور تازه

کیوان سمیعی

علم بدیع

یکی از مهمترین علومی که بر هر گوینده شعر و پردازنده نثری دانستن
ن لازم است علم بدیع میباشد زیرا که: در اینعلم گفتگو از وجوه تحسین و تزیین
سخن میرود و معلوم است که هر نویسنده و شاعری میخواهد گفتار خود را بزیباترین
جهی بیان سازد و آنرا از زشتیها و بدیها پیراسته دارد و شاید هر سخنگوئی این
صد را داشته باشد و بخواهد سخن خود را ببهترین صورتی بیان نماید چنانکه
ر میانهٔ طبقات مختلفهٔ مردم عدهٔ زیادی هر روزه دیده میشوند که حتی در مواقع
ادی سعی میکنند کلماترا باوجه مستحسنی اداء نمایند مخصوصاً این سعی در
اقعی بخوبی مشاهده میشود که اشخاص معمولی و عادی نزد اهل فضل و ادب
بروند و میخواهند لب بتکلم بگشایند و کوشش میکنند که خوب حرف بزنند
اینکه اغلب اوقات بر اثر بیعلمی سخنان خود را بصورت مضحکی بیان میسازند
لی با اینحال خود آنها خیال مینمایند که با قصد خوب حرف زدن خوب حرف
ده اند همین قصد و کوشش ثابت میکند که غریزهٔ فطری هر متکلمی خوب
گفتن است نهایت اینکه چون قبلا موارد تحسین و تزئین کلام را نمیدانند
میتوانند قصد و کوشش خود را بمنصهٔ ظهور در آورند و گاهی هم بتقلید از
دیاه شروع بسخن گفتن میکنند و اینموضوع دو مطلب بزرگ را ثابت میکند: یکی
ینکه تحسین و تزئین کلام غریزهٔ فطری هر سخنگوئی است که حتی در هنگامی که
بود او فاقد است میخواهد آنرا از کسی که واجد است بعاریت بگیرد، دیگر اینکه
علوم میشود حتی اشخاص بیعلم و عادی هم میدانند که اگر سخن ببهترین صورت
طرزی بیان شود مؤثر واقع خواهد گشت - و هر دو مطلب هم از مطالب مسلمه
ست و مکرر تاریخ، مسلم بودن آنهارا ثابت کرده است و هر بسا دیده اوقات
جملهٔ خوب و مستحسن توانسته است امور مهمه ئی را انجام دهد حتی گاهی
ردم بسیاری را از کشتن نجات داده است و از کلیهٔ آنچه گفتیم این نتیجه بدست
آید که کلمات مرغوب و سخنان زیبا که مطابق علم بدیع گفته شود خیلی
ؤثر است و میتواند کار های عظیمی را انجام دهد ...

مهم را نویسنده وشاعر نباید از نظر دور کند و آن اینستکه صنایع بدیع را هرگز نباید با تکلف در سخنان خود بکار برد باینمعنی که نباید اول یکی از صنایع بدیع را در نظر بگیرد بعد برای آوردن آن کلماتی را انتخاب کند زیرا که: در اینصورت غالباً سخن گوینده دارای مفهوم عالی و روشنی نخواهد شد واگر هم دارای چنین مفهومی شود مطابق ذوق و حالت انس نخواهد گردید چنانچه ملاحظه میفرمائید اشعار رشیدالدین و طواط باستثناء چند شعر هیچ مطابق ذوق و حالت انس نیست با اینکه مهمترین شاعر و نویسندهٔ ایرانی است که از همه بیشتر بعلم بدیع آشنا بوده و در اینعلم کتابی بنام « حدائق السحر » نوشته است

علت آن اینست که قصد وطواط از سخن گوئی فقط آوردن صنایع بدیع با تکلف زیاد بوده است نه اینکه بی تکلف سخن گوید بعبارة اخری او سخن خود را بکلی تابع علم بدیع قرار داده بوده نه علم بدیع را تابع سخن خود و این نکته‌ئی است که اهل فن میتوانند آنرا ادراك كنند و برعکس اشعار سعدی و حافظ است که هرچند اغلب دارای یك یا دو یا سه تا از صنایع این علم است دارای تکلف نیست و پیداست که سعدی و حافظ قصد نداشته‌اند مخصوصاً در شعر خود آن صنعتها را بکار برند بلکه اول مضمون شعر را اندیشه کرده اند بعد هریك از آن صنایعرا منطبق با سخن خود ساخته‌اند.

درهرصورت قصد ما اینستکه زیبائی الفاظ بهیچوجه نباید زیبائی معنی را از میان ببرد بلکه زیبائی الفاظ باید در درجهٔ دوم و زیبائی معنی در درجهٔ اول قرار بگیرد تا سخن دارای مفهوم روشن و صریحی بشود.

مثلا رشیدالدین وطواط در قصیدهٔ مشهور عربی خود که درمدح نظام الملك گفته است:

یاخلی البال قد بلبلت فی البلبال بالی یار شیق القدقد قوست بالخلخال حالی

در تمام ابیات قصد آوردن صنعت تجنیس را داشته است و البته این عین تکلف است در صورتیکه سعدی و حافظ هرگز چنین بکاری نکرده و خود را ملتزم بآوردن یك صنعت بخصوص از بدیع ننموده‌اند اینست که هر ایرانی را میبینیم حد اقل چندین شعر از سعدی و حافظ در حفظ دارد و از اشعار رشید وطواط اغلب یك شعر هم حفظ ندارند و شاید بعضی اسم او را هم نشنیده باشند.

ک . س

شعر و قافیه

شاید در اینموضوع تردیدی نباشد که تنها چیزی که ایرانیان را در برابر ملل دیگر سرافراز و مشهور نموده و موجب توجه خاص دانشمندان و اهل ذوق کشور های دیگر بآنها شده است ادبیات کهنسال ملت ایران باشد و بتصدیق تمام ادباء منصف و سخن شناس اروپا ادبیات ایرانی از بیشتر جهات بر ادبیات ملل دیگر ترجیح و مزیت دارد و موجب رجحان آن همانا این قسمت است که ذوق ایرانی از قدیمترین ازمنه با مظاهر طبیعت آشنائی داشته و بر اثر این آشنائی میخواسته است آنچه را که از طبیعت و مظاهر آن درك کرده است بعرصهٔ بیان در آورد .

همین تصمیم بفهمانیدن موضوعاتی که درك کرده است بدیگران ، سبب گردید که قوهٔ خیال افراد این ملت تقویت یابد و در نتیجه ملتی جمال و کمال پرست شوند .

وقتی که افراد اینملت از جمال و کمال طبیعت و مظاهر آن برخوردار شدند قوهٔ نطق آنها باخیالشان طرح دوستی ریخت و این دو دوست بفکر شور عشق در جهان افکندن افتادند و درابتداء این فکر را بصورت جمله های کوتاه و حساس و پرمعنی در آوردند و چون در ضمن ، طبعی موزون و معتدل داشتند جمله های مزبور را با اوزان هجائی مخصوصی در میآوردند که حالا کاملا نمیشود بآنها شعر گفت و ماهرچند قدیمتر از اوستا کتابی نداریم و آن کتاب هم امروزه تماما موجود نیست ولی از قسمتهائی که موجود است برخی جمله های موزون دیده میشود مخصوصاً سرود های زرتشت که خطاب به « اهور امزدا » میکند کلامی موزون میباشد (۱) واز آن ببعد در زبان پهلوی نیز

---

(۱) در « گاتها » ضمن اشعار اخلاقی و سرود مذهبی که اکثر بطور مناجات بیان شده است ، ابیاتی دیده میشود که هرقطعهٔ آن باجمله ئی که دارای اینمعنی است شروع شده : « از تو میپرسم براستی بمن بفرما ای اهورا » .

جمله های موزونی دیده میشود که نمونه های آن در بعضی از کتب موجود است (۱) و چون در عصر ساسانیان موسیقی ترقی کاملی کرده بود و طبعه موسیقی هم با شعر ارتباط و اتحاد دارد از اینجهت میتوان گفت که در آن عصر شعر بیشتر از ازمنهٔ پیشین وجود داشته است و هر دو یعنی شعر و موسیقی در زمان « خسرو پرویز » آخرین مرحلهٔ ترقی خود را در زبان پهلوی پیموده از تارهای چنگ « نکیسا » وخلال نوای دلربای« باربد» بناء جلوه گری را نهادو شاهکار عمده این دو موسیقی دان قدیمی و مشهور ایران هم این بود که بین موسیقی و شعر ارتباط کاملی برقرار ساختند بحدی که بعداً هیچ وقت از هم جدا نشدند و کمی قبل از خسرو پرویز هم ایرانیان اندکی باوزان کاملتر در شعر که مختص بهمسایهٔ خود عرب بود آشنا شده بودند زیرا که : یزدگرد ملقب بشاهپور فرزند خویش بهرام را بصوا بدید منجمان نزد نعمان بن منذر بحیره فرستاد که او را تربیت کند و نعمان هم بهرام را که طفلی چهار ساله بود مطابق رسوم و عادات عرب برای تربیت ادبی و فراگرفتن فصاحت و بلاغت بمیانهٔ قبائل بدوی فرستاد و در آن زمان اغلب بدویان عرب مردمی فصیح و بلیغ و طلق اللسان و شاعر بودند و مخصوصا هر قبیله شاعر معتبر و بزرگی داشت که زبان او مهمترین حربهٔ دفاع آن قبیله در برابر قبائل دیگر محسوب میشد ،

---

۱ ـ در سنگ نبشتهٔ حاجی آباد که مربوط بعصر ساسانیان است کلام موزون دیده میشود و یکی از اشعار زبان پهلوی را آقای دکتر شفق در « تاریخ ادبیات ایران» ص ۲۵ ، از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که در شهر « تورفان » ترکستان پیدا شده باین ترتیب نقل میکند :

آپدوانی پرستگان

پرستگان روشنان فریشتگان کردگاران پشتان تهمان گرو مهر چهران ایزدان

هیاران زورمندان

ک . س

علوم عربیه

مقدمه

اینموضوع درنزد فضلاء و محققین امروز یکی از مسلمیاتست که زبان عربی از حیث لیاقت برای بیان مطالب ادبی یکی از مهمترین زبانهای دنیاست زیرا که : اولا ـ حروف کلمات آن درنهایت تناسب تنسیق شده است . ثانیاً ـ برای معنی واحد الفاظ کثیری ارد مانند کلمات : اسد ، ذکر ، عین و ورو که هر کدام متجاوز از بیست معنی دارد بطور کلی کمتر لغتی درعربی یافت میشود که دارای یك معنی باشد . ثالثاً ـ شتقاق کلمات زیادیست از مصادر که اصل واحد را با شکال مختلفی تغییر میدهد اینوسیله معانی گوناگونی حاصل شود (۱) رابعاً ـ ترکیب کلمات است که درهر رکیبی اواخر آنها تغییر میکنند و بشکلی دیگر درمیآید با اینکه کلمه یکی ست فقط ترکیب آن با کلمهٔ دیگر عوض شده است . خامساً ـ اداء کلمات آن بانست در حالات مختلف که باید رعایت تناسب موقع را نمود و برای هر وقعی جمله های خاصی را اداء کرد و هریک از این اصول فصولی دارد که رکمتر زبانی میتوان نظایر آنها را یافت و مجموع این اصول را علم عربیت یخوانند و علم عربیت باجمیع ملحقات وفروع و شعبی که دارد بنام ادبیات هرت یافته و هر کدام تحت عنوانی مستقل درآمده است و آن عنوانات بقول مشهور هارده تا میباشد و مهمتر ازهمه علم لغت ، صرف ، نحو ، معانی و بیان است وچون دون دانستن اینعلوم نمیشود کاملا از زبان عربی و ذخائر گرانبهائی که در دت چندین قرن ازطرف علماء و فضلاء عرب ـ ایران ـ مصر ـ هند و تمام کشور ای اسلامی بعنوان تألیف و تصنیف در سینهٔ لغات آن موجود گردیده است ، استفاده رد لهذا ؛ بر تمام کسانی که میخواهند در راه علم کوشش وتحقیقی کنند موختن آنها لازمست مخصوصاً برای ما ایرانیان که از طرفی زبان ما مخلوط

(۱) التصریف فی اللغة التغییر و فی الصناعة تحویل الاصل الواحد الی امثلة مختلفة لمعانٍ مقصودة بها .

بالغت عربی شده و از طرفی دیگر اکثر کتب مهمهٔ دانشمندان ما پس از اسلام ، بزبان عربی نوشته گردیده است واتفاقاً اکثر کتب مهمهٔ ئی هم که در علوم عربیه نوشته شده است تألیف و تصنیف علماء ایرانی میبـاشد چنانکه نخستین کتاب صرف و نحوعربی رابقولی درقرن‌دوم هجری سیبویه نوشته‌ونام‌نوشتهٔ‌خود را « الکتاب » نهاده (۱) بطور کلی باید گفت بیشتر اهمیت زبان عربی و ثروت لغوی آن مر هون زحمات ایرانیان و سـائر ملل

تدوین‌علم عربی

اسلامی است زیرا که : پس از انتشار دین مقدس اسلام در آسیا و افریقا مدت چندین قرن که دامنهٔ آن تا کنون نیز کشیده شده است ، تألیفات مهمهٔ دانشمندان این دین بزبان عربی نوشته میشد و مخصوصاً قواعد ادبی آنرا بیشتر ایرانیهـا مـدون ساخته اند و در قـرون اولیـه جمیع علوم عربیه ، بـالاخص لغت وصرف و نحو در یکجا تدوین میشـد ولـی بعدهـا هـر کدام علمی مستقل گردیـد و جدا گـانه نوشته شد و مهمتر از همه علم « نحو » میبـاشـد که برای درست تکلم کردن و استوار ساختن‌زبان‌وضع گردیده‌وواضع‌آن‌بنابر معروف‌در دورهٔ اسلامی علی بن ابیطالب علیه السلام بوده وبطوریکه مشهور و در مقدمـهٔ اکثر کتب‌نحویه مسطوراست ، علت‌وضع قواعدآن‌این بوده که‌روزی «ابوالاسوددئلی» (۲) از کسی شنید که این آیهٔ قرآن را «ان الله بریئی من‌المشرکین ورسوله» قرائت کرده و لام « رسولـه » را مجرور خوانده و بعضی میگویند کـه : دختر ابوالاسود جملهٔ « ما احسن السماء» رابعنوان اخبـار برزبان جاری سـاخت در صورتیکه اعراب کلمهٔ « احسن » رامطـابق جملهٔ استفهـامیه تلفظ نمود (۳) بهر حال ابوالاسودبا حالت تأثر نزدحضرت علی رفت‌و کیفیت‌حال‌راعرض‌نمود . حضرت پس از شنیدن گفتار او فرمود : « کلمه ، یا اسم است‌یافعل یا حرف . و اسم ، یا معرفه است یا نکره . واعراب ؛ یلرفع است یافتح‌یاجر »

---

۱ ـ سیبویه از بزرگان علماء ایران است ودر نیمهٔ دوم قرن دوم هجری میزیسته ـ تاریخ تولدش بسال ۱۵۶ و تاریخ‌وفاتش بسال ۱۸۰ یا ۱۹٤ هجری اتفاق‌افتاده است .

۲ ـ برای شرح حال‌او بکتاب‌«روضات الجنات» حرف ظاءمعجمه ذیل‌عنوان «ظالم» رجوع‌شود.

۳ ـ برای‌شرح‌اینموضوع‌بمقدمهٔ شرح کبیر (صمدیهٔ‌شیخ بهائی) تألیف مرحوم سید علیخان مدنی رجوع شود .

لغت نویسی پارسی

لغت هر قوم عبارت از کلمات و الفاظ مخصوصی است که بشکل وهیأت معینی درآمده و وسیلهٔ تفهیم وتفهم افراد آن‌قوم میباشد واین تفهیم‌وتفهم‌بموجب دانستن معنانی میسر خواهد شد که واضع لغت در برابر هر کلمه وضع کرده‌است‌وبدیهی است که هراندازه شخص متکلم بکلمات‌ومعانی‌اطلاع‌زیادتری پیدا کند زیادتر و بهتر میتواند مقاصد ومطالب متکلمین بآن کلماترادرك‌نماید و چون لغات هرقوم در برابر مشاهدات ومدرکات آنها وضع شده وبشر هم روز بروز بیشتر امور تازه را مشاهده و ادراك کرده است ، از اینجهت لغات زبان‌هر قومی رو بازدیاد رفته و میرود واگرهم خود لغات اضافه نشده است معانی‌مفرده و مرکبهٔ آنها اضافه شده است بنا بر این لغات زیادی در زبان هرقوم‌موجود گردیده که احاطه بر جمیع آنها برای جمیع اشخاص میسر نیست زیرا که : احاطه یافتن برجمیع لغات و معانی وقت ممتدی میخواهدکه متأسفانه‌اکثرمردم آنوقت راندارند وبهمین جهت درهرزبانی مقدارزیادی لغات یافت‌میشودکه‌معنی آنها براکثر متکلمین بآنزبان مجهول است وچون مجهول است دانشمندان قوم بضبط و جمع‌آوری آنها پرداخته اند ولی این ضبط وجمع آوری درازمنهٔ‌قدیمه انتشاری‌نداشت‌بلکه‌محدودبعدهٔ‌معدودی‌بودکه‌معانی لغات مجهوله‌راسینه‌بسینه‌از سلف بخلف‌میرسانیدندودانستن معانی‌آنهاهم‌بیشتر اختصاص بروحانیون‌اقوام که از دانشمندان محسوب‌میشدند،داشت‌وعلت‌این اختصاص هم این بودکه لغات‌غیر متداولهٔ‌هریك‌از اقوام وملل‌بیشتردر کتب‌آسمانی‌آنهابکار رفته‌بودومعانی‌آنهارا فقط‌کاهنان میدانستند ویکی ازمهمترین اقوام‌وملل‌دنیا،قوم ایرانی بوده‌است‌که قبل‌ازظهور دین‌اسلام بیشتر متدین بدیـانت زرتشت وخشور بزرگ ایران بوده اند واین‌وخشورچنانکه میدانیم دارای کتابی‌آسمانی بنام « اوستا » بوده‌است و دانستن‌معانی‌لغات این کتاب‌اختصاص‌بهیربدان ومؤبدان داشته ومعلوم‌است‌هرچه بیشترزمان‌هیربدان ومؤبدان از زمان تدوین‌اوستا میگذشت‌لغات‌مجهولة‌المعانی

آن زیاد تر میشد زیرا که : براثر تغییر لهجه حتی زبان ، لغات معلومه بصورت لغات مجهوله در میآمد تا اینکه کار باینجا منتهی شد که در عهد ساسانیان شرحی بر اوستا ، نوشته شد که متضمن بیان لغات آنکتاب آسمانی بزبان پهلوی بود و گذشته از مذهبی بودن این شرح از این حیث که شامل معانی لغات اوستا بزبان پهلوی بود میتوان از جهتی آنرا کتاب لغت دانست اگر چه در همان عهد ساسانی مانی هم بنوشتن کتابی پرداخته که نامش را ارتنگ (ارژنگ) گذارده بود و همچنین کتابهای دیگری بنام « شاپورگان » و غیره نوشته بود که لغات زیاد تری از آنچه که در آنزمان میانهٔ ایرانیها متداول بود در آن بکار برده بود ولی معانی مفردهٔ کلمات مورد استعمال او برمردم آنزمان مجهول نبود زیرا که : کتابهای خود را بزبان پهلوی نوشته بود و ایرانیها هم درآنزمان بزبان پهلوی تکلم مینمودند . بنابر این تنها کتاب مهمی که در آنزمان وجود داشت و لغات آن مورد تفسیر و معنی موبدان واقع شده همان کتاب اوستا بود تا اینکه زبان عربی بوسیلهٔ فتوحات مسلمین در میانهٔ ایرانیان رواج یافت و در اثناء رواج زبان عربی زبان خود ایرانیها هم تغییر نمود باین معنی که زبان پهلوی بتدریج متروك و زبان دری و کمی کلمات فارسی قدیم متداول شد و بنابر این زبان ایرانیها کم کم مخلوطی از لغات عربی و لغات دری و فارسی قدیم گردیده در میانهٔ ایرانیها رواج یافت و این جریان همه در قرن اول هجری اتفاق افتاد و همین زبان مخلوط است که بعدها بزبان فارسی مشهور شد و چون در آن موقع کتاب مخصوصی در علم و ادب نوشته نشده بود از این جهت لغات زبان فارسی هم احتیاج زیادی ببیان معانی نداشت زیرا که : لغات عربی و دری این زبان بیشتر لغات متداوله ئی بود که معانی آنها را اکثر میفهمیدند ولی در قرن دوم هجری که شروع بتألیف و ترجمهٔ کتابهائی از زبان پهلوی بعربی شد مردم ایران متوجه یکسلسله لغات پهلوی و دری شدند که معانی آنها براکثر ایرانیان مجهول بود و در این موقع زبان عربی هم همین حالرا پیدا کرده بود ولی ادباء و دانشمندان ایرانی و عرب اهمیت بیشتری بزبان عربی داده نخست بشرح معانی لغات آنزبان پرداختند

لغت عربی

اهمیت زبان عربی

شاید کسی از فضلاء و دانشمندان حقیقی امروزهٔ ایران تردیدی نداشته باشد که یکی از ضروری ترین زبانهائی که برای هر فرد متتبع ومحقق وادیب ایرانی دانستن آن از لوازم اولیه است زبان عربی میباشد چه آنکه برای تتبع و تحقیق مطالب نیاز تامی بمطالعهٔ کتب دانشمندان متقدم ایران دارد و چنانکه میدانیم اکثر تألیفات مهمهٔ ایرانیان پس از ظهور اسلام بلغت عربی نگارش یافته است بعلاوه ؛ امروز لغت عربی یکی از زنده ترین لغات دنیای متمدن است که در قسمت عمدهٔ قطعهٔ آسیا و افریقا رواج کامل دارد و خاور شناسان باختر و فضلاء خاور هر کدام از جهت مخصوصی با نظر اهمیت باین زبان مینگرند - اما خاور شناسان باین علت بلغت عربی توجه خویش را معطوف داشته اند که منشاء تمدن وعلوم آنها تمدن وعلوم مسلمین بوده است باین شرح که:

علت توجه خاور شناسان بزبان عربی

ضمن جنگهای صلیبی بتفصیلی که در کتب تاریخ مذکور است، (۱) در اندلس (اسپانیا) اروپائیان بآثار تمدن مسلمین برخورده و برای بدست آوردن آثار آن تمدن عالی بفرا گرفتن لغت عربی و ترجمهٔ کتب عربی پرداختند ودر تمام مدت قرون وسطی کار فضلاء اروپا ترجمهٔ کتب مختلفهٔ مسلمین که در انواع علوم نوشته بودند ، بوده و پس از اتمام ترجمهٔ کتب موردحاجت ببحث و تحقیق مطالب آنها مشغول شدندودر نتیجهٔ همان بحثها و تحقیقات موفق بتأسیس و تشکیل تمدن درخشان امروزی گردیدند ، بناء براین خاور شناسان برای درك علل واقعی عظمت تمدن اسلامی که موجب پیدایش تمدن جدیدخودآنها گردیده است، باشوق وافری بفرا گرفتن لغت عربی میپردازند تاهم بتوانند مستقیماً استفاده از کتبی کنند که در نتیجهٔ ترجمهٔ آنها اسلافشان

---

۱ - اینجانب در مقدمهٔ کتاب : تاریخ اسلام در کشورهای اروپا و آمریکا - چگونگی استفادهٔ اروپائیان را ضمن جنگهای صلیبی از اهالی اسپانیا مشروحاً نگاشته ایم . . . ت

موفق بایجاد تمدن جدید گردیده‌اند و هم شاید بتوانند رموز دیگری از کتب مزبوره بدست بیاورند که از نظر متقدمین محو شده و ممکن است اتفاقاً مهم و مؤثر هم بوده.

علت توجه فضلاء ایرانی بزبان عربی

اما فضلاء خاور مخصوصاً ایرانیها از آن جهت اهمیت باین لغت میدهند و تحصیل آنرا لازم میدانند که زبانهایشان دارای کلمات بسیاری از لغت عربی است که بصورت لغتهای خود آنها درآمده و چون مخاطب ما در این گفتار فارسی زبانان میباشند از اینجهت میگوئیم که : درموقع استیلاء عرب بر ایران لغات زیادی از زبان قوم غالب داخل در زبان قوم مغلوب یعنی ایرانیها شد و تاکنون هم بحال خود باقی است و از زبان فارسی جدا نشده است بعبارة اخری پس از استیلاء عرب بر ایران زبان ایرانیان مرکب از لغات فارسی و عربی و پهلوی شد و بناء بر این همانطور که ایرانیان برای اینکه در زبان خود ادیب باشند ناچارند معانی لغات فارسی را بدانند ، همین طور هم ناچارند که معانی لغات عربی و موارد استعمال آنها را بدانند و چون دانشمندان ایرانی بخوبی متوجه این قسمت هستند از اینجهت قدیماً و جدیداً اهمیت شایانی بلغت عربی داده و در صدد فرا گرفتن آن برآمده اند و غیر از این نظر در قدیم دانشمندان ایرانی نظر دیگری هم بلغت عربی داشته اند و آن اینست که: پس از ظهور اسلام ، قوم عرب شهرت جهانی یافته و در سایهٔ تعالیم آن دین مقدس بفتح کشور های مختلفه ئی از آنجمله ایران موفق شدند و طبیعی است که قوم مغلوب مایل بفرا گرفتن زبان و دین وعادات و رسوم قوم غالب میشود تا بتواند زندگانی خود را تأمین و عطوفت او را بخویش جلب کند و چون عرب در قرن اول هجری بر ایران و کشور های دیگر غلبه یافته بود و اکثر اهالی این کشور ها هم طوعاً او کرهاً دین اسلام را قبول کرده بودند ، همین امر سبب شد که در قرن اول هجری لغت عربی شهرت عالمگیر پیدا کند و تمام توجه دانشمندان اقوام و ملل بطرف قومی که تا آنوقت هیچ مورد توجه نبود و همچنین بطرف لغت آنها جلب شود و با این حال ؛ بیشتر فضلاء چون بدین اسلام گرویده بودند برای اطلاع یافتن بر کنه حقائق قرآن و فهمیدن فصاحت و بلاغت آن بخوبی لغت عربی را فرا گرفتند [illegible]

ک : س

حقوق بین الملل

مقدمه

پیش از آ نکه ما برای خوانندگان محترم خود بتعریف حقوق بین الملل بپردازیم ، لازمست اینمطلب را بعنوان مقدمه بیان کنیم که مجموع حقوق بین الملل مرکب از سه قسمت مهم میباشد اول ـ تعریف کلی کلمهٔ حقوق ومنشاءتاریخی آن . دوم ـ کیفیت تأسیس و تشکیل و ترقی دولتها و انحطاط و انقراض آ نها .
سوم ـ چگونگی روابط دول و ملل با یکدیکر و بنابراینکه روابط بین دولتها گاهی بوسیلهٔ هیأت دول و گاهی بوسیلهٔ افراد آ نها ایجاد میشود ، حقوق بین الملل تقسیم بدو قسمت میگردد ـ یکی حقوق بین الملل عمومی و دیگری حقوق بین الملل خصوصی و موضوع اولی بیان رابط دول با یکدیگر یا باءؤسسات بین المللی وموضوع دومی بیان روابط افرادملل باهمدیگراست .

معنی کلی حقوق

اما تعریف کلی کلمهٔ حقوق بنحـو اختصار اینست کـه حقوق جمع حق است و حـق در اصطلاح علمـاء اینعلم بمعنی قدرت در فعل و تملك و انـتفاع میباشد و میان آ ن با تکلیف مناسبتی است کـه بعضی از دانشمندان بشرح آ ن پرداخته اند و چیزی که وجود اینمناسبت را تأیید میکند اینست که منشاء هر دو قانون و لازمهٔ هریك هم آ زادیست و از آ نجا که حق در حقیقت بمنزلهٔ طلبی است که صاحب حق در صورت فقدان میتواند آ نرا مطالبه کند و اینمطالبه هم وقتی معنی دارد که شیئی مطلوب در تصرف شخص دیگری که صاحب واقعی آ ن نیست در آ مده باشد ، از اینجهت در مقابل حق تـکلیفی وجود دارد وچون هردو محدود بحدی هستند مزاحم یکدیکر واقع نمیشوند واگر بخواهند از حد خود تجاوز کنند ، عنوان « حـق » و «تکلیف» از آ نها سلب میشود و همیشه حق بر تکلیف تقدم بالعلیه دارد زیرا : تاحقی وجود نداشته باشد تکلیف وجود پیدا نمیکند و حق را هم عادات و رسوم و نظاماتی که بر اعمال و روابط مردم حکومت دارد بوجود میآورد و چون اساس عادات و رسوم نظامات اقوام و ملل اغلب مبتنی بر امور موهومه و خرافات و تخیلات

وهواهای نفسانی است ازاینجهت بعضی منکر وجود حق (بمعنی حقیقی یعنی ضد باطل) شده میگویند: هیچ گاه در هیچ جا حقی وجود نداشته است و آنچه وجود داشته است زور میباشد که آنرا صاحبان زور برای اغفال مردم ساده لوح بصورت حق جلوه داده اند و آنهم مختص بخود آنها گردیده است. اینعده از دانشمندان مدعی هستند که حق را باید عدالت بوجود آورد و عدالت هم درطبیعت وجود ندارد زیراکه: علاوه برقوی ساختن قوی وضعیف نمودن ضعیف، برای از میان بردن ضعیف بقوی کمک میکند تا او بتواند آسانتر و زودتر موجود ضعیف را طعمهٔ خود سازد و بعنوان توضیح و تمثیل میگویند: طبیعت، مرغ ماهی خوار ظالم را دو بال داده است که بر فراز دریا طیران کند و از بالا شکار بدبخت خود را ببیند و بسرعت تمام بسطح دریا نزدیک شده او را صید نماید ـ طبیعت، گرگ خونخواررا قدرت و توانائی داده است که گوسفند بیچاره را درربایه و اورا پاره پاره ساخته طعمهٔ خود کند ـ طبیعت، آدمی را دارای حیله و تزویری کرده است که حیوانات را زبون خود سازد تا از آنهائیکه بدرد خوردن میخورند تمتع غذائی ببرد و از آنهائیکه بدرد کار کردن میآیند تمتع کار ببرد و همچنین بعضی از آدمیان رابدون هیچ لیاقتی دارای وسائلی ساخته تا بتوانند اشرف مخلوقات !! شوند و از فرط غرور بگویند

کوه در خدمت من بسته کمر　　کان پی زینت من داده گهر

از پی مطبخ من جانوران　　گله گله بدرو دشت چران

و بعضی را بدون هیچ گناهی فاقد هرگونه وسیله‌ئی قرار داده تا اخس موجودات شوند !؟ و بعلت نداشتن وسائل، خدمتگزار دستهٔ اولی قرار گیرند و کذا و کذا ...... پس بقول آنشاعر که در عالم بی حقی حق گفته است؛

نیست در کمون صدائی مطلق　　بجز از نالهٔ مرغ یاحق

تو هم ای مرغ حزین داد مکن　　اینهمه بیهده فریاد مکن

که در این ساحت گیتی حق نیست　　آنچه تو میطلبی مطلق نیست

حق کجا گوش فرادار و ببین　　روی گیتی همه آه است و انین

حق کجا رو در افسانه مزن　　آتشم بر دل دیوانه مزن

نگارش آقای دکتر علی ابادی

رئیس محترم ادارهٔ حقوقی

حقوق جزائی

مقدمه

حقوق جزائی عبارت است از کلیهٔ قوانینی که طرز اجرای کیفر را از طرف دولت معین میکند. این قوانین حاوی سه قسمت میباشد: اول تعیین مجازاتها. دوم تعیین مقامات ودادگاههای کیفری. سوم اصول محاکمات یعنی طریقی که از جهت کشف بزه و تعقیب ومجازات بزهکار باید پیمود.

مقام حقوق جزائی:

اصولا حقوق را از نقطهٔ نظر طبیعت آن میتوان بدو قسمت تقسیم نمود: حقوق خصوصی و حقوق عمومی.

حقوق خصوصی مربوط است بروابط شخصی اشخاص با یکدیگر در صورتیکه درحقوق جزائی وقتیکه بزهی اتفاق میافتدحق مجازات نمودن بازیان دیده نیست بلکه مربوط بجامعه است اگر چه زیان دیده در موقع و قوع بزه میتواند ازجهت دفع ضررازخود دفاع کندولی پس‌ازاحرازتقصیروجرم مجازات او باجامعه است وزیان دیده نمیتواندازراه انتقام مبادرت به‌تنبیه بزهکارنماید.

اختیار زیان دیده در مطالبهٔ ضرر جزء حقوق خصوصی است ولی این اختیار هم مطلق نیست و از جهت اینکه مولود و زائیدهٔ بزه میباشد از خیلی جهات خارج از حقوق خصوصی میگردد و داخل حقوق جزائی که یکی از رشته های حقوق عمومی است میشود.

حقوق عمومی که تعیین روابط حکومت ها و ملل را میکنند بدو قسمت تقسیم میشود: اول حقوق عمومی خارجی، دوم حقوق عمومی داخلی.

حقوق عمومی خارجی هنوز کامل نشده است وباوجود تأسیس دیوان‌عدالت بین المللی این‌رشته از حقوق واجد ضمانت‌اجرائی و دادگاهها و اصول محاکمات نیست بااینکه بین ملل همیشه روابطی وجود دارد و نقض آن روابط

باید مقابل مجازات باشد . هنوز حقوق جزائی که موضوع آن تعیین کیفر برای نقض این روابط باشد وجود ندارد علت این فقدان هم از جهت آن است که در روابط بین الملل هنوز یک قدرت مطلق و عالیه که حکمفرمائی برهمه ملل داشته باشد وجود ندارد و اصل جاری در روابط بین اشخاص دایر باینکه خودشان نباید در مقام احقاق حق برآیند دیگر در روابط بین دول رایج نبوده و از جهت فقدان یک حقوق جنائی بین المللی خودشان درمقام رفع تعدی از خود برمی آیند .

حقوق عمومی داخلی یا ملی از تشکیلات قوه عمومی و روابط اشخاص با آن بحث میکند و چون در موقع وقوع جنایت همیشه یک رابطهٔ حقوقی بین مقصر و جامعه ایجاد میشود باید حقوق جزائی را یک رشته از حقوق عمومی داخلی قرار داد واصولا حقوق عمومی داخلی به تقسیمات سه گانهٔ زیر تقسیم میشود :

حقوق اساسی - حقوق اداری - حقوق جزائی .

ضمانت اجرائی جزائی و مدنی :

حقوق جزائی مراعات بعضی از دستور ها و او امر حقوقی را از طرف افراد حتمی الاجرا میسازد و برای این منظور گاه تنها در مقام تهدید برمی آید و گاه آن تهدید جنبهٔ تحقیق میدهد - با درنظر گرفتن این خصیصه درحقوق جزائی بعضی معتقد شده که حقوق جزائی عبارت از آن قسمت از حقوق است که اجراء مقررات سایر قسمتهای حقوقی راتأمین میکند ولی باید متوجه بود که ضمانتهای اجرای دیگری وجود دارد که صرفاً حقوقی بوده و فاقد جنبهٔ جزائی میباشد .

حقوق جزائی از سه موضوع اساسی بحث میکند: اول ارتکات بزه یعنی فعل و ترک فعلیکه برخلاف اوامر قانونی باشد . دوم مجازات که بر خلاف سایر ضمانتهای اجرائی توأم با قهر وجبر مستقیم است . سوم تشخیص تقصیر متهم که آیا واقعاً مقصر بوده است یانه ؟ حق مجازات از بدو پیدایش جامعه وجود داشته است ولی باید دید که آیا اولا این حق مشروع است و در صورت مشروعیت برچه پایه استوار است ؟ ودر ثانی باید فهمید این حق چگونه در جامعه پیدا شده و خصیصهٔ آن چیست ؟

نگارش سرکار فرهنگ پشتابش

دادرسی نظامی

۱ - دادرسی نظامی عبارت است از اجرای کلیهٔ قواعد و مقررات مربوط به‌تعقیب و مجازات مجرمینی که رسیدگی بجرائم آنها در صلاحیت دادگاه نظامی است این قواعد و مقررات مرکب از سه قسمت ذیل میباشند :

الف - قواعد مربوطه بسازمان دستگاه قضائی نظامی یعنی تعیین مقاماتیکه بایستی جرائم نظامی را تعقیب و رسیدگی نمایند .

ب - طریقهٔ که ازطرف مقامات مذکور در بالا برای کشف جرم و تعقیب مجرم و مجازات او بایستی اتخاذ شود .

ج - اعمالیکه ارتکاب آنها یا خودداری از انجام آنها جرم نظامی محسوب شده و یاهر کس مرتکب آن اعمال شود قابل تعقیب در دادگاههای نظامی بوده و مجازاتهائیکه بایستی در بارهٔ مرتکبین اعمال مزبور برقرار شود .

نظر باینکه حقوق جزای عمومی نیز عبارت از مجموع قواعد مربوطه بطرز اعمال مجازات ازطرف دولت میباشد و مرکب از سه قسمت ذیل :

الف - تعیین مقامات و دادگاههای کیفری

ب - اصول محاکمات کیفری

ج - تعیین مجازاتها

بوده ، از اینرو دادرسی نظامی و حقوق جزای عمومی هردو در مسائل و موضوعهای مشابه بحث مینماید - در حقوق جزای عمومی از اجرای مجازات توسط دستگاههای قضائی دادگستری بحث میشود و در دادرسی نظامی از اجرای مجازات توسط دستگاه های قضائی نظامی گفتگو میشود .

بدینجهت دادرسی نظامی رامیتوان حقوق نظامی نیز نامید .

قواعدیکه حقوق جزای عمومی از آنها بحث مینماید بهمان علتی که در بالا گفته شد در ضمن سه دسته قوانین ذیل تدوین شده اند .

۱ ـ قانون تشکیلات محاکم عمومی دادگستری وقوانین ملحقه بآن

۲ ـ قانون اصول محاکمات جزای عمومی و قوانین ملحقه بآن

۳ ـ قانون مجازات عمومی وقوانین ملحقه بآن .

ولی قواعدیکه حقوق جزای اختصاصی نظامی از آنها بحث مینماید بعلت اختصار وساده بودن آنها مجموعاً دریک قانون بنام قانون دادرسی و کیفرارتش و ملحقات آن (که شامل تشکیلات دادگاههای نظامی و اصول محاکمات جزائی نظامی و کیفرهای نظامی است) تدوین شده‌اند .

پس در دادرسی نظامی یاحقوق جزای نظامی بحث از قواعدو مقررات مدونه درقانون دادرسی و کیفرارتش وملحقات آن میشود

۲ ـ علت برقراری داد رسی اختصاص نظامی برای نظامیان .

چون نظامیان باسایر افراد کشور یکسان بوده ونبایستی بین آنها وسایر اشخاص ازهیچ حیث تفاوتی موجود باشد ازاینرو ممکن است ایراد شود که بچه علت جرائم آنها مانند سایر افراد مردم در دادگاههای عمومی و بوسیلهٔ مقاماتیکه جزو قوهٔ قضائیه محسوب میباشند رسیدگی نشده بلکه بایستی داد رسی آنها بوسیلهٔ کسانیکه از خود آنها هستند وجزو قوهٔ مجریه محسوب میباشند بعمل آید ؟ .

بادقت وامعان نظر در کیفیت تشکیلات نظامی ووظائف اشخاصیکه تابع تشکیلات مزبور میباشند بخوبی معلوم میشود که درهرجا که دستگاهی بنام ارتش تأسیس شده وعده‌ای ازاشخاص مسلح اجزاء آنرا تشکیل داده که دارای وظائفی مخصوص و کیفیت زندگی خاصی باشند که بکلی باسایرافرادمردم تفاوت داشته باشند این مؤسسهٔ ناچاراست برای مجازات و تنبیه آن عده‌ای ازافراد خودش که مرتکب تخلف ازمقررات میشوند اولا خودش شخصاً اقدام بتعقیب آنهاو رسیدگی بتخلفات و کیفر مرتکبین نماید ، ثانیاً ـ این تعقیب و رسیدگی و تعیین کیفررا با طریقهٔ خاصی انجام دهد ، ثالثاً ـ برای مجازات این تخلفات کیفرهای مخصوصی که با کیفر سایر اشخاص تفاوت داشته باشد تعیین نماید .

ک . س.

جرم و مجازات

از آنجا که بشر از روزیکه پا بعرصهٔ وجود نهاده بحکم فسادی که در طبیعت او مکنون بوده باراده واختیار دامن بشریت خود را بلوث جنحه وجنایت آلوده ساخته است و این فساد طبیعت بقدری مسلم بوده کـه بموجب اشارات و رموز دینی ومذهبی فرشتگان آسمان هم میدانستند درروی زمین ببدی وخون ریزی خواهد گرائید چنانکه در قرآن از قول ملائکه درموقع خلقت آدم نقل شده است: « اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء » و از آنجا که جرائم بشر طوریست که ممکن است اختلالی در نظام اجتماعی وارد سازد و زندگی را بر همجنسان خود تباه نماید ، از اینجهت از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی پیشوایان دین ، علم ، اخلاق ، سیاست و اجتماع برای جلوگیری از ظهور فساد وطبیعت بشر در برابر هر جرمی مجازاتی تعیین کرده اند تا هم شخص مرتکب جرم ، بکیفر عمل سوء خود برسد و هم شخص زیان دیده یا کسان او خسارات خود را بنحوی از انحاء جبران کنند و هم اختلالی که در نظام اجتماعی روی داده است تدارک شود و هم کسانی که ناظر این مجازات هستند باصلاح احوال خود پرداخته از گرائیدن باعمال ناشایست کف نفس کنند - بعلاوه ؛ تعیین مجازات ها در برابر جرائم فوائد دیگری دارد از آنجمله اینست که پیش از وقوع جرائم بعلت ترس از مجازات بسیاری ازافراد بشر ازارتکاب آنها خودداری میکنند وکسانی هم که مرتکب میشوند برای اخفاء جرم یا تخفیف مجازات ، سعی مینمایند جرم خود را باجرم دیگر ضم نکنند یا اینکه لااقل مجرمین کوشش میکنند جرم مقصود را باوسائل نیفی انجام ندهند و چون مجازات ، اینفوائد وهمچنین فوائد بسیار دیگریرا هم دارد ، هیچکس از پیشوایان اقوام وملل در لزوم آن تردید نکرده است ولی نکته اینجاست که جرائم را از روی چه میزانی باید تشخیص داد ؟ و تقابل و تکافؤ طبیعی مجازاتها را با جرائم بچه وسیله باید شناخت ؟

این دوسؤال ازجمله سؤالاتی است که پاسخ بآنها بسیار دشوار است و تا کنون هم هیچیك از علماء جواب صحیحی که مقنع و تمام باشد باین دو سؤال نداده است و تا بحال تا جائی که ما اطلاع داریم چه در قدیم و چه درعصرحاضر، ضابطه درتشخیص جرائم مخالفت بادیانت رسمی جامعه وحکومت کشوروعادات ورسوم متداولهٔ بین مردم یکمات بوده و تکافؤیا بعبارت دیگرتناسب بین جرم و مجازات هم بوسیلهٔ قانون شناخته میشده است و تعجب اینجاست که پیشوایان ادیان ورؤساء حکومتها وعقلاء وعلماء اقوام ملل و ملل ، میزان تشخیص جرائم را همان اصل مذکوریعنی مخالفت بادیانت رسمی وحکومت کشوروعادات ورسوم متداولهٔ بین مردم معرفی میکرده اند ، درصورتیکه خودشان اعتقادی بآن نداشته و برای اعمال خودآنرا ناميزان میدانسته‌اند وعامهٔ مرم وتاریخ هم احوال واعمال این دستهٔ ازمردم را بااین میزان نسنجیده ونمیسنجند چه آنکه ، هر پیشوای دینی بادین رسمی کشورخود مخالفت کرده وبرای برچیدن بساط‌آن ، بساط‌دین تازهٔ خود راگسترده وهررئیس ومؤسس حکومتی با حکومت عصرخود بمخالفت برخاسته تا توانسته اساس حکومت خود را بجای حکومت سابقه مستقرسازد و هرعاقل ودانشمند قوی باعادات ورسوم مضرهٔ قوم خود مخالفت کرده تابالاخره موفق‌شده است بتدریج آنها را منسوخ‌نماید وباوجود این؛ مخالفتهای آنان‌دلیل بزرگی آنان محسوب میشود وعجیب تراز همه اینکه اگراینندستهٔ از مردم دراین مخالفتها موفقیت حاصل کردند ،همه آنانرا بنام مصلح، نابغه ،فوق‌العاده ، منجی وقائدمعرفی‌میکنندواگرموفقیت نصیب‌آنهانشد آنهارا مفسد ،دیوانه ،ماجراجو تباهکارو بالاخره مجرم میشناسند و تاریخ هم‌همیشه پیروی ازاحساسات عمومی و بلوهٔ اشخاص مینماید وحقیقت امورراهکتوم میداردوطبیعت‌هم‌باین اشتباهکاری وحقیقت پوشیها با نظربی‌اعتنائی نگریسته همچنان بسیرخود ادامه میدهد .

از گوشه و کنار تاریخ

ناصر خسرو در سفر نامه معروف خود مینویسد : در شهر تنیس(۱) زنها ر مرضی میشوند که در اوقات معین مثل اشخاص مصروع دوسه دفعه صدا کنند و ازهوش میروند و باز بهوش میآیند و در خراسان شنیده بودم که ره ایست که زنهای آنجا مثل گربه ها بفریاد میآیند

* * *

در « تاریخ دورهٔ قاجاریه » مسطور است که : وقتی حاجی میرزا آقاسی یکی از رفقایش در مسجد بودند نماز آنها تمام شده بود رفیق حاجی کفش خود را پا کرده و منتظر بود که حاجی کارش تمام شود و بیاید ولی او جده افتاده بود و مدتی رفیق خودرا معطل کرد وقتی سر از سجده برداشت تش باو گفت : « خدا مگر بتوچه داده است که اینقدر سجدهٔ شکر را دراز کنی؟ » حاجی جواب گفت: «خدائیرا شکرمیکنم که چند سال دیگر در همین ات مرا روی پتوی آبی خواهد نشاند(۲) و شخص اول این کشورخواهم شد .»

پس از فوت محمد شاه و دور شدن از صدر اعظمی ایران بمدرسهٔ جنب « عبدالعظیم رفت و متحصن شد . میگویند وقتی وارد حجرهٔ مدرسه شده مش بحصیر فرش حجره افتاد یاد از ایام قبل از صدارتش کرده گفته است: ه ! عجب خواب درازی دیدم !)

* * *

در کتب تاریخ مشهوراست که . روزی ژول سزار (۳) قیصر روم تاریخ کندر و فتوحات او را میخواند ناگاه بنای گریستن گذاشت و گفت : « آیا وس ندارد که اسکندر چون بسن من رسید فتوحات خود را تمام کرده بود ن هنوز هیچ کاری نکرده ام ؟ »

---

(۱) جزیره ئی بوده که از شهرهای قدیم مصر محسوب میشدند جامه های تنیسی که بدست دان و زنان آنجا بافته میشده شهرت بسیار داشته است

(۲) در آن ایام روی پتوی آبی کرمانی نشستن مخصوص شخص اول کشور بوده است

(۳) Julius Cèsar از سرداران بزرگ روم از جمله مشاهیر مردان تاریخ دنیا محسوب میشود

* * *

در برخی از کتب معتبره مذکوراست که : در شدت محاصرهٔ قسطنطنیه بگاه که تسخیر عاصمهٔ روم شرقی مسلم بشود جاسوسان، سلطان‌محمدفاتح را آ گاهی دادند که در شهر انقلابی عظیم است چه کشیشان و بالتبع دیگر مردمان در مسئلهٔ کلامی بدو بخش شده و هم اکنون امپراطور و سائرسران‌در کلیسیای قدیس صوفی گرد آ مده اند و بحث میکنند که زخم وارد برمسیح آ یا بر جنبهٔ لاهوت آ نحضرت خورده یا ناسوت او ؟ سلطان محمددر حال‌تیری از توپی سنگین بهمان کلیسیا خالی‌نمود گفت :هم بلاهوتش خورد هم بناسوتش

* * *

بعضی‌ازمورخین راجع‌بکشوراسپانیانوشته‌اندکه. در زمان‌الحاکم‌دوم در اندلس سه‌دختروجودداشت که‌در فضل‌وکمال‌وحسن وجمال‌مشهور آ فاق‌بوده‌اند.

اول ـ فاطمه نام داشته و در قصر لبنای خلیفه ساکن بود نهایت درجه قشنگ و زیبا ودر صرف ونحو و شعر و شاعری و حساب‌و هندسه و علوم‌دیگر مقام شهرت را حائز و نهایت درجه خوش خط هم بوده است چنانکه تمام اسرار و مطالب محرمانهٔ خلیفه را این دختر برشتهٔ تحریر درمیآورده و در شعر و شاعری کسی در آن دوره همپایهٔ او نبوده و در انشاء وتحریر هم بدرجهٔ کمال بوده و داد سخن میداده و کتابخانه ئی هم مشتمل برکتب گرانبهای علمی و فنی برای خود تأسیس نموده بود .

دختر دوم ـ مریم نامی بود که در « اشبیلیه » مسکن داشته در ادبیات مقام شهرت را حائز و یکی از استادان زبر دست زمان‌خود بوده دختران‌اشبیلیه را در منزل تعلیم و تربیت مینمود و در فن آ موزش یدی بسزا داشت ودختران فاضلۀ زیادی بودندکه ازمجلس درس اواستفاده کرده‌تعلیم وتربیت یافته‌بودند .

دختر سوم ـ وضیه ملقبه بنجم السعید بوده که خلیفه عبدالرحمن وی را آ زاد کرده و بپسرش الحاکم تزویج کرده بود و اینزن در شعر و سخن‌و قصص و حکایات مشهورهٔ آ فاق‌بوده است بعد از وفات خلیفه‌الحاکم دوم سفری‌بمشرق نمود و تمام مشرق را گردش کرد و در هرجا که وارد میشد علماء و فضلای آ نجا از وی استقبال و پذیرائی کرده زیاده از حد توقیر و احترام مینمودند .

معرفة الروح

در چند هزار سال پیش روزی که آنمرد دانشمند هندی در کتاب « ودا » Veda اینجمله را « : من چندین بار بدنیا آمده‌ام و تو نیز همینطور! فقط فرق اینست که من همه را بیاد دارم و تو فراموش کرده ئی ! » مینوشت ، یقیناً نمیدانست که این گفتار او درباره عود ارواح مورد قبول عده کثیری از دانشمندان اقوام وملل واقع خواهد شد و روزی خواهد آمد که فضلاء روانشناس اروپا عقیده اورا برپایهٔ علوم مثبته وتجربتی استوار سازند .

آری ! هندوستان کانون علم ومهد معرفت در دنیای قدیم بوده و بسی از عقائد است که هندوان درنتیجهٔ ریاضت و تزکیه و تصفیهٔ نفس بی بدانها برده‌اند و پس از چندین صد سال ، دیگران باوسائل علمی صحت عقائد آنانرا تصدیق کرده اند .

یکی ازاین قبیل عقائد ؛ عقیده بزندگانیهای متوالیه یا بعبارة اخری عود ارواح است که علماء روحی اروپا آنرا « رانکارناسیون » Réincarnation مینامند .

اینعقیده چنانکه‌اشاره شد برای نخستین‌باردرسرزمین هندوستان‌آشکار گردید ودر کتب‌هندوان مانند : « ودا » و « بهاواتا » Bhagavada Gita عبارات بسیاری درجست که همه حاکی از این میباشدکه : ارواح بشری برای تکمیل و ترقی خود مکرربدنیا خواهند آمد و تنها کسی بدنیا باز گشت نمینماید که دورهٔ تکامل خویشرا طی کرده وببرهما Brahma واصل شده‌است .

ریشهٔ این عقیده درسر زمین قدیم هندوستان شروع بنمو کرد و پس از چندی درخت تناوری‌شد وشاخه‌های بسیاری‌بوجود آورد وسپس ، دانشمندانی که ازکشور های مختلف‌بهندوستان مسافرت کردندهرکدام شاخه‌ئی ازاین‌درخت تناورجدا نموده بکشور خود بردند وآنرا در فکرمردم فرو نشانده بابیانات مخصوص بخود بآبیاریش پرداختند .

طولی نکشید که هر کدام از این شاخه ها نیز درخت تناوری شد و بر سر اوهام وخیالات حتی افکار و عقول اقوام وملل سایه گستر گردید وهیچ قوم وملتی نماند مگر اینکه خود را درسایهٔ یکی ازشاخه های این درختهای تناور جای داد وجایگاه خویشرا هم نام مخصوصی نهاد بعبارة اخری تمام اقوام وملل باتغییر اسم معتقد بعود ارواح شده وحتی پیشوایان ادیان ومذاهب هم یکی ازپایه های اصلی ومحکم دیانت و مذهب خود را اینعقیده قرار دادند چنانکه غزالی گفته است: «مامن مذهب الا وللتناسخ فیه قدم راسخ» فقط فرق بین دستجات مختلف معتقدین باینعقیده اینست که: بمقتضای اختلافی که درمحیط زندگانی و طرز افکار آنها بوده است هردسته ئی بر حشو وزوائد آن - آنهم خیلی کم - افزوده است و گرنه در اصل اعتقاد بعود ارواح همه شریک هستند و گاهی افزودن این حشو وزوائد ازطرف حکماء وفلاسفه بوده چنانکه «قطب الدین علامهٔ شیرازی» نقل میکند که: «جمعی از دانشمندان بابل و هند وحکماء خسروانی وجمیع قدمین از فلاسفهٔ مصرویونان معتقدبوده اند که درهرچهار صد وسی وشش هزار وبیست وپنجسال (یک کور) جهان وجهانیان بازگشت بدنیا میکنند» (۱)
«گابریل دلان» Gapriel Delanne مینویسد که: «بازگشت روح بدنیا و زندگانی ابدی او بوسیلهٔ جسمی است که الطف از بخار میباشد و این جسم راما «پریسپری» Périsprit مینامیم وهند وها آنرا «لنکاشا ریرا» Linga Sharira و عبریها «نفسف» Nephesph و مصریها «کا» Ka و یونانیها «اشما» Ochéma و فیثاغورث «ائی دولون» Eidolon و آگاهان اسرار مکنونه «بدن آسمانی» وایرانیان «فروهر» مینامیده اند (۲)
و در کتب حکمت و کلام فارسی و عربی وبین مسلمین، این جسم ببدن مثالی شهرت یافته و «شیخ اشراق» وپیروان فلسفهٔ او اسراری تمام با ثبات عالم مثال و قالب مثالی داشته اند وازحکماء مشاء و متکلمین فقط چند نفرمعدودی منکر هستند وادلهٔ منکرین رانیز معتقدین بتفصیل رد کرده اند.

---

(۱) برای اطلاع بر تفصیل اینعقیده و مطالعهٔ دلائلی که فلاسفه بعنوان اثبات آن اقامه کرده اند، رجوع بکتاب «حکمة الاشراق» وشرح آن ازصفحهٔ ۲۲۳ تاصفحهٔ ۲۳۰ فرمایید. (۲) کتاب عود ارواح ترجمهٔ رفیع الملک صمصامی. ص ۲۱

نگارش آقای دکتر غیبی شیرازی

اعجاز قرآن از نظر طبی

با ترقی و بسط فرهنگ بخصوص کشفیات جدیدی که روزبروز دانشمندان در عالم طب مینمایند بیشتر از پیش پی بمعجزات قرآن برده میشود و هرچند خداوند متعال قرآن مجید را برای راهنمائی بشر و اصلاح کارهای دنیا و آخرت فرستاده ولی معذالك علاوه بر راهنمائی مردم آنرا معجزهٔ باقیهٔ خاتم پیغمبران قرار داده واعجاز آن از چندین جهت است چنانکه یکی از جهات معجزه بودن قرآن فصاحت آن است که فصحای عرب بدان اعتراف نموده اندوچون بیشتر پزشکان بواسطه عدم تبحر در علوم ادبی نمیتوانند معجزهٔ قرآن را از نظر فصاحت درك كنند بایستی از نظر علمی و طبی معجزه بودن آنرا مورد تحقیق قرار دهند و اینجانب که مدتها معجزه بودن اینکلام آسمانیرا خواسته ام از نظر طبی مورد تحقیق قرار دهم موفق بدرك مطالبی شده ام که میل دارم قسمتی از آنها را بتدریج برای قارئین محترم نشریهٔ اخگر بیان نمایم واینك بتفسیر طبی آیهٔ شریفهٔ (خلق الانسان من علق) میپردازم :

در این آیهٔ مبارکه خداوند منی را بعنوان علق تعبیر فرموده و علق کرم سیاهی است بشکل زالو که خون میمکد و قبل از اینکه « مکرسکپ » در قرن اخیر اختراع شود هیچکس نمیدانست که منی حیوان جانداریست که مانند زالو میباشد و نه تنها هنگام نزول این آیه کسی از این موضوع اطلاع نداشت بلکه صد ها سال بعدهم کسی از شکل و چگونگی آن مستحضر نبود تااینکه مکرسکپ کشف شد و دانشمندان بوسیله آن متوجه شدند که تولید نسل بعلت «اسپرماتوزئید» است و این حیوان جاندار متحرك در منی اشخاص عقیم النسل وجود خارجی ندارد و بهیچ قسم ممکن نیست کسانیکه در منی آنها علق یعنی اسپرماتوزئید وجودندارد دارای اولاد شوند .

علق یا علقه نطفه کوچکی است که قطر آن کمتر از یك عشر میلی متر است و ممکن نیست که چشم غیر مسلح او را ببیند با اینحال صدها سال پیش خداوند کریم در این آیه از آن گفتگو کرده است و اگر وسائل کشفیات ما زیادتر شود خیلی چیزهای دیگر از آن کشف میکنیم مثلا اینموضوع را کشف میکنیم

که نطفه انسان با اینکه در تمام افراد یکسانست چرا از دو نطفهٔ متماثل دو شخص مختلف بوجود میآید؟،

برای جواب باین سئوال علماء طب زمان و غذا را مؤثر میدانند که دو عامل مهم هستند که در هر چیزی آثار و خواص مخصوصی بجای میگذارند ولی هنگامی که وسائل کشفیات بیشتری در دسترس بشر قرار گیرد ممکن است ما بتوانیم از همان آیه علت حقیقی آنرا با خیلی چیزهای دیگر درک کنیم زیرا که اختلاف گوناگونی در حجم یك نطفهٔ کوچك گنجانیده شده است که درك آنها احتیاج بوسائل بیشتری دارد و تا کسی بعلوم جدید آشنا نباشد معانی واقعی این قبیل آیا ترا درك نخواهد کرد و نخواهد دانست که اعجاز علمی قرآن خیلی بیشتر از اعجاز فصاحت آنست و با اینحال نکتهٔ مهمی که توجه بآن ضروریست اینست که دانشها هرچه هم پیشرفت کنند باز در معرض لغزش و تزلزل است مگر قرآن که بواسطه اینکه کلام خدائی است از هرقسم لغزش و تزلزلی مبرا است و چون کلام خدائی است در تقریباً ۱۳۰۰ سال پیش از اموری خبر داده است که حالا کم کم باوسائل علمی معنی آنها کشف میشود از آنجمله معنی آیهٔ مزبوره است که امروزه بوسیله مکرسکپ مقدار کمی پی بمفهوم واقعی آن برده شده است و علت عمده اینکه در قرآن خبر از اموری داده است که معانی آنها در زمان نزول آیات و چندین قرن بعد بر بشر مجهول بوده و حالا با وسائل علمی معانی آنها معلوم میشود اینست که قرآن کلام خداوند است و خداوند خالق تمام اشیاء میباشد والبته کسی که چیزیرا خلق کرده است تمام حقائق و معانی آنچیز را میداند و در موقع لزوم، آن حقائق و معانی را بیان میکند ولی چون خداوند بمقتضای عقول و دانشهای مردم مطالبیرا بیان فرموده این حقائق و معانی رابطور اشاره و رمز در آیات قرآن گنجانیده است و اینطرز بیان فوائد بسیاری دارد از آن جمله اینکه چون مرموز و موجز است دانشمندان هر زمانی از آن مطابق فهم و دانش خود استفاده کرده و آنرا منطبق با اوضاع و احوال عصر خود میکنند و درنتیجه با وجود ایجاز بیان اوضاع واحوال هرعصر و افکار وعقول مردم هر دوره راتحت هدایت خود جای میدهد و پس از جای دادن همه را بسوی حقیقت راهبری میکند.

معجزهٔ عشق

مؤلف کتاب « بستان السیاحه » نقل کرده است که اکابر و اعاظم هندوان ریف و اعیان مسلمانان بالا تفان برای فقیر بیان نمودند که در زمان ک زیب بن شاه جهان تاجری از خراسان بامال فراوان بکشور هندوستان بشهر بنارس وارد شده بدختر هندوئی دل داده و در پی دل فتاده چهل روز گرد کوی معشوقه گردید و در آن مدت نه با کسی چیزی گفت و کسی چیزی شنید پدر معشوقه از مشاهدهٔ آنحال اندیشه نمود و در دفع بیچاره چاره جوئی کرده پیر زنی را احضار نموده گفت :

نظم

دل ما را از کرم عمارت کن پیش از آن که این خانه رو نهد بویرانی

عجوزه گفت : دل خوشدار و رنجه مدار که این درد را چاره نمایم و ترا اندیشه فارغ گردانم آنگاه حلوائی ترتیب داده نزد آن تلخکام نهاده : « مرگت مبارك باد که مایهٔ زندگانی تو در گذشت » عاشق بیچاره از ع اینخبر از کوی دلبر آواره گشت و روی بصحرا نهاد و چون معشوقه ؛ هر روز از جهت غسل عبادت بیرون خرامید دلدادهٔ خویش را ندید از ان خود احوال آن دور افتاده را پرسید که بر سرش چه آمده ؟ گفتند را از سر تو دور کردیم و از قرب تو مهجور نمودیم تا غبار ننگ او هٔ خاطر تو ننشیند و گرد بد نامی ضمیر ترا مکدر نسازد معشوقه از ع اینخبر کدورت اثر خاطرش تیره گشت اما بظاهر گفت خوب کردید باطن چندان متأثر گردید که گل رخسار او مانند کهربا زرد گشت و آن چند روز از غم عاشق از این عالم در گذشت . مادر و پدر آن دلبر هدهٔ آنحالت صدای آه و ناله بر آورده گریه و زاری کردند بالاخره کیش خویش باعود و صندل در محل مردگان آن نازنین را سوختند

چون روز دیگر آن هنگام رسید که معشوقه را سوخته بودند شعلهٔ عظیم از آن محل ظاهر شد و از جوانب آنمکان جولان نموده قریب دو سه ساعت در گردش بود و مانند کسی که جویای کسی باشد گاهی سر ببالا کشیدی و گاهی بچپ و راست درازشدی چون این خبر عبرت اثر بگوش دور و نزدیك رسید جمله در بحر حیرت افتادند و بخدمت اورنك زیب این امر غریب را معروض داشتند آنشهریار چندکس از عقلای هر دیار جهت تحقیق آنکار ارسال داشت و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بشهر بنارس آمده آن امر عجیب را مشاهده کردند مدت دو ماه بطریق استمرار همان وقت شعله ظاهر شدی و قریب دو سه ساعت جولان نموده منطفی گشتی از جهت سیر و تماشای آن امر غریب هرروز ازدحام تمام در آنمقام روی نمودی تا اینکه از اتفاقات یا اینکه بجذبهٔ معشوقه عاشق ناکام که در آنمدت در جنگل بسر بردی وروز و شب را بیاد معشوقه برآوردی میل بعمارات و آبادانی کرده بآن هنگامه گذر نمود و آن شعله را بنظر در آورد - بمجرد مشاهده روی بشعله کرد و شعله نیز متوجه عاشق گشت واورادر ربود حضار هر چند سعی نمودند که عاشق را از چنگ شعله برهانند میسرنشد عاقبت شعله عاشق را بسوی خود کشید و عاشق نیز طرف شعله دویده و هر دو ناپدید شدند .

بعد از آن کسی از آن شعله خبری و از وجود عاشق اثری ندید . نعمت خان عالی که ناظر سرکار اورنك زیب بوده و از دانشمندان و شیعی مذهب و شاعر نیز بوده اینحکایت را بسلك نظم کشیده . .

آه چه گرداب مهیبی است عشق — مهلکهٔ پر ز نهیبی است عشق
عشق کند جام صبوری تهی — آه من العشق و حالاته

مولوی قدس الله سره در مثنوی چه نیکو فرموده است :

نزد عاشق درد و غم حلوا بود — لیك حلوا برخسان بلوا بود
گلستان باشد بر ابراهیم نار — لیك بر نمرود باشد زهر مار
پرسمندر باشد آتش خاندان — لیك باشد بردگر مرغان زیان

چند مطلب قابل توجه

۱ ـ چون ممکن است در بین کسانی که تقاضا نامهٔ اشتراک را امضاء و ارسال فرموده اند اشخاصی یافت شوند که تقاضا نامه شان بما نرسیده باشد و بهمین علت هم ما برای آنها نشریه نفرستاده باشیم ، لهذا درصورتی که چنین امری پیش آمد کرده باشد استدعاء داریم که آقایان مذکور زحمت کشیده با نوشتن نامهٔ مختصری مارا از قبول اشتراک و نرسیدن نشریه مستحضر فرمایند تا بآدرس آنها نشریه فرستاده شود .

۲ - چون برای کسانی که نامشان را در نظر داشته ایم ، قبلا بضمیمهٔ آگهی ، ورقهٔ تقاضا نامهٔ اشتراک را ارسال نموده ایم ، لهذا در صورتی آنها را میتوان مشترک شناخته و برایشان نشریه خواهیم فرستاد که تقاضا نامه را امضاء و ارسال فرموده باشند .

۳ ـ اشخاصی که از این ببعد میخواهند نشریهٔ ما را مشترک شوند ، خواهشمندیم که باتقاضا نامهٔ خود وجه اشتراک را ارسال فرمایند .

٤ ـ چون نشریهٔ اخگر با کمك فرهنگ پژوهان باید اظهار وجود کند از کسانی که بذل لطف نموده و با قبول اشتراک ما را بخدمتگزاری تشویق، فرموده اند استدعاء داریم که با دریافت این شماره وجه اشتراک را مستقیماً بعنوان خود ما ارسال دارند یا آنرا بحساب شمارهٔ (۷۳٤۷) بانك ملی مرکز بسپارند و بیش از پیش ما را از لطف خود ممنون فرمایند .

۵ ـ با اینکه خیلی سعی شده که دراین شماره هیچ غلط چاپی یافت نشود متاسفانه چند غلط در هنگام چاپ روی داده ولی چون از سیاق عبارت معلوم است ، خوانندگان متوجه خواهند شد اما باوجود این درصفحه ۳٤ سطر ۷ عبارت «وعلماء اقوام ملل و ملل» غلط و «علماء اقوام و ملل» صحیح و درصفحه ۳۸ سطر ۱۹ « Eldolon » غلط و « Eidolon » صحیح است خواهشمند است که خوانندگان محترم آنها را قبل از مطالعه اصلاح بفرمایند .

بشارت

ادارهٔ نشریهٔ اخگر درنظر دارد بیاری خداوند قرآنی که نمونهٔ خط زیبای آنرا قارئین محترم در این شماره ملاحظه فرموده اند با ترجمهٔ سلیس و [illegible] فارسی چاپ ودر دسترس عموم بگذارد .

امـا چون بغیر از نیت خیر سرمایه‌ئی برای اینکـار ندارد نـاچار است برای انجام مقصود خود قبوضی که بهاء هریك ۳۵۰ ریال است پیش از انتشار بفروش برساند .

هـدیهٔ این نسخه از قرآن پس از چاپ ۴۵۰ ریال خواهد بود و اداره بعد از فروش هزار ورقه از قبوض فوراً بچاپ مبادرت مینماید . امیداست کسانی که مایل بداشتن نسخهٔ ظریف و نفیسی از قرآن و ترجمهٔ آن هستند این اداره [illegible] انجام منظور مقدس خود یاری بفرمایند .

محل فروش قبوض پیش از انتشار منحصراً ادارهٔ نشریهٔ اخگر در تهران میباشد .

دارالوکاله اخگر

اگر سرعت وصحت عملرا طالب هستید برای انجام امور خود بدارالوکاله اخگر مراجعه کنید تا در کلیهٔ محاکم لشکری وکشوری درهمه مراحل قضائی وکالت شما را از داخل وخارج کشورقبول وانجام دهد . —

قبول نمایندگی

ادارهٔ اخگر باکمال درستی نمایندگی شرکتهای داخله وخارجه را بـا شرائط میپذیرد ـ برای توضیح بیشتری بادارهٔ نشریهٔ اخگر مراجعه شود .

یادآوری

از نمـایندگان محترم نشریهٔ اخگر در تهران و ولایات خواهشمند است ماهیانه آمار مشترکین راکـه تهیه میفرمایند ارسال دارند که با دفاتر مربوطه مقابله شود . تا در حساب صدی ۱۰ حق‌العمل آنان اشتباهی روی ندهد .



اخگر

صاحب امتیاز: سرهنگ احمد اخگر
هیئت تحریریه: کیهان سپهری
حساب جاری ۳۴۷ و شماره بانک سپه ۱۸۴۳

اشتراک دوازده جلد در مرکز ... ریال
هر جلد ۱ ...
در خارج ...

تشکر

بحضور ارباب جراید معظم ... کیهان محترمی که ما را برای خدمت ... ادبی تشویق فرموده‌اند تشکرات صمیمانهٔ خودمان را تقدیم میداریم.

تبریک

ورود جریدهٔ شریفهٔ «کوکب غرب» چاپ کرمانشاه را بسال سوم ... نگاری ... محترم و سردبیر ادیب آن تبریک میگوئیم.

قابل توجه شعرای نامدار معاصر

تقاضائی که برای ارسال اشعار بمنظور درج در تذکره شده بود ... بود که منتخب آثار شعرای محترم معاصر با عکس و شرح حال ایشان در تذ... منظور چاپ شود بنابراین از درج آن اشعار در نشریه بمناسبت احتراز از تکرار ... معذرت میخواهیم.

تصحیح

در جلد اول چاپ دوم ... هر چند غلط که از سیاق عبارت ... است در قسمت عروض تألیف احمد اخگر اشتباهاً احمد اخگر تألیف ... نوشته میشود تصحیح فرمائید.

سوره بقره در مدینه نازل شد

بنام خدای بخشنده مهربان (۱)

الم (از رموز قرآن است) این کتاب بی هیچ شک راهنمای
پرهیزکاران است (۲) آنکسانیکه بجهان غیب ایمان آرند و نماز
بپا دارند و از هرچه روزیشان کردیم انفاق کنند (۳) و آنانکه ایمان
آرند بآنچه خدای بتو و بپیغمبران پیش از تو فرستاد و آنها خود بعالم آخرت
یقین دارند (۴) آنان از لطف پروردگار خویش براه راستند و آنها رستگارانند (۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ
مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ۖ وَلَهُم
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا
كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ
كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي
ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ
ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۚ وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا

عمادی غزنوی

دل و جانم بعشق تو سمرند   همه عالم بدین حدیث درند
زلف و روی و لبت بنامیزد   همه از یکدگر شکرفترند
ثوتهٔ یارلیك در غم تو   همه آفاق یار یکدگرند
آهوانند زیر غمزهٔ تو   که جزازمرغزارجان نچرند
خورش طوطیان شکرباشد   طوطیان لب توخود شکرند
دل من گشت حلقهٔ که در او   جان فروشندوعشوهٔ توخرند
عاشقانراچه‌روی‌باتوجز آنك   لب بدوزند و درتومینگرند
نبرند از غم تو جان بکنار   خاصه قومی که‌نام‌بوسه‌برند
بر در تو مقیم نتوان بود   [illegible] میپزند و میگذرند

رابعهٔ بلخی

ز بس‌گل که درباغ مأوی‌گرفت   چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
صبا نافهٔ مشک تبت نداشت   جهان‌بوی مشک ازچه‌معنی‌گرفت
مگر چشم مجنون بابر اندر است   که گل رنگ‌رخسار لیلی گرفت
بمی مانند اندر عقیقین قدح   سرشکی که در لاله مأوی‌گرفت
قدح گیر چندی و دنیی مگیر   که بدبخت شد آنکه دنیی‌گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم   نشان ..ر تاج کسری گرفت
چو رهبان شدانـدر لباس کبود   بنفشه مگر دین ترسی گرفت

امیر معزی

هست شکر باریا قوت تو‌ای عیار یار   نیست کسرا نزد آن یاقوت‌شکر باریار
سال‌بر تاسر چو گلزاراست‌خرم‌عارضت   چون‌دل‌من‌صددل‌اندرعشق‌آن گلزارزار
نیمهٔ دینارمانند آن دهان تنگ تو   در دل تنگم فکند آن نیمهٔ دینارنار
کی‌شیرین‌لبان تا چند ازاین گفتارتلخ   روز من چون‌شب‌مدار از تلخی گفتارتار
[illegible]   کی گمان بردم کیجاوی کینه و پیکار کار

انوری

هر که تواند که فرشته شود　　خیره چرا باشد دیو و ستور
تا نکنی ای پسر نا خلف　　ملك پدر در سر شیرین و شور
چیست جهان قعر تنور اثیر　　خودچه تفرج بود اندر تنور
جان که دلش سیر نگردد زتن　　مرغ قفس نیست که مرده‌است و کور
چشمهٔ خورشید شو از اعتدال　　تا برهی از قصب و ازسمور
بو که گریبانت بگیرد خرد　　خود که گرفتست گریبان عور
گیر که گیتی همه چنگ است و نای　　گیر که گردون همه ماه است وهور
طبع ترازان چه که گوشی است کر　　نفس ترازان چه که چشمی است کور

جامی

جان داغ تو دارد جگر غرقه بخون هم　　تاراج غمت شد دل و دین صبر و سکون هم
بس عشق که آن کم شد و بس حسن که آن کاست　　عشق من و حسن تو همان بلکه فزون هم
گر زلف دلاویز تو اینست بسا کس　　درقید بلا افتد و زنجیر جنون هم
انگیخت سپه اشک و برانداخت علم آه　　شد ملك غمت ملکت بیرون و درون هم
عمریست که خواهند و بال من بد روز　　آن ماه بلند اختر این بخت نگون هم
آن جادوی جا نها نه چنان زد ره جامی
کش چاره توان کرد بتعویذ و فسون هم

فیض کاشانی

جانب دوست میکشد عشق مرا که همچنین　　جذبهٔ اوست سوی او راه نما که همچنین
از تو بپرسد ار کسی قبلهٔ عاشقان کجاست　　جانب کوی یار من ره بنما که همچنین
هر که بگویدم چسان محرم او توان شدن　　بگذرم از هوس کنم ترك هوا که همچنین
هر که ز عشق پرسدم باده کشم ز جام دوست　　بیسرو پا برون روم مست لقا که همچنین
هر که ز دوست پرسدم مست شوم ز خویشتن　　از من و ما برون روم بی من و ما که همچنین
سالکی ار بپرسدت بنده بحق چسان رسد　　برسر خویشتن بنه فیض تو پا که همچنین
گوید اگر کسی چسان زیست کنند راستان
بگذر از اهل صومعه میکده آ که همچنین.

دانشمند معظم آقای دهخدا

در سلوکم گفت پنهان عارفی وارسته ئی نقد سالك نیست جز تیمار قلب خسته ئی
از گلستان جهان گفتم چه باشد سود گفت در بهار عمر ز ازهار حقائق دسته ئی
از پریشان گوهران آسمان پرسید مش گفت عقدی از گلوی مهوشان بگسسته ئی
گفتم اینکیوان ببام چرخ هر شب چیست گفت دیده بانی بر رصد گاه عمل بنشسته ئی
گفتم اندر سینه‌ها این تودهٔ دل نام چیست گفت ز اسرار نهانی قسمت برجسته ئی
روشنی در کار بینی گفتمش فرمودنی غیر برقی ز اصطکاك فکر دانا جسته ئی
در نیازستان هستی بی نیازی هست اگر نیست جز در کنج فکرت کنج همنی جسته ئی
چهره بگشا کز گشاد و بست عالم بس مرا جبههٔ بگشاده ئی بر ابروی پیوسته ئی
گوهر غم نیست جز در بحر طوفانزای عشق کیست از ما ای حریفان دست از جا نشسته ئی
دل مکن بد پاکی دامان عفت را چه باك گر بشنعت ناسزائی گفت نا شایسته ئی

مرحوم غمام

کسی که دستگهی هست و خانه و نانش چه خوش بود که بود غصهٔ یتیمانش
هر آنکه هست بفکر بلا کشان دیار خدای باد بهر حالتی نگهبانش
بعدل نام انوشیروان بلند شده است نه زینجهت که بلند است طاق ایوانش
گمان مکن که عدالت خصوص سلطانرا ضرورتست ، نه آنرا که نیست سلطانش
خدای عادل و از بندگان عدالتجوست تفاوتی نکند پادشاه و دربانش
بسی بنای بلند است در جهان امروز ولی چه سود که بر عدل نیست بنیانش
ز حال مردم بیخانمان مشو مشغول بخانه ئی که کند دور چرخ ویرانش
بعیب خلق میفکن نظر مگر وقتی که درد بینی و دانی طریق درمانش
گرت ز دست بر آید بگیر دست کسی که او فتاده و از دست رفته سامانش
کسی که خوب و بد خویشتن شناخت غمام رسیده است بعیشی که نیست پایانش

آقای اسدالله صابر همدانی

خرم آن روز که بودیم من و او با هم　کرده بودیم بسان تن و جان خو با هم
در میان من و او بود اگر فاصلهٔ　آنقدر بود که بین گره و مو با هم
حیف و صد حیف که نگذاشت فلك نامرد و دوست　ساعتی را بنشینیم بیکسو با هم
گرنه از سرو قد دوست نشان میجویند　پس چرا فاختگانند بکو کو با هم
گریه بایست بر آن جمع پریشانی کرد　که نباشند دمی یکدل و یك رو با هم
چه زیان داشت گر ازروز ازل میکردیم　عدل را پیشه بمانند ترازو با هم
دور شو دور ز بزمیکه در آن بنشینند　دو سخن چین بد اندیش جفاجو با هم
هر گلی را ز ازل رنگی و بوئی دادند　گرچه هر لحظه خورند آب زیك جو باهم
(صابر) از فرط شعف دست برافشان که شدند
شاد زین طرفه غزل خواجه و خواجو با هم

(آقای اسدالله ایزد گشسب متخلص بشمس)

آنرا که دائم از عشق و جد و طرب نباشد　گر خود فقیه شهر است غیر از حطب نباشد
زاهد اگر ز غفلت انکار اهل دل کرد　زان جانور چنین کار چندان عجب نباشد
باید گهر بود پاك تا فیض گیرد از حق　همچون رقیب بدجنس جنس جلب نباشد
هر سنگ ریزهٔی کی لعل بدخش گردد　هر قطعهٔ فلزی جنس ذهب نباشد
حالات اهل معنی صدق و صفا و مهر است　عادات اهل صورت غیر از شغب نباشد
هر کس دو شعر بافد از اهل شعر نبود　هر شوخ بی ادب هم ز اهل ادب نباشد
آن شوخ پارسی پاك در بزم ما عرب شد　با آنکه در همه نجد چون او عرب نباشد
میگفت اسقنی الخمر با آنکه در دهانش　کیفیتی است کاندر ماء العنب نباشد
از ابروانت ایماء شق القمر نمودی　باور کند هر آنکس چون بولهب نباشد
آن زلف و آنخط و خال بر مصحف رخ او　کفر است اگر که گوئی آیات رب نباشد
دیدیم خط یاقوت با آنهمه نکوئی　چون خط عنبرینت بر لعل لب نباشد
در ماهتاب می نوش با آفتاب روئی　در روز ذوق مستی مانند شب نباشد
آن آفتاب طلعت گر خواند نام من (شمس)
روشن بپیش دانا است کان بی سبب نباشد

٤ ـ نکتهٔ دیگری که یاد آوری آن بیمناسبت نیست اینست که چون رویهمرفته گفتارها زیاد وجمع آوری آنها دریك کتاب شعر بیك قافیه متعذر بود و بیان آنها بایك وزن مثنوی مانندهم بواسطهٔ عدم ارتباط مسائل بایکدیگر ممتنع مینمود لهذا از انواع شعر برای بیان مقصودخود قطعه راکه دیر گاهی است با موضوعات حکم وامثال آشنائی دارد اختیار کردم

از آنجا که قطعات مطول موجب ملالت خاطر خواننده میشود بحکم خیرالکلام ماقل ودل برخود واجب شمردم که قطعات از دو بیت بیشتر نشود و نیز بدین لحاظ که خواندن چندین صد قطعه بیك وزن ملالت انگیزاست کوشش کردم که قطعات باوزان مختلف باشد تاتغییروزن خستگی خوانندگانرا برطرف سازد .

در تغییر وزن قطعات سعی کرده‌ام که تمام اوزان شعر پارسی رابکاربهرم تا اوزان معمولهٔ اشعار پارسی بطورجامع دریك کتاب جمع شود

٥ ـ مخصوصاً درنظم‌امثال وحکم درنظر گرفته‌ام که چون قسمتهای اساسی اینکتاب که درقالب آنها امثال‌معمول درزبان‌پارسی جای داده شده است بیشتر متوجه امور اخلاقی واجتماعی باشد واگرمباحث عشقی جلوبیاید علاوه‌برآنکه بیشتر ازهر موضوع دراشعار فارسی نمونه بسیار دارد وهرشاعری در آنقسمت گفتارهای‌زیاد بیادگار باقی گذارده است علیهذا نیازی بنظم آنموضوعات نخواهد بود بعلاوه چون برای‌اکثر مردم خاصه جوانان زیان‌بخش بنظر میرسد که جز بر انگیختن احساسات حیوانی وغرائز طبیعی نتیجه ندارد بر آن شدم که حتی‌المقدور از اینگونه موضوعات اجتناب ورزیده اساس گفتاررا بردستورهای اجتماعی که بکار زندگانی جامعه آید استوار سازم ولی باوجود این چون گاهی مزاح بمنزلهٔ نمك کلام میباشد جنبهٔ فکاهی را دربعضی از موارد متناسب از دست نمیدهم .

٦ ـ برای اینکه باصطلاح سر و دست عبارت امثال وحکم منثور درهم نشکنند واز روش معمولی وموضوع اصلی‌خارج نشود یاعبارت فدای‌قافیه نگردد بنارا برحفظ قافیه درآخر ابیات نهادم مگراینکه بالطبع موضوع هماهنگی‌قافیه را ایجاب کند اینست که گاهی دریک قطعه سه یاچهار قافیه بکار رفته وبازبرای

رعایت حفظ عبارات کوشش درتغییر قافیه نشده استو باتمام این احوال بعضی از جملات امثال چون برخلاف نزاکت بود حفظ ادب را بر رعایت اصل عبارت ترجیح داده سخنهای زشت راحتی‌المقدور بطوریکه معنی را ازبین نبرد بلغات نزدیکتر بادب تبدیل نمودم .

۷ - بااینکه اخیراً اکثر شعراء رعایت هموزنی «لان» و«لن» را دربحور عروض ضروری نمیدانند ولغات مانند : است ، رفت ، گفت ، گشت ، بند ، کرد برد وسرد راکه مختوم بدوساکنند بالغات مانند : سر ، در ، با ، او ، شدوکم که مختوم بیك ساکنند بدون رعایت سبکی وسنگینی تلفظ دریکوزن میآورند - نگارنده رعایت آنرا بهتر دانسته و اگر دربیتی وزن زیاد میشدیا اینکه مثلا «است» روانتر از «شد» میگردیدباز رعایت وزنرا برروانی عبارت مرجح دانسته وموافقت شعررا باوزن عروضی لازم شمرده است .

۸ - چون اساس مطلب حفظ امثال وحکم و کنایات واستعارات بوده حتی‌المقدور سعی شده درضمن دو بیت ازیك تاده موضوع جای داده شود والبته این قید مارا از رعایت کامل صنایع شعری که قهراً رعایت آنها مستلزم تکلف است محروم داشته معذالك بدون تکلف وسعی در آوردن صنایع بدیعی بیشتر اشعار این کتاب دارای برخی ازصنایع ادبی میباشد .

۹ - هرچند اوزان سبك وخفیف خواندنش رغبت انگیزتر وحفظش آسانتر است ولی چون ازطرفی جادادن چندمثل دردو بیت قالب بزرگتری لازم داشت و از طرفی دیگر مقیدبودم که تمام اوزان عروضی را دراینکتاب ذکر کنم ازاینجهت گاه گاهی مطالبرا درغیر از بحور خفیفه بیان نموده‌ام .

۱۰ - چون درچاپ آزمایشی مختصری از قطعات که بنام امثال منظوم منتشر گردیده دیده شد که اختلاط اوزان خفیفه و مطوله موجب اختلاط ذهن خوانندگان میشود باینمعنی که بلافاصله وناگهانی از بحر خفیف ببحور کثیر الاجزاء متوجه شدن خواننده را از حالت انس بشعر واصل موضوع بدر میبرد از اینجهت درترتیب اینکتاب کوشش شده که ترانه های هروزنی دریکجا گردآورده شود تاهم خواننده از حالت انس بعشر دور نگردد وهم بهتر اوزان عروضی مرکوز ذهن شود

شرائط نویسندگی

لابرویر(۱) از نویسندگان مشهور فرانسه میگوید ، نویسندگی مانند ساعت سازی یکنوع پیشهٔ دقیقی است و برای اینکه شخص نویسنده شود غیر ازهوش وفکرعالی چیزهای مهم دیگری لازم دارد ،

این چیز های مهم که لابرویر بدانها اشاره کرده ودانستن آنها را برای شخص نویسنده لازم دانسته است ، عبارت از علوم وفنون ادبیهٔ زبانی میباشدکه نویسنده میخواهد بآن ودرآن مقاصد ومطالب خود را تحریر کند و مهمترین و لازمترین آنعلوم و فنون برای تمام نویسندگان اعم ازاینکه ازهرملت وکشوری باشند وبهرزبانی بخواهند نویسندگی کنند پس ازدانستن‌لغت ، نحو(۲) و بلاغت (۳)ومنطق(۴) میباشد زیراکه هرنویسنده ئی بترکیب لغات وکلمات ، وبیان و رساندن مطلب ، و استدلال ناگزیراست وسه علم مزبور عهده دار بیان این امور میباشد وچون ترکیب کلمات خشك وخالی ازاستعاره ومجازو بیان مطلب بدون شاهد واستدلال بمنطق بیداشتن‌موضوع عالی‌جلب توجه خواننده‌را نخواهدکرد ازاینجهت وجهات دیگر ؛ شخص‌نویسنده پس ازاطلاع کافی برمعانی لغت واحاطه براصول و قواعد نحو وبلاغت ومنطق ، احتیاج بصرف ، بدیع ، تاریخ ، قصص ، امثال ، اخلاق ، رجال ، انساب ومحاضرات دارد تابتواند مقصود خود رابادرستی الفاظ و زیبائی‌کلمات ورسائی وشیوائی معنی و داشتن شواهد و فوائد ادبی و اخلاقی ونکته سنجی کامل بصورت نگارش درآورد وجلب توجه خواننده را کند - گوته (۵)شاعرو فیلسوف آلمانی میگوید : ، نویسنده هرچه بیشتر دارای موادگوناگون ادبی باشد بیشتر و بهتر میتواند خوانندگان نوشته های خود را شادمان سازد ،

بدیهی است که نویسنده‌تمام اینعلوم وفنون را وقتی میتواند مورد استفادهٔ کامل قراردهد که اولا - دریکی از علوم مهمه تخصص وپس ازتخصص ابتکاراتی داشته باشد تا نوشتهٔ اومانند جسم بیروح نباشد ، ثانیاً - پس ازفراگرفتن‌آنعلوم

---

(۱) La Bruyère (۲) Grammaire (۳) Rhétorique (٤) Logique

(۵) Johann Wolfgang Von Coethe

و فنون که بمقدمات باید از آنها تعبیر نمود و بعد از تخصص و ابتکارات در یکی از علوم مهمه که باید مانند اصطلاحی که در فلسفه (۱) است آنها را بعلوم عالیه معرفی کرد ، نویسنده باید دارای ذوقی سلیم و فکری عالی و ذهنی روشن باشد تا بتواند معانی لطیف را درالفاظی شریف جای دهد و موقعیتی برای نوشته های خود تعیین کند واینموقعیت را او نمیتواند برای نوشته‌های خود تعیین کند مگر بوسیلهٔادب وادب راهم احمدهاشمی بردو قسمت تقسیم کرده است ۱ - ادب طبعی ۲ - ادب کسبی

ادب طبعی ؛ عبارت ازصفات خوب و اخلاق نیکی است که در نهاد آدمی میباشد وادب کسبی ملکه‌ئی است که بوسیلهٔ آموزش و پرورش فکر پیدا میشود (۲)وچون هریك ازایندو نوع ادب مکمل بلکه متمم دیگریست ونویسنده بدون متأدب شدن بآداب هردو ادب نمیتواند نوشتهٔ خودرا دارای آنموقعیت کند که درقلب وروح خواننده مؤثرواقع شود لهذا ؛ نظامی‌عروضی‌درشرائط نویسندگی وجمع بین‌اصول مهمه ومستحسنهٔ ادب طبیعی و ادب اکتسابی گفته است : « دبیر (۳) باید کریم‌الاصل ، شریف‌العرض ، دقیق‌النظر ، عمیق‌الفکر وثابت‌الرأی باشد واز ادب و ثمرات آن ، قسم اکبر وحظ اوفرنصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگـانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و بحطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد ودرسیاقت سخن باید آنطریق گیرد که الفاظ متابع معانی‌آید(٤)

---

(۱) Philosophie (۲) جواهرالادب : ص۸

(۳) کلمهٔ «دبیر» چنانکه در تمام کتب لغت فارسی مسطور است بمعنی منشی و نویسنده میباشد و «دبیرستان» هم‌بمعنی‌دارالانشاء ودفترخانه بوده است وآنچه‌را که مؤلف فرهنگ برهان قاطع(ذیل عنوان دبیرستان)نوشته‌و دبیرستانرا بمعنی دبستان گرفته بنا برمسامحهٔ مؤلف مذکور یابنابر استعمال‌مجازی کلمهٔ دبیرستان است بنا براین آنچه راکه فرهنگستان ایران وضع کرده و دبیررا بمعنی معلم (آنهم مخصوصاًمعلمی که آموزندهٔ محصلین دورهٔ متوسطه‌باشد) و دبیرستان رابمعنی یکی از مدارج تحصیلی (دورهٔ متوسطه)معرفی کرده ؛ مخالف بامعنی اصلی دو کلمهٔ مزبوراست وتخصیصی بدون علت میباشد

(٤) نقل بتلخیص از« چهارمقاله ، چاپ لیدن ص ۱۲ - ۱۳

پیش‌از اسلام

بدیهی‌است که دستور زبان ایرانیان پیش‌از ظهور اسلام با دستور زبان‌ایرانیان دستور زبان آنان بعد از ظهور دین مزبور متفاوت بوده است زیرا که: دستور هر زبانی مولود اشتقاقات لغات و نتیجهٔ ترکیبات کلمات آنزبانست و ایرانیان قبل‌از پیدایش ورواج دین اسلام‌در عصرساسانی بزبان «پهلوی» و پیش از آن بزبان «اوستائی» وپیش از آن بزبان «پارسی باستان» و پیش از آن بزبان «ایرانی قدیم» تکلم میکرده‌اند و لابد در ازمنهٔ ما قبل تاریخ حتی ماقبل تاریخ داستانی(۱) پیش‌از آنکه زبان ایرانی قدیم بین ایرانیان متداول شود، ایرانیان بزبانهای دیگر سخن میگفته‌اند که اکنون ما را بدانها اطلاعی نیست و معلوم است که هر یك از زبانهای مزبور دستوری مختص بخود داشته که با خود آن زبانها از میان رفته است ولی با اینحال از زبانهای پارسی باستان و اوستائی‌و پهلوی کم‌وبیش بوسیلهٔ مستشرقین و اکتشافات و تحقیقات قابل ستایش آنان اطلاعاتی بما رسیده که تا حدی دستور های این سه‌زبان شناخته گردیده است چه آنکه بوسیلهٔ سنگ نبشتهٔ «داریوش» در «تخت‌جمشید» کلماتی که با خط میخی بابلی نقر شده، از زبان پارسی باستان بجا مانده و خوانده شده است و از زبان اوستائی نیز آثاری چند مانند: یسنا، ویسپرد، وندیداد، یشت وخرده‌اوستا موجود میباشد (۲) و همچنین‌آثار زیادی که عبارت از سنگ نبشته‌های‌متعدد و کتب تاریخی و ادبی و داستانی و فلسفی و غیره است، از زبان پهلوی باقی مانده و بواسطهٔ کشف همین آثار تاحدی قواعد این سه زبان بخصوص زبان پهلوی معلوم گردیده و از جمله مستشرقین عالیمقامی که اطلاعات گرانبهائی دراین‌قسمت بما‌داده‌اند، تئودر نولدکه، (۳) و «هرمان‌اته» (٤) و «آرتور کریستن‌سن» (۵) میباشند واز میانهٔ ایرانیان نیز آقایان «پورداود» و «ملك‌الشعراء‌بهار» از

Histoire Anectodique (۱)

(۲) باید ازنظر دورداشت که متون قسمتهای موجودهٔ اوستا بوسیلهٔ ترجمه‌های پهلوی آن کشف گردیده است

T·Noeldeke(۳)

Hermann Ethé(٤)

Arthur Christensen(۵)

از دیرگاه توجه خویش را معطوف بشناختن ادبیات پهلوی نموده وهرکدام در موضوعات بخصوصی که قهراً دستور زبان پهلوی نیز جزء آنموضوعات است تحقیقات مفیدی فرموده‌اند که ما بعداً در محل خود بنقل خلاصهٔ تتبعات آقایان مذکور خواهیم پرداخت و چون در اینجا گفتگوی ما در اطراف دستور زبان فارسی کنونی است لهذا میگوئیم:

لغات و ترکیب کلمات زبان فارسی مادر اوائل امر باوجود

دستور زبان ایرانیان بعد از اسلام تغییراتی که در آن روی داده بود تفاوت بسیار محسوسی با لغات و کیفیت ترکیب کلمات زبان پهلوی نداشته

همانطور که لغات و کیفیت ترکیب کلمات زبان پهلوی با زبان پارسی باستان زیاد تفاوت نداشته است (۱) ولی از نیمهٔ دوم قرن اول هجری که کلمات زیادی از عربی داخل در کلمات زبان ایرانیان گردید بتدریج شکل لغات فارسی و ترکیب کلمات اینزبان فرق پیدا کرد و این فرق تا آنجا منتهی شد که در قرن پنجم و ششم و قرون بعد عدهٔ کثیری از نویسندگان بسیاری از لغات و ترکیب کلمات فارسی رابصورت عربی در آوردند وقهراً دستور زبان فارسی هم تابع قواعد نحوی زبان عربی واقع گردید اما با وجود این تبعیت قهری اغلب اوقات عدم قبول تابعیت خود را بواسطهٔ بینونت ذاتی که بین اصول زبانهای سامی و آریائی وجود دارد، آشکار میکرد وبهمین علت ادباء بزرگ ایرانی که بیش از ادبیات زبان فارسی بادبیات زبان عربی آشنا بودند، نمیتوانستند کاملا دستو اینزبان را از هر جهت منطبق با دستور زبان عربی نمایند.

---

(۱) بیشتر تحقیقاتی که در ادبیات زبان پارسی باستان و دستور آن بعمل آمده استمبنی بر پیدایش چهار صد لغت اصلی آنزبان میباشد که در سنگ نبشته‌های ایران و مصر و آسیای صغیر و سائر آثار منکشفهٔ عصر هخامنشیان موجود است و آنها را علماء علم زبان شناسی Philologie قرائت و ترجمه کرده‌اند.

مقدمه

چون برای هر که بخواهد بزبان فارسی شعر بسازد گذشته از قریحه که بخش خداداد است لازم است باوزان شعری آگاهی داشته باشد و بتازگی دراین فن کتابی که بزبان عصری و درخور فهم عامه و جامع باشد نوشته نشده و چند کتابی هم که سابقاً نوشته‌شده یانایاب و یاکمیاب است و در صورت دسترسی هم کامل وجامع نیست لذا با اطلاعات محدود و بضاعت مزجاة واقتباس از کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم ، تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس رازی و درهٔ نجفیه تألیف مرحوم نجفقلی‌میرزاوسایر کتب ورسائل وجزواتی که‌از گوشه‌و کنار بر اثر تفحص بسیار بدست آمده وآنچه از اساتید فن شنیده وبنظرم میرسد این مختصر را بنام « آهنگ سرواد » مرتب نموده در دسترس خوانندگان گرامی میگذارم .

تمنادارم خوانندگان محترم ضمن بررسی اگر مدارکی بدست میآورند کمك فرموده چنانچه کمبودی دارد ویااشتباهی شده باشدتذکر فرمایند تا بهمت ایشان علم عروض که جزو علوم لازمهٔ شعری است وبکلی فراموش شده بصورت تازه و عصری بطور کامل وجامع درآید وازنو احیاء گردد .

باب اول

(دانستنیهای لازمه)

فصل اول - درتعریف علم عروض

علم عروض میزان کلام منظوم است وباین مناسبت آنرا عروض گویند که شعر برآن عرضه میشود همچنانکه متر ومتفرعات آن وسیلهٔ تعیین مساحت و کیلو وجزئیات آن وسیلهٔ تعیین اوزان اشیاء است علم عروض نیز وسیلهٔ شناختن اوزان اشعاراست - اگر بگویند قبل ازتدوین علم عروض اشعار ساخته میشده لذا علم عروض مورد احتیاج نیست باید دانست که قبل از متر و کیلو مساحت و وزن بوده ولی این سبقت وجود لازمه اش عدم لزوم متر وکیلو نیست بلکه مؤید لزوم آنهاست . مادامیکه شعروجود دارد علم عروض برای شناختن صحیح وسقیم آن (دروزن) لازم است بلکه ساختن شعر واجب نیست ولی شناختن شعر ساخته شده لازم میباشد .

فصل دوم - مایه - پایه - میانه

سخن پارسی ۱٤ آهنگ دارد که نه گونهٔ آنراقدماءبدین ترتیب یاد کرده اند .

الف - اسباب (مایه ها) که سه نوع است :

۱ - اول سبب خفیف (مایهٔ سبك) مانند از، بر، سر (یك متحرك یك ساکن) .

وجه تسمیهٔ علم بدیع

مقصود ازعلم بدیع هرگز آن نبوده است که زنجیری از تکلف وتصنع بردست وپای سخن‌شعراء و نویسندگان و سخنگویان گزارده شود بلکه مقصود از آن تحسین و تزیین سخن است وعالم بعلم بدیع کسی است که دارای قدرتی باشد که بتواند صنایع اینعلم را تابع سخن خود کند نه سخن‌خودرا تابع آن ! وبدیهی است که اینقدرت دروجود کسی یافت نخواهد شد مگرآنکه قبلاصنایع بدیعی‌را فراگرفته باشد وبایددانست که

وجه تسمیهٔ مجموع صنایع اینعلم ببدیع آنستکه «بدیع» درلغت بمعنی تازه وایجاد کننده واختراع آمده‌است(۱) وآن مأخوذ از کلمهٔ «بدع» بکسر باء میباشدوبدع بچیزی میگویند که اول آن یکنوع تازگی‌داشته‌باشد(۲)و بدیع‌هم بمعنی مبدع (بکسردال) وهم بمعنی مبدع (بفتح دال) آمده است یعنی هم بجای اسم فاعل وهم‌بجای‌اسم‌مفعول استعمال میشود - اماجوازاستعمال‌آن‌بجای اسم‌فاعل ، تصریح زمخشری در«کشاف» است که آنرا مانند «سمیع» بمعنی مسمع دانسته و شاهد برصحت قول خود شعر عمرو بن معد یکرب را آورده که در بارهٔ معشوقهٔ خود «ریحانه» خواهردریدبن‌الصمه گفته است :

«امن ریحانةالداعی‌السمیع   یؤرقنی واصحابی هجوع» (۳)

ودلیل برصحت‌استعمال‌آن‌بجای‌اسم‌مفعول قول اکثر ارباب‌لغت‌است که‌آنرا جدید وحادث معنی کرده‌اند (٤) وتناسب هریك ازاینمعانی با علم‌مزبورازجهت مخصوصی است چنانکه‌تازگی‌داشتن‌آن‌باینمناسبت‌است که‌پیش‌ازقرن‌سوم‌هجری اصطلاحات‌اینعلم وتدوین فنون‌آن سابقه‌نداشته ودرنیمهٔ دوم قرن سوم ابن معتز عباسی (۲٤۹ - ۲۹٦) باختراع وتدوین چند فن آن پرداخت .

---

(۱) المنجد ؛ ذیل ماده بدع

(۲) بدایع‌الاشعار ؛ ص ۲

(۳) تفسیر کشاف ؛ ذیل آیهٔ بدیع السموات والارض ؛ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۱۷

(٤) راجع بتاج العروس ذیل ماده ب.د.ع شود

مخترع علم بدیع

ابن‌معتز، خود درمقدمهٔ کتاب بدیع نوشته است که : « پیش ازمن کسی فنون بدیع را جمع نکرده ودرتدوین وتألیف آن برمن پیشی نگرفته است و من اینکتابرا تا این مقدار که جمع آوری نموده‌ام بسال ۲۷٤ تألیف مینمایم »(۱)

پس از آنکه عبدالله بن‌معتز اختراع بدیع نمود رفته‌رفته ادباء وشعراء در اینعلم تفننات بدیع کردند ـ اگرچه از اواخر دورهٔ اموی و اوائل دورهٔ عباسی اسلوب شعر عربی بواسطهٔ فنون بدیع تغییر کرده و بواسطهٔ « صریع الغوانی » و بعداً « ابوتمام طائی » برکالبد شعرروح تازه‌ئی دمیده شده‌بود و بسیاری ازشعراء باین دو نفراقتفاء کرده دراشعارخود بذکرصنایع بدیع‌میپرداختند ولی‌هیچکدام ازآندونفرو پیروان آنان اصطلاحی خاص برای فنون اینعلم وضع‌نکرده و بتدوین اقسام‌آن متوجه نشده بودند تا اینکه ابن معتزبجمع و تدوین فنون‌آن پرداخت وپس از آن تمام ادباء و شعراء عرب و عجم متوجه فنون اینعلم گردیده بسی از فنون را برفنونی‌که ابن معتز جمع‌آوری کرده بود اضافه نمودند و اکنون علم بدیع دارای یکصد وچهل وهشت صنعت مشهور مهم میباشد وجمیع این صنایعرا ارباب بدیعیات که معروفتر از همه « صفی‌الدین حلی » و « ابن حجهٔ حموی » و « موصلی » و « سید علیخان » میباشند در طی قصائد بدیعیهٔ خود با توریه باسم هر صنعتی گنجانیده اند (۲) و بدیعیات این اشخاص همه بلغت عربی گفته شده است و درفارسی تا جائی که ما اطلاع داریم اولین کسی که بگفتن قصیدهٔ بدیعیه پرداخته است قوام‌الدین گنجوی ازمداحان قزل ارسلان بوده است (۳)

---

(۱) رجوع بمقدمهٔ کتاب بدیع ابن‌معتزوانوارالربیع ؛ ص۳شود

(۲) بدیعیات سه نفر اول مکرر بچاپ رسیده وهمه را مرحوم سیدعلیخان مدنی درانوارالربیع تا جائی که گفته‌شده ووجودداشته است جمع‌ونقل کرده‌است .

(۳)رجوع ببدایع الاشعار ص ۵شود .

شاعری بهرام گور

پس از آنکه شاهزادهٔ ساسانی بهرام پسر شاهپور باشاعران عرب و مردم حیره شروع بآمیزش کرد و از آنان آموزش یافت دارای خصال عربی و طبعی شاعرانه گردید و چون خود نعمان هم از بزرگان فصحاء و بلغاء عرب بشمار میرفت، درهنگام توقف بهرام در خورنگاه وسه‌دیر (۱) رموز فصاحت و بلاغت را باو تعلیم میداد درنتیجه شاهزادهٔ ایرانی ما چون بسن رشد و تمییز رسید شروع بگفتن اشعار بزبان عربی نمود و اگرچه شمس قیس رازی از بعضی از کتب پارسیان نقل کرده است، که بهرام پس از رسیدن بپادشاهی براثر نصیحت «آذربادین زرادستان» از گفتن شعر خود داری نمود(۲) ولی مؤرخین معتبری مانند مؤلف «مروج الذهب» و مؤلف «غرر اخبار ملوك الفرس» و دیگران اشعاری باو نسبت داده اند که پاره‌ئی از آنها مربوط بزمان پادشاهی او و متعلق بوقتی است که بهرام خاقان چین را شکست داده بود همچنین اشعاری که اول آن اینست :

«اقول له لما فضضت جموعه كأنك لم تسمع بصولات بهرام» (۳)

و باحتمال بسیار قوی بهرام که دارای طبعی موزون و قوهٔ شاعری بوده اشعاری بزبان ایرانیان که زبان اصلی او بوده گفته است و بتصریح مسعودی اینگونه اشعار او هم مانند اشعار عربیش زیاد بوده (٤) اما اینکه مسعودی اشعار زبان مادری او را اشعار فارسی خوانده است یا مبنی برتسامح میباشد که زبان پهلوی را با زبان فارسی خلط کرده یا مبنی بر تسمیهٔ جزء باسم کل میباشد که زبان پهلوی را که جزئی از زبان فارسی (ایرانی) است زبان فارسی نامیده چه آنکه شکی نیست که زبان

---

(۱) برای اطلاع بر کیفیت بناء این دو قصر عالی بکتاب «معجم البلدان» ذیل «خورنق» و «سدیر» و کتاب «مجمع الامثال میدانی» ذیل مثل «جزاء جزاء سنمار» و کتب تاریخ رجوع شود

(۲) برای شرح این داستان بکتاب «المعجم» چاپ خاورین ۱٤۹ - ۱۵۰ رجوع شود

(۳) مروج الذهب؛ چاپ مصر ج ا ص ۱۱۳

(٤) ایضاً مروج الذهب؛ ج ا ص ۱۱۳

ایرانیان درعصر ساسانی که بهرام باآن تکلم میکرده (۱) زبان پهلوی بوده نه زبان فارسی و دلیل ماهم براینکه این شعر مشهور :

« منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام گور وکنیتم بوجبله » (۲)

که عجم آنرا اول اشعار پارسی دانسته و ببهرام نسبت داده اند ودربسیاری از کتب هم مسطوراست (۳) ، از بهرام نیست یکی همین دلیل است که این شعر بزبان فارسی بعد ازاسلام است وزبان عصر ساسانی در ایران پهلوی بوده . دلیل دیگر اینست که وزن شعر مزبور از اوزان منشعبه ازبحر رمل است وباین وزن اشعاری که گفته شده است همه متعلق ببعد از قرن سوم میباشد بعلاوه در این شعر سه کلمهٔ عربی (کنیت ـ بو ـ جبله) وجود دارد و وجود همین کلمات در آن ثابت میکند که شعرمزبور مربوط بعصرساسانی نیست بلکه مربوط باعصار بعد از اسلام است که کلمات عربی دربین ایرانیان رواج یافته بوده‌است و نیز کنیت اختصاص بعرب داشته است ودربین ایرانیان قبل ازاینکه بدین اسلام بگروند و برسوم وعادات عرب بانظر تحسین و تقلید نگاه کنند داشتن کنیت مرسوم نبوده و درهیچ کتاب تاریخی هم نوشته نشده که بهرام کنیت بوجبله (٤) داشته است و برفرض اینکه تصور کنیم بهرام درهنگام توقف درحیره باین کنیت نامیده میشده است آن، موجب این نمیشود که درشعر ایرانی خود خود را بآن کنیت معرفی کند بخصوص شاهنشاه کشوری که افراد کشورش بنظر حقارت بعرب نگاه میکرده‌اند وبهیچوجه عادات ورسوم آنهارا قابل تقلید نمیدانسته‌اند وچنانکه تصور میرود این شعر رایکی ازایرانیان صاحبان طبع موزون پس ازقرن سوم هجری بزبان فارسی معمول درترجمهٔ یکی ازاشعار حماسی عربی بهرام گفته‌است وبعدها براثر غفلت تذکره نویسان و دیگران بغلط بعود بهرام نسبت داده شده‌است

---

(۱) مؤلف کتاب « غرراخبار ملوك الفرس » مینویسد : بهرام درموارد خاصی بعربی ، فارسی ، دری ، پهلوی ، ترکی ، زابلی ، هندی ، رومی ، نبطی وهروی تکلم میکرده‌است .

(۲) درامثال وحکم (ج ۳ ص ۱۵۷۵) اینشعر بدین طریق نقل شده‌است :

« منم آن شیر شله منم آن پیریله منم آن بهرام گور منم آن بوجبله »

(۳) المعجم ص ۱٤۹

(٤) یقال انه لذو جبله . ای عظیم الخلقة (صحاح اللغة)

اگرچه بطوریکه اشارت رفت حکایت ابوالاسود و رفتن او بخدمت علی بن ابیطالب وجواب علی علیه السلام باو بسیار مشهور ودر کتب مسلمین مسطوراست ولی بعقیدهٔ ماحکایت مزبور مأخوذ ازدو اصل یونانی وهندی میباشد که در قرن دوم هجری پس از ترجمهٔ کتبی از این دو زبان بعربی یا قرون

تردید درصحت حکایت ابوالاسود دئلی

بعد تلفیق و بعد باسلام نسبت داده شده است ــ اما اصل یونانی آن اینست که: تقسیم کلمه باسم و فعل و حرف از تقسیمات ارسطو (Aristote ۳۸٤-۳۲۲ق.م) معلم اول و فیلسوف مشهور یونانی میباشد و این تقسیم را بسیاری از محققین اروپائی در موارد متعدده از ارسطو نقل کرده اند و حتی دی بور (۱) صریحاً مینویسد: « عرب تقسیم ارسطورا در بارهٔ سه قسم بودن کلمه بعلی بن ابیطالب نسبت داده اند » (۲) و اصل هندی آن عبارت از افسانه ئی است باین شرح: که روزی یکی از پادشاهان با گروهی ازمهوشان دراستخر استحمام میکرد بیکی از آنها گفت « ماود کندهی » یعنی؛ آب برمن مپاش ! او گمان کرد که شاه چنین فرموده است: « مود کندهی » یعنی؛ حلوا بیار ! فوراً از آنجا رفته حلوا حاضر نمود شاه از دیدن آن وضع تعجب نموده ملامتش کرد اوجواب خشن داد شاه بستوه آمده از خوردن طعام خود داری و گوشه نشینی اختیار کرد (۳) یکی از علماء نزد شاه رفته اورا تسلی و وعده داد که قواعد صرف و نحو را وضع نماید سپس آن دانشمند هندی نزد « مهادیو » رفته بنماز و روزه و گریه و زاری مشغول شد تا آنکه قواعد و قوانین نحو و صرف باو الهام گردید از آنجا نزد شاه رفته اصول علم نحو را بیان نمود (٤) چنانکه ملاحظه میفرمائید مقدمات حکایت ابوالاسود از این حکایت هندی ماخوذ است و نتیجهٔ آنهم که جنبهٔ علمی دارد از تقسیم ارسطو گرفته شده است و استاد احمد امین فاضل شهیر مصری احتمال میدهد که خود ابوالاسود واضع ایندا ستان ادبی بوده چه آنکه اعراب هندوستانرا از قدیم و در زمان جاهلیت میشناختند و روابط اقتصادی میان دو ملت عرب وهند از دیرگاه پیوسته بوده و بناء براین با فکار یکدیگر

(۱) T. J. De Boer (۲) کتاب تاریخ فلسفه در اسلام ص ۳٤ (۳) این عادت میان هندوها شیوع دارد که هنگام رنجش وخشم عزلت وامساك اختیار میکنند (٤) پرتو اسلام ؛ ص ۲۷۷

آشنائی داشتند و فاضل مذکور اختلاف روایات و علل و اسامی اشخاصرا در حکایت ابوالاسود مؤید صحیح و قوی بودن احتمال خویش شمرده است(۱) ولی ما همانطور که قبلا عرض کردیم معتقدیم که خود ابوالاسود واضع ایندا‌ستان نبوده بلکه دیگری پس از نقل و ترجمهٔ کتب یونانی و هندی بعربی این داستانرا وضع کرده و بابوالاسود وحضرت علی نسبت داده است وشاید قصد واضع هم اثبات کرامت علمی و ادبی برای علی بن ابیطالب علیه السلام (که مقامی بالاتر از اینها داشته است ،) بوده زیرا که : در تقسیم کلمه بسه قسمت مزبور احاطهٔ گوینده برفنون سخن و عظمت فکری او آشکار میشود چنانکه ابن ابی الحدید پس از نقل تقسیمات مشهورهٔ کلمه و تقسیم اسم و همچنین تقسیم اعراب مینویسد : علی با این بیان اصول کلی علم نحورا اظهار نموده و این گفتار ازحیث ایجاز یك معجز علمی محسوب میشود (۲)

دی بور دانشمند سابق الذکر هلندی علاوه بر اینکه تقسیم کلمه را بسه قسمت از نتایج فکری عرب نمیداند ، تقسیم جمله را بپنج یا هشت یا نه قسمت نیز از آثار ادبی آن قوم نمیشناسد بلکه آنرا نتیجهٔ فکر ادبی ایرانیان میداند ودر توضیح این قسمت مینویسد : «ابن مقفع که درآغاز کار دوست گرامی خلیل بن احمد بود اعراب را از تمام مباحثی که راجع بزبان ومنطق در زبان پهلوی وجود داشت آگاه وبهره ورساخت. بنابر این جمله ها گاهی بپنج و گاهی بهشت یا نه قسم منحصر گردید ، (۳) وچون عرب از دیر گاه قبل از ظهور دین اسلام با هندوستان و ایران آشنائی داشته و بعنوان بازرگانی باین دو کشور مسافرت میکرده و درنتیجه بافکار واساطیر هندوان وایرانیان در خور توانائی فهم خویش آگاهی حاصل مینموده‌اند ، هیچ استبعاد ندارد که پیش ازقرن دوم هجری اینگونه مطالبرا از دانشمندان هند وایران اخذ کرده باشند ولی مطالب مربوط بیونانرا ظاهراً پس از ترجمهٔ کتب یونانیان بعربی یعنی از اواخر قرن اول هجری ببعد اخذ کرده اند چه آنکه پیش از آن تاریخ و پیش از ظهوردین اسلام عرب کمتر یونانرا میشناخته و بافکار دانشمندان یونانی آشنائی داشته است .

(۱) بکتاب ضحی‌الاسلام و ترجمهٔ آن ص ۲۷۷-۲۷۸ رجوع شود (۲) شرح نهج‌البلاغه : چاپ مصر ج ۱ ص ۳ (۳) تاریخ فلسفه در اسلام ؛ تألیف دی بورص ۳۵

ظهور ناگهانی دین مقدس اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان

علت عدم توجه ایرانیان بلغت فارسی

و فتوحات پی در پی مسلمین و مشاهدهٔ کتاب فصیح و بلیغ بیمانندی مانند « قرآن » از یکطرف و از دست دادن تاج و تخت پادشاهی چندین هزارسالهٔ ایران وزبون عدهٔ معدودی عرب غیر متمدن‌شدن و شکستهای پیاپی‌و آوارگیهاوسرگردانیها از طرف دیگر ، ایرانیان را نه چنان مات و مبهوت و متأثر ساخته بود که در قرن‌اول‌ودوم هجری‌متوجه حفظ لغت فارسی نشدند‌بلکه‌غالباً بحفظ‌جان‌ومال‌خویش نیز متوجه نگردیدند و کسانی هم که میخواستند جان و مال و عرض خود را محفوظ نگاهدارند سر تمکین بعرب فرود میآوردند و برای جلب عطوفت آنها بدین اسلام گرویده متأدب بآداب و متکلم بکلام عرب میشدند ولی با اینحال فضلاء و دانشمندان ایران هروقت فرصت مییافتند علاقهٔ خود را بنحو مناسبی بلغت فارسی و آداب و رسوم باستانی ایرانی آشکار میساختند چنانکه ابن اصیبعه‌درضمن حالات « جورجس بن جبرئیل » که‌از رؤساء بیمارستان‌جندیشاپور بوده نقل میکند که : وقتی که نزدمنصور خلیفهٔ عباسی آمد اول بفارسی بعد بعربی منصور را تحیت گفت و خلیفه هم از حسن منطق او تعجب کرد (۱)

پرواضحست که تکلم جورجس بزبان فارسی درمجلس منصور برای‌نشان دادن علاقهٔ خود باینزبان بوده و الاهم او عربی راخوب‌حرف میزده‌و هم‌منصور عرب بوده و شاید فارسی راهم منصور درست نمیفهمیده است .

نظائر اینحکایت درکتب تاریخ بسیار دیده میشود ولی باوجود این ؛ انکار نمیتوان کرد که لغت عربی بزودی لغت فارسی را چنان تحت الشعاع قرارداد که خود ایرانیهاهم‌لغت علمیشانرا لغت‌عربی قرار دادندوحقاً هم بعضی‌از خلفاء عباسی تشویق بفرا گرفتن لغت عربیرا بجائی رسانیدند که علاقه فضلاء ودانشمندان‌ایرانیرا بلغت فارسی تضعیف نمودند . بدیهی است در عصری که برای ترجمهٔهر کتابی‌بزبان‌عربی‌معادل‌وزن آنکتاب زرخالص‌بمترجم‌بدهند(۲) چگونه اهتمامات مردم مصروف‌بفرا گرفتن لغت عربی میشود .

---

(۱) طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۲۴ از چاپ مصر (۲) رجوع به مطارح الانظار ج ۱ ص ۱۲ شود

بنظائر این تشویقات از یکطرف، تاراج آوردن لغات زبان عربی بر لغات زبان فارسی و زبان مقدس دینی ایرانیان، زبان عربی واقع شدن از طرفهای دیگر بعلاوه تحصیل علوم بوسیلهٔ لغت عربی و چندین امر مهم دیگر دست بدست هم دادند تا توجه ایرانیانرا بلغت فارسی کم کردند و این عدم توجه تا آنجا منتهی شد که نه تنها زمخشری ادیب عربی دان ایرانی چنان فضیلتی برای لغت عربی قائل شد که برهمه لغات مزیت دارد (۱) بلکه جلال الدین محمد مولوی بلخی هم با وجود بظهور آوردن کتاب نظم بیمانندی مثل مثنوی در زبان فارسی صریحاً لغت تازی را خوشتر از لغت پارسی دانست(۲) و مؤلف «برهان قاطع» درحینی که بگرد آوردن لغات فارسی مشغولست خدایرا سپاس میگوید که: زبان پیغمبر اسلام و آل اورا زبان فصاحت فروز ولسان بلاغت اندوز عربی قرارداده است(۳)

بروز اینگونه کلمات و عبارات که زیاده ازاندازه است، عدم توجه کامل ایرانیانرا پس از قبول دین اسلام بزبان فارسی ثابت میکند و بنا، براین اگر لغت فارسی باندازهٔ لغت عربی شهرت نیافته، نباید تصور کرد که نقص متوجه کلمات زبان فارسی است بلکه باید تصور کرد که نقصی در فارسی دوستی ایرانیان بوده است که لغت آنرا تحت الشعاع لغت عربی قرارداده اند و برای اینکه ایرانیان را هم زیاد مقصر نشناسیم باید بدانیم تنها آنان نبوده اند که زبان خویش را تحت الشعاع زبان عربی قرار داده‌اند بلکه عبریها و سریانیها و دیگران نیز همین کاررا کرده‌اند چنانکه برای نمونه صدها نفرمانند ابوالبرکات یهودی عبرانی و مار غریغوریوس مشهور بابن العبری سریانی مسیحی و افراد دانشمند خانوادهٔ بختیشوع (۴) رامیتوان نشان داد که براثر مشاهدهٔ عظمت مسلمین و رواج زبان عربی بیش از آنچه که بزبانهای خویش اهمیت میدادند، بزبان عربی اهمیت دادند و این معنی از مقایسهٔ مؤلفات دانشمندان اینزبانها با هم که بزبان عربی و زبان اصلی خویش هر دو تالیفاتی داشته‌اند بخوبی معلوم میشود

---

(۱) بمقدمة الادب ص ا رجوع شود (۲) اشاره باین شعر مثنوی است:

«پارسی گو گرچه تازی خوشتر است — عشق را خود صد زبان دیگر است»

(مثنوی چاپ علاء الدوله ص ۲۹٤)

(۳) برهان قاطع ص ا (٤) بختیشوع، مرکب از دو کلمهٔ «بخت» بسریانی بمعنی بنده و «یشوع» بمعنی مسیح میباشد.

علت اهمیت لغت‌عربی

دی بور (۱) مستشرق معاصر هلندی علت عمدهٔ توجه فوق العادهٔ مسلمین را بلغت عربی این میداند که بسیاری از اشخاصی که بدین اسلام نگرویده بودند و فقط بزبان عربی آشنائی داشتند اشتباهات نحوی زیادی بقرآن نسبت میدادند و مسلمین برای پاسخ دادن بآنها دقت وافری درلغت عربی کرده بقصد استدلال بر صحت استعمال لغات قرآن بمورد خود و درستی جمله های آن، لغات رایج بین بدویان و اشعار شعراء جاهلیت را جمع آوری مینمودند و برای اثبات صحت لغات و درستی عبارات بدویان و شعراء عرب هم‌که میخواستند از آنها بنفع قرآن نتیجه بگیرند، ملاحظات کلی بر هر یك از لغات و اشعار میافزودند (۲).

اگر چه اینعلت که دی بور بآن اشاره کرده است علت عمدهٔ توجه مسلمین بلغت عربی بشمار میرود ولی بعقیدهٔ ما نمیتوان علت مزبور رایگانه علت این توجه دانست زیرا که: بدون درنظر گرفتن اعتراضات مخالفین بر قرآن، مسلمین برای فهم و درك معانی کلمات آیات قرآنی و استنباط احکام از آنها توجه فوق العاده بلغت عربی مبذول میداشتند و علت این توجه عمده ترازعلتی میباشد که دی بور ذکر کرده است و ضمناً باید دانست که اهمیت لغت عربی و اشتهار آن تنها بواسطهٔ نزول قرآن بآن لغت نیست بلکه بیشتر از این جهت لغت عربی‌دارای اهمیت است که مفردات فراوان و تعبیرات بسیار و استعدادزیاد برای قبول اشتقاق و بلاغت کافی برای اداء معانی بسیار با لفظ اندك دارد و نظر باینجهاتست که میتوان ادعاء نمود کمتر لغتی دردنیا هست که با لغت عربی‌قابل همسری باشد وشاید هم فی‌الواقع غیر از لغت لاتین و سانسکریت(۳) که‌هردو

T.J.De Boer(۱)

(۲) تاریخ فلسفه در اسلام؛ ص ۳۳

(۳) زبان لاتن منسوب بقوم لاتین (Latins) است و اینقوم از نواد قبائل کوهستانی ساپن (Sabins) بوده اند که در ولایت لاسیوم (Latium) از ولایات ایتالیای قدیم سکونت داشته اند و لاسیوم در جنوب رود تیبر (Tibre) واقع بوده و زبان سانسکریت (Sanscrit) مهمترین شاخهٔ زبانهای هند و اروپائی است که در ازمنهٔ قدیمه در مشرق زمین بآن تکلم میکرده اند.

از ریشهٔ هند و اروپائی بوجود آمده است ، لغت دیگری نباشد که با این لغت سامی بتواند دعوی برابری کند و سر اینکه لغت عربی باندك زمانی لغت علمی شد و روز بروز هم براهمیت آن افزوده گردید ، همین امور یعنی داشتن مفردات فراوان و نیروی تعبیرات بسیار و استعداد زیاد برای قبول اشتقاق و بلاغت کافی معانی ادا شده بکلمات اینزبانست و پس از اسلام هم تنها مسلمین باهمیت ادبی و علمی آن کمك نکردندبلکه بسیاری از ملل غیر مسلمان در این افتخار شرکت دارند و حتی در برخی از اوقات بعضی از افراد ملل غیر مسلمان دراینموضوع بر مسلمین پیشی جسته اند چنانکه بیشتر کتب طبی یونانی را دانشمندان سریانی وعبرانی غیر مسلمان وغیرهم بعربی ترجمه کرده اندو ابن اصیبعه قریب سی نفر را از همین اشخاص نام میبرد که در ایام خلفاء اولیهٔ عباسی بترجمهٔ کتب مهمه و متعددهٔ طب یونانی بعربی پرداخته اند (۱) و در سائر علوم و فنون و انواع ادبیات عربی هم شرکت ملل غیر مسلمان خالی از تأثیر زیاد نیست چنانکه همین حالا آباء یسوعیین بیروت هستند که پرچم فصاحت لغت ناطقین بـ «ضاد» را بالاتر از پرچمهای فصاحت لغات دیگر بر فراز کنگرهٔ ادبیات بین المللی جهان افراشته اندو سالی نیست که بوسیلهٔ مطابع ظریفهٔ خود کتاب مهمی بابن لغت اهداء نکنندودرقرن ششم هجری هم ابن تلمیذ ملقب بامین الدولهٔ طبیب که از عظماء و قسیسین نصارای بغداد بوده بقدری بنظر اهمیت بلغت عربی مینگرسته که در شرح حالش نوشته اند : درحین تدریس طب (که بهیچوجه ربطی بادبیات هم ندارد) همیشه دو نفر از نحاة بغداد راحاضر مینمود که اگر محصلین طب در ضمن مباحثات ومناظرات شبهه ئی در اعراب کلمات یا لحنی در تقریر عبارات عربی کنند ، آندو نفر از آنها رفع شبهه نمایند (۲) و از این قبیل مردم که با وجود مسلمان نبودن بترویج لغت عربی اهتمام میورزیده اند بسیاراست وعلت تمام این قبیل اهتمامات نیست مگر اینکه خود لغت عربی دارای اهمیت ذاتی واصلی وقابل این توجهات میباشد .

---

(۱) برای شناختن این مترجمین رجوع بکتاب «عیون الانباء» ج ۱ ص ۲۰۳-۲۰۹ شود.

(۲) مطارح الانظار ؛ ج۱ص۲۲۷

منشأ تاریخی حقوق

روزی که بشر مراحل اولیهٔ تکامل را طی میکرد غذای او منحصر بنباتاتی بود که بطورطبیعی از زمین میروئید و دائرهٔ اجتماعات او هم از محیط زندگانی خانوادگی مختصر وطبیعی ووحشیانهٔ افراد تجاوز نمینمود وغالباً خانواده‌ها هم درحالت برهنگی بسر میبردند.

در چنین روزگاری نه اسمی از حقوق در میان بود و نه کسی در فشار زندگانی با تجمل واقع میشد چه آنکه عدد افرادبشر کم بود و نباتات هم وفور داشت و مردم نیز در ارض و اسعهٔ خدا هر جا که میخواستند رفته و منزل میکردند. در این ایام اگر کسی بر کسی ظلم مینمود فقط براثر جاهلیت وحالت وحشیگری بود وابداً ربطی بامور دیگر نداشت زیرا که: اصل مالکیت را کسی نمیشناخت وهیچ چیز ملك طلق کسی واقع نمیگشت تا برسرآن دعوی کنند ولی هنگامی که بشر اینمرحله راطی نمود و داخل مرحلهٔ دیگر شد غذای او از نبات بگوشت و خانوادهٔ او از عدهٔ کم بعدهٔ زیاد و برهنگی او بپوست حیوانات پوشیدن مبدل گشت اما با وجود حاصل شدن این تغییرات، دسترسی او بمایحتاج غذائی و پوشاکی زیاد بود و چون غالباً هم از محلی بمحل دیگر کوچ میکرد کسی برای خوراك و پوشاك ومسكن در فشار واقع نمیشد و برسر آنها با کسی نزاع نمیکرد.

بشر روزگاری دراز در اینمرحله سیر نمود تا اینکه جماعات بالنسبه رو بازدیاد گزارد و دسته هائی از آن جدا شده بفکر سکونت در یکجا افتادند افراد این دسته ها کم کم خانه و لانه‌ئی برای خود ساختند و از آنجا که قهراً در ساختمانها حدودی ایجاد میشود، هر فردی حدود ساختمان منزل خود را شناخته و بنا بر زحمتی که در بناء آن کشیده بود آنرا ملك خود دانست و چون هر کسی که برای شکار حیوانات و بدست آوردن نباتات صبح از منزل بیرون میآمد میخواست شب بمحل خود برگردد، لهذا بقدری از منزل خویش دور میرفت که بتواند شب بهمانجا مراجعت کند. طبیعی است که پیدایش این قید حدودی ایجاد مینماید. کم کم بر اثر شکار هر روزهٔ حیوانات و چیدن نباتات، حیوانات و نباتات حدود هر دسته‌ئی رو بقلت نهاد و بر اثر پیدایش اینحال حریمهائی برای شکار و چیدن نباتات هر کسی پیدا شد که شکار حیوانات و چیدن نباتاتی را که در آن حریم واقع بود حق خود دانست و دیگری را حق نمیداد که با آن حریم باین قصد داخل شود.

پس از مدت بسیار کمی حیوانات و نباتات حریم هر کسی نسبت بسابق کمتر شد و دسته های بشر که ساکن در یکجا بودند در همان حریمها بزراعت مشغول شدند و چون زحمتی در این کار میکشیدند بیش از پیش حریم مزبور را متعلق بخود دانستند و از آنجا که نظیر منزل وچنین حریمی را افراد دیگر همان دسته نیز دارا بودند و مانند ایندسته دسته های دیگر بشر هم که در جوار یکدیگر مسکن داشتند دارای همین حالت بودند لهذا همانطور که هر فردی منزل و حریم زراعت وعمل خود رامتعلق بخود میدانست همینطوردیگری هم میدانست و همانطور که مجموع افراد ایندسته مجموع منازل و حریمهای خود را متعلق بخود میدانستند، همینطور مجموع افراد دسته های دیگر هم مجموع منازل و حریمهای خود را متعلق بخودمیدانستند و طبیعة همین دانستنها منشا پیدایش دو نوع حق گردید - یك حق خصوصی ، یك حق عمومی ، در حق خصوصی هر کسی در برابر افراد دیگر در حریم منزل و زراعت خود خود را صاحب قدرت در تملك و انتفاع میدانست ، در حق عمومی مجموع افرادهر دسته ئی خود را در برابر دسته های دیگر صاحب قدرت دسته جمعی در تملك و انتفاع نسبت بمجموع منازل و حریمهای زراعت خود میدانستند ولی هیچ وقت از حق عمومی بنفع حق خصوصی مادامیکه هر دو حق را مانند هم رعایت میکردند، نتیجه نمیگرفتند .

در اینمرحله حق خصوصی محدود باعمال قدرت در محیط منزل خانوادگی و حریم زراعت ، وحق عمومی محدود بحفظ سرحدات مجموع منازل وحریمهای دسته جمعی زراعت بود و چون افراد دسته ها نسبت بزمانهای بعد کم بودند و قبل از ساختن خانه و لانه و شروع بشکار حیوانات و چیدن نباتات هم سابقهٔ مالکیت اراضی در کار نبود لهذا منازل و حریمهای زراعت افراد بقدری وسعت داشت که صاحبان آنها چشم طمع بمال یکدیگر نمیدوختند و دسته ها هم بقدری دور از یکدیگر مسکن میگرفتند که بندرت رابطه با هم پیدا میکردند وروی همین دو اصل بود که قرنهای متمادی میگذشت و هیچکس دم از حق خصوصی و عمومی نمیزد .

منشأ حقوق جزائی

روابط اجتماعی انسان مورد بحث علوم اجتماعی است بنا براین در علوم اجتماعی اولین چیزی که باید مطمح نظر واقع شود، سرشت انسانی است و اولین خصیصه‌ئی که اورا ازسایر موجودات متمایز میسازد همانا اراده است در صورتیکه رفتار سایر موجودات مبتنی بر فطرت و تابع قوانین حتمی‌الاجراء است انسان واجد اراده ممیزه‌ئی‌است که اورا مسئول اعمال خود قرار میدهد.

نباید تصور نمود که انسان تابع قواعدی‌نیست زیرا انسان‌هم مثل‌سایر موجودات دستخوش قواعدی است که خواهی نخواهی او را بطرف علت غائی خلقت و مرحلهٔ تکامل سوق میدهد مابه‌الامتیاز این دو تابعیت این است که قوانین بر سایر موجودات تحمیل میشود در صورتیکه برای انسان اختیاری است و میتوان از آن اطاعت یا سرپیچی نماید.

در هرصورت بطور کلی میتوان گفت قانون که حاوی ارشاد و هدایت افراد است نسبت ببعضی تحمیل و نسبت ببرخی پیشنهاد میگردد.

انسان در عین حالیکه الزامی بتبعیت از این قوانین ندارد بواسطهٔ الزامات اخلاقی ناگزیر ازتبعیت میباشد این الزامات را قوانین مربوط بروش انسان یا قوانین اخلاقی نامیده‌اند وجدان انسان او را ناگزیرمیکند که اعمال اختیاری‌خود را در میزان سنجش گذارده و با قوانین اخلاقی و عقلی مربوط بسازد وجدان اخلاقی که در غریزی یا اکتسابی بودن آن خیلی بحث شده در انسان امروزی موجود است.

تکلیف وحق، زائیدهٔ قوانین اخلاقی و اختیار انسان در تبعیت و عدم تبعیت از آن قوانین میباشد چه آنکه انسان از جهت اختیاری که دارد مسئول است و از جهت مسئول بودن ذیحق میشود.

قدرت اجتماعی.

اگر انسان بحال تجرد زیست میکرد مسئلهٔ حق هیچوقت مورد بحث واقع نمیشد برعکس درزندگانی اجتماعی‌همینکه‌انسان بخواهدازقوانین‌مربوط بخودتبعیت یا استفاده کندبو بموانع برخورد متمسک بذی‌حق بودن‌خود میشود.

اگرچه سابقاً این عقیده رایج بود که انسان مدتی بحال تجرد زیست میکرده است ولی امروز معتقد هستند که انسان هرگز حالت تجرد کامل نداشته است البته قبل از وضع قوانین دائم و پیدایش مقامات موظف باعمال آن قوانین یعنی قبل از وجود جامعهٔ سیاسی و اتحادیه‌های قرار دادی قبایل جامعه انحصار باجتماعات قبیله داشته و چندان توسعه نداشته است ولی در عین حال هرگز یك حالت تجرد کامل وجود نداشته است زیرا : انسان برای خلطه و آمیزش با یکدیگر ساخته شده است و هرگز نتوانسته است خود را از این قید برهاند .

درجامعه وقتیکه اشخاص تماس با یکدیگر پیدا میکنند منافع آنها با یکدیگر اصطکاك پیدا مینماید برای اینکه اختلافات بوسیلهٔ قوهٔ فردی فیصله نیابد باید در هر هیئت اجتماعیه یك قوهٔ عمومی باشد که عملیات و اقدامات افراد را در ضمن حمایت محدود کند بطوریکه بعملیات سایرین خلل نزند بدون وجود یك قوهٔ عمومی برای حل اختلاف اشخاص در موقع تصادم منافع شخصاً در مقام احقاق حق برمیآیند و موفقیت همیشه نصیب قویترین فرد میشود این قوهٔ عمومی باید معین کند که ارادهٔ شخصی تاچه حدی میتواند آزادانه جولان پیدا نماید و تا چه حد میتواند نفوذ در ارادهٔ سایرین کند درموقع بروز اختلافات قوهٔ عمومی باید از هرگونه مقاومت غیر مشروع جلو گیری کرده و نظم قضائی را تأمین نماید بنابراین قوهٔ عمومی عبارت خواهد بود از قوهٔ منظم جمعی که در راه اجرای حق بکار میرود و اجرای حق عبارت است از تضمین شرایط زندگانی اجتماعی بوسیلهٔ قوه قهری حکومت .

حدود مداخلهٔ قوهٔ اجتماعی .

باید تمیزی بین اخلاق و حق قائل شد اخلاق عبارت است از کلیهٔ قواعدی که عملیات و اقدامات انسانی را پیش‌بینی نموده و بعضی از آنها را نهی و برخی دیگر را تجویز مینماید حدود اوامر ومنهیات اخلاق وسیع‌تر ازحقوق موضوعه است . اخلاق حاوی سه‌دسته قواعداست :اول اخلاق اجتماعی که از تکالیف اشخاص با یکدیگر و با جامعه بحث میکند دوم اخلاق شخصی که از تکالیف انسان نسبت بخودش بحث میکند سوم اخلاق مذهبی که روابط انسان را باخدای یکتا معین میکند

بعبارة اخری هر ارتش ناچار است برای مجازات جرائم نظامی :

اولا ـ قضاة نظامی بگمارد .

ثانیاً ـ آئین دادرسی خاصی وضع نماید .

ثالثاً ـ کیفرهای مخصوصی تعیین نماید .

زیرا : اولا تعیین قضـاة نظامی جهت رسیدگی بجرائم نظامیان برای اینستکه آنها ازمقررات نظامی بیش از هرکس آگاه بوده و از لحاظ آشنائی که بعادت زندگانی نظامیان دارند بیش ازسـایرین بزیادی یا کمی اهمیت جرم ارتکابی پی برده ونظر بعلاقه‌ئی که مستقیماً بحیثیت ارتش دارند بهتر میتوانند لزوم شدت یا ضعف کیفر را تشخیص داده و در مواقعیکه جرم ارتکابی فقط در نتیجهٔ سستی و غفلت باشد اغماض بیشتری نموده وبرعکس درمواقعیکه عمل مرتکب مضرات سنگینی برای ارتش داشته باشد بیشتر از قضاة کشوری سخت گیری و عدم اغماض بخرج دهند . مجازات هر جرمی برای حفظ نظم و انضباط میباشد و بدینجهت بایستی این مجازات بوسیلهٔ کسانی انجام گیرد وتعیین شود که مامور حفظ نظم ودارای علاقهٔ مستقیم ببر قرار ساختن آن میباشند .

برای قضاة کشوری که با زندگانی آزاد و غیر مقید مردم کشوری تماس دارند و بمقررات سخت نظامی که اطاعت و تحمل شدائد وفداکاری و صرف نظر نمودن ازآزادی شخصی وازخودگذشتگی است آشنائی زیادی ندارند ، مشکل است که بتوانند به مخاطراتیکه تخلفات نظامی برای ارتش دارند کما هو حقه پی برده ولزوم اجرای کیفر های شدید را در مورد کسانیکه از آن مقررات تخلف میورزند احساس نمایند .

معذلك نبایستی تصور نمود نظامیان درموقع قضاوت جرائم نظامی بـاید حتماً فاقد کلیهٔ احساسات رحم وشفقت وارفاق باشند بلکه بایستی مصالح خدمتی ارتش را با احساسات وعواطف انسانی وفق داده وبین آنها راجمع نمایند .

علت دیگری که ایجاب میکند بزه های نظامی رسیدگی و تعقیب شود

این است که تأسیسات نظامی بایستی حتی‌المقدور از مداخلهٔ مقامات غیر نظامی مصون مانده و نظامیان محتاج بتوسل و تشبث بمقامات کشوری نشوند تا در نتیجه بعلت محفوظ بودن ارتش از مداخلهٔ دیگران مأمورین ارتش در کشاکش جریان امور سیاسی کشور واقع نشوند .

ثانیاً ــ وضع آئین دادرسی خاص برای تعقیب بزه‌های نظامی برای این است که آئین دادرسی کیفری که در محاکم عمومی معمول است دارای تشریفات بطیئی وطولانی بوده و فاصلهٔ بین ارتکاب جرم و اجرای مجازات زیاد میباشد و حال آنکه درارتش بایستی برای جلوگیری فوری از اختلال و بی‌نظمی محاکمات نظامی فوری وساده وسریع بوده ومتخلفین درکمترین فاصله‌از تاریخ ارتکاب مجازات شوند تابزودی ازوقوع نظایر آن بتوان جلوگیری نمود .

هرچند متأسفانه درعمل این نتیجه کمتر حاصل میشود ولی بعلت ساده‌تر بودن تشریفات دادرسی درمحاکم نظامی زود تر از محاکم کشوری میتوان متهم را تعقیب وبکیفررسانید .

ثالثاً ــ تعیین کیفر های مخصوص برای جرائم نظامی یعنی تفاوت داشتن کیفر بزهی که نظامیان مرتکب میشوند باکیفر همان بزه که مرتکب آن غیر نظامی باشد برای این است که نظامیان قوهٔ مسلح کشور را تشکیل داده و حافظ استقلال و امنیت کشور بوده و بدینجهت تابع مقررات و انضباط شدیدی میباشندکه درنتیحه وظایف آنان مهم تر وبهمان درجه نیز تخلف و قصور آنان شدید تر ودارای نتایج وخیم تری میباشد .

بدیهی است اگر منظور از مجازات فقط اجرای عدل وداد بود بایستی حقا در تعیین کیفر برای یك بزه بین نظامی وغیر نظامی تفاوتی وجود نداشته باشد ولی چون منظور از مجازات علاوه براجرای عدالت رعایت مصالح هیئت جامعه نیز میباشد از اینرو ، دربعضی موارد مصالح هیئت جامعه اقتضاء مینمایدکه نسبت ببعضی از مرتکبین مجازات های شدید تری اعمال شود .

اشکال در تشخیص جرائم

همانطور که در اجتماعات مختلفهٔ بشری زیاد دیده میشود که «محاسن قومی نزد قومی معایب است» (۱) وبالعکس، و همانطور که زیاد دیده میشود پاره ئی از امور درزمان گذشته بعنوان «خوب» شناخته میشده و امروزه بعنوان «بد» وبالعکس، همینطور بسیاری از امور وجود دارند که هرکدام نسبت بدو شخص مختلف ممکن است تغییر عنوان بدهند یعنی بواسطه وجود علل عارضی ممکن است امر واحدی نسبت بیك شخص جرم شناخته شود و نسبت بشخص دیگر جرم شناخته نشود یا اینکه نسبت بیکی جرم بزرك غیر قابل عفوشناخته شود و نسبت بدیگری جرم کوچك قابل عفو : مثلا اگر مهمترین امور را که عبارت ازقتل است در نظر بگیریم میبینیم نسبت بیك نفر قاتل عادی جرم غیر قابل عفوی است که مجازات آن اعدام میباشد و نسبت بیك نفر سرباز قاتل که در میدان جنگ بقتل سرباز کشور مخاصم پرداخته ابراز شجاعت و خدمتی است که پاداش آن ترفیع درجه میباشد ـ درصورت تکرار عمل ، قاتل اولی محکومیتش متعدد میشود و قاتل دومی تشویقش اضافه میگردد ـ اولی فعل خود را مختفی و انکار میکند ، دومی فعل خود را اظهار و بآن افتخار مینماید و نیز همین امر قتل را اگر یکنفر وضیع نسبت بشخص شریف یا یکنفر فقیر نسبت بشخص ثروتمندی مرتکب شود ، جرمش در نظر جامعه غیر قابل عفو شمرده میشود (بهمان دلیل که اغلب یا تمام این نوع قاتلین بمجازات میرسند) و بالعکس اگر آنرا یکنفر متعین نسبت بشخص گمنام یا یکنفر ثروتمند نسبت بشخص فقیری مرتکب شود جرمش کوچك و قابل عفو محسوب میگردد (بهمان دلیل که اغلب یاتمام این نوع قاتلین مادامی که متعین یا ثروتمند هستند بمجازات نمیرسند) (۲)

---

(۱) ترجمهٔ مصراعی است که درعربی ضرب المثل شده و آن اینست : محاسن قوم عند قوم معایب .

(۲) البته در قانون بعنوان متعین یا ثروتمند بودن برای کسی امتیاز قائل نشده‌اند ولی چه باید کرد که جامعه از اول خلقت آدم تا روز قیامت عملا نسبت بثروتمند متواضع بلکه متملق و نسبت بفقیر خشن و بیعاطفه بوده و هست و خواهد بود و نیز جامعه درمقابل ثروت هر گناهی را قابل اغماض ودر مقابل فقر هر ثواب و صوابیرا قابل انکار میداند و عمل اوهم ازاول دنیا تا کنون وازحالا تاموقعیکه ثروت وفقر وجود دارد بدون شبهه تابع همین نظر بوده و هست وخواهد بود .

جریان و مشاهده: این اوضاع و احوال دلیل محسوسی است بر آنکه این «خوبیها» و «بدیها» را که ما میشناسیم خوبیها و بدیهای ذاتی واقعی نیستند بلکه اموری عرضی هستند که دائماً در تغییر و تبدل میباشند و نیز دلیل محسوسی است بر آنکه تغییر عنوان امور و تغییر نظر مردم و تحسین و تقبیحی که اشخاص از امور میکنند ربطی بماهیت امور ندارد بلکه ربط باموری عرضی دارد که درحساب بشری ما خوب یا بد بشمار رفته اند و اگر چه گاهی ممکن است بعضی از همین خوبیها و بدیها با حقیقت واقع منطبق شود (مانند برخی از محاسن و معایب بین المللی که تصور میرود بعلت اتفاق بشر در شناختن آنها، درحقیقت خوب یا بد هستند) ولی انطباق آن بر فرض صحت نه از جهت اینست که ما ذات خوبی و بدی را شناخته ایم بلکه از جهت تصادفی است که در انطباق خوبی و بدی عرضی با خوبی و بدی ذاتی حاصل شده است و روی همین اصل باز تصورات ما در شناختن خوبی و بدی ربطی بماهیت خوبی و بدی نخواهد داشت بدلیل آنکه اگر ذات خوبی وبدی را ما شناخته باشیم میبایست در تغییر عنوان، نظر ما تغییر نکند تا در نتیجه بتحسین یا بتقبیح نپرداخته و آندو را (یعنی تحسین و تقبیح را) بفعلیت درنیاورده و بصورت پاداش و کیفر اظهار نکنیم.

بناء براین، چون جرائم همه تحت عنوان کلی «بدی» مندرج است و مجازاتها هم همه مولود نظر تقبیحی مجازات دهندگان است، لذا نه جرائم را در نفس الامر و در حقیقت و متن واقع میتوان جرائم دانست نه بر فرض دانستن، مجازاتهای متعلق بآنها را میتوان مجازاتهای متناسب حقیقی با جرائم شناخت زیرا: وقتی ما میتوانیم جرائم را جرائم واقعی ومجازاتها را مجازاتهای متناسب حقیقی با جرائم بدانیم یا بشناسیم که واقف بحقیقت امور و واقعیات اشیاء باشیم و هنوز برای بشر ممکن نشده است که باین درجهٔ ازعلم یا معرفت برسدتا بتواند حقیقت امور و واقعیات اشیاء را درك و مشاهده کند و بهمین جهت است که دینداران اعتراض بقوانین موضوعهٔ ملل میکنند و میگویند قوانین را خدا باید وضع نماید زیرا که: فقط خدا حقیقت امور را میداند و فقط اوست که میتواند حقیقت جرم را تشخیص دهد و برای آن مجازاتی متناسب تعیین کند واین اعتراض در این محل بخصوص کاملا درست و بمورد است.

دو حکایت اخلاقی

از ابن تلمیذ طبیب ملقب بامین الدوله

یکی از مشاهیر اطباء قرن ششم هجری که در علم طب صاحب تألیفات عدیده و آراء مهمه است، امین الدوله ابوالحسن بن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ هجری) میباشد.

شرح حال این طبیب در بعضی از کتب مانند: «تاریخ مختصر الدول» و «تاریخ ابن خلکان» و «عیون الانباء» و «قاموس الاعلام» و «مطارح الانظار» وغیرها مسطور است.

عظمت قدر او در علم طب بحدی رسیده که در بعضی از این کتب از عماد الدین اصفهانی مؤلف کتاب «خریده» نقل شده است که او در بارهٔ این طبیب عظیم القدر گفته: علم طب بوجود ابن تلمیذ ختم گردیده است.

این طبیب عالیمقام علاوه بر اشتهاری که در صنعت طب داشته، در سلامت نفس و حسن نیت و پاکی فطرت نیز شهرتی عظیم داشته و یکی از بزرگان اخلاق محسوب میشده است و در اینموضوع حکایات چندی در کتب مذکوره از او نقل کرده اند که از جملهٔ آنها اینست:

در ایامی که ریاست اطبای دار الخلافه (بغداد) با امین الدوله بود از خلیفه حکم مؤکد رسید که تمام اطبای بغداد را بمعرض امتحان در آورند تا آنانکه سزاوار تحسین اند بامر معالجت قیام و مابقی از مباشرت اعمال طبیه ممنوع گردند اطبای بغداد تماماً پیش امین الدوله آمده امتحان میدادند روزی شیخی مهیب با لباسی فاخر و هیأتی جمیل وسکینه و وقاری تمام و وضعی با احتشام بمجلس امین الدوله وارد شد امین الدوله بجهت حرمت او بپای خاست و از کثرت ابهت وی نتوانست چیزی از او سؤال نماید بعداز زمانی با کمال معذرت از او پرسید مولانا! شیخ واستاد شما در صناعت طب چه کسی میباشد؟ جواب گفت از مثل من کسی نمیپرسند که استاد شما کیست بلکه باید سؤال کنند تلامیذ شما کیانند و چند نفر از آنها برای معالجه مجاز می باشند امین الدوله سکوت کرده و پس از ساعتی سؤال نمود یا مولانا! چه کتابیرا در طب خوانده اید؟ شیخ پاسخ داد: سبحان الله بعد از اینهمه زحمات وریاضات از ما سؤالاتی می کنند که باید از اطفال بپرسند سزاوار من آنست که از عدهٔ تصانیف من سؤال شود گویا حکیم اجل امین الدوله برمقام و مراتب من چنانچه باید معرفت

خداوند لازم است که در همین محفل خود را بطور شایسته معرفی کنم پس بپا خاسته نزدیك امین الدوله نشست و آهسته بگوش او گفت من از علم طب چیزی نخوانده‌ام مردی هستم صاحب عیال و اطفال و مدتهاست که با این شغل امر معاش خود را می گذرانم و غیر از این ممر از راه دیگر عوائدی ندارم خواستارم که پردهٔ مرا ندری و هتك ناموس مرا نفرمائی و سبب قطع روزی من نشوی : امین الدوله در جواب بطور خفا فرمود : بشرطیکه درامر معالجت جسارت نورزی و در استعمال ادویه از گلنگبین و جلاب تجاوز ننمائی ؛ شیخ در جواب گفت که عادت من از اول همین بوده است . پس از آن امین الدوله سر بلند کرده با اهل مجلس خطاب فرمود که ما قدر این شیخ فاضل را نشناختیم و درحرمت وی تقصیر کردیم سپس آن مرد جاهل را تکریم زیاد نموده از مجلس خود اذن معاودت داد چندنفر از اطباء که برای امتحان حاضر مجلس بودند چگونگی را بفراست دریافتند چون نوبت امتحان بآنها رسید امین الدوله نام استاد آنها را پرسید همگی گفتند استاد ما همین حکیم بود که اینك درمجلس شما حضور داشت ما همه در محضر وی تلمذ نموده ایم و صناعت طب راپیش وی یاد گرفته ایم امین الدوله تبسمی کرده چیزی نفرمود و دربارهٔ کرامت نفس امین الدوله نیز حکایت کرده اند که روزی در معبر خلیفه(۱) رقعه ئی یافتند که درآن رقعه چندین خیانت و شناعت که لایق امین الدوله نبود باو نسبت داده بودند که اگر یکی ازآنها بصحت میپیوست سبب زوال جان و مال امین الدوله میشد خلیفه بعد از مطالعهٔ آنمکتوب اخذ و سیاست امین الدوله را در نظر گرفت سپس تامل و تعقل نموده بصدد تحقیق این امر برآمد معلوم شد که ابوالبرکات (۲) رقیب و دشمن امین الدوله یکنفر از غلامان در بار را مبلغ گزافی داده که اینرقعه را بر سر راه خلیفه بیندازد خلیفه بعد از اطلاع براینحکایت در مقابل این خیانت جان و مال ابوالبرکاترا بر امین الدوله مباح کرد و توقیعی بهمین مضمون نوشته پیش امین الدوله فرستاد امین الدوله ازعلو همت و کرامت نفس کثرت رأفتی که داشت ازابوالبرکات مؤاخذه نکرد وهیچگونه بدی نسبت باو ننمود ولی ابوالبرکات از آنقدر و مکانتی که نزد خلیفه داشت ساقط گردید .

---

(۱) مقصود؛ المقتفی یا المستنجد بالله عباسی میباشد . (۲) مقصود؛ ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکان بلدی بغدادی طبیب میباشد .

علت پیدایش عقیدهٔ تناسخ

عقیدهٔ بعود ارواح در کشور یونان نه تنها بسادگی اول خود باقی نماند بلکه عنوان علمی دقیقی یافت و بصورتهای متعدد گوناگونی آشکار گردید و علت آن این بود که فیثاغورس (۱) درقرن ششم قبل از میلاد بمصر و ایران و هند مسافرتی طولانی کرد و اینعقیده را ازاهالی این سه کشور فرا گرفت و برای اولین دفعه آنرا جهت مردم یونان بارمغان برد واهالی هریك ازاین سه کشور باستانی ، خودمقدار مسائل فرعی بر اصل عقیدهٔ مزبور افزوده بودندچه ، در کشور هندچندین قرن اززمان پیدایش اینعقیده گذشته وخواه نخواه مطالبی باقتضاء مرور زمان برآن اضافه شده و در کشور ایران و مصر هم با عقائد دینی ومذهبی درهم آمیخته دارای شاخ و برگهائی که هندیها هم آنرا نمیشناختند گردیده بود .

فیثاغورس ازیکطرف عقیدهٔ مزبور را بااین اضافات فرا گرفته وازطرف دیگر آنرا باافکارفلسفی مخصوص بخود ممزوج کرده بود وچیزیراهم که برای هموطنان خویش بارمغان برده همان بود که دارای اضافات ایرانی ومصری وهندی وممزوج باافکار فلسفی خوداو گردیده بود وبناء براین آنچه را که اهالی یونان ازاینعقیده میشناختند باچیزی که هندیان قدیم از آن میشناختند فرق داشت ـ طبیعی است که پس از انتشار تعلیمات فیثاغورس هم یونانیان مطالبی براینعقیده افزوده اند بخصوص که موجبات این افزایش راخود فیثاغورس برای آنها فراهم کرده بودچه آنکه فیلسوف مذکور عقیدهٔ بعود ارواح را ازدوجهت برای دو گروه مختلف المسلك که در استعداد و تعلیمات هم با یکدیگر اختلاف داشتند ، تدریس میکرد :

ـ یك گروه کسانی بودند که فیثاغورس اینعقیده را برای آنها ازجنبهٔ عملی و اخلاقی تعلیم میداد و گروه دیگر جماعتی بودند که اهل بحث و تحقیق علمی بشمار میرفتند و فیثاغورس آنرا ازجنبهٔ علمی وفلسفی بآنها میآموخت .

اختلاف جهات تعلیم استاد واختلاف جهات تعلم شاگردان واختلاف جهات استعداد ومسلك پیروان فیثاغورس سبب گردید که عقیدهٔ عود ارواح در کشور

---

(۱) Pythagore یوی مشهورترین حکماء اقدمین یونان میباشد وچنانکه در متن اشاره شده در قرن ششم قبل از میلاد میزیسته و او اولین کسی است که «فیلسوف» نامیده گردیده است .

یونان بصورتهای گوناگونی ظاهر شود و در نتیجه بزرگترین و مهمترین عقیدهٔ قدیمی « تناسخ » بوجود آمده و تغییراتی در ارکان اصلی عقیدهٔ مزبور راه یابد.

وقتی که پیروان فیثاغورس عقیدهٔ تناسخ را از اصل عقیدهٔ هندی عود ارواح بوجود آوردند درمحافل علمی وادبی ومجالس دینی واخلاقی کشور یونان غلغله هائی درافتاد وطلاب علم و ادب و اخلاق برای بحث و جدال وتحقیق وتشکیک موضوع تازه ئی رایافتند وبرسر صحت یاسقم آن مجامع مناظره ومحاوره را گرم نمودند

« حکیمان طریق جدل ساختند   لم و لا نسلم در انداختند »

« فتادند در عقدهٔ پیچ پیچ   که در حل آن ره نبردند هیچ »

چندین صدسال اینموضوع کهنه برای محصلین یونانی تازگی داشت ویکی ازمهمترین مسائل دقیقهٔ فلسفه مسألهٔ « تناسخ » بشمار میرفت و روی همین اصل ، دانشمندان یونان باتوجه کامل ببحث در اطراف آن میپرداختند وحقاًهم موضوع تناسخ سزاوار این توجه و بحثها بود زیرا که : اگر صحت آن برعموم مردم ثابت میشد ثبوتش مبادی بسیاری از ادیان ومذاهب وتعلیمات واخلاقیات وعلوم ومعارف واجتماعیاترا که بشر درطی مدت قرنهای متمادی پی ریزی کرده بود ، یکسره زیر و زبر میکرد چه، اتکاء مبادی مزبور بیشتر روی اصل فرض عالم دیگری وراء اینعالم محسوس و تصور پاداش ومجازات اعمال نیک و بد در آنعالم وخیال بهشت پر ازحور وغلمان وجهنم مملو ازمار وعقرب بود وعقیدهٔ تناسخ این اصل کلی را که مسلم بشمار میرفت زیرپانهاده منکر عالم دیگری غیر اینعالم بود وصریحاً میگفت که : پاداش ومجازات اعمال نیک و بد درهمین عالم ودر روی همین زمین ودر زیر همین گنبد نیلی فام سپهر عائد ارواح خواهد شد وهر روح پلید کاری بواسطهٔ عذاب مکرر بدنیا آمدن، و بانواع شکنجه های دنیائی معذب شدن، و بعقوبت دوزخ عالم مادی گرفتار گردیدن ، آنقدر تعذیب خواهد شد که دارای پاکی فطرت شود و پس از پاکی فطرت باز آنقدر بدنیا خواهد آمد که درجات متوالیهٔ تکامل یا باصطلاح « هرودت » (۲) دورهٔ « حدیدهٔ حیوانی یا حیاتی » را تماماً طی کند و بکمال غائی خود برسد.

---

(۱) Hérodote ، وی از جملهٔ سیاحان ومورخین مشهور دنیا میباشد وبواسطهٔ تألیف کتاب معروف تاریخش ملقب به « پدر تاریخ » گردیده است ، هرودوت ببابل و مصر و فلسطین مسافرت کرده وعقیدهٔ تناسخ را ازدانشمندان آنجاها فرا گرفته بوده و در اینموضوع مطالب مخصوصی نقل کرده است که بعداً اشاره بآنها خواهیم نمود، تولدش در حدود سال ۴۸۴ ووفاتش ۴۲۵ قبل ازمیلاد بوده است.

قرآن وحقایق طبی

یکی از مسائل طبی که بواسطهٔ پیشرفت علم طب در قرن اخیر معلوم شده است مسئلهٔ «گلوکوم» یعنی سفید شدن‌چشم میباشد .

این نوع کوری چشم بتصدیق پزشکان جدید در نتیجهٔ بروز تغییراتی است در عروق شعریه واین تغییرات در عروق شعریه نیز ناشی از اسباب و عللی است که مهمترین آنهاانفعالات عصبی و فشارخون میباشد .

همانطور که انفعالات شدید عصبی باعث ازدیاد فشار خون میباشد و انسانرا اغلب اوقات‌دچارسکته میکند همینطور انفعالات شدیدعصبی باتغییرات ناگهانی که در عروق شعریه روی میدهد ممکن است تولید سفیدی چشم یعنی «گلوکوم» ونابینائی بنماید .

درزمان نزول قرآن ومدتها بعد کسی ازاین مرض وموجبات پیدایش آن اطلاعی نداشت وهیچ یك ازپزشکان نمیدانستند درآنزمان اساساً مرض گلوکوم چیست تاچه رسد باینکه علل پیدایش آنرا بدانند بااینحال خداوند در آیهٔ ٨٤ از سورهٔ یوسف فرموده است «وتولی‌عنهم وقال یااسفی علی یوسف وابیضت عیناه من‌الحزن فهو کظیم» یعنی ورو بگردانید ازآنها و گفت تأسف بریوسف وچشمان او سفید شد ازاندوه واوخاموشی اختیار کرد .

دراین آیه خداوند میفرماید پس ازآنکه خبر ازبین رفتن یوسف بپدرش یعقوب رسید بنابر علاقهٔ‌مفرطی که یعقوب بیوسف داشت‌ازشنیدن‌این خبروحشت اثر از شدت حزن و غم و اندوه چشمانش سفید شد یعنی باصطلاح امروز مبتلی بگلوکوم گردید .

نکته‌ئی که دراین آیه است اینست که خداوند سفید شدن چشم یعقوب را بر اثر حزنی بیان فرموده است که بعداز شنیدن خبر ناگهانی‌فقدان یوسف براو رو داد و در ظاهر خبر ناگهانی شنیدن و حزن ربطی بسفیدی‌چشم ندارد ولی در باطن ایندوموضوع‌بایکدیگر ارتباط دارد زیرا که شنیدن خبر ناگهانی

فقدان یوسف ، حضرت یعقوب رادچار انفعالات عصبی نمود و تغییراتی درعروق شعریهٔ او ایجاد نمود که باعث سفید شدن چشمانش گردید وارتباط اینده موضوع باهم وهمینطور علت نابینائی را موضوع مزبور دانستن چیزیست که حالا معلوم شده است و در زمان پیغمبر اکرم معلوم نبوده . یکی دیگر از حقایق طبی که درقرآن بآن اشاره شده است موضوع محل اجتماع و تمرکز ذریه (اسپرماتوزئید) میباشد که درقدیم بطوریکه ظاهر امر هم نشان میدهد محل آنرا درجزء انتهای بدن دربین دو پا درخصیه (بیضه) میدانستند در صورتی که خداوند در قرآن فرموده است «واذاخذربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم» یعنی وهنگامی که پروردگار تو ذریهٔ بنی آدم را ازپشتهای آنها گرفت .

بطوریکه صریح آیهٔ شریفه است خداوند مرکز ذریه (اسپر ماتوزئید) را در پشت نشان داده است نه در بین دوپا واینمطلب اشاره بجنین شناسی امروز است که معلوم شده موقعی که طفل درشکم مادر است بیضه درپشت طفل قرار دارد یعنی در زیر کلیتین واعضائیکه بیضتین رادرست میکنند ازهمینجا میرویند وآن اعضاء تاماههای نزدیك بولادت طفل درپشت قرار دارد ودر نزدیك ولادت یا هنگام ولادت بمحل بعدی خود یعنی داخل پوست بیضه میشوند حتی دربعضی اطفال چند سال هم از موقع ولادت میگذرد وهنوز بیضه بمحل ثانوی خود پائین نیامده وباصطلاح طفل مبتلای بیماری خصیهٔ غیر نازله میشود

بااشاره وتوجه بمطالبی که ذکرشد معلوم میشود که مقصود ازآیهٔ مزبوره بیان همین موضوع میباشد وپیش ازاینکه علم جنین شناسی کامل شود کسی این قسمت رانمیدانست و باور نمیکرد که ذریه (اسپرماتوزئید) درپشت قرار دارد . درصورتیکه دراین آیه خداوند بطور صریح آنرا بیان فرموده ومحل آنرا نشان داده است .

پرسش و پاسخ

- ۲ -

آقای تقی تهرانی از تهران بوسیلهٔ نامه ئی که بدفتر ادارهٔ نشریه فرستاده پرسیده اند : «آیا امثال سعدی و فردوسی و حافظ امروزه وجود دارند یانه؟ اگر وجود ندارند با وجود توسعهٔ علم و پیشرفت فرهنگ سبب چیست؟».

پاسخ : اشخاصی که در زبان فارسی درجهٔ تخصصشان در اشعار حماسی بدرجهٔ تخصص فردوسی و در غزل بدرجهٔ تخصص سعدی و حافظ برسد نه تنها امروزه وجود ندارند بلکه پس از در گذشتن فردوسی و سعدی و حافظ که هر کدام چندین قرن است گذشته اند ، مثل آنها در هیچ عصری یافت نشده است و اهل تحقیق و کسانی که سخن شناس و منصف هستند تقریباً در این موضوع اتفاق دارند و علت بیمانند شدن آن بزرگان بهیچوجه مربوط بتوسعهٔ علم و پیشرفت فرهنگ و میزان استعداد ادبی آنان نمیباشد زیرا : تردیدی نیست که از اینجهات بسیاری از متأخرین بر بسیاری از سابقین وحتی بر خود این اشخاص مزیت دارند بلکه علت آن اینست که هریك از این بزرگان مبدء طرز جدیدی در نظم هستند که قبل از آنها سابقه یا لااقل سابقهٔ کامل نداشته است و کسانی که مبدء امری واقع میشوند خوب یا بد دارای قوهٔ تحقیق و ابتکار میباشند واینقوه هم بقدری در وجود آنها قوی و فوق العاده است که در آن امر سبقت بر تمام همجنسان خود میگیرند و چون مبتکر و محقق و مبدء امر هستند بناچار تقلید از کسی نمیکنند و اگر هم بخواهند تقلید کنند برای آنها فراهم نمیشود زیرا که : قبل از آنها آن امر سابقه یا لااقل سابقهٔ کامل نداشته است تا آنها بتوانند از آن تقلید نمایند در صورتی که اشخاص بعدی برای اینکه مثل آنها بشوند باید مقلد باشند و اگر مقلد نباشند عملشان بهیچوجه شباهت بعمل سابقین نخواهد داشت و بناء براین اصل سؤال در تصور مماثل بودن آنها بیجا و بیمورد خواهد بود در صورتیکه فرض ما همانند بودن متأخرین و متقدمین است و علاوه بر اینکه برای مماثل شدن با سابقین باید متأخرین مقلد باشند فرضاً اگر هم بخواهند تقلید بکنند برای آنها غیر مقدور است زیرا که قبل از آنها امر منظور نظرشان سابقه دارد و همان سابقه خود به خود ...

[illegible]

... شان را از عهدهٔ آن امر ...

... شد اشخاصی که پیش از فردوسی و سعدی و حافظ ...

... شعر حماسی و رزمی مثل فردوسی و در غزل مثل سعدی و ...

... مقلد هستند در حالی که فردوسی و سعدی و حافظ محقق و ...

... امر بوده اند و بین مقام تحقیق و ابتکار با مقام تقلید ، تفاوت از زمین ...

... است ، و فضیلت تقدم و شهرت متقدمین وابسته بهمین مقام تحقیق و ابتکار شان ...

... که ابتداء باوری کرده اند که سابقه یا لااقل سابقهٔ مشابه با عمل آنها ...

... و در متأخرین امر برعکس است و در این باب گفته اند :

« ولو قبل مبکاها بکیت صبابة بسعدی شفیت النفس قبل التندم »

« ولکن بکت قبلی فهاج لی البکا بکاها فقلت الفضل للمتقدم » (۱)

اما اینکه سؤال کنندهٔ محترم پرسیده اند : «بالوجود توسعهٔ علم و پیشرفت فرهنگ سبب چیست که امثال سعدی و فردوسی و حافظ امروزه وجود ندارند» جواب آن همین وجود توسعهٔ علم و پیشرفت فرهنگ میباشد زیرا که : سعدی و فردوسی و حافظ در اعصاری میزیسته اند که فرهنگ و علم محدود بوده و آنها توانسته اند عمری طولانی فقط دنبال شعر و شاعری بروند و بالوجود این اگر علم دیگری آموخته اند باینقصد بوده است که از آن برای شعر و شاعری خود استفاده کنند با اینحال هیچکدام از این سه مرد بزرگ که از مفاخر ادبی ... هستند جز در نوع شعر (آنهم نوع شعری که بدان شهرت یافته اند) در نوع دیگری از علم و ادب تخصص نداشته اند بدلیل آنکه در انواع دیگر علم ... اشتباهات عظیمه حتی گاهی اشتباهات منکره از آنان مشهود است ... در صورتیکه اغلب متأخرین شعراء بحکم توسعهٔ علم و پیشرفت فرهنگ و اقتضاء زمان جز شعر بعلوم دیگر هم پرداخته اند و پرداختن آنان بعلوم دیگر هم اکثر ... نبوده است که از آنعلوم برای شعر و شاعری خود استفاده کنند

---

(۱) ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

یادآوری

۱ - در چاپ دوم و سوم جلد اول نشریه اشتباهاً هنگام حروفچینی و صفحه‌بندی محل «ترانه‌ها و اخگر» بعد از «آئین نگارش» قرار گرفته. از مشترکین محترمی که از چاپ دوم یا سوم برای آنها ارسال گردیده است خواهشمندیم محل ترانه‌ها را قبل از آئین نگارش قرارداده و شماره مسلسل دو صفحه ترانه‌ها را ۹ و ۱۰ و آئین نگارش را ۱۱ و ۱۲ مرقوم فرمایند تا ترتیب موضوعات بهم نخورد.

۲ - با اینکه در شمارهٔ اول استدعاء کرده بودیم مشترکین محترم با دریافت اولین شماره نشریه وجه اشتراک سالیانهٔ خود را یا مستقیماً بعنوان اداره نشریه بفرستند یا آنرا بحساب شماره ۷۳۴۷ بانک ملی مرکز بسپارند معذالک بعضی تا کنون از پرداخت وجه اشتراک خودداری فرموده‌اند چون همانطور که درضمن آگهی و شمارهٔ اول بعرض مشترکین محترم رسانیده بودیم این نشریه با کمک فرهنگ پژوهان ادب دوست باید اظهار وجود و ادامه پیدا کند از کسانیکه تا کنون وجه اشتراک خود را نپرداخته‌اند مجدداً استدعاء میکنیم هرچه زودتر ممکن است وجه اشتراک خود را ارسال دارند تا ما بتوانیم بخدمت ناقابل فرهنگی خود ادامه دهیم و از آنجا که احتمال میدهیم علت خودداری بعضی از مشترکین محترم از دادن وجه اشتراک این باشد که ما با شمارهٔ اول قبض رسید وجه را خدمتشان ارسال نداشته‌ایم بدینوسیله عرض میکنیم که پس از دریافت وجه یا حوالهٔ بانکی قبض رسید سریعاً امضاء و حضورشان ارسال میگردد.

۳ - از اشخاصی که از این ببعد میخواهند نشریه ما را مشترک شوند خواهشمندیم که با تقاضا نامه خود وجه اشتراک را ارسال فرمایند

۴ - برای اینکه هم از زیان ما جلوگیری شود و هم بتوانیم بر مزایای نشریه بیفزائیم از مشترکین فرهنگ دوست خود استدعاء میکنیم که هر کدام لطفاً قبول زحمت فرموده لااقل ده نفر مشترک بر مشترکین این نشریه که در حقیقت بخود آنها تعلق دارد اضافه بفرمایند. اگر مشترکین محترم این لطف را از ما دریغ نکنند ما میتوانیم علاوه بر افزودن مزایا بهاء اشتراک را تخفیف دهیم

۵ - از کسانیکه با اداره نشریه مکاتبه میکنند استدعاء داریم که علاوه بر امضاء واضح آدرس خود را نیز مرقوم فرمایند تا در صورت لزوم بتوانیم پاسخ خود را برای آنها ارسال داریم

۶ - در صورتیکه اوائل هر ماه مرتباً شماره های نشریه بمشترکین محترم نرسد دفتر اداره نشریه را مطلع فرمایند، ضمناً از آقایان مشترکین [illegible] که تغییر محل میدهند استدعاء داریم که آدرس جدید خود را با اطلاع دفتر نشریه [illegible]

نشریه [illegible]

بشارت

اداره نشریهٔ اخگر در نظر دارد بیاری خداوند قرآنی که نسخه ... [illegible]
... [illegible] این شماره ملاحظه فرموده اند با ترجمه ... [illegible]
... آقای ... [illegible] خانی چاپ و در دسترس عموم بگذاریم .
... [illegible] چون بعد از بیت خیر سرمایه ئی برای اینکار ... [illegible]
... [illegible] انجام مقصود خود قبوضی که بهاء هریك ۳۵۰ ریال است پیش از ...
فروش برسانیم . بعد از فروش هزار ورقه ازقبوض فوراً بچاپ مبادرت ...
هدیهٔ این نسخه ازقرآن پس ازچاپ ۴۵۰ ریال خواهد بود .

امید است کسانیکه مایل بداشتن نسخهٔ ظریف و نفیسی از قرآن ... [illegible]
... [illegible] این اداره را در انجام منظور مقدس خود یاری بفرمایند .
محل فروش قبوض پیش از انتشار منحصراً اداره نشریهٔ اخگر ... [illegible]
میباشد .

دارالوکاله اخگر

اگر سرعت وصحت عملرا طالب هستید برای انجام امور خود بدارالوکاله
اخگر مراجعه کنید تا در کلیهٔ محاکم لشکری و کشوری درهمه مراحل
وکالت شما را از داخل وخارج کشور قبول وانجام دهد .

قبول نمایندگی

ادارهٔ اخگر باکمال درستی نمایندگی شرکتهای داخلی وخارجی ... [illegible]
شرائط مفید ... [illegible] برای توضیح بیشتری باداره نشریهٔ اخگر مراجعه فرمائید

یادآوری

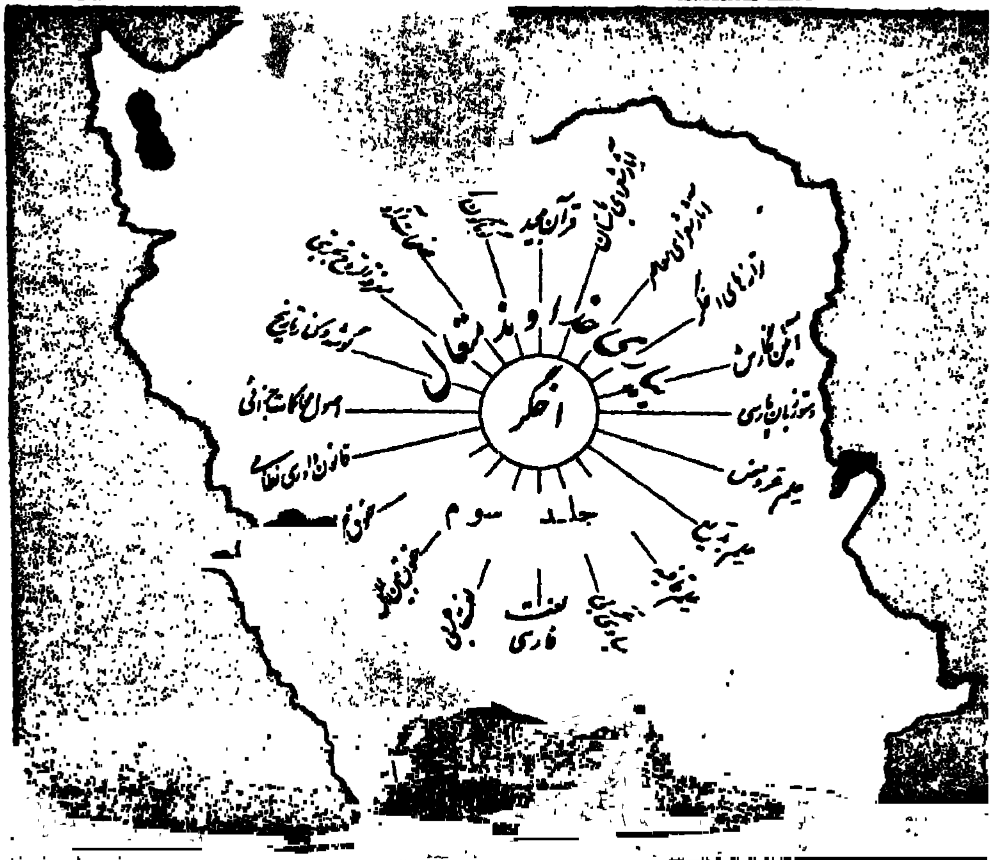
از نمایندگان محترم نشریهٔ اخگر در تهران و ولایات خواهشمند ...
... [illegible] آمار مشترکینی راکه تهیه میفرمایند ارسال بدارند که با ...
... [illegible] شود تا در حساب صدی ۱۰ حق العمل آنان اشتباهی روی ندهد

بموجب نامه جامعه علمیه اسلامیه

27 APR 1946

اخگر

۱۳۲۴ شمسی



محل اداره : تهران ارک کوچه ناصرالدین میرزا

اخگر

صاحب و مدیر : سرهنگ احمد اخگر
شمارهٔ بانک ملی ۷۳۴۷ شمارهٔ بانک سپه ۱۸۴۳
اشتراک دوازده جلد در مرکز : ۱۸۰۰ ریال
در ولایات : ۲۰۰۰ «
در خارجه : ۲۵۰۰ «

قابل توجه مشترکین محترم

با اینکه در آگهی ارسالی بدوی تذکر داده شده بود که وجه اشتراک پس از ارسال جلد اول دریافت میشود جلد اول و دوم فرستاده شده و اینک جلد سوم تقدیم میشود معذالک متاسفانه بعضی از مشترکین گرامی هنوز وجه اشتراک خود را نپرداخته اند و با هزینهٔ گزافی که این نشریه دارد مارا در عسر و حرج نهاده اند

البته توجه دارند که چاپ و ارسال هر نشریه بدون هزینه نمیشود و ما طبق تقاضای مشترکین محترم بتعداد اسامی آنان این نشریه را بچاپ میرسانیم تمنا میشود هر کس اشتراک خود را نپرداخته سریعاً یا بوسیله حساب شماره ۷۳٤۷ بانک ملی یا ۱۸٤۳ بانک سپه یا مستقیماً ارسال و ما را بادامه این خدمت ناقابل فرهنگی قادر سازند . ناگزیر از جلد چهارم به بعد فقط نشریه برای کسانی فرستاده میشود که وجه اشتراک خود را پرداخته اند

۲- از اشخاصی که مایل باشتراک نیستند خواهشمندیم چون این نشریه دوره است و بافقدان هر جلدی دوره ناقص میشود مجلاتی که تا حال فرستاده شده عیناً عودت دهند.

۳- خواهشمندیم اشخاصیکه از این بعد مایلند مشترک شوند باتقاضا نامه وجه اشتراک را ارسال فرمایند البته برای مشترکین جدید از جلد اول فرستاده خواهد شد.

٤- از ذوات محترمیکه مایل بدوام انتشار این نشریه میباشند خواهشمندیم برای اینکه زیان نکنیم وبتوانیم بر مزایای نشریه بیفزائیم و بلکه بهاء اشتراک را هم تخفیف دهیم هر یک لطفاً ده مشترک فراهم فرمایند

۵- از کسانیکه مکاتبه میکنند خواهشمندیم برای اینکه بتوانیم بعرض پاسخ مبادرت ورزیم علاوه بر امضاء واضح آدرس کامل خود را مرقوم فرمایند.

٦- مراجعات مکرری برای تکفروشی از تهران و ولایات میشود چون این نشریه مربوط بهم است و تکفروشی تعداد ثابتی ندارد از تکفروشی معذوریم.

۷- از ذوات محترمیکه وجه اشتراک میفرستند خواهشمندیم امضاء واضح و آدرس کامل خود را مرقوم دارند که ثبت در دفتر و ارسال قبض رسید امکان پذیر باشد وهمچنین اگر وسیلهٔ بانکها وجه میفرستند مارا مطلع سازند .

کافران را یکسانست بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد (۶) مهر خدا مهر بر دلها و پرده بگوشها و چشمهای ایشان نهاد
و ایشانراست عذابی سخت (۷) و گروهی از مردم منافق گویند که ما ایمان آورده‌ایم بخدا و روز قیامت حال آنکه ایمان
نیاورده‌اند (۸) خواهند خدای و اهل ایمانرا فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این نمیدانند (۹) دلهای آنان مریض است
پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید و آنهاراست عذاب دردناک بدین سبب که دروغ میگویند (۱۰) و چون (مؤمنان) آنانرا گویند
که در زمین فساد مکنید پاسخ دهند که ما کار باصلاح کنیم (۱۱) آگاه باشید که ایشان مفسدند ولی خود نمیدانند (۱۲) و
چون گویند بآنها ایمان آورید چنانکه دیگران ایمان آوردند پاسخ دهند که چگونه ما ایمان بیاوریم مانند بیخردان آگاه
باشید که ایشان خود سخت بیخردند ولی نمیدانند (۱۳) چون باهل ایمان برخورند گویند ما ایمان آورده‌ایم و چون با شیطانهای
خود خلوت کنند گویند ما با شمائیم جز اینکه مؤمنان را استهزا میکنیم (۱۴) خدا با آنها استهزا کند و آنان را در گمراهی
رها کند که حیران و سرگردان باشند (۱۵) ایشانند که گمراهی را براه راست خریدند پس تجارت آنها سود نکرد و راه هدایت
نیافتند (۱۶) مثل ایشان مثل کسی است که آتش بیفروزد و پس تا روشن کند اطراف خود را خدا آن روشنی ببرد
و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند (۱۷) آنها کر و گنگ و کورند و از ضلالت خود برنمیگردند (۱۸) یا مثل
آنان چون کسانی است که در بیابان بارانی تند بر آنها ببارد و در تاریکی و رعد و برق آنان سر انگشت خود را از بیم مرگ
در گوش نهند و عذاب خدا کافران را فرا گیرد (۱۹) نزدیک باشد که برق روشنی چشمهایشان ببرد و هرگاه روشنی بخشد
در آن قدم بردارند و چون تاریک شود (حیرت زده) بایستند و اگر خدا خواستی گوش آنها را ببانگ رعد و
چشم آنان را بتابش برق کور میساخت که خداوند بر همه چیز قادر است (۲۰) ای مردم خدائی را بپرستید

رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا
وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ
أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن
مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا
فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَبَشِّرِ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا
مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ
وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾
الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ
يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ
إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

شورش بلبلان سحر باشد — خفته از صبح بیخبر باشد
تیرباران عشق خوبان را — دل شوریدگان سپر باشد
عاشقان کشتگان معشوقند — هر که زنده‌است درخطر باشد
همه عالم جمال طلعت اوست — تا که را چشم این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد — مگر آنکس که بی بصر باشد
آدمی را که خار کی در پای — نرود طرفه جانور باشد
گو ترشروی باش وتلخ سخن — زهر شیرین لبان شکر باشد
عاقلان از بلا بپرهیزند — مذهب عاشقان دگر باشد

پای رفتن نماند سعدی را
مرغ عاشق بریده پر باشد

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم — چرا نه خاك سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چوبر نمی تابم — بشهرخود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سرا پردهٔ وصال شوم — ز بندگان خداوند گار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی — که روز واقعه پیش نگار خود باشم
زدست بخت گران خواب وکار بی سامان — گرم بود گله‌ئی را زدار خود باشم
همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود — دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ
وگرنه تابه‌ابد شرمسار خود باشم

شاه طاهر انجدانی

هر آنکس که بر کام گیتی نهد دل — بنزدیك اهل خرد نیست عاقل
چو نقد بقا نیست در جیب هستی — ز دامان او دست امید بگسل
روانست پیوسته از شهر هستی — بملك عدم از پی هم قوافل
[illegible] آرزو رفت عمر گرامی — [illegible]

ندانم چه مقصود داری ز گیتی که گشتی مقید بدام شواغل
اگر میل کسب کمالات و همی حریم ضمیر ترا گشته شاغل
همان گیر کز فیض فضل الهی شدی بهره مند از فنون فضائل
باصناف آداب گشتی مؤدب بدانش مقدم شدی در محافل
بقانون مشائیان بر مقاصد اقامت نمودی صنوف دلائل
ز فرط توجه بسوی مبادی چواشراقیان کشف کردی مسائل
چه حاصل که ازصوب تحقیق دوری بنزدیك دانا بچندین مراحل
ندارد خبر فکر کوتاه بینت ز ماهیت مبتدا در اوائل
ضمیر توظاهر پرست است ورنه چرا کرد در فعل اضمار فاعل
معلل باغراض نفسی است، فعلت که گشتی از آن جوهر فرد غافل
ز اقسام اعراض در فن حکمت جز اغراض نفسانیت نیست حاصل
تأمل در ابطال دور و تسلسل نهاد است در پای عقلت سلاسل
اگر قامت همتت را در اینره شود خلعت خاص توفیق شامل
نگردد سراپردهٔ چرخ و انجم میان تو و کعبهٔ اصل حائل
نشینی طربناك در بزم وحدت بشوئی غبار غم از کثرت دل
شوی سرخوش ازجام توحید و گوئی تخلصت من سجن تلك الهیا کل

جامی

سر زلفت که هست ازباد گاهی راست گاهی کج بر آن رخسار و عارض باد گاهی راست گاهی کج
چو در مستی خرامی قدت از خاصیت باده شود چون شاخ گل از باد گاهی راست گاهی کج
خیال قامت و محراب ابروی تو میبیند که میخواند امام او راد گاهی راست گاهی کج
در آن بالا و زلف از باغبان صنع حیرانم که چون میپرورد شمشاد گاهی راست گاهی کج
رقیب کج نهادت باد خرم راستی کارد بعاشق مژدهٔ بیداد گاهی راست گاهی کج
نماز من نیاز آمد چه حاصل زانکه در مسجد شوم بر عادت زهاد گاهی راست گاهی کج

خیال قد و زلفت بست جامی در سخن زانرو
ردیف شعرا و افتاد گاهی راست گاهی کج

شیخ علی نقی شیرازی

بی‌تاب تنی که پیچ و تابش پیداست بیظرف دلی که اضطرابش پیداست
راز دل بر عشق نگردد ظاهر تاثیمه بود شیشه شرابش پیداست

آقای حاج ذوالریاستین (مونس شیرازی)

من از صیاد و دام او بجان و دل چنان شادم — که از تن میرود جان گر کند از دام آزادم
زسودای گل رویش چو بلبل اندر افغانم — فغان برخاست ازجانم که در حیرت در افتادم
زسیلاب غمش گر کرد ویران کاخ جانم را — سپس محکمتر از اول زمهرش کرد بنیادم
چو یوسف کرد محبوسم بزندان غمش لیکن — بمصر دل ز دانش افسری بر فرق بنهادم
بقا، زاب حیاتش خواستم آتش بجانم زد — شدم چون خاك راهش پست تا که داد برباد
توبرافسانهٔ شیرین وخسرو خط بطلان کش — که اودرحسن شیرین است ومن درعشق فرهادم
هزاران سال گر درخاك پنهانم کنی ایدل — حدیث عشق او هرگز نخواهد رفت از یادم
بود پیر خرد درپیش من طفل دبستانی — چواندر مدرس حسنش بدرس عشق استادم

قمار عشق جانان هست سودائی عجب «مونس»
که هستی رامن ازاول بنرد حسن او دادم

آقای طاهری شهاب

سرگذشت عاشقانرا داستانی دیگر است — گفتگوی دوستانرا خودزبانی دیگر است
شمهٔ جانسوز عاشق را نمیفهمد کسی — عندلیب شوق مارا ترجمانی دیگر است
ازنگاه عاشقان کی پی برد مهجور عشق — چون روانش دیگر ومارا روانی دیگر است
ازسویدای دل عاشق نشد آگه کسی — حافظ اینخانه را چون پاسبانی دیگر است
راه و رسم عاشقی از ابتدا تا انتها — شیوه‌اش دیگر رسومش رانشانی دیگر است
عاشق ازگلزار گیتی وبهشتی فارغست — چون گلش راجلوه‌هااز گلستانی دیگر است
مرغ عاشق کی نشیند جزبشاخ لامکان — لامکانی مرغرا خود آشیانی دیگر است
رازعشق وعاشقی را کس نمیداند «شهاب» — گوهر کان حقیقت را مکانی دیگر است

مرحوم شاهزاده افسر

بدین امید زدست فراق جان ببرم — که تا بپای تو روز وصال جان سپرم
نمایش دو جهان پرتوی زتابش اوست — بهر که مینگرم دلبر است در نظرم
زهست ونیست فراتر روم بیك پرواز — اگرچه ازهمه مرغان شکسته بالترم
«بدین شکستگی ارزد بصدهزار درست» — که دام زلف تو درهم شکسته بال و پرم
یکی است عاشق و معشوق و مینهند دو نام — چو نیست دیدهٔ احول چرا دونام برم
همیشه دیده ام ازسوز دل ببارد خون — دلم همیشه بسوزد بحال چشم ترم
باشک گفتم بردار دست از سرمن — شنید و گفت بچشم از سرتو میگذرم
بدین خوشم که سیه روزی و پریشانی — که زلف برسرش آورد آورد بسرم
بسایهٔ سر زلفش پناه برد «افسر» — چو آفتاب بهرسو نسود در بدرم

آقای عباس فرات

ساقی بیار می که شب آخر دی است　تنها علاج سردی دی ساغر می است
باید کشید جام پیاپی ز روی وجد　از دست مهوشی که شب آخر دی است
برگو به بستگان غم و محنت جهان　گیرند جام باده که داروی غم می است
چنگی بدل نمیزنند این تار مطربا　نی کو که چارهٔ غم دل نالهٔ نی است
در عالم نشاط و طرب سیر میکنند　آنرا که گوش و هوش بصوت دف و نی است
با دا ، روان ساقی مستان همواره شاد　زیرا که عیش ما همه از ساغر وی است
ما را چو بلبل آنگل رخسار در سخن　آورده است و روی سخن نیز باوی است
برجام می بدیدهٔ حرمت نظر کنید　کان یادگار دوره وعهد جم و کی است
نیکی است پایدار بعالم نه جاه و مال　بنگر اثر نه از حشم جم نه از کی است
بیمار شد زدرد و محن دل بملک ری　ساقی بیا که داروی دل بادهٔ ری است
در بوستان و گلشن ری می بود مباح　زیرا به ازبهشت برین گلشن ری است
زان غم نمیخورم بشب تیرهٔ فراق　کانرا صباح روشن دیدار در پی است
افسرد اگر ز سردی دی جان و دل «فرات»　بس غم مخور بهار طرب خیز در پی است

آقای محسن فتوحی قیام

(من و یار)

هر آنکه لاله رخی شوخ و مهربان دارد　اگر چه پیر بود طالع جوان دارد
بغیر آه و پریشانیش نصیبی نیست　چو جغد هر که بویرانه آشیان دارد
ز باغ دهر مرا هم گلی بود اما　هزار خار بهر برگ خود نهان دارد
کجا کنم دل خود را بمهر او راضی　که چشم برمن و دل سوی دیگران دارد
به آب و دانه نیفتد بدام کس شهباز　که پای از سر همت بر آسمان دارد
ز جام باده وحدت کجا شود سرمست　کسیکه چشم بدنبال این و آن دارد
بسوی خانهٔ بیگانه رو نباید کرد　که سود غیر برای خودی زیان دارد
مهی که پرتو مهرش رسد بهر در و بام　کجا قرار بیك نقطه و مکان دارد
مشو بعارض گلفام غره کاین فانوس　هزار خامشی از گردش زمان دارد
شکوفه باهمه شادابی از وجود بهار　هراس‌ها بدل از باد مهرگان دارد
خطای دوست فتوحی بود بگردن غیر　که تیر کجروی از پنجهٔ کمان دارد

برای نمایاندن اوزان عروضی این کتاب در ابتداء فهرستی تنظیم گردیده که در آن اوزان عربی و همانند فارسی آن در هر بحری بترتیب نوشته شده که نام ادبی آن وزن نیز مذکور گردیده.

در آخر کتاب فهرست اشعار مندرجه (باین ترتیب که مصراع اول هر شعری با رعایت ترتیب حروف آخر آن و در صورت مشابهت حروف قافیه با رعایت حروف ما قبل آن) تنظیم گردیده که بمجرد مراجعه بفهرست شعر مورد حاجت در هر جای کتاب باشد پیدا میشود.

۱۱ - از آنجا که ذکر شمارهٔ پی در پی قطعات سود مهمی نداشت تنها بشمارهٔ ردیف هر وزن اکتفا شد و شمارهٔ کلیهٔ قطعات و موضوعها در فهرست عمومی کتاب ذکر گردید که هر که بخواهد بآن مراجعه نماید.

۱۲ - چون عمر انسان بقول شیخ اجل سعدی شیرازی مانند برف گدازان بر سر کوه است که هر لحظه چیزی از او کم شود و آدمی هیچ امیدوار ببقاء آیندهٔ عمر خود نمیتواند باشد و باید فرصت را غنیمت شمرده نقد را بوعده نسیه از دست ندهد، آنچه را از قطعات که تابحال حاضر شده و بالغ بر دو هزار قطعه میگردد فعلا بنام (دورهٔ اول) در دسترس دوستداران ادبیات کشور عزیزم قرار میدهم تا هم از بلامصرف و معطل ماندن آنها جلوگیری کنم و هم اگر مورد پسند خاطر واقع شود و بار دیگر توفیقی بیابم بقیه را نیز تنظیم و بمعرض انتشار گذارم

۱۳ - اگر چه بعلت اینکه اساس نظم اینکتاب چنانچه قبلا عرض کردم امثال و حکم منثور بوده و بنا بر این مناسب بود که کتاب را امثال منظوم بنامم ولی چون این نام علاوه بر سنگینی عبارت و مرکب بودن از دو کلمهٔ عربی برای بیان منظور ما جامع نبود زیرا که کتاب حاضر حاوی تمام امثال پارسی نیست نخواستم اسم غیر مصطلحی را برای آن انتخاب کنم و از طرف دیگر حاوی امثالی است که تابحال بشعر نیامده بهتر آن دانستم که نام آنرا (ترانه های اخگر) گذارم.

۱٤ - هر چند بتصدیق همکاران چاپ کتاب در ایران از حیث نفاست کاغذ و غلط چاپ شدن مطالب بی نهایت مشکل است با وجود این چون اینکتاب

وی امثال و حکم و کنایات و استعارات متداولهٔ زبان فارسی است که از
بث معنی و حتی گاهی از جهت لفظ یادگار های ادوار مختلفهٔ قرون سالفه
اکان گذشته ماست و هر یك در حد خود مانند گنج گرانبهائی است که از
لف بخلف میراث رسیده است از اینرو با تمام اشکالاتی که چاپ کتاب دارد
ر خوبی کاغذ و نفاست چاپ و بیغلط بودن آن دقت بسیار شد آرزومند است
ورد پسند خوانندگان واقع شود .

۱۵ - چون مثلهای مورد نظر بطوری در لباس شعر گنجانیده شده که در نظر اول دریافتن آنها خالی از اشکال نیست لهذا نثر هر مثلی را جداگانه در حاشیه جای داده است تا علاقمندان بتوانند کاملا از اصل موضوع هم استفاده کنند ضمنا متوجه شوند که اشکال در یافتن معانی اشعار بعلت قصور اداء مطلب نبوده است بعلاوه حفظ مثل منثور دو فائده دیگر دار دیکی اینکه خواننده بدون تغییر و تبدیل، اصل مثل را که اغلب یادگار نیاکان است با عین عبارت و الفاظ خود آنها خواهد خواند و دیگر اینکه نویسندگان جوان در نوشتن مقالات اجتماعی و ادبی و اخلاقی از آنها استفاده خواهند کرد .

۱۶ - برای اینکه نظم و نثر مخلوط نشود و هر که بخواهد بتواند از نظم یا نثر امثال، جداگانه استفاده نماید قطعات در بالای صفحات و نثر آنهم در همان صفحه در حاشیه زیر نظم نوشته شده و ما بین نظم و نثر هم فاصله گذارده شده که با این کیفیت قسمت بالای کتاب تماماً اختصاص بنظم پیدا کرده و پائین هر صفحه مختص بنثر شده است تا هر کسی مطابق سلیقه خود بتواند از نظم یا نثر کتاب بآسانی استفاده کند .

۱۷ - چون بیشتر جملات افاعیل معمولهٔ اوزان فاقد معنی خاص بوده و در تلفظ هم سنگین میباشد با ذکر هر یك از افاعیل اوزان معموله نظیری از فعل گفتن که با منظور ما نیز از فعل (فعل) مناسب تر است مرکب از هشت واژه پارسی (به ـ که ـ گفت ـ ی ـ و ـ گو ـ یم ـ ئیم) که خلاصه آن عبارت مختصر (به که گفتی و گوئیم) است گذاشته شده که هر کس بخواهد وزنی را بیاموزد بجای ذکر جملات مشکل مستفعلن و مفتعلن و مفاعلن و غیره کلماتی را که بذهن مأنوس تر و به فهم از دیگر است در نظر بگیرد البته بسته به سلیقهٔ خواننده است

سرمایهٔ نویسندگی

شخص نویسنده پس از فرا گرفتن فنون آلیه و تخصص در یکی از علوم عا
احتیاج بسرمایه‌ئی دارد که آنرا « هوش » مینامند زیرا : بوسیلهٔ همین سرمایه‌است
که شخص نویسنده میتواند ازمطالب علمی خودسود عملی بزرگی تحصیل کرد
و استعداد زمان ومکان و اشخاص را نسبت باظهار هرمطلبی تشخیص دهد
و هرچه این‌سرمایه زیادتر باشد نویسنده زودتر و بهتر میتواند دایرهٔ نویسندگی
خودرا وسیع و درعین حال پرمنفعت‌وجالب انظار سازد .

ازآنجاکه‌هیچ نویسنده‌ئی بدون داشتن سرمایهٔ هوش نمیتواند بکارنگارش
پرداخته‌وسودی تحصیل کند ازاینجهت ازدیرگاه اشخاص باهوش مهمترین شرط
نویسندگی‌را داشتن‌هوش‌دانسته‌اندو حتی‌ایرانیان‌دو نوع‌هوش‌برای کسیکه‌میخواهد
بامر نگارش‌پرداز دلازم‌شمرده‌اندتا بوسیلهٔ‌یکی معانیرا دردل گردآورد و بواسطهٔ
دیگری کلماترا باقلم‌تألیف‌دهدو بهمین‌علت‌هم‌بوده‌است که نویسنده‌را دبیر میگفته
اند(۱)چه ، کلمهٔ«دبیر»دراصل«دو بیر» بوده‌وصورت‌قدیمی‌دو بیرهم«دو ویر»میباشد
(۲) «ویر» درفارسی بمعنی ؛ فهم وهوش وازحفظ کردن وبخاطر نگاهداشتن
است (۳) وبعضی معنی حفظ کردن و بخاطر نگاهداشتن کلمهٔ ویریا صورت
تازه ترآن بیررا مربوط بحفظ نظم و نثردانسته‌اند (٤) وبعضی‌دیگر نظم ونثررا
اعم ازنظم و نثر عربی‌و فارسی نوشته‌اند(٥)وآنچه راکه برخی‌ازاهل‌لغت گفته‌اند
کلمهٔ دبیر عربی الاصل (٦) یامعرب کلمهٔ دبیر فارسی است(۷) بیوجه میباشد
زیرا که : مادهٔ اشتقاق لفظ دبیرعربی « دبر » است ومشتقات آن‌که عبارت از :
دبور ، دابر ،دبیر ودبار میباشد ابداً بمعنی نویسنده نیامده(۸)واصل‌لفظ‌دبیر
ارسی مرکب ازعدد « دو » وکلمهٔ «ویر» است‌که پس‌ازترکیب ، بمناسبت بادو
وش بودن‌نویسندگان بشخص‌نویسنده اطلاق شده‌است وبسیاری ازشعراء فارسی

---

۱) ثمرات الاوراق مطبوع درهامش مستطرف . (۲) فرهنگ ناصری ؛ذیل عنوان دبیر
۳)برهان‌قاطع ؛ ج۲ ذیل‌عنوان ویر (٤) غیاث اللغات ؛ ذیل عنوان دبیر (٥) فرهنگ ناصری
ذیل‌عنوان‌دبیر(٦) سراج اللغات؛ ذیل عنوان دبیر (۷) اتندراج ؛ ج۲ عنوان دبیر
) تاج العروس ؛ ج ۳ ص ۲۰۰ ، ۲۰۱

زبان کلمهٔ ویررا بهمین معنی در اشعار خود استعمال کرده‌اند (۱) و بعضی از آنان لفظ دبیر را هم که پس از ترکیب اغلب بمعنی نویسنده ذکر میشده ، بناء بر معنی اصلی بجای ، هوشمند ، آورده‌اند (۲) و برخی هم با استعمال آن تلویحاً اشاره بمعنی ترکیبی اصلی لفظ دبیر کرده‌اند (۳) و نظامی بمناسبت هوشی که شخص صورتگر Portraitiste در هنگام تصویر Portrait بکار میبرد و بمناسبت قلمی که بدست میگیرد کلمهٔ دبیررا بمعنی : نقاش وصورتگر نیز استعمال نموده است (٤) ولی با وجود استعمال نظامی کلمهٔ دبیر بمعنی نقاش کمتر ذکر شده ومورد استعمال آن پس از ترکیب بیشتر بجای معنی نویسنده بوده و شعراء آنرا اکثر بهمین معنی در اشعار خود آورده اند (٥) و باید دانست که بیشتر فرهنگ نویسان فارسی در فرهنگهای خود مرکب بودن کلمهٔ دبیررا از ، دو ، و ، بیر ، ویر ، نوشته و ، بیر ، یا ، ویر ، راهم بهوش وفهم وادراك معنی کرده‌اند (٦) ومعنی ترکیبی آن نزد آنان معروف بوده و معذالك مرحوم وحید دستگردی اشتباهاً نوشته است که : ، هیچکدام متعرض ریشهٔ لغت دبیر نشده‌اند ، و پس از نسبت دادن این مسامحه بفرهنك نویسان فارسی معنی صاحب دوهوش بودن کلمهٔ مزبور را از کلام یك ادیب عرب استنباط کرده است (۷) درصورتیکه آنمرحوم نه سندی برای نقل کلام آن ادیب عرب ذکر نموده ونه آنکلام صراحتی دارد براینکه گویندهٔ ادیب عرب متوجه ریشهٔ لغت فارسی دبیر بوده است .

---

(۱) از آنجمله ناصر خسرو میگوید :

زین بد کنش حذر کن وزین پس دروغ او — منیوش گر بهوش بصیری و تیزویر

مجد همگر گوید : ، چه افتادایعزیزان مرشمارا — که شد یکبارتان یاد من از ویر

(۲) چنانکه نظامی گفته است : ، مراروزی نصیحت کردپیری — سبك روحی خردمندی دبیری

(۳) مانند آنچه که احمدبن ابو حامد کرمانی صاحب تاریخ مشهور ، عقدالعلی ، گفته است

، از وزرترسم وزیری نکنم — میرم بگرسنگی ودبیری نکنم ،

، باآنکه دوجاه است و دو حضرت دریزد — درقسر دو بشر من دبیری نکنم ،

(٤) چنانکه میگوید : (کنارند گیهای کلك دبیر — بر انگیخته موج ز آن آبگیر

، نگارید زان کلك مانی دبیر — سک مرده برروی آن آبگیر ،

(٥) برای دیدن اشعار امیر معزی وانوری که دبیررا بمعنی نویسنده استعمال کرده‌اند به جهانگیری و انجمن‌آرا ، ذیل لغت دبیر

(٦) به فرهنگهای ، سراج اللغات ، و ، انندراج ، وغیر اینها ذیل عنوان دبیر رجوع

(۷) سال سوم مجله ، ارمغان ، شماره ۱۱ — ۱۲ ص ٤٥٤ - ٤٥٥

[illegible] قواعد کلی چندی وجود دارد که همچو [illegible] بشری در تمام زبانها [illegible] یکسانست مانند اصل ترکیب حروف و قاعدهٔ [illegible] که در همهٔ زبانها موجود میباشد ولی با این [illegible] همچون اختلافاتی که در رنگ و پوست و کیفیت [illegible] در زبانها اختلاف پیدا میکند و علماء علم زبانشناسی (Philo[illegible]) براثر تفحص در علل این اختلافات موفق بتقسیم کلی ریشه های السنهٔ بشری شده اند و هرچند در شاخه هائی که از یک ریشه اند نیز بحکم اختلاف زمان و مکان اختلافاتی یافت میشود که بجهت بهر [illegible] کلی و مهم بشمار میروند اما این اختلافات نسبت بریشهٔ زبانها جزئی بی اهمیت است و روی اصل همین جزئی و بی اهمیت بودن اختلافات مزبور است که بآسانی و بزودی میتوان اصل کلمات و لغات زبانهائیرا که از یک ریشه شده اند بدست آورد چنانکه علماء زبان شناس اروپا ریشهٔ کلمات و لغات زبانهای خود را بدست آورده و در فرهنگها و کتب فقه اللغة بآن اشاره و [illegible] کرده اند و علت خرابی دستور زبان فارسی و اشکال اشتقاق و نحو آن [illegible] ناشی شده است که علل تاریخی ، فارسی زبانان را با عربی گویان پیوستگی داده و در نتیجهٔ این پیوستگی کلمات بالنسبه زیادی از عربی داخل فارسی و کلمات بالنسبه کمی از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است از این اختلاط ، علماء لغت هر دو زبان با یک فکر و یک وسیله و یکنوع [illegible] اند مواد اشتقاقی و قواعد نحوی زبان فارسی و عربی را مثل هم [illegible] کنند در صورتیکه ریشهٔ زبانهای آنها با یکدیگر بقدری اختلاف [illegible] که [illegible] این امر غیر ممکن بوده است زیرا که زبان عربی از ریشهٔ [illegible] (Semitique) و زبان فارسی از ریشهٔ [illegible] جدا شده [illegible] اختلاف [illegible] یکی است و کلمات آنها بهم شباهت دارد و نه ترکیب صحیح و درست [illegible] جمله های [illegible] جمله های صحیح و درست و ادبی عربی میباشد با وجودیکه از [illegible] زبان عربی با زبان عبری و [illegible] و زبان فارسی با زبان [illegible]

شباهت دارد و همه مشا...

...

پد

اه

هر

شبا

یکر

ه یه

و ه ر

یکی

جدید

صورتیت

نوع م

فارسی و

فاعل دو

دیگری ت

ترکیب ای

در عربی ا

میشود که

اندو زبان

یکی از آنه

(۱) ه ... بمعنی ...

است چنانکه ت...

شده است ولی با وجود این ؛ بواسطه ضبط صحیح اینگونه کلمات در فرهنگهای معتبر ...

واضح که تلفظ حرکات حروف صدا دار فارسی زبان قدیم مانند تلفظ ... انگلیسی

امروز بوده است .

علم عروض

ـ سبب ثقیل (مایهٔ سنگین) مانند: درس ، بر (دو متحرک ...

... باز ، پور ، شهر ، است ، بخ...

سوم

متحرک

متحرک

، بخروش

متحرک و یک

دادن حرکت

در ملفوظ است

کن)

و یک ساکن)

متحرک

چهارم ـ درهم پیوسته

پنجم ـ درهم پیوسته تر مانند: بشکست (چهار متحرک و یک ساکن)

و هیچ سخن پارسی نباشد که خالی از این چهارده [illegible]
ازاین چهارده قسم بنظر نگارنده هفت قسم [illegible]
مر[illegible]

۱ـ قسم دویم ـ مایهٔ سنگین مرکب است از دو پایهٔ بایسته
۲ـ قسم چهارم ـ وتدمجموع (پایهٔ بهم بسته) ترکیبی است از یک [illegible]
و یک مایهٔ سبک
۳ـ قسم پنجم ـ وتد مفروق (پایهٔ گسیخته) ترکیبی است از یک مایهٔ [illegible]
یک مایهٔ بایسته
۴ـ قسم ششم ـ وتد کثرت (پایهٔ بسیار) ترکیبی است از یک مایهٔ بایسته [illegible]
مایهٔ میانه
۵ـ قسم هفتم ـ فاصلهٔ کوچک ترکیبی است از دو مایهٔ بایسته و یک مایهٔ میانه
۶ـ قسم هشتم ـ فاصلهٔ کبری ترکیبی است از سه مایهٔ بایسته و یک مایهٔ [illegible]
۷ـ قسم نهم ـ فاصلهٔ عظمی ترکیبی است از چهار مایهٔ بایسته و یک مایهٔ [illegible]
پس فقط از نه قسم مذکوره در کتب قدیم آنچه اصلی و اساسی است دو [illegible]
بسیط بدست می‌آید که یکی مایهٔ سبک و دیگری مایهٔ میانه است . و از [illegible]
قسم جدید نیز سه قسم آن بشرح زیر : مرکب است
۱ ـ قسم سوم ـ بهم پیوسته مانند : گریست ترکیبی است از یک مایهٔ بایسته [illegible]
بهم پیوسته
۲ ـ قسم چهارم ـ درهم پیوسته مانند نگریست ترکیبی است از [illegible]
بایسته و یک پیوسته
۳ ـ قسم پنجم ـ در هم پیوسته تر مانند : بنگریست ترکیبی است [illegible]
بایسته و یک پیوسته
علیهذا ـ در واقع چهار قسم (بسیط) زیر فقط مایهٔ سخن میباشد [illegible]
۱ ـ مایهٔ بایسته مانند : (ك) مکسوره بدون درنظر گرفتن حاله [illegible]
از حرکت ماقبل
۲ ـ مایهٔ سبک مانند : «سر» ، «بر»
۳ ـ مایهٔ میانه مانند : «پار» ، «پور» ، «شیر»

چیکر نیست که پس از شناختن صنایع علم بدیع ، شعراء از بدیعیه اشعار مصنوع زیاد گفته اند ولی کسی که خواسته باشد در زبان فارسی صنایع این علم را در یك قصیده جمع کند کمتر وجود داشته و چنانکه گفتیم طبق اطلاعی که ما داریم اولین کسی که بزبان فارسی قصیدهٔ بدیعیه گفته است قوامی مطرزی بوده است که یکی از استاد شاعران و از معاصرین و مداحان قزل ارسلان میباشد و در قرن ششم هجری میزیسته است (۲) پس از او باز تا جائی که ما اطلاع داریم سیدذوالفقارشروان از شعرای قرن هفتم و از معاصرین سلطان محمدبن تکش خوارزمشاه بگفتن قصیدهٔ بدیعیه پرداخته است (۳) تخلص این قصیده در مدح «صدرالماستری» وزیر شروان بوده و وزیر مذکور در صلهٔ آن هفت خروار ابریشم بسید ذوالفقار کرم کرد (٤) و اینقصیده مشتمل است بر توشیحات و دوایر و زحافات و از هریك بیت چندین ابیات و مصارع متلون در بحور مختلفه اخراج میشود (٥) بعد از این شاعر کسیکه از معاریف شعراء قد علم کرده و قصیدهٔ بدیعیه در زبان فارسی گفته است ، خواجه سلمان ساوجی پسر علاءالدین محمد از گویند گان بزرگ قرن هشتم بوده (٦) و ممدوح سلمان در این قصیده خواجه غیاث الدین محمدبن رشید صاحب دیوان وزیر سلطان ابوسعید بهادر میباشد و بااینکه شاعر در قصیده خود داد فصاحت داده و چندین صنعت بیش از سید ذوالفقار از فنون علم بدیع در اشعار این قصیده جای داده است ، معذالك صاحبدیوان کمتر از آنچه که وزیر شروان بسیدذوالفقار صله داده بود بسلمان صله عطا کرده است و سلمان از این موضوع دلتنگ شده نزد صاحبدیوان گله میکند و میگوید :

---

(۱) تذکرة الشعراء دولتشاه : چاپ اروپا ص ۱۲۸ وچاپ هند ص ۹۹

(۲) با اینکه دولتشاه در ضمن شرح حال نظامی وعده میدهد که شرح حال قوامی گنجوی مطرزی را با اشعاری از قصیدهٔ بدیعیهٔ او ذکر کند بهیچوجه بوعدهٔ خود وفا نمیکند و این امر یا بواسطهٔ فراموشی کاری مسرلی دولتشاه بوده ویا بواسطه ناقص بودن نسخهٔ مأخذ چاپهای اروپا و هند چنانکه شواهد دیگری برای ناقص بودن هردو چاپ در دست است .

(۳) دولتشاه چاپ اروپا ص ۱۳۱ — ۱۳۲ . (٤) ایضاً همان تذکره صفحهٔ ۱۳۱ وچاپ هند ...

(٥) برای مشاهدهٔ کیفیت اخراج بحر دیگر از بحر قصیده رجوع کنید بدولتشاه ص ۱۲۸ ببعد رجوع شود

(٦) برای شرح حال مفصل و سایر مطالب مربوط بدو کار این شاعر بکتاب مستطاب ... شرح حال سلمان ساوجی . تألیف آقای رشید یاسمی رجوع شود .

[...]ولیه امروز صاحب دیوان ممالک ایران و توران‌است و بعوالت برتر از جوزی [...]شروان میباشد و قصیدهٔ من هم نیکوتر از قصیدهٔ سیف‌ذوالفقار است ، با اینحال بین صله‌ئی که ذوالفقار در یافت داشته است و صله‌ئی که من در یافت خواهم [...] تفاوت هست . خواجه از این سخن طیره شده میگوید : «از علی‌بن‌ابیطالب تا سلمان نیز تفاوت هست» (۱) پس از سلمان‌ساوجی بواسطهٔ شهرت خوی او معروفیتی که قصیدهٔ بدیعیه‌اش در میانهٔ سخن‌سرایان پیدا کرده بود ، شعراء بسیاری در تتبع قصیدهٔ او مشغول بگفتن قصیدهٔ بدیعیه شدند چنانکه در قرن نهم‌هجری درویش منصوری از گویندگان معاصر میرزاابوالقاسم بابر که‌شاگرد مولانا یحیی سیبک بوده و درتصوف و فن عروض و صنایع شعری شهرت‌داشته در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان قصیده‌ئی گفته است که مطلع آن این بیت میباشد :

« بس دویدم در هوای وصل یار   کس ندیدم آشنای اصل کار »

(۲) و بعد از او خواجه علاءالدین علی صانعی از اشراف ولایت باخرز که چندی وزارت سلطان حسین بایقرارا داشته ودر اینکار رقیب امیر علیشیر نوائی بوده ، قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را تتبع‌و اکثر صنایع شعری را بقلم پیروی در آنقصیده درج کرده است (۳) و در قرن دهم حافظ علی غوریانی که در حسن خط و علم عروض و صنایع شعری مهارت بسیارداشته‌سه‌چهار نوبت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمانرا تتبع نموده چند صنعت بر صنایع آن افزوده‌است (٤) و در همین قرن اهلی شیرازی قصیدهٔ بدیعیه‌ئی در مدح امیرعلیشیر گفته و آنرا از شیراز بهرات نزد ممدوح خود فرستاده‌است (٥) .

---

(۱) تذکرهٔ دولتشاه ص ۱۳۱ — ۱۳۲ از چاپ اروپا ص ۶۹ از چاپ هند [...]

(۲) حبیب‌السیر : ج ۳ مجلدسوم ص ۱۷٤ و رجال آنکتاب ص ۱۳۳ .

(۳) حبیب‌السیر : ج۳ مجلد سوم ص ۳۲۲ (٤) برای دیدن چند شعر از اشعار مصنوع او بکتاب‌حبیب السیر، جزو ۳ از مجلد سوم ص ۲٤۹ — ۲۵۰ رجوع کنید

(٥) ایضاً همانکتاب وهمانجلد جزو ٤ ص ۲۹۳ و رجال آنکتاب ص [...]

شعر در ایران باستان

... اگرچه بعضی از فضلاء معاصر منکر وجود شعر در ایران قبل از اسلام شده (۱) وشمس قیس رازی هم نوشته است «باربد جهرمی که استاد بربطی بود بنا لحون و اغانی شعر در مجلس خسرو پرویز که آنرا خسروانی خوانند با آنکه سربسر مدح و آفرین خسرو است بر نثر نهاده است وهیچ از کلام منظوم در آن بکار نداشته» (۲) با اینحال جای تشکیک نیست که درایران باستان شعر وجود داشته ویکی از طبقات درباری پادشاهان ایران شعراء تشکیل میداده‌اند چنانکه در نامهٔ تنسر بپادشاه طبرستان که از بقایای آثار اوائل عصر ساسانیان میباشد وآنرا ابن مقفع از پارسی ترجمه کرده (۳) راجع باعضاء چهارگانهٔ دربار اردشیر بابکان چنین آمده است: «عضو سیم ـ کتاب وایشان برطبقاتند وانواع کتاب رسائل و کتاب محاسبات و کتاب اقضیه وسجلات وشروط و کتاب سیر واطباء و شعراء ومنجمان داخل طبقات ایشانند» و بسیاری از مورخین قرون اولیهٔ اسلام دربارهٔ اردشیر نوشته‌اند که: اواولین کسی است که اهل کشور خود راطبقه بندی کرده است وطبقات درباریان او ازسه قسمت تشکیل میشده وهرکدام درمجلس او ده ذراع از طبقه دیگر فاصله داشته‌اند ودر مقابل طبقهٔ اول که پهلوانان و شاهزادگان بوده‌اند استادان موسیقی وخوش آوازهامی نشسته‌اند ودربرابر طبقهٔ دوم که ندیمان و خاصگیان اردشیر بوده‌اند، طبقهٔ دوم از موسیقی دانان جای میگرفته‌اند و روبروی طبقهٔ سوم که بذله گویان ومسخرگیان بوده‌اند، طبقهٔ سوم ازنوازندگان چنگ وچغانه جلوس میکرده‌اند» (۴) ونیز بعضی از نویسندگان قرون اولیهٔ اسلام راجع بتسمیهٔ یاتکنیهٔ پادشاهان قدیم ایران نوشته‌اند که: «هیچکس حق نداشته است نام پادشاهان ساسانیرا (از باب احترام) درشعر وخطبه و تقریظ و غیره ببرد» (۵) وازهمین عبارات بطور صریح معلوم میشود که درعصر ساسانیان

---

(۱) ... (۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم ... (۳) ...
... Journal Asiatique ... تاریخ طبرستان ...
... کتاب ... (۴) ...
... نقل کرده ... کتاب ...
[illegible]

شعراء و موسیقی‌دانهای زیادی وجود داشته است که شاهنشاهان ایرانی به آنها ارج و اهمیت میداده‌اند و نیز معلوم میشود خوانندگانی بوده‌اند که مسلماً آواز آنها تابع آهنگ بوده و واضح است که معنی تابع آهنگ بودن آواز با معنی و مفهوم شعر یکی است چه، معنی و مفهوم شعر همان تابع آهنگ و الفاظ بودن است و از این نکته تناقض گفتار شمس قیس روشن میشود زیرا که: اگر باربد بربط خودرا بالحون و اغانی مینواخته است حتماً الحون و اغانی او خواه نخواه بصورت شعر درمیامده است نه بصورت نثر و بناء براین بناء الحون و اغانی را بر نثر نهادن معنی ندارد مگر اینکه گوئیم شمس قیس و دیگران اغانی و الحانیرا که تابع اوزان عروض خلیل بن احمد نبوده است شعر نمیدانسته‌اند و اگر مقصود این باشد گفتار آنها درست است چه محققاً وزن اشعار ایرانیان قدیم موافق با اوزان شعر کنونی نبوده و فقط وزن هجائی یا باصطلاح اروپائیها «وزن سیلابی» داشته است و آنچه هم از اشعار از زمان با بعضی از اوزان شعر کنونی مطابق افتاده است برحسب تصادف میباشد و در زمان «خسرو پرویز» دستان اصفهانی و آواز نهاوندی و چکاوك (۱) نیشابوری که همه با شعر متحد بوده‌اند معروف بوده و «ریدك» خوش‌آواز درپاسخ خسرو که اوتار چهارگانهٔ بربط را برای اوشرح میدهد ازاینموضوع سخن بمیان میآورد (۲) و با اینکه دستان اصفهانی و آواز نهاوندی و چکاوك نیشابوری بوسیلهٔ اشعار خوانده میشده‌اند آنها هم ازحیث وزن و الفاظ شباهت به اشعار کنونی ما نداشته‌اند و نام شعررا بعلت عدم مطابقت وزن آنها با اوزان اشعار کنونی نمیتوان از آنها که دارای وزن هجائی بوده‌اند سلب کرد زیرا: اگرچنین باشد باید اشعار اروپائیان راهم که دارای اوزان هجائی هستند، شعر ننامیم در صورتیکه همهٔ آنها شعرند و هر کدام وزن مخصوصی دارد که با آهنگ مطلوبی خوانده میشود.

---

(۱) دربرهان قاطع ذیل کلمهٔ چکلوک مینویسد: چکلوك نام نوائی است ازموسیقی و مرغی است بزرگی گنجشك و عربان قبره و ابوالملیح خوانند و بعضی پرندهٔ سرخاب میگویند و در ذیل لغت چکاو هم مینویسد: چغانه را نیز گویند و آن چوبی باشد که آنرا بشکافند و چند چلاجل بر آن نصب کنند و سرآوازخوانان بدان اصول نگاهدارند و نام نغمه‌ایست از موسیقی که آنرا نوای چکاوك هم خوانند و بنا برآنچه که درهمین کتاب (ذیل لغت دستان) مسطور است دستان هم بمعنی نغمه و سرود میباشد

(۲) برای مطالعهٔ تمام پرسش و پاسخ بین خسرو و ریدك دراینموضوع و موضوعات دیگر بکتاب «غرر اخبار ملوك الفرس» رجوع شود.

تائید صحت حکایت ابوالاسود دئلی

برخی از دانشمندان دیگر که در تحقیق امور دقت بیشتری دارند معتقدند که برفرض آنکه موضوع حکایت منتسب به ابوالاسود دئلی سابقه ای در هند یا یونان داشته غیر ممکن است که در زمان حضرت علی بن ابیطالب ع که هنوز مسلمین ارتباطی با هندو یونان نداشته اند اینموضوع در عربستان منتشر شده و ابوالاسود از این شایعه استفاده کرده باشد بعلاوه همانطوریکه در اختراعات مشاهده میشود ، در مسائل نامعلوم بغتتاً در یك عصر و زمان مقدمات اکتشاف بدون ارتباط بایکدیگر در ممالك مختلفه شروع میشود و همین طور در افکار در یك عصر و زمان اتفاق می‌افتد که بدون ارتباط متفکرین بایکدیگر فکر جدیدی در نقاط مختلفهٔ زمین پیدا میشود و همچنین دو نفر ممکنست در آن واحد بدون تبانی باهم یك طور فکر کنند که آنرا توارد مینامند اشکالی ندارد که برفرض بودن سابقهٔ تقسیم کلمه در یونان و هند در عرب هم این تقسیم بیسابقه بوسیله ابوالاسود صورت وقوع یافته باشد.

مضافاً باینکه هیچ شك و شبه نیست که در زمان حضرت علی بن ابیطالب (ع) علم نحو در عرب سابقه نداشته و شکی نیست که آن حضرت (با در نظر گرفتن وضعیت محیط آنعصر) تحصیلاتی در هند یا یونان نکرده بود معذالك در فصاحت و بلاغت مانندی نداشته و برای اثبات این مطلب مختصر مراجعه بخطب واشعار منسوبه به آن جناب (صرفنظر از سایر مکارم ومحاسن) تردیدی باقی نمیماند که در فصاحت و بلاغت در عصر خود در عرب هماوردی نداشته کسیکه میگوید (اتزعم انك جرم صغیر وفیك انطوی العالم الاکبر) و با بیان یك شعر چندین قرن قبل از کشف باکتری و میکرب انسان را متوجه باین نکته میسازد که خود بشخصه عالم کبیری است چه اشکالی دارد که تقسیم کلمه را در نحو با واجد بودن نهایت بلاغت و فصاحت در زبان خود به ابوالاسود دئلی فهمانده باشد.

نتیجه از مقدمه

بهرصورت خواه موضوع تقسیم علم نحو باسم و فعل و حرف در ممالك دیگر سابقه داشته یا نداشته در زمان حضرت علی ع این تقسیم در عربستان صورت گرفته و پایه و بنیان ساختمان علم نحو در عرب گردیده و پس از آن سایر دانشمندان ایران و عرب عصر بعصر و زمان بزمان در تکمیل آن

کوشیده‌اند که در زمان‌حاضر اگر بخواهیم کلیه کتبی را که دانشمندان‌ایرانی و عرب و غیره هم در نحو نوشته اند و حاشیه ها و ملاحظاتی که برای هریك از این تألیفات مؤلفین بعدی نگاشته و پس از آنهم دیگران حاشیه برحاشیه‌و شرح برشرح نوشته اند جمع آوری نمائیم عملی مشکل و غیر مقدورخواهدبود واگر فردی‌بخواهد اجمالا بکمرتبه تمام تألیفات و تصنیفات‌نوشته شدهٔ درهمین یك علم بخصوص را بخواند عمرش کفایت نخواهد داد .

همین طور است حالت تألیفات و تصنیفاتی که در سایر شعب علوم عربیه از طرف مؤلفین و مصنفین ایرانی و عرب و غیرهم نوشته شده که اگر بخواهیم تنها اسامی مؤلفین و نام کتبی که نوشته شده بطور فهرست ذکر کنیم :

اولاجمع‌آوری کلیه کتب‌مذکوره که‌بواسطهٔ‌حدوث‌اختلالات‌تاریخی غالباً از بین رفته غیرممکن و بجهت اینکه تا دیر زمانی صنعت چاپ کشف‌وتکمیل نشده بود و کتب مؤلفه بادست نوشته میشد وغالبا منحصربفردبود ویااز بین‌رفتن مؤلف ازبین میرفت محال میباشد.

ثانیا ـ اگر بتوانیم کتب موجودهٔ در این علوم را از نقاط مختلفهٔ عالم جمع آوری کنیم تنها برای نوشتن فهرست آنها شاید عمر بشر کافی نباشد .

ثالثاً ـ چون‌تمام‌این کتب‌در اصول اتحادجهت دارد و در فروع شروح وتفصیلاتی هر کس بنظر خود قائل شده مراجعه به تمام این‌کتب جز تمام شدن عمرانسان معمولی نتیجه ئی نخواهدداشت لذابدیهی است برای‌ما ایرانیان که بایدبمناسبت اختلاط لغاتمان بالغات عربی تاحد لزوم از علوم‌عربیه آگاه شویم انسب‌واصلح اینست که خلاصه و جان کلام را از مجموع این کتب گرفته و بااسلوب سهل و ساده و مختصر و موجز علوم مزبوره را مطالعه کنیم و بنابمناسبت کلمایترك کله مالا یترك جله اگر بتفصیل نمی توانیم علوم‌عربیه را مطالعه کنیم چه‌زیان دارد که خلاصه و مختصر آنرا بخوانیم و البته برای اینکـه از این راه بمنظور مطلوبه برسیم بهتر اینستکه راجع بهرقسم از اقسام علوم عربیه با مراجعه بکتب مؤلفین‌جدید صرف نظراز شروح مخل و ممل خلاصه و موجزی را انتخاب ودرمد نظر خوانندگان گرامی بگذاریم .

وضعیت فعلی لغت فارسی

مرور دهور واعوام وتغییراتی که وضعیت هرعصر ایجاب مینمود لغت فعلی فارسی را بصورتی در آورده است که میتوان گفت مخلوطی از لغات باستانی و پهلوی و دری و عربی و ترکی و مخصوصاً راجع باشیائیکه جدیداً کشف و اختراع شده اروپائی میباشد و نیز لغات مختلف محلی از قبیل گیلکی ، کردی، لری ، بلوچی وغیره که اساساً منشعب از یك زبان واحد بوده و رفته رفته اختلاف فاحشی پیدا کرده وبهم رفته لغت مخلوطی بنام لغت فارسی فعلی ایجاد کرده است .

همین لغات درهم و برهم نیز برای خود دو صنف متمایز تشکیل داده اند که یکی زبان ادبی و دیگری زبان محاوره میباشد .

در نتیجه این اختلاط و امتزاج و اختلاف غالباً اهالی دو محل نزدیك بهم مثلا تهران و شمیران بقدری باهم اختلاف بیان دارند که شاید بدرستی مفهوم سخن یکدیگر را درك نمیکنند .

در این که لغت مایهٔ سخن است و سخن آلت تفهیم و تفاهم افکار اشخاص میباشد شکی نیست و در اینکه اگر تمام افرادیك ملتی بیك قاعده چه باید کرد وطریقه سخن گویند موجبات تفهیم و تفاهم آنها بیشتر فراهم میشود و اساس وحدت آنها محکمتر میگردد شبهه ئی نیست و در اینکه زبان ملتی هرقدر وسیع ترباشد بهتر و بیشتر میتواند از جمیع جهات حیثیات خود را در دنیا نگاه دارد تردیدی نیست ولی در اینجا چون موضوع مربوط بسلیقه میشود و سلیقه ها مختلف است عقاید گوناگونی پیدا شده است .

۱ - بعضی ها معتقدند همانطوریکه سخن گفتن با زبان واحد برای ملتی دارای مزایای مذکوره است اگر بشود که تمام ساکنین گیتی بیك زبان سخن گویند و یك طور بنویسند علاوه براینکه بهمان نسبت مزایای مذکوره بیشتر حاصل میشود رنج مردم برای تحصیل زبانهای مختلف از بین میرود و وقتی را که هر کسی برای آموختن دو زبان یا بیشتر مصرف میکند میتواند صرف تحصیل علوم و فنون کند و بااینطرز در واقع چنان میشود که هرآدمی بقدری بیشتر وقت پیدا کند که گوئی طول عمر هریك چند برابر بیشتر شده باشد .

این فکر دیریست که در مغزهائی پیدا شده و برای پیشرفت آنهم کوششهای بسیار بعمل آمده ولی چون بسد محکم ملیت برخورده و هر ملت میخواهد زبان خودش زبان عمومی باشد عملا غیر ممکن الحصول گردیده است .

۲ - بعضی معتقدند که باید حتماً هر ملتی زبان مخصوص خود را داشته باشد زیرا که داشتن زبان مخصوص مانع مهم از مستحیل شدن آن ملت در ملتهای دیگر می باشد

در اینجا هم عملا مشکلاتی پیدا میشود که نه در ایران بلکه در تمام ممالك دنیا اختلافات لهجه های محلی وجود دارد و همین گرفتاری که ما داریم دیگران هم دارند و مملکتی یافت نمیشود که بطور تام و کامل یک زبان عمومی در آن حکمفرما باشد و اختلافی باهم نداشته باشد و اگر در بین لغات مختلف یك لغت را بخواهند قبول کنند بمخالفت صاحبان لغت دیگر برخواهند خورد .

۳ - برخی معتقدند که باید لغات محلی را فعلا آزاد گذارد و یك طرز مخصوص برای عموم قائل شد و آنرا بوسیله دولت ترویج نمود تا کم کم و بتدریج اختلافات لهجه ها و تفاوت لغات محلی در آن تحلیل رود و در نتیجه ملت دارای زبان و لهجهٔ واحدی گردد .

در اینجاهم در اینکه چگونه آن لغت و لهجهٔ اساسی را برای عمومی شدن انتخاب کنند مابین صاحبان این عقیده اختلاف است ، بعضی میگویند باید اساس لغت ایرانرا که پارسی قدیم است گرفت و روی آن قواعد و قوانینی بتناسب لغات جدیده وضع نمود و سپس آنرا عمومی ساخت .

گروهی عقیده مندند که لغات قدیمی که بمرور دهور بکلی از بین رفته و معانی اصلی خود را از دست داده شایستگی زبان عمومی شدن را ندارد و بعلاوه لغاتی که مربوط به اشیاء مکتشفه یا مخترعه بعداً پدیدار شده بقدری بیش از لغات اصلی است که نمیتوان آنها را تابع اصل اولی کرد و ناچار بایستی برای اینگونه لغات که اکثریت دارد لغات جدیدی وضع نمود بهتر اینستکه از اینکار صرف نظر کرده

ارتباط عربی با فارسی

گذشته از اهمیتی که زبان عربی خصوصاً داراست چون بیش از هزار و سیصد سال است : نفوذ دین مقدس اسلام و فتوحات عرب و توسعه و انتشار زبان عربی در دنیاء مجاور ما بقدری زبان فارسی را مخلوط با زبان عربی نموده که هر که میخواهد فارسی بگوید و بنویسد ناگزیر از دانستن عربی‌است والا نمیتواند مقاصد خود را بر زبان آورد و یا بر صفحهٔ کاغذ بنگارد . هر ایرانی ناچار باید اقلا تا حدود مقدمات بزبان عربی آشنا باشد .

البته آشنائی بزبان عربی لازمه اش این نیست که درمذاکرات یامکاتبات الفاظ روان و سلیس فارسی را بکلمات عربی تبدیل نمود ولی خواه نا خواه هر که میخواهد در رشتهٔ تحریر و ادبیات قدم گذارد ناچار بایستی تاحد لزوم بزبان عربی آشنا باشد خاصه آنکه مسلمین بفهم آیات قرآن و اخبار و احادیث بواسطهٔ احتیاجات مذهبی ناگزیر علاقه مند میباشند .

چون قدماء با دنیای خارج از سیطرهٔ عرب کمتر آمدوشد داشتند و علوم و فنون هم منحصر بعلومی بود که بزبان عربی‌درسابق‌وحال عربی تألیف و تدوین شده بود کسب دانش اولین راهش آشنائی کامل با زبان عربی بود و بقدری رفته رفته در این راه مبالغه شد که بسیاری ازطلاب تمام‌عمر خود را درمدارس قدیمه‌مصروف آموختن زبان عربی نموده و اکثر نزدیك باتفاقشان نیز آنچه تألیف وتصنیف کرده اند منحصراً بزبان عربی بوده است ، با پیشرفت علوم وفنون و کثرت ارتباط ایرانیان با تمام دنیا این مبالغه دیگر پسندیده بنظر نمی آید ولی چنانکه گفته شد مادام که زبان ما زبان فعلی است برای درست گفتن و نوشتن دانستن مختصری عربی نهایت ضرورت را دارد .

کیفیت تعلیم‌وتعلم

سابقاً طرز تحصیل عربی بمناسبت اینکه میخواستند در

طرز تعلیم وتعلم عربی درسابق وحال نتیجه شاگردان را استدلالی بار آورند و در سایر فنون علمی معمولهٔ عصر آنانرا قادر بمباحثه سازند و جز اینهم طلاب شغلی نداشتند راه بسیارطولانی و پیچیده ئی معمول بود که شاگرد می بایستی تمام عمر خود را نا گزیر در راه آموختن عربی صرف کند و در نخستین وحله شروع میشد از جملهٔ (بدان ایدك الله) که چرا بدان گفت و بخوان نگفت و بهمین ترتیب تا آخر شاگرد گرفتار بود و شایدعمرش بآخر میرسید و بمقصود نمیرسید .

هرقدرعلوم و فنون توسعه یافت و وقت بیشتر قیمت پیداکرددانشمندان بفکر پیدا کردن راه آسانتر برآمدند و رفته رفته آن صرف همتی که برای آموختن عربی میکردند بایجاز و اختصار نزدیکتر شد تا بجائیکه جز اندکی اثری از آن جد وجهد باقی نماند، وتقریباً میتوان گفت اکنون خواندن عربی و دانستن صحیح آن بکلی از اهمیت افتاده است .

البته چون طرفین افراط و تفریط مضراتی دارد بمدلول خیرالامور اوسطها در لغت شناسی عربی بطوریکه تا حدی رفع احتیاج رابکند و کمتر وقت صرف کند در نظر است با رعایت الاهم فالاهم لغاتی را که بنظر بیشتر مورد احتیاج زبان کنونی ماست ذکر و با رعایت اختصار بقدر لزوم در پیرامون آن تحقیق کنیم امید است خوانندگان گرامی را پسندیده و سودمند افتد.

طریقهٔ ما برای دانستن لغات عربی اگر میخواستیم لغت کامل بنویسیم علاوه بر اینکه کلیهٔ لغات عربی را بایست ذکر میکردیم (که بمناسبت وجود کتب لغت کامل عربی تحصیل حاصل بود و جز تصدیع نتیجه ئی نداشت) در ضمن بیان لغات لازمه و محتاج علیه نیز باید قائل بشرح و بسط کامل شویم و بالطبع ناچار میشدیم که وارد صرف و نحو عربی نیز بشویم و اینعمل هم با بودن کتب لازمه بحد کفایت جز مزاحمت حاصلی نداشت و بعلاوه چون در هر یك در جای مخصوص خود بحد لزوم بحث میشود تکرار بیمورد بود .

تشکیل عائله بعد

از آنجائیکه بشر بالطبیع اجتماعی است و نمیتوانست مثل حیوانات منفرداً زندگانی کنداول قدمی که از حالت تجرد بسوی اجتماع برداشت ازدواج بود که برای مشارکت مرد و زنی در امور خانواده حالت تجرد افراد مبدل باجتماع دو نفری شد و چون مابین این دو نفر اشتراك منافع و مضار بود و هریك از آنها در حدود زندگانی ابتدائی خود برای خود مالکیتی از حیث اشیاء مورد احتیاج و حقوقی از حیث زندگانی دو نفری قائل بود ناچار میبایستی هریك حدودی برای خود قائل شوند تا منافع هریك محفوظ مانده و مورد تجاوز و تعدی دیگری واقع نشود .

بدیهی است نتیجهٔ ازدواج پیدایش اولاد است و نتیجهٔ وجود اولادبوجود آمدن حقوقی است اولا از طرف پدر و مادر نسبت باولاد و ثانیاً حقوقی از طرف اولاد نسبت بپدر و مادر و از سوئی حقوقی از طرف هر فرزند نسبت به فرزند دیگر (برادر با برادر و خواهر) (خواهر با برادر و خواهر) و هرچه دائرهٔ اجتماع مثلا گرفتن داماد و آوردن عروس توسعه پیدا کرد بواسطه اینکه هر فردی دارای حقی بود باندازهٔ تزاید افراد خانواده تعداد صاحبان حقوق افزوده شد و طبیعتاً اختلاط و وصلت خانواده‌ها بایکدیگر موجب پیدایش قوم و قبیله و بالاخره ملتها گردید .

هرچه این ارتباطات افزوده میشد بر تعداد صاحبان حقوق میافزود و بنا براین اول حقوق خانوادگی بوجود آمد و بعد حقوق قومی پس از آن حقوق قبیله ای بعد حقوق محلی و سپس حقوق ملی و در پایان همه چون هرملتی باملتهای مجاور خود ناچار از شناختن حدودی بود و همین شناختن حدود برای هرملتی وظایفی ایجادمیکرد ، و حقوقی نسبت بهم پیدا میکردند و حقوق بین‌المللی ایجاد شد .

کیفیت تبدیل حقوق فردی بحقوق اجتماعی

۱ ـ حقوق خانوادگی البته بسته بکیفیت آداب و اخلاق و محیط خانواده و در عین حال متناسب باوضعیت روحی و مادی و معنوی آن خانواده بود کسه هر خانواده ای برای خود طرز و طریقهٔ مخصوص بخود داشت .

البته حفظ حدود و حقوق خانوادگی مادامی که خانواده منفرد بود اشکالی نداشت ولی چون ناچار بحکم قانون اجتماعی بودن بشر هر خانواده ناگزیر از ارتباط با خانوادهٔ دیگر بود و البته پس از اجتماع دو یا چند خانواده‌ای غیر ممکن بود که هر خانواده کلیه حدود حقوق خود را نگاه دارد ناگزیر بودند که بارعایت سود و زیان خانواده‌ها اختلافات موجوده بین رسوم عادت و سلیقهٔ خانواده‌های مجزی را در تحت ترتیب و قاعده متناسب تر آورده و حتی المقدور ایجاد حقوق مشترکی بین خانواده ها بتناسب تعداد آنها بنمایند و حقوق قومی را ایجاد کنند.

بهمین طریق هر قومی بتدریج هرچه با قوام دیگر مرتبط و متصل میگردید حقوق قومی خود را در حدود مصالح اقوام دیگر تعدیل میکرد و نتیجهٔ این تعدیلها پیدایش حقوق قبیله بود.

قبائل هم به نسبت تعداد و محیط و مقتضیات آن ناچار بودند در محلیکه سکنی دارند باهم توافق کنند و ترتیباتی بدهند که مصالح عموم آنها محفوظ باشد و باین سبب هر قدر حائز حقوق محلی میگردیدند ناگزیر هما نقدر بایستی از حقوق قبیله ای خود صرف نظر کنند و مطیع قانون محلی شوند.

البته نبودن وسائل سریع نقلیه و وجود کوهها. دشتها. رودها. دریاچه ها و دریاها مدتها وقت لازم داشت تا اینکه محلها بتوانند باهم ارتباط کاملی پیدا کنند و همین وقفهٔ سیر تکاملی اجتماع موجب شد که هر محلی لهجهٔ مخصوص و حتی لغات مخصوص و عادات و آداب مخصوصی داشته باشد که هنوز کم و بیش آثار آن در دنیای معاصر وجود دارد.

ولی بالاخره قانون تکامل آهسته آهسته بمردم رام کردن چهارپایان و سواری گرفتن از آنهارا آموخت و باینوسیله نسبتاً مسافرتها آسانتر گردید و رفته رفته محلها باهم مربوط شدند و نتیجهٔ این ارتباط حقوق ایالتی را بوجود آورد و سیر تکامل روز بروز وسائل مسافرت را تسهیل کرد و بتناسب سهولتی که در مسافرت پیدا میشد آهسته آهسته ایالات باهم مربوط شده و ملت را تشکیل دادند و در نتیجه حقوق ملی بوجود آمد

بدیهی است رفته رفته ایالات بنفع ملت هر قدر از حقوق ملی بهره مند میشدند حقوق ایالتی خود را از دست میدادند و بهمان تناسبی که ایالات بیشتر باهم متحد میگردیدند حقوق ملی وسیع تر میشد.

مثلاً سرقت اسلحه از یك دكان اسلحه فروشی بوسیلهٔ یك شخص غیر نظ با سرقت نظیر همان اسلحه از انبار مهمات ارتش بوسیلهٔ یکنفر نظامی تفا تفاوتی که از لحاظ نتیجهٔ عمل بین دو بزه موجود است هر یك از آنها مستو کیفر جداگانه میباشند.

موجباتی که در سطور بالا برای تعقیب و دادرسی نظامیان در دادگاه اختصاصی نظامی بیان شد بسته باقتضای موقع گاهی دارای اهمیت بیشتر و گ کم اهمیت ترند. مثلاً در مواقع جنگ و اردو کشی از نظر اهمیت موقع و ل جلوگیری از مخاطرات موجبات مزبور بیشتر از مواقع عادی واجد اهم میباشد بهمین جهت در این سالهای اخیر در بعضی از کشور ها قوانین و مقرر وضع گردیده که در زمان صلح محاکم نظامی فقط بزه های مخصوص نظا را تعقیب نموده و سایر بزههای عمومی که نظامیان مرتکب میشوند در دادگاهها عمومی رسیدگی میشود.

معذالك در این کشور ها جرائم ارتکابی نظامیان در سربازخانه ها تأسیسات ارتش و همچنین جرائم ارتکابی آنها در مأموریت های اردوئی و جرائم عمومی هم باشند چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ در دادگاه های نظا تعقیب میشوند.

علاوه بر این در زمان جنگ در اغلب کشور ها کلیهٔ جرائم ارتکا نظامیان چه عمومی و چه نظامی در محاکم نظامی رسیدگی میشوند.

همچنین در بعضی کشور ها مقرراتی وضع شده که در زمان صلح محاک [illegible] از دادرسی های نظامی و دادگستری هر دو باشند [illegible] [illegible] قضات دادگستری در این دادگاهها بتوان استفاده نمود و [illegible] جنگ دادگاههای نظامی [illegible] از نظامیان [illegible]

[illegible]

دادرسی و کیفر ارتش مصوب دیماه ۱۳۱۸ اجازه داده شده که معاون دادستان ارتش و همچنین بعضی از دادستان ها و باز پرسها در دادگاه نظامی از بین کارمندان قضائی وزارت دادگستری انتخاب شوند (ولی کارمندی دادرس‌های کشوری در دادگاه نظامی اجازه داده نشده است ۰)

ثانیاً بموجب قانون مادهٔ واحده مصوب ۲۹ آبانمـاه ۱۳۲۲ صلاحیت دادگاههای نظامی محدود تر شده و مقرر گردیده که دادگاههای نظامی فقط بجرائم منظوره در قانون دادرسی و کیفر ارتش رسیدگی نموده و سایر جرائم عمومی نظامیان در دادگاههای دادگستری تعقیب و رسیدگی شوند.

ولی درمادهٔ واحدهٔ مذکور تکلیف جرائم عمومی‌را که نظامیان در سرباز خانه و مأموریت های نظامی و اردوگاهها و یاجرائم عمومی که بمناسبت خدمت و مأموریت نظامی مرتکب میشوند و حقاً بایستی در دادگاه نظامی رسیدگی شوند تعیین ننموده .

و همچنین در مادهٔواحدهٔ مزبور راجع بجرائم عمومی ارتکابی نظامیان در زمان جنگ و در حین اردو کشی ذکری ننموده و حال آنکه نظر بـ مقتضیات نظامی‌در زمان جنگ نمیتوان نظامیان رابرای محاکمه ازخطجنگ خارج‌و بدادگاههای دادگستری‌گسیل داشت و بایستی در همان محل درداد گ های نظامی محاکمه گردند .

۳ - قانون دادرسی و کیفر ارتش در نتیجهٔ تشکیلات جدیدی‌که پـ از متحدالشکل شدن ارتش شاهنشاهی بعد از کودتای ۱۲۹۹ داده شدهـ بنام شعبهٔ محاکمات در وزارت جنگ تشکیل شده و مرکب از یك دادگ نظامی بود کـه از یك رئیس و یك دیوان بیگی (داد ستـان) و قاضی عسکر و یك منشی و یك بازپرس و بقدر لزوم کارمندان ... شده است .

نتیجه از مقدمه

با ذکر مقدمات کلی که در صفحات قبل درج شد باید نظر گرفت که بشر در هرجا مجتمع گردید و هر قدر پس از تشکیل عائله پا فراتر گذاشته و قوم و قبیله و ... تشکیل داد بتناسب مقتضیات محیط و اندازهٔ احتیاجات خود با رعایت آداب عادات و اخلاق جامعه برای اینکه از آزادی فردی بزیان دیگران حتی‌الامکان جلو گیری کند بسلیقهٔ خود (خواه اساساً به نظر دیگری خوب بیاید یا بیاید) قواعد و قوانینی وضع نمود که تکلیف افرادرا در مقابل یکدیگر تعیین کرده باشد و چون هر بشری برای سود خود بزیان دیگران اهمیتی نمیداد و صرف وعظ و پند و اندرز و قانون و حتی دین کافی برای جلو گیری از شره و ... جنس دو پا نبود ناچار مقننین هر قومی هر عملی را که بد تشخیص دادند جرم دانسته و در خور هرجرمی هم بسلیقهٔ خود مجازاتی تعیین نمودند و البته جرم شناخته شدن این اعمال بسته بسلیقه و عادات و آداب هر قومی بود و هر قوم بمقتضیات و سلیقهٔ خود عملی‌را مستحسن وعمل دیگری‌را جرم شناخت گو اینکه قوم دیگر برخلاف آنقوم عمل مستحسن‌شمردهٔ دیگری راجرم و بر عکس عمل جرم شناخته شدهٔ آنرا مستحسن‌دانست .

وضع قوانین مخصوصه در هر ملت

بنا بمراتب مذکوره هر قوم وملتی دارای قانون مجازات جداگانه و مستقلی گردیدکه البته بقدر قدرتی‌که داشتند درهرعصری هرملتی قانون خود را مجرا (۱) میساخت و باینجهت قوانین جزائی متفاوتی در سراسر دنیا پس از تشکیل ملتها پدیدار گردید ولی هر قدر طرق ارتباطیه بین ملل گشاده‌تر و سهل‌تر و روابط ملل در اثر آن با یکدیگر بیشتر میشد بدیهی است برای اینکه آمیزش بیشتر اتفاق نظر بیشتری لازم داشت رفته رفته قوانین جزائی ملل همجوار بیکدیگر نزدیکتر میگردید تااینکه‌در عصرحاضر

---

۱ ــ رسم‌الخط قدیم مجری با یا است ولی چون با مجری بضم میم و کسر را و مجری بکسر میم و فتح را که هر یک معنی مستقلی دارند مشتبه میشود و در تلفظ با الف نوشته میشود بهتر میدانیم که مجرا با الف نوشته شود .

کثرت آلات ناقله و سرعت آنها مسافات را تقریباً از بین برده و کلیه ملل زمین را باهم مربوط کرده است بهر اندازه‌ای که این ارتباط پیش رفت ناگزیر این مجازات اقوام و ملل نیز نسبت بیکدیگر تعدیل گردید و درجبهه واحدی سیر نمود تا اینکه امروز با اینکه باز در هر ملتی تشخیص جرم و کیفیت مجازات با ملل دیگر اندك فرقی دارد بموجب قانون تکامل با شتاب هر چه تمامتر رو به یگانگی میرود ولی با اینکه اختلافات قوانین جزائی دنیا روز بروز کمتر میشود باز هم هنوز مابین ملل در تشخیص جرم و کیفیت مجازات اختلاف بسیاری باقیست و بنا براین هر ملتی دارای قانون مجازات مخصوصهٔ بخود میباشد ولذا هرملتی باید بقانون مجازات ملت خود آشنا باشد و بهمین مناسبت هم هرقانون جدیدی که درهرمملکتی وضع میشود قبل از اجرا(۱) بوسیله آگهیها باطلاع عموم میرسد زیرا که مجرم حقیقتاً وقتی مجرم شناخته میشود باید او را مجازات کرد که از نتیجهٔ عمل خود واقف باشد و بداند که کدام عمل روا و کدام نارواست که از اعمال ناروای خود جلوگیری نماید .

رعایت این نکته بقدری در تمام ملل میشود که هر گاه ملتی بر ملت دیگر غالب شود و مملکت دیگر یرا اشغال کند مادامیکه نتوانسته است ملت مغلوب را در خود مستحیل کند ناچار است در امور قضائی با ملت مغلوب طبق قانون قضائی همان ملت رفتار نماید زیرا بدیهی است هرملتی به قوانین خود آشنا میباشد واز قوانین دیگران اطلاعی ندارد وحقا نمیتوان یکی را از عملیکه بدی آنرا نمیداند مجازات و حتی ملامت نمود .

بنا بر مراتب مذکوره بر افراد هرملتی واجب است که قانون مجازات ملت خود را بداند تا بتواند اعمال خود را با قوانین موضوعهٔ ملت خود تطبیق و منافع خود را محفوظ داشته از مخاطرات محتمله بر کنار بماند

۱ ـ رسم الخط قدیم اجرا (اجری) است ولی چون درتلفظ با الف میخوانیم بهتر است با الف نوشته شود .

بقلم آقای حسن معصوم :

صلاح‌الدین ایوبی قهرمان جنگهای صلیبی فرزند نظام‌الدین

قهرمان اسلامی جنگهای صلیبی

ایوب بود جدش شادی بن مردان از مردم کردستان بود که در زمان یکی از سلاطین سلجوقی بکوتوالی تکریت برقرار گردید و بعد از وی پسرش نظام الدین بشغل پدر منسوب شد و چون برادر نظام الدین اسدالدین شیرکوه یکی از نجبای شهررا بواسطهٔ اینکه متعرض زن بیچاره‌ای شده بود بقتل رسانید نظام الدین ناگزیر شد با برادر خود بوالی بعلبك نورالدین محمود شاه پناه برد و پس از چندی شیرکوه بسرداری قشونیکه بکمك عاضد اسماعیلی خلیفهٔ مصر مامور جنگهای صلیبی بود منسوب شد صلاح‌الدین دراین تاریخ جوان بود و بمصر رفت و در دستگاه عاضد ترقی کرده بوزارت رسید و بعد از مرگ عاضد سلطنت مصررا تصاحب کرد و در ۵۸۵ هجری بیت المقدس را از تصرف غربیان درآورد مورخین صلاح الدین را مردی شجاع و بلند همت و دین‌دار نوشته‌اند مدت ۲۳ سال پادشاهی کرد و پس از ایوبیان سلطنت مصر بدست غلامان (ممالیك) افتاد .

ماکان صار کاسمه

در تاریخ آل‌سامان آمده‌است که‌چون ماکان بن کاکی سردار دیلمی برگرگان مسلط شد قصد تسخیر خراسان کرد . امیر نصر بن احمد سامانی که‌درسال ۳۰۱ هجری بامارت خراسان رسیده بود سردار معروف خویش ابوعلی احمد بن محمد محتاج چغانیرا نامزد جنك باماکان کرد و پیش از رفتن برای دستورات لازمه او را نزد خویش طلبید و درباب جنك بااو صحبت میکرد و ابوعلی در اثنای صحبت بخود میپیچید چون ازخدمت امیر بیرون آمد پیراهن از تن بدر کرد عقربی یافت که چند جای بدن اورا نیش زده بود چون این‌خبر بامیر بردند ابوعلی را طلبکرد گفت چرا زود ترازخود دفع شر نکردی جوابداد اگردرحضور امیر تاب نیش عقربی نیاورم پس درمیدان جنگ چگونه تحمل زخم تیر وشمشیر توانم کرد بالجمله جنگ بین ماکان وابوعلی درحدودری اتفاق افتاد یکی ازلشکریان ابوعلی تیری بر پیشانی ماکان زد واورا ازخود بیخود کرد وسرش را باتبر بریده نزد ابوعلی آورد ابوعلی خواست توسط کبوتر نامه ای بامیر نصر که دراین تاریخ در نیشابور بود روانه کند اسکافی را که یکی از منشیان زبردست بود خواسته گفت اینخبر را مختصراً بامیر بنویس [illegible] اما ماکان فصار کاسمه

مهمان نوازی

در سال ۳۲۲ هجری معزالدوله احمدبن بویه بفرمان برادر بزرگتر عمادالدوله علي بگرفتن کرمان مامور شدو امیرعلی ابن الیاس حاکم آنجارا با قوایش محاصره کرد امیرعلی هر روز مردانه میجنگید و داد مردی میداد وشب بجهت دیالمه طعام میفرستاد معزالدوله پیغام داد که اگر با دیالمه دشمنی غذا فرستادن سزاوار نیست و اگر دوستی چراجنگ میکنی جواب داد که چون در روز دشمنید و سرجنگ دارید از روی غیرت دردفع شما بجان میکوشم و درشب چون غریب و مهمانید بقدر نانیکه دردسترس است خدمت میکنم معزالدوله ازمردانگی ومهمان نوازی امیر علی خجل شده از محاصرهٔ کرمان دست کشید و بجانب خوزستان شتافت .

او خام و مارسیلیوس

لوتر و کالون دونفر از اصلاح کنندگان بزرگ دین عیسی هستند که زیاد معروف شده اند درصورتیکه در نیمهٔ اول قرن ۱۴ میلادی یعنی دو قرن پیش از آنها دو نفر از متفکرین کشیشان بنام او خام Okham و مار سیلیوس Marsilius زمینه را مهیا کردند که هردو برضد پاپ که هیچکس را دران زمان یارای مخالفت با او نبود قیام کردند مخصوصاً مارسیلیوس رساله ئی برضد پاپ وعقاید او منتشر کرد و اصلاح کلیسا را شروع نمود ازجمله گفته های او اینستکه عقاید مذهبی میبایست مستقل باشد و کشیشان مداخله درامور دینی افراد نکرده شمشیر تکفیر را از کمر باز کنند وملت عیسوی را بدون واسطه نزد عیسی مسیح مسئول ایمان وعقیدهٔ خود گذارند و کشیشان درامور سیاسی ودنیوی مداخله نداشته و بامور مذهبی بپردازند . یکی از کشیشان بنام اگوستینو تریونفو Aogustino Trionfo کتابی در رد اظهارات مارسیلیوس منتشر کرد ودعاوی پاپ را درقرون وسطی ظاهر کرد کشیش مزبور درضمن علو مقامیکه بپاپ نسبت میدهد میگوید : مقام مقدس پاپ قدرت مطلقه برتمام پادشاهان مسیحی داشته ، درتمام امور روحی وغیر روحی حکمفرماست واوامر او بهیچوجه استیناف پذیر نیست ، هیچ قانونی جز قانون خدا از آن جلوگیری نمیکند ، اوما نند مریم منزه و درخور پرستش است واوست نمایندهٔ خدا در روی زمین . خلاصه ازاین تاریخ که اقتدار نمایندهٔ خدا در روی زمین باوج کمال رسیده بود بواسطه تحولاتیکه در افکار جامعه پیدا شد قوس نزول را شروع به پیمودن نمود ودو قرن گذشت تا تخمیکه مارسیلیوس پاشیده بود بهمت لوتروزوینگلی Zwingli و کالون ... (end of line illegible)

منظور ما از طرح این بحث

آنچه که درباب روح خواه در فنا و خواه در بقا آنهم با مختلفه در ادوار مختلفه ملل متنوعه در کتابهای گونا گون تابحال بحث کرده اند موضوعی است که چون سابقهٔ ممتد و مبسوط چندین هزار ساله دارد اگر بخواهیم خط سیر هریك از عقاید مختلفهٔ متنوعه در ادوار سالفه تا بحال رابیان کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود و شاید موجب ملال خوانندگان گردد بهتراین میدانیم که این باب را برای دانشمندانیکه مایلند عقاید گذشته را توضیح و تفسیر نمایند باز بگذاریم . مقالاتیکه از طرفدار هریك از عقاید مذکور برسد بدون اظهار نظر در صورت مختصر و مفید بودن در صفحا آزاد درج می کنیم و دراین قسمت از نشریه که مخصوص بمعرفة الروح تجربتی است خوانندگان گرامی را متوجه عقاید جدیدیکه صاحبان آن آنرا مبتنی برتجربه وحس میدانند بنمائیم .

باید دانست که راجع بعلم الروح تجربتی هم در قرن اخیر مباحثاتی پیش آمده و موافقین و مخالفین بسیار دارد که هریك از دو دسته در اثبات نظر خود کتابهای بسیاری تالیف کرده اند که شاید بیشتر آنها ترجمه شده و بنظر خوانندگان گرامی رسیده باشد ولی چون کتاب جدیدی که دانشمند معروف گابریل دولان تالیف کرده تابحال گمان نمیرود ترجمه شده باشد با ترجمهٔ شیرینی که سرکار سرهنگ معیری از کتاب مزبور کرده اند درذیل عنوان روان جاویدان که نام انتخابی مؤلف شهیر آن است درج مینمائیم نظر باینکه دانستن هر چیز بهتر از ندانستن آنست امیدواریم از نظر تازگی و بیسابقه گی مورد توجه خوانندگان گرامی گردد .

احمد اخگر

معرفة الروح تجربی

تألیف گابریل دولان

ترجمه سرکار سرهنگ [illegible]

روان جاوید

اثبات بقای روح بوسیلهٔ تجربه و آزمایش

مقدمه

بشر تاکنون از طریق دیانت یا از روی احساسات وافکار شخصی بوجود ارواح قائل بوده وتعبداً بدون هیچ دلیل ومنطقی بقای روح را قبول کرده و هیچگاه درجستجوی حقیقت آن نبوده .

امروزخوشبختانه آزمایشهای‌علمی طریقهٔ نوینی ابداع ومارا موفق نموده است که بتوانیم باارواح ملاقات کرده‌وفلسفه روح را چنانکه بایدوشاید شناخته و بخصوصیات آن پی ببریم .

مطالعه وبررسی دقیق‌درطرز عمل روح درموقع تظاهر (حساسیت ـ هوش ـ ادراك ـ اراده) شخصیت و فعالیت آنرا بماثابت میکند . ولی‌تاحال معلوم نبود این تظاهرات بچه وسیله وچگونه انجام میشود ترقیات تازه‌درعلم معرفت‌الروح تجربتی‌ومعرفت‌الاعضاءمدلل‌کرده‌است که‌یك بستگی بسیارنزدیکی‌بین‌زندگانی روحی و وضعیت‌جسمانی در این تظاهرات وجود دارد که بواسطهٔ پیوستگی و رابطهٔ روح باجسم مادی این‌گونه اعمال امکان پذیرمیشود .

درتمام احوالات یك رابطهٔ واضحی بین روح و تغییر و تبدیل سلول های دماغی بر قرار است ولی تجارب و اطلاعات علماء در همین‌جا محدود شده یعنی علم دیگر لیاقت و توانائی آنرا ندارد که بتواند حقیقت را بیان کرده وبما بفهماند چرا ماده و سلولی که بواسطهٔ کار زیاد و فرسودگی خرابشده واز بین میرود جانشین آن تمام خاطرات گذشتهٔ روح را برای همیشه حفظ و نگاهداری مینماید . اگر خاطرات درسلولهای دماغی ضبط میشوند پس از آنکه سلولهای حافظهٔ‌خاطرات خرابشده، و از بین رفتند لازم است همه خاطرات‌ومحفوظات هم از بین بروند .

پوست بدن

ان الذین کفرو بآیاتنا سوف نصلیهم ناراً کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقو العذاب ان اله کان عزیزاً حکیماً (آ یۀ ٥ ازسورۀ نسا

ترجمه ظاهری ـ این آ یۀ کریمه از قرآ ن میفرماید کسانیکه بآیات ما کفر ورزیده اند آ نهارا داخل خواهیم کرد در آ تش و هرچه پوست آ نها بسوزد برای آ نکه بیشتر احساس سوزش کنند تبدیل میکنیم پوستهای سوخته آ نهارا بپوست نو و تازه که بچشند عذاب را خداوند مقتدر و حکیم است .

تفسیر پزشکی آ یه ـ معجزۀ علمی قرآ ن در این آ یـۀ شریفه و اهمیت طبی این آ یه که در چهار قرن قبل در کتاب مقدس اسلام (قرآن) گنجانیده شده آ نست که چهارده قرن پیش ابداً اسمی از فیزیولوژی نبوده و علم وظائف الاعضاء شناخته نشده بود پایۀ این علم که چگونه اعضاء بـدن کار میکنند و وظائف دقیق هریك چیست تقریباً از دو قرن پیش بتدریج بمنصۀ ظهور پیوسته است در صورتیکه خواص پوست و جلد و توجه باین نکتۀ لطیف و دقیق که سرمنشاء احساس درد سوختگی بعلت سوختن جلداست و سوختگی عضلات و گوشت احساس درد و ناراحتیش مانند پوست نیست اخیراً کشف شده و بهیچوجه من الوجوه درقرون متمادی سابق اطلاعی در این باب نداشته اند برای آ نکه خوانندگان محترم بیشراز پیش پی بمعجزات علمی قرآن ببرند ناچارو ناگزیریم که مختصری از فیزیولوژی پوست شرح دهیم .

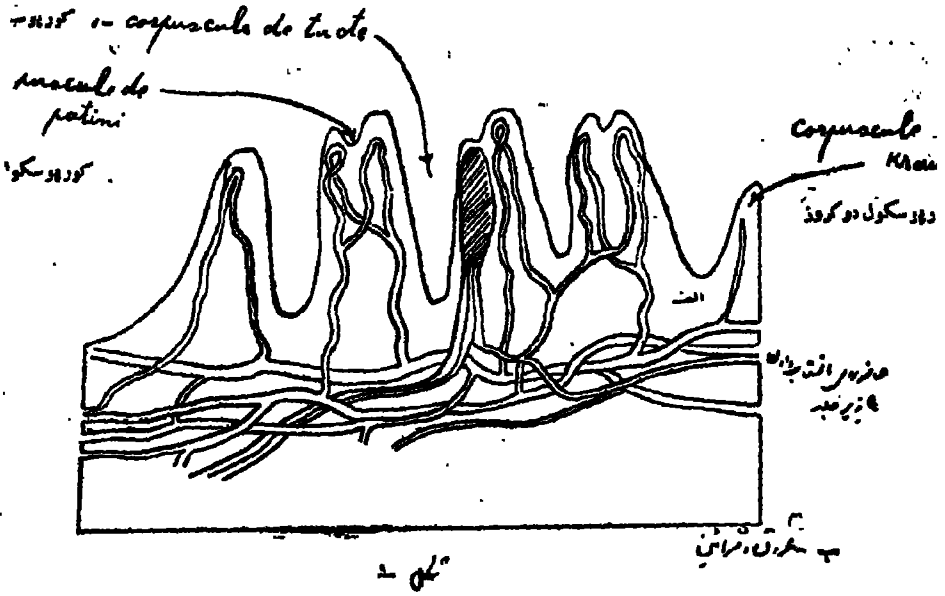
تحقیقات علمی ـ تحقیقات علمی و کشفیات جدید کـه بنام فیزیولوژی شناخته شده بطور اختصار نشان میدهد که جلد بدن از دو طبقه تشکیل شده بنام درم واپیدرم (Epiderme . 8) منتها الیه اعصاب حسی که از نخاع شوکی واقع درستون فقرات انشعاب پیدا نموده ودر مسیر اعضاء و عضلات بدن عبور کرده و بالاخره داخل در طبقۀ دوم جـلدی میشود (البته در این نقطه [illegible] ظریف و نازکست که حتی بچشم دیده نمیشود) مراکز متعددی در [illegible] پوست تشکیل میدهد و مرکزی بخصوص احساس حرارت مرکز [illegible]

احساس برودت مرکزی بخصوص احساس سوزش و درد . مرکزی برای احساس فشار و لمس و این مراکز باتحریك مکانیکی در مقابل هرفعل انفعال از خود نشان میدهند و مطابق تحقیقات و کشفیات جدید امروزی ثابت و محقق شده که از اجتماع چند حس نامبرده شده در بالا حس لامسه ایجاد میشود .

حس لامسه ـ این حس که در بدو امر سطحی بنظر میآمد امروزه محقق شده که مبحث مفصلی از فیزیولوژی را اشغال کرده است دانشمند محترم

فیزیولوژیست معروف ثابت نموده که این انشعابات ظریف عصبی دردرم در عین ظرافت و لطافت مراکز بسیار عجیب و غریبی برای خود تهیه نموده اند که بهمین لحاظ همیشه در سوختگیها درد و سوزش در نتیجه سوختگی جلد فوق العاده زیادتر از سوختن عضله و گوشت خواهد بود بعبارت ساده ترضایعات جلدی از نظر احساس درد خطرناکتر از ضایعات عضلات میباشند زیرا بطوری که گفته شد این انشعابات انتهائی عصبی در پوست خیلی بیشتر از عضله میباشد و بعلاوه وضعیت تشریحی وایجاد Corpuscul های مختلف بنام کرپوسکول دوتاکت Tact کرپوسکول دوپاسی نی Pacini و کرپوسکول دو کروز de Krause درنتیجهٔ انشعابات انتهائی عصبی درجلد تشکیل شده نه درعضلات و بهمین دلیل درد حاصله در نتیجه سوختن جلد خیلی بیشتر خواهد بود تا سوختگی عضلات این کر پوسکولها در مقابل حرارت و برودت و فشار وانواع ناملایمات فیزیکی و یا شیمیائی فورا باشدیر ترین وضعی متأثر شده و این تألمات و تأثرات را بوسیلهٔ اعصاب حساسه به تنهٔ عصبی منتقل نموده و از آنجا بنخاع شوکی و بعد مغز میرسانند این تحقیقات دقیق و کشفیات لطیف موضوع پوست بطوریکه گفته شد در چهارده قرن قبل بشر ازاو بی اطلاع بوده پس این آیهٔ شریفه قرآن یکی دیگر از معجزات علمی قرآن بشمار میرود زیرا از این آیه از نظر طب و تشبیه و تذکر بیشر ظالم و متعدی خبر میدهد که برای [illegible]

طعم عذاب را بچشید هرزمان پوست شما سوخته شد پوست نوی برای شما
میکنیم" تا عذاب دائمی و درد دائمی را احساس کنید باتطبیق بعلوم امروز
ناچار بایستی سر تعظیم درمقابل قرآن فرود آورده بگوئیم سبحان ربی الاعلی
و بحمده برای توجه کامل خوانندگان وضعیت تشریحی جلد نشان داده میشود
با در نظر گرفتن این نکته که بوسیله آگراندیسمان بزرگتر نشان داده شده است



ما باتشکر از آقای دکتر سید عبدالکریم فقیهی شیرازی نویسنده
محترم قرآن و عقاید طبی که علاوه برمعالجهٔ مجانی بینوایان وقت
خود را صرف پیشرفت معارف مینمایند صدور امتیاز روزنامهٔ هفتگی
پرچم اسلام را به ایشان تبریک گفته امیدواریم همیشه در راه اشاعهٔ
علوم و معارف و کمک به بندگان خدا موفق باشند   اخگر

اندرز های پزشکی

۱- در مواقعی که دست های شما زخم و یا خراش دارد از دست دادن دیگران خود داری کنید و خطر ابتلا بـه سیفلیس را از خودتان دور کنید .

۲- ازاستعمال عینك دیگران ولو بعنوان تفریح و یا آزمایش و بطورموقت باشد خودداری کنید بکار نبستن این اندرز ممکن است شمارا مبتلای به تراخم و سایر بیماری های میکربی پلك نماید .

۳ - تیغ های تراش - شانه - حوله - و سایر لوازم شخصی دیگران را استعمال نکنید ولو متعلق بنزدیکان و دوستان صمیمی شما باشد . سل و سیفلیس دشمن جسور انسان و اغلب باین وسائل وارد بدن میشود .

٤- هرگز در نقاط مالاریا خیز مانند - کرج - شمیران - شهریار - ورامین و اغلب نقاط مازندران و سایر شهر های معروف بتهاجم مالاریا بدون پشه بند نخوابید و درصورتیکه پشه بند موجود ندارید لا اقل هفته ای ۲ تا سه روز از نظر احتیاط هر روز یك نخود گنه گنه میل نمائید .

۵ - در رختخواب و بستر دیگران نخوابید مگر آنکه اطمینان قطعی به تندرستی وسلامتی صاحب رختخواب داشته باشید والا خودرا در معرض خطر جرب - تیفوس - سل خواهید قرار داد .

٦- اطفالرا وقتی بدبستان میفرستید ظرف آبی همراهشان کنید بدینوسیله جلوگیری از ابتلای به دیفتری تاحدی خواهید نمود .

۷ - خانواده هائیکه بدون تفحص و تعمق دختران خود را صرفاً بلحاظ مکنت یا اشتهار شوهر میدهند پس از چندی دختر بدبخت آلوده به بیماری های تقریباً غیر قابل علاج بخانه پدر بر میگردد داماد و خواستگار را نزد پزشک خانوادگی خودتان که دلسوز فامیل است اعزام دارید و ازطبیب فامیلی خودتان گواهی کتبی مطالبه کنید .

یك قسمت از اخلاق اجتماعی همان حقوق موضوعه است که از طرف قوانین اجتماعی تأمین وتضمین میشود و قسمت دیگر آن عبارت است از پندومواعظی که فاقد حتمیت اجرا میباشد و آنرا حقوق برهانی مینامند .

قوانین زمانهای گذشته تمیزی بین اخلاق و قوانین موضوعه قائل نشده زدانه و از همین جهت وظایف زیادی برای قوه عمومی قائل شده اند بعد که انسان طی مراحل جدید تمدن را نمود قوانین اخلاقی از قوانین موضوعه تفکیک شد و امروز حقوق فقط از تنظیم واداره روابط بین افراد بحث میکند ومیخواهد فعالیت انسان را قدری تضییق کند تا خللی بفعالیت سایرین وارد نیاید باتصریح نهیات و مجوزات و تعیین ضمانت اجرائی برای آنها حقوق موفق شده است نظم اجتماعی را برقرار سازد .

حال باید دید که قوه عمومی با تمسك بچه وسایلی قائل باجراء حقوق موضوعه میشود سروکار اخلاق همیشه با وجدان است که باید باعمال آن رضایت قلبی بدهد در صورتیکه قوانین موضوعه از جهت استقرار امنیت عمومی تحمیل بافراد میشود بنابراین حق وقوه قاهره بایکدیگر ملازمه دارند .

قوه قهریه وجبریه

این قوه را قوه عمومی بدو شکل بکار میبرد در شکل اول گاهی قوه عمومی مقررات موضوعه را مستقیماً تحمیل میکند این طرز اجراء را اجرای مستقیم قهری مینامند و گاهی عملیات و اقداماتی که بر خلاف مقررات موضوعه بوقوع رسیده ابطال یا کان لم یکن مینماید این طرز اجراء را اجرای قهری غیر مستقیم مینامند در شکل دوم قوه عمومی متخلف از مقررات موضوعه را مجازات مینماید این مجازات ممکن است راجع بشخص شود یا اموال .

حال باید دید در چه موارد باید احتمال اجرای قهری مستقیم یا غیر مستقیم را داد و در چه موارد باید متوسل به مجازات شد بعبارت اخری باید حقوق مدنی را از حقوق جزائی تفکیک نمود برای حل امر باید متوجه بود که توسل بقوه جبریه آخرین مرحله اقدامات دولت را بارز مینماید و تا وقتی که خسارت وارده جنبه اجتماعی

[illegible] باشد نباید متوسل به مجازات جزائی شد اگر خسارت [illegible] باشد و یا یك وسیلهٔ مستقیم قابل جبران باشد ولی دولت آنرا یك خطای جزائی تلقی کند از حدود خود تجاوز کرده است نسبت به مشروعیت شکل اول جای هیچگونه تردیدی نیست ولی باید دید که آیا استعمال طریق دوم یعنی اعمال مجازات نیز مشروع است شکل دوم که ممکن است شخص را از مقدس ترین حقوق بشریت محروم سازد زیاد مورد بحث واقع شده و برای واقف شدن به مشروعیت آن باید قبلا از موضوع کلیهٔ علوم جزائی بحث نمود .

موضوع و مقصد علوم جزائی .

موضوع علوم جزائی عبارت است از مطـالعه و تدقیق در اطراف بزه و مجازات . مقصدآنها عبارت است ازجستجوی وسایل برای مبارزه با ارتکاب بزه با اینکه موضوع ومقصود علوم جزائی مشترك است معذلك متد های مختلف دارند وهمین اختلاف متد موجب میشود که شخصیت و استقلال خود را از دست ندهند ازهمین جهت جرم ومجازات از جهات مختلفهٔ علمی وسیاسی وقضائی مورد بحث علوم جزائی واقع شده است علوم جزائی ازنقطهٔ نظرتمینی علمی .

علوم جزائی ازنقطهٔ نظر علمی :

متفکرین همواره سعی کرده‌اند علل جرم ومجازات‌را دریافته وبمطالعات خود یك جنبهٔ علمی بدهند سابقاً علل جرم را بصفات رذیله از قبیل حسادت ، حرص، تنبلی، حس انتقام مستند نموده اند امروز علمای جزائی واجتماعی به تحقیقات علمی خود توسعه داده و با مطالعهٔ وضع ساختمانی اشخاص و صفات اخلاقی وهوش،عادات ورسوم توجیه بزه ومجازات را نموده اند علم احصائیه هم کمك شایانی بزحمات آنان نموده و از اینراه توانسته اند تعداد بزهکاران و محل بزه وخصوصیات آن وسن وجنس ودرجه اطلاعات و منشاء بزهکاران را تعیین نمایند این اطلاعات موجب خواهد شد که بعلل واقعی بزه یا عللی که [illegible] میتمایند واقف شده ودرمقام تخفیف و یا قلع آن برآیند .

پرسش

کسیکه دارای معلومات دورهٔ دوم متوسطه است اگر بخواهد درنوشتن انشاء فارسی دست پیدا کرده و بتواند افکار خودرا باحسن سلیقه درقالب عبارات ادبی موزون بگنجاند وباصطلاح امروز چیزنویس باشد چه باید بکند ، محمدصالح هدایت ازسنندج

پاسخ - بهترین طرز نگارش اینست که برای خوب نوشتن باید روان وطبیعی نوشت نویسند هدف خودرا نباید درنوشتن بالاتر از آنچه که میتواند قرار دهد وبعبارت ساده چنان بنویسد که اگر میخواهد بامخاطب صحبت کند بزبان می آورد .

البته هرچه معلومات نویسنده بیشترباشدنوشته اش بهتر خواهد شد وبرای بهتر نوشتن باید بیشتر دانست واین تکامل تدریجی لازمه اش این است که نویسنده اشتغال دائمش (البته بقدری که خسته نشود) خواندن نوشته های مختلف نویسندگان مبرز باشد .

کلام اله

چون تمام کلام اله مجیدی که نمونه آن دراین نشریه چاپ میشود بطول میانجامد وبواسطه هزینهٔ زیاد بیش از دوصفحه نمیتوان درهرجلد چاپ نمود درنظراست برای کسانیکه مایلند بزودی دارای یك جلد تمام از این کلام اله باترجمه شوند جداگانه چاپ شود برای این منظور طالبین میتوانند ۳۵۰ ریال بهاء قبض قبل از انتشار آنرا ارسال دارند که بمحض رسیدن عدهٔ خریداران به هزار نفر شروع بچاپ شود هدیهٔ بعد از انتشار ۴۵۰ ریال خواهدبود

جهان نما

نمایندگی و پخش مطبوعات

بمنظور خدمت بمیهن از راه توسعه وبسط مطبوعات بنگاهی بنام «جهان‌نما» تحت سرپرستی ومسئولیت این جانب دراصفهان دروازه دولت تاسیس وبارعایت بی‌طرفی کامل کارهای ارباب مطبوعات را از اول بهمن‌ماه ۱۳۲۴ بشرح زیر قبول وباکمال صداقت ودرستی انجام میدهد.

۱ - قبول نمایندگی روزنامه‌ها ومجلات برای رسانیدن اخبار ولوایح خصوصی (کتبی یا تلگرافی) بروزنامه‌های مرکز وشهرستانها وفرستادن آثار نظمی ونثری برای درج درجرائد و مجلات وتوزیع مطبوعات بین اشخاص وپذیرفتن مشترك.

۲ - فروش روزنامه - مجله - کتاب

۳ - وصول آبونمان از مشترکین

ارباب مطبوعاتیکه مایل باشند امور مطبوعاتی خود را دراصفهان باین بنگاه مراجعه نمایند شرایط واگذاری را اعلام فرمایند تا اقدام لازم بعمل آید .

محمد سپاهانی

چاپ سربی (درشتی)

تودیع

چون ناگزیر بمسافرت کرمانشاه هستم بدینوسیله از دانشمند معظم جناب آقای سرهنا اخگر وخوانندگان محترم نشریه ورفقاء گرامی خود بانهایت تأثر تودیع میکنم وموفقیت وسلامت همگی را ازخدا مسئلت مینایم. کیوان سیمی

تأسف واطلاع

ازمفارقت دانشمندگرامی آقای کیوان سیمی که بناگزیر روی داده متأسفم وبدین‌لحا بقیه مطالبی که ایشان مینوشتند ازاین‌پس بقلم اینجانب خواهد بود. احمد اخگر

دارالوکالة اخگر

درهمهٔ محاکم کشوری ولشکری ایران درتمام مراحل قضائی قبول وکالت مینماید.

قبول نمایندگی

ادارهٔ اخگر نمایندگی شرکتهای داخله وخارجه راباشرائط میپذیرد

ازنمایندگان محترم نشریه اخگر خواهشمند است

۱ - آمار ماهیانه مشترکین را ارسال فرمایند.

۲ - در ایصال ووصول وجوه اشتراک جدیت نمایند.

دیپلمه

اگر جوان نجیب دارای دیپلم ادبی را برای خدمات دفتری لازم دارید بدفتر این اد مراجعه فرمائید.

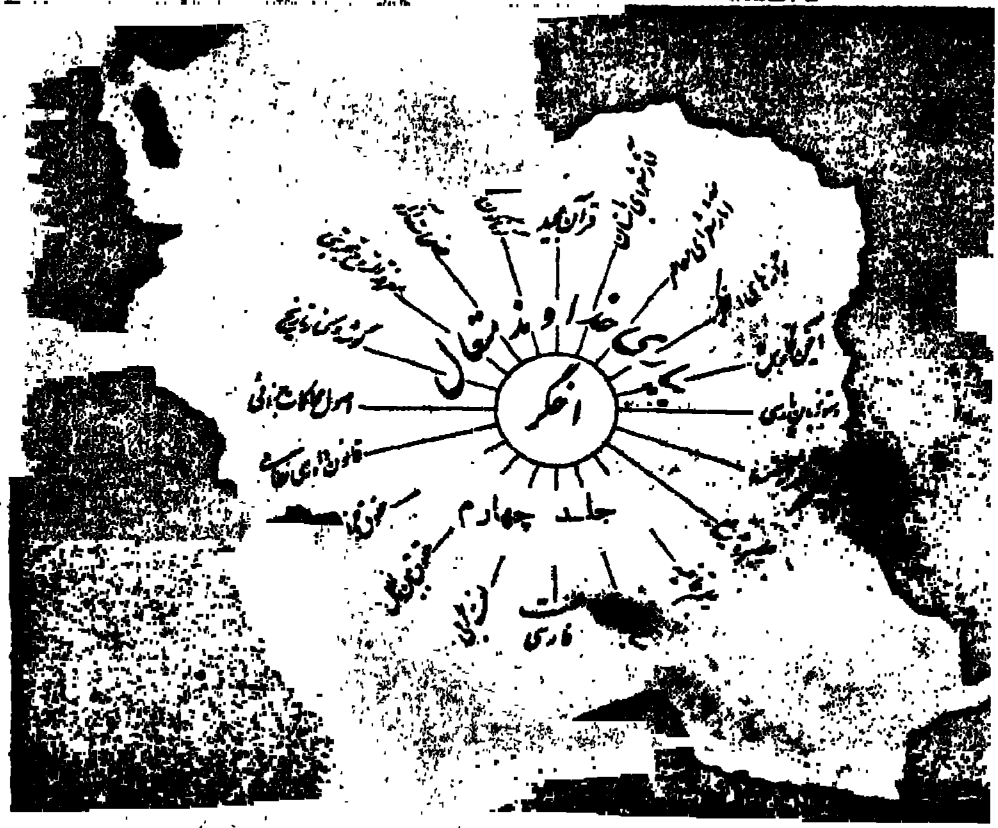
آگهی برای آگهی

نشریهٔ اخگر تا حال چهار هزار شماره چاپ وبعدا بیشتر خواهد شد چون در تمام نقاط م خواننده دارد. آنانکه مایلند آگهی هایشان در تمام‌دنیامنتشرشود بدفتر این‌اداره‌رجوع فرمایند

پوزش

بواسطهٔ لزوم تعمیر چاپخانه طبع ونشر این شماره چندروزی بتأخیر افتاد انشاءالله درآتیه جبران می

اخگر



محل اداره : تهران ارک کوچه ناصرالدین میرزا

چاپخانه ارژنگ

اخگر

صاحب و مدیر : سرهنگ احمد اخگر
شماره بانک ملی ۷۳۴۷ شماره بانک سپه ۱۸۴۳

اشتراک دوازده جلد در مرکز : ۱۸۰ ریال
در داخله : ۲۰۰ «
در خارجه : ۲۵۰ «

و آفریننده شما و پیشینیان شما است باشد که پارسا شوید (۲۱) آنخدائیکه برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت
و فرو بارید از آسمان آبیکه بسبب آن بیرون آورد میوه‌های گوناگون برای روزی شما پس کسیرا مثل و مانند او قرار مدهید صورتیکه
میدانید خدا بیمانند است (۲۲) اگر شما را شکی است در قرآنیکه بر محمد ﷺ بنده خود فرستادیم پس بیاورید یک سوره مانند آن و
گواهان خود را بخوانید (از بزرگان و فصحا هر که را خواهید کمک طلبید) بجز خدا اگر راست میگوئید که این کلام مخلوق است
(۲۳) و اگر اینکار نکردید و هرگز نتوانید کرد پس بپرهیزید از آتشی که هیزمش مردم بدکار است و سنگهای خارا که قهر الهی برای کافران
مهیا کرده است (۲۴) و مژده ده ای پیغمبر کسانیرا که ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند که جایگاه آنها باغهائی است که نهرها
در آن جاری است و چون از میوه‌های گوناگون آن بهره‌مند شوند گویند این مانند همان میوه‌ایست که پیش از این (در دنیا) ما را نصیب بود
(۲۵) و از نعمتهائی همانند یکدیگر متلذذ شوند و آنها را در آن جایگاه خوش جفتهای پاک و پاکیزه است و در آن بهشت جاوید خواهند زیست
و خدا را باک و ملاحظه از آن نیست که بپشه (کوچک) و چیزی بزرگتر از آن مثل زند پس هر مثل که آرد آنهائیکه بخدا ایمان آورده‌اند میدانند
که آن مثل از جانب پروردگار آنها است و آن کسانیکه کافر شدند میگویند خدا را از این مثل چه مقصود است گمراه میکند بآن مثل
بسیاری و هدایت میکند بسیاری را و گمراه نمیکند بآن مگر فاسقان را (۲۶) کسانیکه عهد خدا را پس از محکم بستن می‌شکنند و رشته‌ای که خدا امر
به پیوند آن کرده می‌گسلند و در زمین میان اهل آن فساد میکنند بتحقیق آنها زیانکارانند (۲۷) چگونه کافر میشوید بخدا و حال آنکه مرده بودید
و شما را زنده کرد و دیگر بار بمیراند و باز زنده کند و عاقبت بسوی او باز خواهید گشت (۲۸) او خدائیست که همه موجودات زمین را برای شما
خلق کرد و پس از آن بخلقت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را برفراز یکدیگر برافراشت و او بهر چیز دانا است (۲۹) بیاد آور هنگامیکه
پروردگار فرشتگانرا فرمود من در زمین خلیفه خواهم گماشت گفتند پروردگارا آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح

نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا
عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾
وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا
هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا
اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ
رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي
هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا
نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَآمِنُوا
بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا
وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ

تقدیس میکنیم خداوند فرمود من چیزی از اسرار خلقت بشر میدانم که شما نمیدانید (۳۰) وخدای عالم همه اسماء را بآدم تعلیم داد آنگاه حقایق
آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود اگر شما در دعوی خود صادقید اسماء اینان را بیان کنید (۳۱) فرشتگان عرضه داشتند
پاک و منزهی تو ما نمیدانیم جز آنچه تو خود بما تعلیم فرمودی توئی دانا و حکیم (۳۲) خداوند فرمود ای آدم ملائکه را بحقایق این اسماء آگاه ساز
چون آدم آنها را آگاه ساخت خدا فرمود ای فرشتگان اکنون دانستید که من بر غیب آسمانها و زمین دانا و بر آنچه آشکار و پنهان دارید آگاهم (۳۳) و چون
فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید (۳۴) و گفتیم ای آدم تو با جفت
خود در بهشت جای گزین و از هر نعمت آن بخواهید بی هیچ زحمت برخوردار شوید ولی باین درخت (گندم) نزدیک نشوید
که از ستمکاران خواهید بود (۳۵) پس شیطان آدم و حوا را بلغزش افکند تا از آن درخت خوردند و بدین عصیان آنها را از مقامی که بودند
بیرون کرد و گفتیم که از بهشت فرود آئید که برخی از شما برخی را دشمنید و شما را در زمین تا روز مرگ قرار و آرامگاه خواهد بود (۳۶) پس آدم از خدا
کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن توبه او گردید که خداوند مهربان و توبه پذیر است (۳۷) گفتیم همه از بهشت فرود آئید تا آنگاه که از
من هادی برای شما آید پس هر کس پیروی او کند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهد گشت (۳۸) و آنانکه کافر شدند و تکذیب آیات
ما نمودند آنها اهل آتشند که در آن همیشه معذب خواهند بود (۳۹) ای بنی اسرائیل بیاد آرید نعمتهائی که بشما عطا نمودم و بعهد من وفا کنید
تا بعهد شما وفا کنم و از شکستن پیمان من بترسید (۴۰) و بقرآنیکه فرستادم ایمان آورید که تورات شما را تصدیق میکند
و اول کافر بآن نباشید و آیات مرا ببهای اندک نفروشید و از من بترسید (۴۱) حق را بباطل مپوشانید و حقیقت را
کتمان نکنید در حالیکه بحقانیت آن واقفید (۴۲) و نماز بپا دارید و زکوة بدهید و با خدا پرستان رکوع
(عبادت) کنید (۴۳) چگونه شما که مردم را به نیکوکاری دستور میدهید و خود را فراموش میکنید

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فردوسی

جهانرا نباید سپردن به بد — که بر بدکنش بی گمان بد رسد
چنین است با داور داد گر — که هر بد کنش را بد آید بسر
کسی کو بود پاک و یزدان پرست — نیازد بکردار بد هیچ دست
که هرچند بد کردن آسان بود — بفرجام از او جان هراسان بود
چو بی رنج باشی و پاکیزه رای — از آن بهره یابی بهر دو سرای

مولانا جلال الدین بلخی

مشورت با نفس خود گر میکنی — هر چه گوید کن خلاف آن دنی
گر نماز و روزه میفرمایدت — نفس مکار است مکری زایدت
مشورت با نفس خود اندر فعال — هر چه گوید عکس آن باشد کمال
بر نیائی با وی و استیز او — رو بر یاری بگیر آمیز او
عقل قوت گیرد از عقل دگر — پیشه گر کامل شود از پیشه گر
من ز مکر نفس دیدم چیزها — کو برد از سحر خود تمییزها
وعده ها بدهد ترا تازه بدست — کو هزاران بار آنها را شکست
عمر اگر صد ساله خود مهلت دهد — اوت هر روزی بهانهٔ نو دهد
گرم گوید وعده های سرد را — جادوئی مردی ببندد مرد را

عبید زاکانی

ای از فروغ رویت هر ذره آفتابی — واز شوق چشم مستت هر گوشهٔ خرابی
در حلقه‌های جانها از حلقه‌های زلفت — هر حلقه‌ئی و پیچی هر طره‌ئی و تابی
یکشب خیال رویت در خواب دیده بودم — ز آتش هنوز مستم در آرزوی خوابی
شاید ببازی یکشب بگوشهٔ ما — تا یکشب ببینم در خواب آفتابی
اشکم بیاد چشمت از دیده میفشانم — تا بو که نقشم آید در روی گل آبی
[illegible]
[illegible]

رباعی – مرشد بروجردی

وهبان کلیسیای حرمان شده‌ام ناقوس نو از دیر هجران شده‌ام
نه معصیتی نه طاعتی وای بمن شرمندهٔ کافر و مسلمان شده‌ام

طبیب اصفهانی

غمش در نهانخانهٔ دل نشیند بنازی که لیلی بمحمل نشیند
بدنبال محمل چنان زار گریم که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند
خلد گر بپا خاری آسان بر آرم چه سازم بخاری که در دل نشیند
پی ناقه‌اش رفتم آهسته ترسم غباری بدامان محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخواست مشکل نشیند
عجب نیست خندد اگر گل بسروی که در این چمن پای در گل نشیند
بنازم ببزم محبت که آنجا گدائی بشاهی مقابل نشیند

طبیب از طلب در دو گیتی میاسا
کسی چون میان دو منزل نشیند

حکیم لامعی گرگانی از شعرای سده پنجم

هرروز دلبرم سخن دلبر آورد تا مرمرا بدان سخن از دل برآورد
آمد برمن آن صنم دلفریب دوش هنگام آنکه شب ز حبش لشکر آورد
بنشست و گفت رمه‌ای در رقیب را گرچه رسالت از پدر و مادر آورد
امشب اگر ببیند باتو مرا رقیب فردا تو را و مارا درد سر آورد
گفتم روم بیارم خنیاگریت گفت با بانگ و خروش خود همه خنیاگر آورد
از چاکران و از رهبان پاک کن سرای کاشوب و مشغله رهی و چاکر آورد
امشب من و تو و تو و من تا بگاه آنك مغرب فرو برد مه و مشرق خور آورد
گل داد و عبهر از رخ و از چشم مر مرا من نرد باخته که گل و عبهر آورد
به از تراب داد مرا بوسه پیش از آن کایدنشرا بدابرو و می و ساغر آورد
مغز آرمان دهد که وراشکند کوز وز جوش ... آورد

ادیب‌الممالک فراهانی

بتربیت نشود گربه آدمی زیرا … سرشت گربه دگر طبع آدمی دگر است
نه زر توان برد از سنگ و آهن و پولاد … نه آهن آید از آنسرزمین که کان زر است
کسی شکر ز نی بوریا طمع نکند … بصورت ارچه نی بوریا چو نیشکر است
حکایت پسر پاره دوز در صف رزم … طراز صفحهٔ تاریخ و دفتر سیر است
در این قضیه به بوزرجمهر انوشیروان … بخشم رانده حدیثی که در جهان سمر است
چه گفت گفت بنا پاك زاده تکیه مکن … که اصل فتنه و بیخ فساد و کان شر است
نعوذ بالله اگر سفله ئی بجاه رسید … عدوی شهری و دهقان بلای خشك و تر است
چو با وسیلهٔ فکرت زمام بخت گرفت … پی هلاك بزرگان قوم رهسپر است
سرشت تلخ چو دارد درخت اگر آبش … زجوی خلد دهی - تیره رنك و تلخ بر است

حبیب یغمائی

بروزگار جوانی درود باد درود … که دورهٔ خوش من دورهٔ جوانی بود
نبود اندُه بود و نبود و خوش بودم … خوش است هر که نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری … قبای هستی از این هر دو تار دارد و پود
هزارها بدلم بود آرزو لیکن … فرشته ایست بر این بام لاجورد اندود
فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست … زمانه کاست زشادی و بر غمم افزود

مهدی الهی قمشه‌ئی

امشب بیفکن پرده باز ایماه خوش سیمای من … بر شمع خود پروانه سا ز این جهان بی‌پروای من
با قامت موزون خود راز قیامت فاش کن … تا آنجهان پیدا شود بر دیدهٔ بینای من
گر نو عروس حجلگه روز و شب و خورشید و مه … زین هردو رخسار تو به ای شمع بزم آرای من
چون شمع روی افروختی پروانه وارم سوختی … پروانه نیز آموختی عشق من و سودای من
عمریست مشتاق توام در عهد و میثاق توام … باری ز عشاق توام ای شاهد زیبای من
روزی الهی در سخن از عقل بودش ماو من … دیوانهٔ عشق تو شد تا که دل دانای من

سرهنگ دکتر رضی سراج - مرام من

تا توانی بخلق نیکی کن … جان من نیست بهتر از این پند
نیست هرگز عبادتی به از این … که دلی را زخود کنی خرسند
دور کن از وجود کبر و حسد … نفس اماره را فکن در بند
تلخی میوه وجودت را … کن بشیرینی و فا پیوند
دل مخلوق خانهٔ حق است … صدمه بر خانه خدا مپسند
پند گیر از سراج و نیکی کن … تا نیابی بعمر خویش گزند

حکیم معانی کمال

دل برفت از دستم و دلدار هم   تا مدلو دیگر پی دیدار هم

گشت چون بیگانگان آن آشنا   گرد بدتر با من از اغیار هم

تیره گردد روز چون برگشت بخت   چیره گردد ذلت و ادبار هم

میشود طوفان غم افزا نسیم   گل شود پامال قهرش خار هم

بخت چون خوابید باید خفت نیز   تا که آید طالع بیدار هم

بخت چون آید بخندد روزگار   دوست گردد دشمن خونخوار هم

گر چه آسانها شود مشکل ولی   سهل گردد هر چه شد دشوار هم

سنگ گردد لعل و آتش گلستان   دوست گردد دشمن غدار هم

میرسد شادی بسر حد کمال   شامل آید رحمت دادار هم

خسن قهرمانی

گفتم به دل یارت کنم دل محو دیدارت کنم   گفتا که سردارت کنم یعنی سردارت کنم

گفتم نگار نازنین سیمین عذار مه جبین   خواهم که بعدازعقل‌ودین جان در سرکارت کنم

حور بهشتی یا پری طاوس یا کبك دری   زیبد که اندر دلبری جان ودل ایثارت کنم

گفتاچومهرم باتوبیش خواهم‌چوزلف‌خودپریش   چون آهوان چشم‌خویش پیوسته بیمارت کنم

چشم آفت تاب وتوان رخ آتش افروز روان   گیسو کمند اندازجان ابرو کماندارت کنم

تا بر تو ناله ارغنون دل‌سازمت دریای‌خون   در زیر زنجیر جنون رسوای بازارت کنم

گفتم عزیز ما هر و بالای سبزه‌طرف جو   سنبل بچین و گل ببو تا رشك گلزارت کنم

مهر ملس ماه ملوس شوخ دل‌آرای عروس   کامم بده دادی چوبوس تا ناز بسیارت کنم

دوشیزهٔ رعنای ری یا (قهرمانی) ساز طی   عمری ببانگ‌چنك و نی تا مست سرشارت کنم

من کی ملك یا غولمی در فتنه ها بهلولمی   از جذبه تا شنکولمی سلطان ابرارت کنم

ره کن بنفی ممکنات در بزم اسماء صفات   بی پرده‌بنگر حسن‌ذات تا نوروالا نوارت کنم

حکیم طفیلی لاهیجانی

توئی درملك‌جان‌خسرو چه‌خسرو خسروخوبان   بود سرو قدت فتنه چه فتنه فتنهٔ دوران

جمالت مجمعی باشد چه مجمع مجمع خوبی   چه خوبی خوبی یوسف چه‌یوسف یوسف کنعان

چه‌جانسوز است‌این‌آتش‌چه آتش آتش‌محنت   چه محنت محنت دوری چه‌دوری دوری هجران

سر کویت بود کعبه چه کعبه کعبهٔ مردم   چه مردم مردم دیده چه دیده دیدهٔ گریان

بود چشمت یکی جادو چه جادو جادوی کافر   چه‌کافر کافر رهزن چه رهزن رهزن ایمان

دهان تو یکی غنچه چه غنچه غنچهٔ دلکش   چه دلکش دلکش‌خرم چه خرم خرم خندان

۱۸ - آنچه از اوزان عروضی دراین کتاب فعلابکاربرده شده چهل وهشت وزن از ده بحر ازجمله نوزده بحر معمول است ودر نظر است که اگر بیاری یزدان پاك این خدمت ادبی مورد پسند صاحبان ذوق شود مابقی اوزانیکه تابحال یافت شده است بدین منظور که راههای مشکل معمول مبدل بطریق سهل وساده ای بشود باضمام بقیهٔ امثال وحکم واشارات و کنایات معمولهٔ پارسی درضمن قطعات دیگر تألیف وتنظیم گردد تا درصورت توفیق درآینده مجموعاً باقطع بزرگ (که برای نگاهداری در کتابخانه ها مناسب باشد) چاپ وتقدیم خوانندگان گرامی شود.

۱۹ - باذکر نکاتی که بطور اختصاربیان گردید وبا توجه باینکه بیشتر اوقات نگارنده صرف خدمات اداری میشد و فرصتی جهت تنظیم این کتاب چنانکه باید نداشت ازخوانندگان عزیز خواهشمنداست هر گونه نظر انتقادی که دارند باذکر جزئیات مفصلا و مشروحاً نوشته ولطفاً بوسیله ارسال آن برینده منت گذارندتا برای رفع نواقص چاپهای بعدازیاری ویاوریهای معنوی ایشان استفاده کرده ووسیله تصحیح وتنقیح کتاب از هر حیث فراهم گردد ونگارنده نیزبهتر بتوانم منظور اساسی خودراکه فقط خدمت بزبان پارسی است انجام دهم

۲۰ - درپایان از مراحم مبذولهٔ استادان و دوستانیکه نگارنده را بابیان وبنان بانجام این خدمت ادبی تشویق فرموده اند سپاسگذاری نموده واز یزدان پاك انجام مقصود بی آلایش خودراخواهانم ومن الله التوفیق وعلیه التکلان .

توضیح آنکه :

دراصل کتاب فهرستی تنظیم شده که حاوی شمارهٔ صفحات و اساس اوزان و وزن مفاعیلی آن وتعداد آهنگ ونیز تعداد قطعات وعدهٔ امثال وحکم واشاراتی که درهریك بکاربرده شده میباشد که برای راهنمائی خوانندگان بنظر لازم میرسد ولی چون مقدمهٔ این کتاب مفصل گردیده وذکر فهرست مفصل تری در این مقدمه مارا ازورود به نگارش اصل دو بیتی ها وامثال بازمیدارد بهتر این است که فهرست مذکور را موکول به آخر کتاب نموده وواردا صل مطلب گردد

احمد اخگر

١ - بحر رمل ثمن سالم

فاعلاتن. فاعلاتن. فاعلاتن. فاعلاتن گوبگویم. گوبگویم. گوبگویم. گوبگویم.

بخت

هر که را بخت موافق هست گو دیگر چه خواهد
صد بلا گردر کمینش بود خوش مأمون بخواید.
ور بود قارون دنیا یا که مهر و ماه عالم
هرچه باشد هیچ گردد بخت اگر وارون بخوابد.

راه دل بدل

هر کسی کاندر سفر از بهر خوردن توشه دارد
یا که فارغ در حضر از بهر خود یك گوشه دارد.
عاقل ار باشد بدنیا خندد و گوید بشوخی
دل بدل کی راه دارد دل بدل تنبوشه دارد.

٣- شوهر دوشیزه

دختر مردم مکن بدبخت و وجدان را حکم کن کس بد خود را نخواهد گر الاغ دیزه باشد
کار دوشیزه نیاید شوهر هرجا گذر را . شوهر دوشیزه باید خویش هم دوشیزه باشد

٤ - علم مفید

علم کز دنیا بعقبی یا ز آزت بر قناعت وز ریا باخلاص و بر ترس از خدای خود نخواند
نیست آن جز علت نقصان و مرغی هست وحشی گرچه به از جهل باشد به که کس آنرا نداند

---

١ - بختش موافق است - دیگر چه میخواهد - صد بلا دورش بکمین است - آسوده خوابیده قارون دنیاست. اگر آفتاب و ماه گردون شود هیچ شود - هرچه باشد هیچ شود - بختش وارون خوابیده -

٢ - توشهٔ سفر دارد - توشه برای خوردن است - در حضر فارغ است - گوشه‌ای برای خود دارد - عاقل بدنیا میخندد - دل بدل راه دارد - دل بدل تنبوشه دارد (فکاهی)

٣ - دختر مردم را بدبخت کرد - وجدان حکم است - کسی بد خود را نمیخواهد - الاغ دیزه است - (خر دیزه معروفست که بمرگ خود راضی است که ضرر صاحبش باشد) دوشیزه را شوهر هرجا گذر بکار نیاید - شوهر دوشیزه باید دوشیزه باشد

٤ - علمی که از دنیا بعقبی و از آز بقناعت واز ریا به اخلاص و ترس از خدای نخواند جز علت نقصان نیست - علم مرغی وحشی است. علم به از جهل است - بهتر که کسی نمیداند

بطور کلی نویسندگان بدو گروه تقسیم میشوند.

تعریف نویسنده　یکم کلیهٔ مردمیکه تحصیلات آنها مختصر و محدود است و از کلاسهای ابتدائی بالاتر نخوانده و نرفته اند و بیشتر این طبقه مردم بازاری و مستخدمین جزء ادارات و کارگران و ساکنین دهات میباشند که مختصری خواندن و نوشتن میدانند و حساب خانه و دکان خود را میتوانند بطور یادداشت برای خود روی کاغذی بنگارند یا بدوستان و خویشاوندان خود نامه‌های ساده‌از گزارش زندگانی و احوالپرسی یا پاسخ اینگونه نامه ها را بنویسند بدیهی است نوشته‌های این طبقه مردم کمتر با قواعد زبان موافقت دارد و سلسلهٔ افکار آنها مرتب و صاف و پیوسته نیست و غالباً از منطق دور است و فاقد تفکرات بلند و تشبیهات دلپسند میباشد و از حیث استعمال کلمات نیز دوچار اشتباهات و اغلاط زیاد میشوند و از نوشتهٔ آنها در نفس خواننده تحریک احساسات لطیف و پر هیجان اعم از حزن انگیز و نشاط آور پدیدار نمیشود.

اگر چه در اینجا هم اشتباه‌هائی پیدامیشود و مردمانیکه تحصیلات آنها بسیار مقدماتی و مختصر است گاهی بواسطهٔ ذوق طبیعی و خواندن مقداری کتب و شنیدن کلمات و اشعار بزرگان آثاری قابل ملاحظه پدید میآورند ولی این هااستثنا هستند و مستثنیات جزء قانون کلی محسوب نمیگردند.

دوم مردمیکه تحصیلات متوسطه و عالی دارند. این طبقه نیز خود بر دو گونه اند یکی آنهائی هستند که در یك علم بخصوص دارای اطلاعات کافی هستند و در آن رشته که تخصص دارند برخی بسیار خوب و بعضی تا اندازهٔ میتوانند از عهده نوشتن برآیند ولی در سایر اقسام نوشتن کند و بیشتر عاجز هستند و نمیتوانند درسایر شعب نویسندگی افکاری برشته تحریر درآورند که مطبوع و مقبول عامه و ویژه سایر نویسندگان و دانشمندان و تحصیل کردگان باشد. مثلا مهندسین بسیار لایق و بااطلاع دیده میشوند که در فن ورشته تحصیلی خود استادند و در نوشتن کتاب و مقالاتی در فن خود نیکو از عهده برمیآیند ولی یك مقاله ادبی یا تاریخی یا اجتماعی یا انتقادی که قابل خواندن باشد نمیتوانند بنویسند و شاید یك سطر هم نتوانند. همینطور اطباء و بعضی متخصصین فنی و غیره

طبقهٔ دوم که مقصود ما در این مقاله تعریف و شناسانیدن آنها

میباشد بسیار کم هستند اینها ستارگان فروزانی هستند که در آسمان ادبیات ملل خود نمائی میکنند و بعضی از آنها نه تنها در میان ملت و قوم خو مشهور میشوند بلکه دارای شهرتی عالمگیر میگردند و نوشته های آنها سر مشق جهانی میشود . ازاین قبیل نویسندگان در قرون اخیر میتوان ویکتو هوگو ژانژاك روسوو الکساندر دوماو شاتوبریان و اناتول فرانس رادر فرانسه و جرجی زیدان و حدادومنفلوطی را در میان ملل عرب و تولستوی و ماکسیم گورکی و آنتن چخوف و گوکل را درملت روس و ولز و برناردشاو انگلیسی را نامبرد . اگر چه شاعر هم در حقیقت نویسنده است و همان عملی را که نویسنده نثرانجام میدهد شاعر استاددرشعر گاهی بطور کامل و عجیب انجام میدهد ولی چون مبحث شعروشاعری رامیخواهیم جداگانه شرح دهیم وحقاً چون شعر یکی از شعب بسیارمهم نویسندگی و ادب است در این مقاله فقط راجع به نثر صحبت میکنم وراجع بهشعر مقالهٔ جداگانه‌ئی که درخورمقام شعرای استاداست خواهیم نگاشت

اما در میان فارسی زبانان در قرون پیش نویسندگان بزرگ بوجود آمده اند که اگر بخواهیم یك یك آنها را بشماریم و شرح حال و طریقهٔ نگارش و سبك انشاء آنها را به تفصیل ذکر کنیم ازحوصله این مبحث خارج خواهد بود و بطورخلاصه چند نفررا میتوانیم در اینجابرای نمونه نام ببریم خواجه عطاملك جوینی نویسندهٔ جهانگشای جوینی و سعدی نویسندهٔ گلستان ومؤلف عقدالعلا تاریخ کرمان و ناصر خسرو نویسندهٔ زاد المسافرین و سیاحت نامهٔ ناصر خسرو و قاضی عبدالحمید نگارندهٔ مقامات حمیدی و ابوالفضل دبیر بیهقی و نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی مترجم کلیله و دمنه از عربی بفارسی و ابوسعید عبدالحی بن الضحاك گردیزی مؤلف زین الاخبار و حسین کاشفی واعظ نویسندهٔ انوار سهیلی و مرزبان بن رستم بن شروین نویسندهٔ مرزبان‌نامه و نورالدین محمد زیدری نسوی مؤلف نفثة المصدور (و سیرهٔ جلال الدین که بعربی نگاشته است) و شمس الدین محمد بن قیس رازی مؤلف کتاب المعجم فی معائیر اشعارالعجم وقابوس وشمگیر زیاری مؤلف پند نامهٔ قابوس وعدهٔ دیگر که ذکر اسامی آنها موجب اطناب است

آموختن دستور زبان فارسی با ترتیب آموختن زبان عربی اختلاف دارد و همانطوریکه لغات مأخوذهٔ عرب از فارسی تابع دستور زبان عربی گردیده مثلا (توب) را (اتواپ) جمع میکنند همانطور هم لغات مأخوذه از عربی در فارسی تابع دستور زبان فارسی گردیده مثلا اگر لغت علم بجای لغت دانش بفارسی آمده بجای تعلم علم آموختن گفته و نوشته میشود یعنی لغت عربی تابع دستورزبان فارسی شده است وهمینطور است تغییر لهجه که حروف مخصوصهٔ عربی (ث ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق) بترتیب صدای (س ، ه ، س ، ز ، ت ، ز ، الف ، غ) دارد اگر لغاتی مانند ، صد (عدد) با سد (حائل) در نوشتن فرق داشته باشد که آنهم غلطی مشهور است در تلفظ هر دو با (سین) خوانده میشود و این اختلاف لهجه و همچنین اختلاف ترتیب جمله‌بندی فارسی و عربی بطوریست که هیچوقت نمیشود این دو دستور مختلف را با یکدیگر وفق داد ، بنا براین اشکال عمده‌ئی که نویسندگان فارسی دارند اینست که هم ناچار به دانستن مختصری از زبان عربی میباشند وهم ناگزیر هنگام جمله بندی فارسی باید از اختلاط طرز نوشتن عربی با طرز نوشتن فارسی پرهیز کنند والا نوشته‌های آنها صورتی بخود خواهد گرفت که نه صورت فارسی دارد و نه عربی.

علت دشواری فارسی نویسی

بهمین جهت اکثر از فارسی زبانان که در سابق مغزشان آکنده از دستور زبان عربی بوده وقتی خواسته اند جمله‌ئی را از عربی بفارسی ترجمه کنند صورت بسیار نامطلوبی را مانند عبارت (هر آینه و بدرستی که گفته بود مرشما را گفتن آنچنانی را، الخ) بخود میگرفت ، برای اینکه نویسنده گرفتار این طرز جمله بندی ناپسندیده نشود در عین حالیکه بواسطه آموختن زبان عربی در موقع عربی خواندن و نوشتن سبك مخصوص زبان عربی را باید پیروی کند درموقع نوشتن عبارات فارسی ناچار است آن دستور را بکلی از مغز خود دور ساخته روش فارسی نویسی را در نظر بگیرد وانجام دهد و البته بااین اشکال کمتر نویسنده‌ئی است که هنگام نگارش دوچار لغزش و اشتباه نشود و اگر نشد باید قدر او را بسیار دانست .

چون فارسی و عربی باهم مخلوط شده و عرب مثلاً ژ ،
علت دیگر
ض ، ظ را باختلاف ادا میکند البته برای اوحفظ اختلاف صورت این حروف و امثال آن در موقع نوشتن آسانتر است ولی برای فارسی زبان که همهٔ این حروف را یکطور تلفظ میکند در نوشتن رعایت اختلاف هر یك ازاینها در موقع منظور که میخواهد بقلم آورد دشوار تر است و بسا از فارسی زبانان تحصیل کرده که پس از سالها هم شاید گاهی در کتابت این حروف دوچار لغزش و اشتباه می شوند .

دشواری دیگر یکه فارسی زبانان دارند اینست که علامات فتحه و کسره وضمه و جزم و تشدید را اگر چه دارند و میشناسند ولی رعایت این علامات در موقع تحریر نشده و بناء براین خواندن نوشته‌ها (جز بادلالت قرینه و هوش بسیار) بدرستی صورت پذیر نمیشود و غالباً باعث انحراف نویسنده در موقع نقل مطلبی از موضوع اصلی مطلب و اشتباه خواننده در موقع خواندن نوشته‌ها میگردد و غالب اختلافاتی که در نسخ مختلفهٔ یك کتاب یا نوشته پیش می‌آید منبعث از این اشکال است و برای بیرون آمدن از این دشواریها علاوه بر تحصیل ممتد هوش زیاد و دقت بسیار لازم است .

برای اینکه خوانندگان گرامی از نظر متخصص این فن استحضار حاصل نمایند اینك دنبالهٔ سخن را واگذار به استاد محترم دانشمند آقای همایون فرخ مینماید.

احمد اخگر

برای رفع این اشکالات چند راه متصور است :

۱ - اختیار خط لاتینی با اصلاحاتی در آن ۲ - اختیار خطی جدید که ازروی خطوط موجود لاتینی و عربی اصلاحاتی در آن بعمل آورند که هرحرفی فقط یك صدا بیشتر نداشته باشد و برای هر صدائی یك حرف یا علامتی اختیار کنند و حرکات مختلف بطور کامل ازهم جدا باشد و برای هرحرکتی حرفی اختیار کنند زیرا خطوط لاتینی و عربی و همهٔ خطوط منشعبهٔ از این دو از حیث حرکات ناقص میباشند .

چه بسیار حرکاتی که در تلفظ هست ولی در خطوط لاتین و عربی علامات یا حروفی برای آنها وضع نشده است .

به‌اعتباری پنج قسم دیگر از چهارده قسم‌را میتوان موجب اتمام کلمات فارسی، دانست و برچهار قسم بسیط مذکوره اضافه نمود:

۱ - مایهٔ سنگین مانند: در (بکسر آخر) ۲ - پایه‌بهم‌بسته مانند: اگر
۳ - پایهٔ گسیخته مانند: پای (بکسر آخر) ٤ - پایهٔ بسیار مانند: نماز
۵ - بهم پیوسته مانند: گریست

بعضی از علماء عروض فواصل سه گانه را بعلت اینکه در عـروض عربی، مرکب‌است بحساب نیاورده برای‌دادن‌مثال شش‌قسم دیگر این مثال را « لم‌ارعلی رأس جبل سمکة » بعربی و این مصراعرا « گردل‌مراخسته‌نکنی نه‌بروم » بفارسی گفته‌اند و چون هردو مثال ناقص‌است لهذا نگارنده مصراعی گفته‌ام که بترتیب‌حاوی تمام نه‌قسم میباشد و آن اینست: « که دربرتارمگر قلب‌فغان دوست گریست »
۱ ۲ ۳ ٤ ۵ ٦ ۷ ۸ ۹

فصل سوم - افاعیل

گویند خلیل ابن احمد رحمة اله علیه علم عروض را وضع نمود و چون عرب زبان بود برای نشان دادن ترکیبات کلمات که‌از ترکیب آنها آهنگها پدید میشود بنای خودرا برمصدر فعل. بمعنی (کردن) گذارده‌و برای‌نمایاندن اقسام کلماتی که گرد آمدن آنها موجب پدید شدن آهنگهاست بناچار از باب فعل لغات بسیار وضع نموده و هریك از آنانرا برای نوعی علم کرده. دیگران هم که این علم را از او اقتباس نموده‌اند عیناً همین لغات را بکاربرده اند و چون انواع مشتقه از کلمهٔ فعل بسیار است برای نمایاندن‌هریك ازاجزاء آن (ازاحیف‌وعلل) نامی مانند: اهتم، اشتر، اذل، اخرب، مخنق، مکفوف‌وغیره که آموختن ودانستن و وجه تسمیه و بخاطرنگاهداشتن‌آن‌بسیار دشوار‌است نهاده‌اند نگارنده‌درمقابل کلمهٔ فعل که‌با بحث‌سخن گفتن‌تناسبی‌ندارد‌فعل (گفتن) را که در خور سخن است و مشتقات آن نیز در همه جا مورد احتیاج و‌دارای معنی مستقلی است برگزیده برای رعایت (الفضل للمتقدم) و آنکه تقسیمات سابق‌معلوم‌باشدتقسیمات‌قدمارا در فصل‌چهارم ذکرو همه‌جادر مقابل ذکر هریك از افاعیل‌عربی پارسی آنرا نگاشتم که هرکس هرکدام را بپسندد بکار برد.

ذکر کلیهٔ از احیف و وجه تسمیه آنها چون موجب تطویل کلام میشد در فصل پنجم اصطلاحات مخصوصهٔ عروض معانی اصطلاحی و لغوی آنها را ذکر نمود و در فصل ششم باترتیب جدولی کلیهٔ افاعیل را که مشتق از کدام جزء اصلی فعل میباشند و مورد استعمال آنها و معانی لغوی آنانرا و اینکه هر کدام از هرجزئی که مشتق شده اند چه نام خواهند داشت تاحدی که برای اطلاع خواننده لازم بنظر میرسید ذکر نمود کسانی که بخواهند بیش ازاین از شرح و بسط زحافات و علل آگاه شوند بکتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم مراجعه فرمایند .

فصل چهارم

مشتقات اصلی فعل در اشعار فارسی و عربی

۱ - مفعولاتن	یا	فعلن فاعل	چون	گفتی گویم
۲ - متفاعلن	«	فعلن فعل	«	بکه گفته گو
۳ - مفاعلتن	«	فعل فعلتن	«	بگو که بگو
٤ - مفاعیلن	«	فعل فاعل	«	بگوئیمت
٥ - مستفعلن	«	فعلن فعل	«	گفتم بگو
٦ - فاعلاتن	«	فعلاتن	«	گو بگویم

قدماء چهار اصل دیگر نیز قائل شده اند

۱ - فاعلن	که خود جزوی است از فاعلاتن	چون	گویمت
۲ - فعولن	که جزوی است از مفعولن	«	بگویم
۳ - مفعولن	که جزوی است از مفعولاتن	«	گفتیمت
٤ - مفاعلن	که جزوی است از مفاعیلن	«	بگویمت

بنابراین مشتقات اصلی فعل شش نوع بیشتر نیست

قصائد دیگری نیز در صنایع بدیعیه بنظر رسیده که چون ذکر تمام آنها موجب تطویل کلام میشود از بیان بقیه صرف نظر نموده و به اصل موضوع میپردازیم. اینک عین مرقومات آقای ذکائی بیضائی که در این علم به ایجاز مرقوم فرموده اند از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. احمد اخگر

علم بدیع

علم بدیع عبارت از دانستن و شناختن محسنات و صنایع کلام است که بکار بردن آنها در کلام اعم از نظم یا نثر سخن را زینتی خاص و جاذبیتی مخصوص میدهد به عبارت دیگر علم بدیع علم آرایش سخن است که این آرایش از شناختن صنایع کلام و بکار بردن آن در نظم و نثر در سخن پدیدار میشود و باعث زینت و جاذبیت کلام میگردد.

البته هیچ گوینده و نویسنده‌ئی نیست که نخواهد گفتارش دلربا و جاذب باشد و بنا بر این هر شاعر و ناثری ناچار از فرا گرفتن علم بدیع یعنی شناختن صنایع کلام و بکار بردن آن در آثار خویش میباشد.

صنایع کلام بردو قسم است لفظی و معنوی و باز بر دودسته تقسیم میشود دستهٔ اول صنایعی است که اختصاص بشعر داشته و در نثر موردی برای استعمال آن وجود ندارد و دستهٔ دوم مشترك بین نظم و نثر است یعنی در کلام موزون و غیر موزون هر دو بکار میرود و ما در اینجا از لحاظ حسن ترتیب قبلا تعداد و اسامی هر یك از دو دسته و اقسام هر یك را متذکر و سپس بذکر تعریف و قید مثال هر یك میپردازیم.

الف ــ صنایع معنوی کلام که در نظم و نثر هردو بکار میرود.

۱ ــ تشبیه و آن بر هفت قسم است ـ تشبیه مطلق، تشبیه مشروط، تشبیه اضمار، تشبیه تفضیل، تشبیه تسویه، تشبیه عکس، تشبیه بالکنایه.

۲ ــ استعاره ۳ ـ ایهام ٤ ـ متضاد ٥ ـ مراعات النظیر یا تناسب ٦ ـ براعت استهلال ۷ ـ حسن طلب ۸ ـ مبالغه یا اغراق در صفت ۹ ـ اعداد ۱۰ ـ تنسیق الصفات ۱۱ ـ التفات ۱۲ ـ اعتراض الکلام قبل الاتمام یا حشو (حشو نیز بر سه قسم است قبیح ـ متوسط ـ ملیح) ۱۳ ـ تجاهل العارف ۱٤ ـ قلب مطلب ۱٥ ـ مدح شبیه به ذم ۱٦ ـ مدح موجه ۱۷ ـ محتمل الضدین ۱۸ ـ زشت و زیبا یا هجو ملیح.

ب ـ صنایع معنوی کلام مخصوص بشعر :

۱ ـ ارسال المثل ۲ ـ ارسال المثلین ۳ ـ حسن مطلع ٤ ـ حسن تخلص ٥ ـ حسن مقطع ٦ ـ سئوال و جواب ۷ ـ لغز ۸ ـ معما .

ج ـ صنایع لفظی کلام که در شعر و نثر هردو بکار میرود :

۱ ـ لف و نشر ۲ ـ سجع ۳ ـ ترصیع ٤ ـ تجنیس که هفت نوع است(تام ناقص ـ زائد ـ مرکب ـ مکرر ـ مطرف ـ خطی) ٥ ـ تضمین المزدوج ٦ ـ اشتقاق ۷ ـ مصحف ۸ ـ مقلوب ۹ ـ اعنات یا لزوم مالا یلزم ۱۰ ـ حذف ۱۱ ـ رقطاء ۱۲ ـ خیفا ۱۳ ـ اسلوب الحکیم ۱٤ ـ التزام ۱٥ ـ ترتیب ۱٦ ـ طردالعکس که آنرا تشابه الاطراف و تسبیغ نیز گویند ۱۷ ـ موازنه .

د ـ صنایع لفظی مخصوص بشعر :

۱ ـ قافیه ۲ ـ ذو قافیتین ۳ ـ ردالقافیه ٤ ـ ردالعجز علی الصدر ٥ ـ ردالمطلع ٦ ـ ملمع ۷ ـ ملون ۸ ـ موشح ۹ ـ ترجمه ۱۰ ـ تجزیه که آنرا چهار پاره نیز گویند ۱۱ ـ ابداع که هم لفظی و هم معنوی است .

اینک تعریف و مثال هریك .

الف ـ صنایع معنوی کلام مشترك بین نظم و نثر

۱ ـ تشبیه در لغت بمعنی مانند کردن است و در اصطلاح کلام نیز بهمین معنی استعمال میشود صنعت تشبیه بقدری عادی و متداول است که حتی در گفتگوهای یومیه و معمولی نیز غالباً بکار میرود مثلا: بهرام بمنوچهر میگوید: هوشنگ مثل برق فلان کار را انجام داد و یا زید بعمرو میگوید اینجا سیب مثل قنداست که درمثال اول سرعت عمل هوشنگ ببرق و درمثال دوم مزه سیب بقند تشبیه شده است.

تشبیه دارای چهار رکن است: مشبه، مشبه به ، ادات تشبیه ، وجه شبه. مثلا در جملهٔ سیب مثل قنداست (سیب. مشبه قند مشبه به مثل. ادات تشبیه شیرینی. وجه شبه است)

معنی شعر

پس از ثبوت اینکه قبل از اسلام در ایران شعر وجود داشته است وجود شعر پس از اسلام در ایران اثباتی لازم ندارد .

باید دانست معنی شعر چیست آیا معنی شعر همانستکه معاصرین آنرا بیهوده وزاژ میدانند یا اینکه بناء بعقیدهٔ کلیهٔ قدماء و اکثریت دانشمندان معاصر (البته شعر خوب) برای پرورش مغز و آسایش جان فوق العاده ضروریست.

شعر دراصل لغت دانش است و ادراک معانی بحدس صائب و اندیشه واستدلال راست وازروی اصطلاح سخنی است اندیشیده ، مرتب ، معنوی ، موزون ، متکرر ، متساوی الحروف وآخرین آن بیکدیگر مانند ه ودراین حد گفته اند سخن مرتب معنوی تافرق باشد میان شعر وهذیان وکلام نامرتب بیمعنی و گفتند متکرر تا فرق باشد میان بیتی ذومصراعین و میان بیت که اقل شعر بیتی تمام باشد و گفتند متساوی تا فرق باشد میان بیتی تمام و میان مصاریع مختلف هریك بروزن دیگر و گفتند حروف آخرین آن بیکدیگر مانند ه تا فرق بود میان مقفی وغیر مقفی که سخن بی قافیه راشعر نشمرند اگرچه موزون افتد (۱) .

پس کسیکه دانشمند باشد وبحدس صائب معانی را ادراك کند و استدلال صحیح داشته باشد ژاژ نگوید وچنین کسی وقتی که بخواهد دانش خودرا با ترتیب ومعنی وموزون ومتکرر بگوید بطوریکه حروف آخرین آن هم بیکدیگر مانند ه باشد باید رنج بسیار برد وزحمت فراوان کشد وانسان عاقل ودانشمند اینقدر رنج برخود هموار نکند که سخنی ناپسند وناروا را برشته تحریر درآورد .

همانطوریکه اگر در مسلمانی ما معایب و نواقص بسیار مشهود است گناه براسلام نیست بلکه گناه ماست که مسلمان صحیح نیستیم اگر کسی هم شعر بد وناروائی بگوید گناه گوینده است نه گناه شعر ونباید شعررا که پیغمبر اسلام ص ازحکمت میداند نکوهش کرد وبدور انداخت بلکه باید گزیده های آنرا انتخاب ودستور زندگانی قرارداد .

البته شرایط شعر چنانکه درتعریف بالا گذشت بسیار است ولی اصولا کلیهٔ شرایط را درسه قسم علم شعر بشرح وتفصیل توضیح وتشریح کرده اند :

---

۱ - رجوع به المعجم فی معائیر اشعار العجم چاپ مؤسسهٔ خاور ص ۱۴۷

۱ـ علم اوزان (عروض) که شرح مبسوط آن در آهنگ سرواد بیان گردیده

۲ ـ علم بدیع که شامل صنایع بدیعیه است و در علم بدیع مشروحاً در آن قلم فرسائی میشود .

۳ ـ علم قافیه که در اینجا میخواهیم در این باب شرح و بسط لازم بدهیم .

علم قافیه

قافیه قسمت آخر از کلمهٔ آخرین هر مصرعی میباشد مصرع یا مصراع (لنگه) نیمی از شعر است که بر دو یا سه یا چهار رکن یا بیشتر مشتمل باشد و دو مصرع متساوی را فرد یا بیت گویند . (۱)

در هر بیت . آخر هر دو مصرع باید مقفی باشد . در دوبیتی یا قطعه ، آخر هر بیت . ولی ممکن است مصراع اول بیت اول با مصراع دوم از بیت اول هم قافیه باشد یا نباشد .

در رباعی مصرع اول و دوم بیت اول با مصرع دوم بیت دوم باید مقفی باشد .

در غزل و تغزل وقصیده باید مصرع اول بیت اول با مصرع دوم ابیات دیگر مقفی باشد .

در منظومه مصرع اول هر بیت با مصرع دوم همان بیت هم قافیه است و هم قافیه بودن آخر ابیات باهم ضرورت ندارد .

قافیه دریک چکامه نباید تکرار شود مگر در موارد زیر که جایز دانسته اند .

۱ ـ قافیه مصرع اول از بیت اول اگر در مصراع دوم بیت دوم تکرار شود جزء صنایع شعری محسوب است .

۲ قافیهٔ مصرع اول بیت اول اگر در مصرع دوم بیت آخر تکرار شود جزء محسنات شعری محسوبست .

۳ ـ در اشعاریکه تعداد ابیاتش زیاد است بعد از بیت هفتم تکرار قافیه را جایز دانسته اند .

٤ در غیر این موارد اگر بموجب ضرورت بیان مطلب . قافیه تکرار شود معمولا شاعر در همان شعر معذرت میخواهد .

۵ ـ تکرار قافیه درصورتیکه معنی دیگری بدهد جایز و بلکه مستحن است ، درصورتیکه کلمه ئی بعینه در کلیهٔ ابیات تکرار شود قافیه نخواهد بود و نامش ردیف است وقبل از ردیف رعایت قافیه ضروریست

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر به آهنگ سرواد مراجعه شود

اقسام علوم عربی

علوم عربی بردوقسم است اول قسم عام که در سایر زبانها هم اینگونه علوم وجود دارد مثل کلام ، منطق ، تاریخ ، جغرافی وغیره که چون درسایر زبانها هم همین علوم وجود دارند دراین مبحث ذکری از آنها نمیشود و بجای خود در آنها بحث خواهد شد .

دوم قسم خاص یعنی علومیکه منحصر بعربی است مانند صرف ، نحو ، لغت و غیره که مورد بحث ما در این مبحث همین قسم میباشد . ازعلوم خاص عربی چون علم نحو بمنزلهٔ کلید برای سایر علوم عربی است و نزد عرب عادت بر این جاری است که قبل از علم صرف شروع بدانستن علم نحو مینمایند بدواً خلاصهٔ علم نحو از نظر خوانندگان گرامی میگذرد وسپس علم صرف وسایرعلوم خاص عربی بنحو ایجاز بترتیب درج خواهد گردید . احمد اخگر

نخبة النحو

تألیف آقای عباس فرات شاعر شیرین سخن معروف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس خالق یکانه ئی را سزاست که مشت خاک ناچیزرا عقل و میز بخشیده و قطرهٔ آب بیمقداررا استعداد سرشارعطا فرموده تابه نحوشایان درک وضات الهیه بنماید و درود فراوان برروح پاک پیغمبر ودود محمد محمود و اهل ت مسعود واصحاب بانمودش باد .

وبعد چون دانستن خلاصهٔ علم نحو برای ماپارسی زبانان بمناسبت پیروی ن مبین اسلام برای فهم معنی قرآن مجید و احادیث نبوی ازطرفی واز سوئی برای نستن معنی ودرست استعمال کردن لغات عربی که بمرور زمان جزء زبان فارسی دیده لازم است . اینجانب که پایهٔ تحصیلاتم در ابتداء علوم عربیه" بوده سالها در مدارس جدیده نیز صرف ونحورا تدریس کرده‌ام خلاصه ومختصری لم نحورا بنام نخبة النحو تألیف ودر دسترس خوانندگان گرامی میگذارم .

نحو درلغت قصد است و دراصطلاح علمی‌است که بواسطهٔ آن حالات آخر کلمه های سه‌گانه (۱) از حیث اعراب و بناء وچگونگی ترکیب بعضی از آنها با بعضی دیگر شناخته میشود .

غرض از علم نحو شناختن اعراب است مثلا رفع فاعل درجاء زید و نصب مفعول در رأیت زیداً وجر مضاف مانند مررت بزید .

موضوع نحو کلمه و کلام است .

نتیجهٔ دانستن‌نحو محفوظ داشتن زبان از خطای لفظی در کلام است زیرا علم نحو طرز تلفظ حروف آخر کلمات را بمایاد میدهد .

باید دانستکه آشنا شدن‌کامل بعلم نحو مشکل است چنانکه یکی‌ازعلمای متبحر این فن میگوید :

مردم وحسرت حتی (۲) در دلم ماند نگارنده شرح و بسط به آن تفصیل را لازم ندانسته مسائل کلی وخلاصهٔ مابه الاحتیاج را مورد بحث قرار میدهم .

مبادی‌نحو مقدماتی‌است که‌از تتبع الفاظ مرکبه‌در موارد‌استعمال‌حاصل میشود.

موصول نحو مرکبات و مفردات‌است به اعتبار فروع آنها در ترکیبات‌وادوات.

فراگرفتن نحو دربدو امر آسان وسهل بنظر میآید ولی در نهایت صعوبت واشکال است مخصوصاً برای کسیکه بخواهد درجزئیات آن تعمق‌کامل کند (۳) از قبیل وجوه شواذ که بشماره درنمی آیند و در غیر آنها مانند مشارکت علامتها در وظایف بعضی ببعضی دیگر .

مثلا دربعضی از اسماء گاهی اعراب سه گانه مقدر است(٤)و گاهی علامت نصب و جر کسره است مانند جمع الف و تاء و گاهی بالعکس فتحه علامت جر است مانند اسماء غیر منصرف‌که جرشان بفتحه است چون :

عاکفون فی‌المساجد بفتح دال .

۱- اسم و فعل و حرف

۲- حتی حالات مختلفه پیدا میکند گاهی رفع دهنده گاهی نصب دهنده‌گاهی جردهنده استو تشخیص این اختلافات معناًغالبا تولید اشکال میکند .

۳ - خوشبختانه کسب صنعت وتحصیل علوم لازمه در این عصر فرصتی نمیدهد که کسی دراین مراحل وارد شود ووقت خودرا بیهوده تلف کند

٤ - مانند رأیت الرجلین به کسر نون و مررت بمسلمین به فتح نون.

بجامعه ...

معتقدات دیگران

دسته ئی معتقدند که فارسی فعلی را هرچه باشد چون زبان عمومی است بهتراست مأخذقرارداد و کلیه لغات بیگانه را اعم از ترکی ،عربی ، اروپائی باید بدور ریخت وبجای آنها اگر کلماتی در لغات فارسی فعلی یا قدیمی پیدا میشود گذارد و گرنه لغات جدیدی وضع نمود . اینکاررا ...گستان ایران بطور ناقص شروع کرد و بانجام هم نرسانید .

زمره ئی معتقدند که لغات عربی رابمناسبت اینکه اساس دیانت ایران . إسلام مردم بآن معتادشده اندبایدحفظ کرد ومابقی لغات بیگانه را بیرون ریخت،

طایفه ئی میگویند که چون تفوق در دنیای امروزه با اروپائیان است ...ر ملل ناگزیراز مراوده و معاشرت باآنانندبایدلغات اروپائی را که وارد ما شده نگاه داشت ومابقی لغات بیگانه را بدور ریخت

پاره ئی معتقدند که مردم فعلی ایران رنج بسیاری برده اند تازبان کنونی کلیهٔ معایبی که داراست آموخته اند و باهمان رفع احتیاج میکنندچرا جدداً وقتی تلف کنند که شاید کافی برای عمرشان نباشد و رنج ببرند ...نچه آموخته اند فراموش کرده چیز دیگری یاد بگیرند و در نتیجهٔ این ...فهم کلیهٔ کتب و نوشته های موجوده بزبان کنونی محروم گردند .

بعضی را عقیده اینست که باید ایرانیان از عمل اعراب در این موضوع ...بگیرند و همانطوریکه آنها بازحمت بسیار کلیهٔ لغات قبائل وصنوف اعراب را جمع آوری کرده و لغت واحدی برای کلیهٔ عربی زبانان تهیه ...ند که هم وحدت زبانرا برای عموم عربی زبانان حفظ کرده وهم لغت ...سیعی ترتیب داده اند که مثلا برای عین هفتاد معنی قائل شده اند ماهم ...ت مصطلحه ومتداوله بین تمام قبائل وصنوف مملکت را جمع آوری نموده ...لغت واحدی در تحت قاعده و قوانین زبان فارسی تهیه کنیم که هم ...ت جامع و آسان و هم دوچار مشکلات دیگرنخواهیم شد . مثلا برای ...لغات پر ، پیر، بابا، باوك ، دده ، کاکه ، اب و غیره را در برابرلغات ...کنیم لغتی دارا خواهیم بود که حاوی زبان های محلی ایران خواهد

بود و بهمین تناسب زبان ماهم وسعت فوق العاده ئی مثل‌زبان عرب پیدا خوا
کرد و هم رعایت کلیهٔ لهجه ها را کرده ایم که چون هرطایفه ئی در آن
دارند همگان آنرا استقبال نموده بزودی دارای یك لغت عمومی ملی کاملاً
کافی خواهیم بود .

طریقهٔ آخری‌موافق‌نظرماست‌ولی‌برای‌اینکه‌رعایت‌نظرا کثریت‌مشترکین
خود را کرده باشیم منتظر اظهار نظر خوانندگان گرامی خواهیم بود .

از دانشمندان ولایات که با این نظر موافقند تمنی داریم لغات معمو
محلی خودرا که بازبان رسمی فعلی تفاوتی دارد بفرستند تا در صورت توا
نظرا کثریت خوانندگان شروع بتدوین لغتی که دارای لغات تمام سکنهٔ ای
باشد بنمائیم .

اینك تانتیجه معلوم شودلغات مصطلحه ئی را که جزو هیچیك اززبا
زندهٔ دنیا نیست و بغلط متداول گردیده و حتماً باید از استعمال خارج ش
مورد مباحثه قرار میدهیم .

اصطلاحات غلط

نگـارشات : این کلمه بغلط ازنگارش فارسی‌صورت
عربی‌بخودگرفته‌که بااین شکل نه عربی است و نه‌فا
و معذالك صورتاً به عربی میماند .

معنی نگارش رابطورتفصیل درآئین‌نگارش‌شرح وتو
داده ایم ودیگر تکرار آن لزومی‌ندارد الف وتاء آن‌علامت جمع عربی‌است
درجمع مکاتبه که مکاتبات ومدافعه که مدافعات میشودو بهیچوجه در فارس
علامت جمع (آت) مورد استعمال ندارد .

جمع‌صحیح نگارش. نگارش‌هامیباشدو استعمال‌این‌عبارت‌هم‌مثلا برای(
نگارشات!) درست نیست زیرا که لغت نگارش دراصل بمعنی نقاشی کردن
اصطلاح بمعنی نوشتن‌است واگر بگوئیم ادارهٔ نگارش هامثل‌این‌است که‌بگ
ادارهٔ نوشتن ها وباین صورت معنی مطلوب را نمیدهد .

اگر لازم باشد چنین اداره‌ئی باشدبأید ادارهٔ نوشته‌ها یاادارهٔ نو
یابرای رعایت اختصار ادارهٔ نگارش گفت و نوشت .

چگونگی لغت نویسی ما

برای احترازاز تضییع وقت خوانندگان و کوشش دراین که مندرجات ما در این باب مختصر ومفید باشد اولا از ذکر لغات عربی که درزبان فعلی ما یا استعمال نمی شود و یا استعمالش نادرست است خود داری می کنیم .

مثلا ذکر وشرح لغات مشکله از قبیل اشترتن ، قرطعب ، مرمق ، سندو اف، قاطب ولهق چون هیچوقت مورد احتیاج نخواهد بود تصور میرود جز تبیع وقت نتیجه‌ئی نداشته باشد .

ثانیاً ـ از اطناب وبحث زیاد در اطراف لغاتی که بالاخره منجر ببحث در طراف علوم عربیه میشود مطلقاً اجتناب مینمائیم .

مثلا اگر مصدر لغتی را ذکر کنیم بدیهی است چون طبق قاعدهٔ صرف مشتقات سیاری پیدامیکند وورود درذکر آن مشتقات ما را وارد بحث درعلم صرف خواهد رد ناچار باید به‌اختصار پرداخته ومشتقات را بقواعد صرفی که درمحل خود داگانه بحث خواهد شد محول کنیم .

همچنین شرح تفاوت معانی را که جرونصب ورفع درلغت پدیدمیسازد ناچار ایدمحول بعلم نحو کنیم وقس علی ذالك سایر توضیحاتی که مربوط بعلوم عربیه یشود وموکول ببحث آن علم درجای خود خواهد بود .

ثالثاً از ذکر لغات عربی که صورت فارسی بخود گرفته ومعنی آن نیز تغییر یدا کرده یعنی حالت عربیت را از دست داده و فارسی‌شده است احتراز خواهیم رد .

مثلا لغت (استعمال) در عربی بمعنی طلب کار کردن است وباعین عربی لفظ میشود ولی درفارسی اگرچه ازعربی گرفته شده دوتغییر فاحش کرده‌است .

اولا درلهجه باالف تلفظ میشودواگر بااین لهجه این کلمه را به عربی زبانی گوئیم چیزی مفهومش نمی‌شود .

ثانیاً مقصودیکه عرب ازلغت اصلی بالهجهٔ اصلی دارد مقصود ما نیست ما اگر بگوئیم لان شیئی مستعمل است مقصود ما این است که نو نیست ونزدیك به اندراس است

بنا بر این دیگر آن لغت عربی برای ما معنی و مفهوم اصلی را نخواهد د
وچون چنین است ذکر چنین لغات حاصلی ندارد بلکه موجب تفرقهٔ حو
خواهد بود .

رابعاً - ازذکر لغات فارسی که صورت عربی بخود گرفته از قبیل
(ماله) اسفناج (اسپیناخ) شاهدانج(شاهدانه)وامثال آن چون اصلا از فا
عاربه گرفته شده احتراز خواهیم نمود چه اصل آن مال‌خود مانست و احتی
به مستعارآن نداریم .

بنا بمراتب مذکوره مقصود ما از بیان لغات عربی و معانی آن در ا
منحصراً اینست : تاحدیکه لغات‌عربی‌درزمان ما وارد شده و فعلا مورد است
ماست به آن آشنائی پیدا کنیم وازاشتباهات بر کنارشویم

۵ - بایداین نکته‌رانیز توضیح داد که‌ازلغات‌عربی آنچه‌وارد درزبان ف
شده وتابع دستور زبان فارسی شده است دیگرعربی‌محسوب نمیشود وبیا
قبیل لغات دربین‌لغات عربی جانخواهد داشت .

مثلا (فهم)لغتی است‌دراصل عربی که پس ازورود درزبان فارسی‌تر
اصلی خودرا از دست داده وبرخلاف دستور زبان عربی وطبق‌دستورزبان‌ف
مشتقات آن فهمیدن ، فهماندن ، بفهم ، فهمید ونفهمید شده لذا دیگرچنیز
را نمی توان لغت عربی دانست و بلکه فارسی میباشد باینجهت ذکر این
جزء لغات عربی موردی نخواهد داشت .

بارعایت مراتب پنجگانهٔ بالا چون لغاتیکه باقی میمانندطرزمخص
بخود میگیرند ونگارش آنها فقط برای رفع‌احتیاج خودمان درزبان فعلی
دیگر احتیاجی برعایت ترتیب الف باء نخواهیم داشت وبتدریج لغات‌لازمه
وتفسیر خواهد گردید .

پیدایش حقوق بین الملل

پس از تشکیل ملتها هرملتی دریافت که ملتهای دیگری در همسایگی او وجود دارند و ناچار است برای حفظ روابط اقتصادی و تجاری و مسافرتی و پستی و تلگرافی و انواع و اقسام دیگر ارتباط در صلح و جنگ برای ملل همسایهٔ خود نیز حقوقی بشناسدو آنها نیز بالمقابله حقوق آنرا تصدیق کنند لذا حقوق بین الملل بوجود آمد.

ولی چون ملتها در زبان و عادات و اخلاق و محیط و مقتضیات آن و سودو زیان اختلافات بسیاری باهم‌داشتند هنوز ملل‌دنیا دارای حقوق‌بین‌المللی عمومی کامل نمیباشند اما نزدیك شدن مسافتها بواسطه سرعت سهر و وسائل نقلیه خواه نا خواه ملتها را مجبور کرده وخواهد کرد که بالاخره برای دنیا قائل بحقوق عمومی بین المللی بشوند.

بدیهی است تنها وجود حق باعث حفظ آن حق نخواهد بود و برای حفظ حق صاحب حق باید قوه داشته باشد تابتواند حق خود را در مقابل تعدی و اجحاف دیگران حفظ کند و بنابر این ملتها نیز مانند افراد هر ملتی ناچارند قوانینی برای آسایش تمام ملل وضع کنند و ناگزیرند برای حفظ آن قوانین‌و جلو گیری از تعدی‌ملتی برملت یاملل دیگر قوه ای بین المللی ایجاد کنندتادر موقع تجاوز ملی از حدود و حقوق خود سایر ملل بتوانندباقوه متجاوز رابجای خود بنشانند.

البته نباید منتظر بود که این منظور بهمین زودی بطور کامل و جامع انجام شود ولی بدیهی است احتیاجات‌ملل خواه و ناخواه چنین حقوق‌وبالاخره قوه ای برای حفظ آنرا ایجاد خواهد نمود و چون روز بروز اختراع اسلحهٔ جنگی گوناگون که وسیلهٔ قهر و غلبه است در دنیا بوسیلهٔ مخترعین بیشتر بوجود میآید و عاقبت مسلح نشدن کامل تمام ملل به اسلحه های مخوف مانند بمب اتمی و شاید بعداً موحش تر ازآن نتیجه اش زیروزبرشدن‌دنیاخواهد بود میتوان انتظار داشت که در اثر اجبار و احتیاج همانطوریکه تابحال اجبار و احتیاج موجب‌وضع حقوق بین الملل فعلی گردیده‌است انشاء اله حقوق‌بین‌الملل

کامل و جامع و مفید و دارای ضمانت اجرائی هم دیر یا زود بوجود می آید و موجب رفع مخاطره از دنیای مسلح خواهد گردید.

البته خوانندگان گرامی آگاهند که پس از جنگ بین‌الملل آخر و پیروزی نهائی متفقین که خوشبختانه دولت ماهم جزو متفقین بوده و هست انجمن‌هائی چه قبل از اتمام جنگ و چه بعد از آن مابین دول عالم تشکیل و برای اینکه دیگر دنیای متمدن دچار خطر جنگ آنهم جنگی که اگر بار دیگر اتفاق افتد بنیان تمدن وبلکه دنیارا زیر و زبر خواهد کرد نشوند مساعی بسیار و کوشش بیشماری بعمل آورده‌اند که برای شرح و تفصیل این مساعی کتاب قطور جداگانه ئی لازمست و هنوز هم دنبالهٔ این مساعی در مجمع بین المللی که فعلا در لندن تشکیل شده و بعدا شاید مقرش به نیویورك تبدیل شود باقی است و اگر خدای ناکرده اختلاف برخلاف انتظاری رخ ندهد امید بوضع قوانین جامع و مانع کامل بین المللی میرود و در نتیجه البته حقوق ناقص بین المللی سابق جرح و تعدیل خواهد شد ولی چون هنوز این مساعی به پایان نرسیده و نتیجه ئی که امید است حاصل نشده . ناچار از حقوق بین المللی سابق که احتمالا تمام یا اکثر آن پایهٔ حقوق بین المللی جدید خواهد بود باید مطلع باشیم .

برای رسیدن به این منظور از آقای ذکائی بیضائی استاد محترم تمنی شده که حقوق بین المللی سابق را به ایجاز و اختصار مرقوم دارند که برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرام از کلیات اصولی که تابحال دنیای متمدن آن را به عنوان حقوق بین المللی پذیرفته آگاه گردند که خود بهترین پایه و مایه برای آشنا شدن به حقوق بین المللی جدید و آگاهی از کیفیت ترقیات عقلی بشر متمدن درعصر جدید خواهد بود .

باسابقه ئی که معظم له در تدریس علوم دارند امید است نظریات دلکش ایشان دراین باب مورد پسند خوانندگان گرامی گردد .

اخگر

علم جرائم

از تمام این تحقیقات چنین نتیجه گرفته شده که وقوع بزه خودبخود نبوده بلکه وابسته به شخصیت بزهکار ومخصوصا محیط او است و عوامل طبیعی و شخصی و اجتماعی باعث بزه میگردد.

چنانکه تاریخ نشان میدهد در باب منشاء بزه دو عقیده وجود دارد یکی عقیدهٔ مربوط بتاریخ طبیعی انسان و دیگری عقیدهٔ اجتماعی ـ طرفداران عقیدهٔ اول تحقیقات ومطالعات در اطراف بزه را توأم با تقسیم بندی بزهکاران دانسته‌اند و از اینجهت پنج قسم بزهکار تشخیص داده اند :

اول بزهکاران فطری ، دوم بزهکاران از راه عادت مکتسب ، سوم بزهکاران از راه هوی و هوس ، چهارم بزهکاران اتفاقی ، پنجم بزهکاران مختل‌المشاعر .

مکتب اجتماعی بزهکار را وابستهٔ محیط دیده بطوریکه بعضی از محیط ها را مهد اخلاق حمیده و برخی دیگر را پرورش دهندهٔ اخلاق مذمومه دانسته است بطور کلی بعقیدهٔ ایندسته بزه یك حادثه‌ئیست که ارتباط مستقیمی با تشکیلات اجتماعی دارد ـ از ملاحظهٔ دو عقیدهٔ بالا این نتیجه گرفته میشود که نباید هیچ یك از این‌دودسته را نمیتوان بطورمطلق قبول کرد بلکه جرائم‌رابایید نتیجهٔ هم وضعیت ساختمانی و اخلاقی بزهکار و هم محیط اجتماعی دانست و روی همین منطق دو قسم جانی تشخیص داده اند یکی بزهکار اتفاقی و دیگر بزهکار فطری .

علم مجازات

با شهادت تاریخ مجازات همیشه متناسب با تشکیلات هیئتهای‌اجتماعیهٔ بشری بوده است واز این رو میتوان آنرا مظهر یك عکس العمل اجتماعی دانست که در مقابل‌اعمال ضد مصالح اجتماعی پدیدار میشود . این عکس العمل اگر بر وفق امیال افراد صورت میگرفت هرگز علت غائی مجازات را تأمین نمی نمود ولی چون این عکس‌العمل تحت نظرحکومتها است وهر حکومتی سعی مینماید مجازات وسیلهٔ اصلاح بزهکار شودنه علت‌غائی : لذامطالعاتی را که در اطراف وظایف مجازات بطرز مفید ساختن آن بعمل آید علم مجازات مینامند .

علوم جزائی از نظر سیاست جنائی

مطالعات علمی در اطراف جرم و مجازات را ممکن است از نظر سیاست جنائی نمود تا مؤسسات اجتماعی طوری وضع شود که منتهی بتقلیل بزه گردد . اتخاذ یك سیاست جزائی موجب خواهد شد قوانینی وضع شود که این منظور یعنی تقلیل بزه را تأمین نماید . سیاست جنائی با علم جرائم و علم مجازات همبستگی کامل دارد . سیاست جنائی نشان داده که در بین وسایلی که برای مبارزه با ارتکاب بزه بکار میرود عمل مجازات در تقلیل بزه ناچیز است و چون علل وقوع جرائم بیشتر مستند بوضعیت اجتماعی است برای قلع ریشهٔ آن باید در مقام اصلاح محیط اجتماعی بر آمد .

علم جزائی از نظر قضائی

مطالعات مسائل جزائی از نظر قضائی ثابت نموده که صلاح جامعه در این است که تشخیص جرم و تعیین مجازات بموجب قانون بعمل آید و حتی المقدور باید سعی شود که حقوق حکومت و تحمیلاتی که بر بزهکار میشود هر دو محدود باشد . قوانین جزائی بمنزلهٔ یك جبه خانه ایست که حکومت از آن تحصیل سلاح برای مبارزه با جرائم میکند . قوانین جزائی همانطور که جامعه را محافظت میکند افراد را نیز از تخطیات و تجاوزات قاضی حفظ میکنند .

مطالعات علوم جزائی نشان میدهد که متصدیان قضاوت باید طبق اصول علمی مبانی حقوق را فرا گرفته و با نیکوترین وجه قوانین را اعمال نمایند بعلاوه باید در نظر داشت همان طور که حکومت حق مجازات دارد فرد هم حقوقی دارد که حکومت باید آنرا مراعات کند .

تأمین حقوق حکومت در ضمن مراعات حقوق افراد از مسائلی است که حقوق جزائی باید برای آن راه حلی پیدا نماید .

وظایف حکومت در جامعهٔ فعلی عبارت است از اجرای محکومیت ولی تا وقتیکه محکومیت فرد بمرحلهٔ اثبات نرسیده حکومت مثل یکی از اصحاب دعوی است . در اینصورت اصول رسیدگی باید طوری باشد که بر خلاف انصاف تضییع حقی از متهم نشود .

باید دید آیا جامعه حق تنبیه دارد و در صورت داشتن

حق مجازات — این حق شرایط آن چیست انسان احتیاج لازم بحد ا... اخلاق اجتماعی دارد لازمهٔ بقاء و حفظ انتظامات عمومی یك جامعه همین اخلاق اجتماعی است و قانون مجازات آنرا تضمین مینماید اغلب علمائی که تنظیم قوانین جزائی را نموده اند معتقدند که مجازات یکی از وظایف دفاع اجتماع است و بدون آن نمیتوان انتظامات عمومی یك جامعه را حفظ نمود چیزی که توجیه مجازات را مینماید همانا لزوم اطفاء احساسات مختلفه ایست که در افراد در موقع وقوع جرمی تولید میشود .

این احساسات برای اینکه منتهی بـه احساسات سبعانه نشود باید با احساسات لطیفهٔ انسانی و عدالت آمیخته گردد . در قوانین جزائی که دولت تنظیم مینماید بایدهمیشه اصل مفید بودن مجازات مراعات شود .

با اینکه در مورد حق مجازات جامعه همه متفق هستند ولی نسبت بشرایط آن اختلافات زیادی‌در بین‌است و تعیین شرائط‌هم‌اهمیت‌خاصی‌دارد‌زیرا‌مقنن و قاضی خواهند توانست در وضع قانون و اعمال آن راهنمائی شوند . دراینموضوع از نظر تاریخی چهار فرض علمی وجود دارد .

اول فرض علمی که حق مجازات را یك‌وظیفهٔ دفاعی جامعه تلقی‌میکند .

(Groupes des théories utilitaires ou objectives)

دوم فرض علمی که طبق آن لازم است حتماً تقصیر افراد تقبیح شود .

(Groupes des théories morales ou objectives)

سوم فرض علمی قضائی که طبق آن افراد یك قسمت از حقوق خود را فدای جامعه نموده اند .

(Groupes des théories contractuelles ou juridiques)

چهارم فرض علمی که طبق آن تعیین مجازات باید مبتنی بر دو عنصر عدالت و فایده باشد .

(Groupes des théories mixtes ou éclectiques)

فعلا راجع به اساس مجازات ، دو فرض علمی که منطقی هم بنظر میآید جود دارد، فرض اول عبارت از این است که مجازات را علت غائی پنداشته و تایج حاصلهٔ از آنرا در نظر نمیگیرند ، فرض دوم مبتنی بر این است که وضع مجازات علت غائی نبوده بلکه فائدهٔ آن منظور نظر است

علاوه بر این دو فرض فرض ثالثی هم هست که اصلین عدالت و فائده‌را لفیق و اساس حق مجازات را استوار برآن‌نموده است . پیروان این عقیده‌معتقد ستند که مجازات روی عدالت مطلقه است ولی باید تا حدی باشد که جامعه از آن مستفید گردد .

مسئولیت

چون حق مجازات فرع بر وجود مسئولیت در مجرم‌است باید وارد در بحث مسئولیت شد .

مسئولیت انسان را بسه نحو تقسیم‌نموده‌اند . اول‌مسئولیت اخلاقی،دوم مسئولیت بدنی،سوم مسئولیت اجتماعی .

مسئولیت اخلاقی انسان در صورتی است که در اعمال خود آزاد بوده و ارادهٔ او حکم فرمائی بر اعمال او داشته باشد . مسئولیت بدنی وقتی ایجاب میگردد که اعضاء بدنی‌انسان سالم بوده‌و وظائف‌الاعضاء اوخوب‌صورت‌بگیرد . مسئولیت‌اجتماعی انسان‌مشروط برخطرناك‌بودن اواست در مقابل هیئت جامعه

مسئولیت اخلاقی بدون اینکه احتیاج به تعیین میزان واقعی آن باشد در انسان مفروض است زیرا سنجش آن خارج از حدود صلاحیت بشری میباشد بالعکس میزان مسئولیت بدنی و اجتماعی را باید تشخیص داد زیرا مجازات بر حسب وجود و یا فقدان ایندو مسئولیت و یا کمی و زیادی آندو متفاوت است و مقنن و قاضی سعی خواهند نمود که مجازات را بـا در نظر گرفتن صحت مزاج مجرم و یا خطری که او برای جامعه دارد معین نمایند واز همین نظر مجرمین را بدو دستهٔ زیر تقسیم نموده اند .

مجرمین اتفاقی و مجرمینی که شغل آنان ارتکاب جرم است و مجازاتی که برای هر یك از ایندو طبقه معین میشود باید متناسب بوده تا نظم اجتماعی که دستخوش دستبرد گردیده بحالت طبیعی عودت داده شود .

اصول تشکیلات این دادگاه در ضمن آئین نامه ئی بنام تشکیلات محاک نظامی مصوب ۲۱ دلو ۱۳۰۱ پیش بینی شده و آئین دادرسی در این داد در آئین نامهٔ دیگری بنام اصول محاکمات نظامی مصوب ۱۳ جدی ۱۳۰۱ تف بیان شده و جرائم نظامی و کیفر آنها نیز درضمن آئین نامه‌ئی بنام قانون نظامی مصوب ۱۷ عقرب ۱۳۰۱ منظور گردیده بود ولی آئین نامه های نام علاوه بر آنکه صورت قانونی نداشتند و از تصویب مجلس و حتی از تص کمیسیون عدلیهٔ مجلس وقت نگذشته بودند دارای نواقص بسیار بوده و بو متخصصین حقوق دان تدوین نشده بود ولی معذالك برای دادگاههای نظام قبل از متحد الشکل شدن ارتش تحت اصول و قواعد مدون و ثابتی نبود راهنمای نسبتاً مفیدی بوده بعداً قانون محاکمات نظامی مصوب سی‌ام تیر ۱۳۰۷ جانشین آئین نامه های مذکور در بالا گردید.

قانون مزبور گذشته از آنکه در کمسیون قوانین عدلیهٔ مجلس بتصویب ر و جنبهٔ قانونی داشت بانظر متخصصین قضائی وزارت دادگستری ازقانون داد نظامی فرانسه اقتباس و خوب تدوین شده بود و تاسال ۱۳۱۹ در دادگاههای نظ مورد عمل بوده است. در قانون محاکمات نظامی تیر ماه ۱۳۰۷ تشک دادستانی ارتش وجود نداشته و دادستان های دادگاههای نظامی تابع مخصوصی بنام دادستانی ارتش نبودند ولی عملا همان اختیاراتی که درق دادرسی ارتشی بعدی (مصوب دیماه ۱۳۱۸) بدادستان ارتش داده شده است قانون محاکمات نظامی مصوب تیرماه ۱۳۰۷ بفرماندهان نظامی واگذار بود بدین معنی که قرارهای منع تعقیب که از طرف باز پرس باموافقت داد صادر میگردید بنظر فرماندهان مربوطه میرسیده و فرماندهان مزبور میتوا باقرار صادر شده مخالفت نموده و متهم را قابل تعقیب تشخیص دهند و فرماندهان در اینمورد قاطع بوده (در حقیقت بموجب قانون محاکمات ن مصوب تیرماه ۱۳۰۷ فرماندهان نواحی نظامی که در حوزهٔ مأموریت آ دادگاه نظامی وجود داشت وظائف فرماندهی و دادستانی و قائمقائی ها

...ل اختلاف را ناهم انجام میدادند و این ترتیب برطبق قانون دادرسی نظامی
...اسبه بود که آنهم بعداً ملغی‌شده‌است) . بموجب قانون محاکمات‌نظامی
...ه تحت عنوان منطقهٔ لشگری یاتیپ مستقل در داخلهٔ کشور تعیین گردیده
...ک دیوان حرب دائمی تشکیل میشد . دیوان حرب مزبور مرکب از یك رئیس
...عده ای کارمند و در معیت آن یك‌دادستان. یك بازپرس و یك منشی موجود
...ده و در این قانون‌از ادارهٔ دادرسی‌ارتش و دائرهٔ دادستانی ارتش که‌درقانون
...دی مصوب دیماه ۱۳۱۸ پیش بینی شده است ذکری نشده بود و بنابر این
...دگاههای نظامی مناطق قانوناً تحت نظارت و بازرسی هیچ مقامی غیر از
...ماندهان همان نواحی و بزرگ ارتش داران فرمانده نبوده اند معذالك در
...ان سلطهٔ قانون ۱۳۰۷ در پایتخت اداره‌ئی بنام محاکمات‌نظامی‌ومدعی‌العموم
...، عملا وجود داشت و آراء صادره از محاکم نواحی نظامی‌رانظارت‌مینمود

محاکم نظامی بموجب قانون محاکمات‌نظامی ۱۳۰۷ یکدرجه بوده‌یعنی
...گاههای تجدید نظر حق دخول در ماهیت قضیه را نداشتند و فقط در موارد
...ن قوانین راجع به تقصیرو مجازات و صلاحیت‌واصول محاکمات (درجاهائی
عدم رعایت آنها موجب بطلان است) آراء دیوان حرب های بدوی‌رانقض
...ده و بدادگاه دیگری که در عرض دادگاه اولیه باشد ارجاع مینمودند.

قانون‌مزبور از ۱۵ فروردین۱۳۱۹ ملغی‌و از همان تاریخ قانون دادسی
کیفر ارتش مصوب دیماه ۱۳۱۸ بموقع اجرا گذارده شد و تا این تاریخ
...ٔ بابعضی اصلاحات که بعداً بعمل آمده مجرا ومعمول میباشد . درقانون
...رده هرچند نسبت بقانون ۱۳۰۷ بعضی اصلاحات بعمل آمده ولی برعکس
...ن ۱۳۰۷در موقع تدوین نظر متخصصین قضائی جلب نشده‌وداراى‌اشتباهات
وقضائی بسیاری بوده و در برخی موارد نسبت‌بقانون سابق پاره‌ئی‌تغییرات
...رد که حاکی از عدم اطلاعات قضائی نویسندگان آن بوده داده شده‌وبا
که از تصویب کمیسون قوانین دادگستری مجلس گذشته معلوم میشود دز
...سیون‌بهیچ وجه درمعرض‌مطالعه و دقت قرار نگرفته است .

(سازمان قضائی نظامی)

۴ - استقلال قضائی نظامی برخلاف سازمان قضائی کشوری کـه جزو قوهٔ قضائیه محسوب‌شده و از قوهٔ مجریه‌منفك و دارای‌استقلال‌میباشد. سازمان قضائی‌نظامی جزو سازمان ارتش بوده وبنابراین جزو قوهٔ مجریه محسوب و مأمورین قضائی نظامی‌استقلال و انفصالی که مأمورین قضائی دادگستری‌نسبت بقوهٔ مجریه دارنددارانمیباشند بدین جهت استقلال قضات دادگستری که مخصوصاً از نظر استخدامی در اصل هشتادو یکم قانون اساسی (بعنوان غیر قابل عزل بـودن قضات کشوری) و همچنین دراصل هشتادودویم‌قانون‌اساسی(بعنوان‌عدم‌تبدیل مأموریت‌آنها‌بدون رضایت خود آنها) پیش بینی‌شده؛درارتش نسبت به‌مأمورین‌قضـائی‌نظامی‌قابل رعایت‌نمی‌باشد. و مأمورین‌قضائی‌نظامی‌باندازهٔ مأمورین قضائی کشوری استقلال نداشته‌واز‌تغییرات و تبدیلاتی که‌ناشی ازاغراض خصوصی‌باشدمصون نمی‌باشند.

چون قضات نظامی مقدم‌برهر چیز نظامی و تابع مقررات‌انضباطی میباشند غالباً ایرادی که نسبت به محاکم نظامی گرفته میشود این است‌که احکام صادره از دادرسان نظامی فرمایشی و حسب الامری بوده و صادر کنندگان‌آن دارای استقلال و آزادی عقیده نمی‌باشند. معذالك‌باید در نظرداشت دادگاه های اختصاصی نظامی یك قسم دادگاه اداری محسوب شده و فقط بجرائم نظامی که بمناسبت خدمت و در نتیجهٔ خدمت ارتکاب شده رسیدگی مینمایند ودر دادگاه های اداری کشوری تابعهٔ سایروزارت خانه‌ها نیز که به تخلفات‌خدمتی و اداری مستخدمین کشوری رسیدگی مینمایند مصونیت هائی که قانوناً قضات دادگستری دارا میباشند دادرس‌های دادگـاههای‌اداری‌دارانمیباشند .

ثانیاً‌در قانون‌دادرسی‌و کیفرارتش‌نیزمقرراتی‌وضع‌شده که‌دادرسان‌نظامی‌رادراظهار عقیده مستقل و آزاد شناخته وتاًاندازه ئی آنها را ازدخالت واعمال‌نفوذ مقامات مافوق‌آنها‌بر کنارمینماید.مادرحین‌بحث‌درسازمان قضائی‌دراین فصل‌بعضی‌مقرراتی که برای‌جلوگیری ازاعمال نفوذ روساء نسبت بمامورین‌قضائی نظامی در قانون

دادرسی ارتش پیش بینی شده تشریح نموده و ضمناً مقررات دیگری که بموجب قوانین دادرسی نظامی سایر کشورها برای استقلال قضات نظامی موجود میباشد و بنظر ما بایستی در قانون دادرسی ارتش ایران نیز پیش بینی شود بیان خواهیم نمود .

نصب مأمورین قضائی نظامی

نصب مأمورین بموجب قانون محاکمات نظامی مصوب تیرماه ۱۳۰۷ برطبق قواعد ومقررات مدون وصریحی بود که اقتباس از قانون دادرسی نظامی فرانسه شده بود . هرچند عملا مقررات مزبور بهیچ وجه در موقع نصب قضات نظامی رعایت نمیشد ولی پیش بینی شدن آن در قانون یگانه وسیله ئی بود که تا اندازه ئی نظامیان ذینفع میتوانستند در هر موقع که بتوانند از نفوذ رؤساء در انتخاب دادرسان و مأمورین قضائی دادگاههای نظامی جلوگیری نمایند ولی متأسفانه تقریباً کلیهٔ این مقررات عمداً یا سهواً از قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوبهٔ دیماه ۱۳۱۸ حذف گردید . مقررات مزبور از این قرار بودند :

الف ـ دیوان های حرب متشکله در مناطق نظامی دائمی بودند ـ یعنی دادرسهای آن و همچنین دادستانها و بازپرسانی که در معیت هر دیوانحرب موجود بودند برای مدت یک سال در شغل مزبور باقی بوده و جز در صورت تبدیل بقسمت دیگر یا از دست دادن صلاحیت قضائی قابل تغییر نبودند وعنوان دائمی که برای دیوانحربها در قانون ۱۳۰۷ منظور شده آنهارا از تغییرات و تبدیلات بیمورد و دل بخواهی رؤساء و فرماندهان مناطق مصون داشته بود و حذف این عنوان از دیوان حرب ها در قانون مصوبه ۱۳۱۸ آنهارا درمعرض تغییرات رؤساء قرار داده است .

ب ـ تعیین رئیس و قضات دیوان حرب های دائمی هرچند از طرف فرمانده منطقهٔ نظامی بوده ولی طبق اصول و مقررات مخصوص بوده بدین معنی که فرماندهٔ هر منطقه نظامی برطبق معرفی رؤسای هنگها جدولی از افسران آن منطقه که میتوانند بسمت دادرس بعضویت دیوان حرب معین شوند بترتیب درجه و قدمت خدمت معین مینماید و چنانچه در این جدول در نتیجهٔ تغییر مأموریت افسران آن منطقه تغییراتی حاصل شود مستمراً تصحیح شده و بدفتر دیوان حرب تسلیم میشود .

جناب آقای دکتر خوش بین معاون محترم وزارت دادگستری راجع به اصول محاکمات جزائی در کلاس قضائی دادرسی ارتش بیاناتی فرمودند که در همان موقع نگارنده آنها را بصورت یاد داشتهائی تنظیم کردم و چون مطالعهٔ یاد داشتهای مزبور را از جهت اینکه تازه ترین بحثی است که راجع باصول محاکمات جزائی بعمل آمده است برای علاقمندان باین موضوع مفید میدانم بطبع آن مبادرت میشود و ضمناً از معظم له استدعا دارم به یاد داشتهای مزبور مراجعه فرموده و اگر لازم باشد در آنها اصلاحاتی بعمل آورده اجازه فرمایند تا بصورت کتابی جداگانه بطبع رسانده در معرض استفادهٔ عموم قرار دهم .

احمد ـ اخگر

اصول محاکمات جزائی

(آئین دادرسی کیفری)

مقدمه :

تعریف علم حقوق : علم حقوق عبارت از تحصیل و مطالعهٔ مجموع قواعد و قوانینی است که در روابط مردم و یا ملل با یکدیگر حکمفرما است و یا بعبارت دیگر مطالعه و تحصیل مجموع حقوق و تعهداتیکه از این روابط تولید میگردد علم حقوق نامیده میشود .

طبقه بندی و تقسیم علم حقوق برحسب نظر و موضوعاتیکه طبقه بندی و تقسیم از آن بحث میشود اختلاف پیدا میکند و برحسب طبیعت علم حقوق روابط مردم با یکدیگر . علم حقوق بدو تقسیم کلی منقسم میشود .

حقوق عمومی و حقوق خصوصی :

۱ ـ حقوق عمومی ـ حقوق عمومی از روابط بین افراد با حکومت و از روابط حکومتها بایکدیگر گفتگو میکنند .

اگر موضوع بحث روابط ملل و حکومتها در زمان صلح یا زمان جنگ بایکدیگر باشد حقوق عمومی خارجی یا حقوق بین المللی عمومی نامیده میشود .

واگر از تشکیلات دولت که نمایندهٔ قدرت عمومی است و ازروابط افراد دولت بحث گردد حقوق عمومی داخلی و یا حقوق ملی نامیده میشود .

حقوق عمومی داخلی بنوبهٔ خود بسه شعبه تقسیم میگردد :

۱ ـ حقوق جزائی .

۲ ـ حقوق اساسی .

۳ ـ حقوق اداری .

۲ ـ حقوق خصوصی ـ حقوق خصوصی از قواعد و قوانینی که در روابط اشخاص بایکدیگر حکمفرمامیباشد گفتگو میکندمانندحقوق‌مدنی، حقوق‌تجارت و امثال آنها .

تعریف حقوق جزا — حقوق جزا عبارت از مجموع قواعد و قوانینی است که اعمال مجازات را بتوسط دولت که نمایندهٔ قدرت‌عمومی است نسبت به مجرمین تنظیم مینماید حقوق جزائی را سه دسته از مقررات تشکیل میدهد :

الف ـ تعیین کیفرهای قابل اجرا در بارهٔ مجرمین یعنی کسانیکه عملی مرتکب شده اند که در قانون امر شده از ارتکاب آن خود داری نمایند (مثل سرقت) و یا بالعکس از انجام عملی کـه قانون امر باجرای آن نموده خود داری کرده اند (مثل ثبت ازدواج و غیره)

ب ـ تشکیلات مقامات و محاکم جزائی .

ج ـ اصول محاکمات یعنی طریقه ایکه برای کشف جرم (بزه) و تعقیب و تنبیه مجرم (بزهکار) باید اتخاذ شود .

محل حقوق جزا در بین شعب مختلفهٔ علم حقوق :

از تعریفی که برای حقوق جزا نمودیم معلوم‌میگردد که حقوق مزبورجزء حقوق عمومی داخلی یاحقوق ملی است زیراحقوق جزا روابط یك طبقهٔمخصوص از مردم را که مجرمین باشند بادولت تعیین مینماید و درحقوق عمومی داخلی هم از روابط مختلفهٔ مردم بادولت گفتگو میشود .

تقسیم حقوق جزا بقوانین مجازاتی (کیفری) و قوانین راجع باصول محاکمات جزائی :

حقوق جزاهم بنوبهٔ خود بدو شعبه تقسیم میگردد .

یکی قوانین مجازاتی یعنی قوانینی که ارتکاب بعضی اعمال رامنع نموده و اجرای بعضی دیگر را امر کرده است و برای متخلفین مجازاتی تعیین نموده .

دیگر اصول محاکمات جزائی یعنی قواعد و مقرراتیکه برای کشف جرم و رسیدگی بعمل مجرم و تطبیق مجازاتیکه بموجب قانون باید در بارهٔ مجرم حکم و اجرا شود گفتگو میکند که این قسمت اخیر موضوع درس و بحث ما میباشد

موضوع اصول محاکمات جزائی (آئین دادرسی کیفری)

اصول محاکمات جزائی از تشکیلات مقامات و محاکم جزائی و مأمورین کشف جرم و تعقیب مجرم و تنبیه او بحث مینماید و همچنین از صلاحیت و وظیفهٔ هریك از مقامات مزبور و از جریان دعوای جزائی از زمان تعقیب و بازجوئی تحقیقات تاهنگام اجرای مجازات گفتگو میکند و در مادهٔ اول قانون اصول محاکمات جزائی بطریق ذیل اصول محاکمات مزبور را تعریف کرده است .

(اصول محاکمات جزائی عبارتست از ترتیبات و قواعدیکه وضع شده برای کشف و تحقیق جرائم و تعیین مسئولیت مجرمین برحسب مقررات قانونیه) که به ترتیب هریك از قسمتهای مزبور را در فصول آینده مطالعه خواهیم کرد .

برحسب سوابق تاریخی اقامهٔ دعوای جزائی و مورد اتهام قراردادن اشخاص چهار شکل بعمل می آمده است

۱ - متضرر از جرم شخصاً و یاورثهٔ او فقط از لحاظ منافع شخصی خود جرم را تعقیب میکرده اند و این سیستم اقامهٔ دعوای خصوصی بوده است .

۲ - هریك از افراد ملت برای حفظ منافع عمومی میتوانسته تعقیب جرم و تنبیه مجرم را بخواهد و این سیستم تعقیب ملی بوده است .

۳ - قاضی از نظر حفظ منافع عمومی شخصاً موظف بوده است جرائم را تعقیب نماید و این سیستم تعقیب رسمی نامیده میشود .

٤ ـ هیئتی از مأمورین مخصوص از طرف دولت برای کشف جرائم و بردن مجرم در نزد قاضی و خواستن کیفر او تأسیس شده و این سیستم تعقیب عمومی نامیده میشود که فعلا متداول و معمول است .

طریقهٔ اول ـ یعنی تعقیب خصوصی از طرف متضرر از جرم ، مخصوص دوره ئی است که ملل مراحل ابتدائی تمدن را می پیموده اند در این طریقه از نظر اجتماعی وحفظ منافع جامعه مجرم تعقیب نمیشده بلکه تعقیب فقط جنبهٔ خصوصی و انتقام شخصی داشته است و بدین جهت در اثر تکامل تمدن ملل این نوع از تعقیب از بین رفته است .

طریقهٔ تعقیب ملی هم که هریك از افراد ملت حق داشته تقاضای تعقیب مجرم را بنماید بعلت اینکه افراد مردم بواسطهٔ ترس از مجرم و یا عدم علاقه ممکن بوده مجرم راتعقیب نکنند و یا اینکه بالعکس این طریقه وسیلهٔ اعمال غرض اشخاص گردد متروك گردید .

در طریقهٔ تعقیب رسمی دو وظیفه که باید از یکدیگر متمایز بوده و مختلف باشند باهم جمع میشده یکی وظیفهٔ کسی که باید مقصر راتعقیب نماید ، و دیگر وظیفهٔ کسی که باید نسبت باتهام او قضاوت کرده حکم بدهدو بعبارت دیگر مدعی و قاضی یك نفر بود . بدیهی است این طریقه بااصل بی طرف بودن قاضی منافات داشته و منظور مزبور را تأمین نمی نمود . و بهمین جهت این سیستم تعقیب نیز متروك شده و طریقهٔ تعقیب عمومی (که بوسیلهٔ هیئت مخصوصی از مأمورین که مدعیان عمومی نامیده میشوند مجرم تعقیب میشود و مأمورین مزبور مجرم را در نزد محکمه حاضر نموده و با اقامهٔ دعوی جزائی تنبیه و مجازات اورا میخواهند) عملی و بموقع اجرا گذارده شد .

در کشور ماهم طریقهٔ تعقیب عمومی مجری و معمول است چنانکه ماده سوم از قانون اصول محاکمات جزائی که ذیلا نقل میشود تعقیب مجرمین را از حیث جنبهٔ عمومی جرم بعهدهٔ مدعیان عمومی قرار داده است .

(ماده ۳ قانون اصول محاکمات جزائی : اقامهٔ دعوی و تعقیب مجرم متهم بجرم ازحیث حقوق عمومی برعهدهٔ ادارهٔ مدعی العمومی است واقامهٔ دعو از حیث ضرر و زیان شخصی برعهدهٔ مدعی خصوصی است)

آبگوشت افشاری

گویند هنگامیکه آقا محمد خان قاجار در سفرجنگی بود از طرف یکی
خوانین ترکستان سفیری به دربار آمد . وجوه کشور چون صلاح نمیدانستند
ر را باردوگاه بفرستند قرار گذاردند خواهر شاه در تـالار سلطنتی پشت
ه به نشیندوسفیر جلو پرده شرفیاب و نامهٔ خودرا تقدیم داردوچنین کردند.
نصراله خان رئیس ایل افشار که اورا بواسطهٔ عبوسی زهرمار خان لقب
ه بودند چون ازاین‌واقعه مستحضرشد برآشفت‌وشلاق خود را بکمر زده بدر
زون رفت که‌خواهر شاه .را برای این عمل بقول خود خلاف شلاق کاری کند
آقا محمدخان پس از مراجعت‌از اردو از واقعه‌مستحضر و غضبناك گشت
مرداد که زهرمارخان را در دیك جوشان بجوشانند ولی چون نصراله‌خان
س چند هزار نفر ایل افشار بود و قتل او ممکن بود منجر بفسادی شودبی
سطه میگشت و لذا بمحض استدعای عفو از طرف یکی از رجال دربـاری
، حکم عفو اورا صادر نمود .

هر مار از لب
ك بر نمیگردد

صدای عفو فرمودند از همه طـرف بلند شد و دژخیمان
دست از گریبان زهرمار خان برداشتند ولـی او با عجله
به سمت دیك جوشان رفت که از نردبان بالا رفته خودرا
دیك بیفکند و میگفت زهرمار از لب دیك برنمی گردد .
پس از کشمکش بسیار بالاخره دژخیمان مجبورشدند دیك‌را سرنگون
ده و باین وسیله وسیلهٔ انتحار خان افشار را از میان بردارند .

«اقتباس از تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه – تألیف آقای عبداله مستوفی »

موسی بن
نصیر وطنجه

ولیدبن‌عبدالملك بن مروان که از ۸۹ تا۹۶ هجری‌خلافت
کردموسی بن نصیررا بفتح‌افریقای شمالی مأمور کردموسی
تونس والجزایرومراکش‌را فتح کردوچون بساحل اقیانوس
اطلس‌رسیدبسجده افتاده‌خدا راشکر کردو گفت‌خدایا اگر
ن از این‌زمین خلق کرده بودی برای‌اسلام فتح میکردم و چون این نواحی‌را
لمین آخرین قسمت زمین‌درمغرب میدانستنداز این‌جهت مغرب الاقصی گفتند .

سلطنت علیقلی خان بعد از نادرشاه

پس از قتل نادر در فتح آباد قوچان بسال ۱۱۶۰ هجری قمری کشندگان سراو را پیش علیقلی خان برادر زاده او که حاکم هرات بود فرستادند . علی‌قلی‌خان بسرعت بمشهد آمده میرسید محمد دختر زادهٔ شاه سلیمان صفوی را که در زمان‌نادر بامر تولیت آستانهٔ رضوی اشتغال داشت باحفظ مقام سابق بصدارت برگزید و امیرعلم خان خزیمه را در صدارت با او شریك قرار داده ملقب بوکیل الدوله نمود و یکی‌ازسران قشون خودرا بنام‌سهرابخان‌مأمور تسخیر کلات ودستگیری بازماندگان نادر کرد و خود به تمشیت سایر امور پرداخته سکه بنام خویش زد و خود را علی شاه یا عادل شاه نامید اتباع سهرابخان از نرد بانیکه در خارج قلعهٔ کلات برندگان آب گذاشته بودند استفاده کرده داخل کلات شدند . نصراله میرزا وامامقلی میرزاپسران‌نادر وشاهرخ میرزاپسررضاقلی‌میرزا بطرف مرو گریختند ولی بزودی دستگیر شدند . رضاقلی میرزا از فرزندان و نوادگان نادر را بحکم علیقلی خان کشتند و نصراله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ‌میرزا را بمشهد آوردند علیقلی خان دونفر از آنها را کشته وشاهرخ را نیز حبس نمود و خبرقتل اورا انتشار داد .

غرضش از انتشار خبرمرك شاهرخ میرزا این بود که اگر سران لشکر و بزرگان بسلطنت او تن ندهند و از بازماندگان صفویه کسی را برای شاهی بخواهند شاهرخ که از جانب مادر از صفویه بوده بتخت بنشاند و خود بنام‌او فرمانروائی کند .

و اگر خود در سلطنت استقلال یابد آن جوان ۱۴ ساله‌را نابود کند.

ابراهیم‌خان برادر کوچك علیقلی خان که از طرف او والی عراق و اصفهان شده بودبخیال سلطنت افتاده به آذربایجان‌رفت و عادلشاه بجلوگیری او شتافت .

در نزدیکی‌زنجان‌دو برادر بهم‌رسیده‌ندو جنگ‌در گرفت‌شکست‌بسپاه علیقلی خان افتاد و بتهران گریخت ولی بزودی دستگیر و کور شد .

البته این پرسشی است که علم جواب قانع کننده در مقابل آ ن ندارد.
ولی معرفةالروح تجربتی امروز این نقصان را رفع کرده و مدلل میکند روح چنانکه در گذشته فرض میکردند یك وجود خیالی و یاجوهر بدون‌جسمی نبوده بلکه دارای یك پیکر مادی بسیار لطیفی است که تمام خاطرات و یادگاریهای گذشته در آ ن ضبط میشود.

در معرفة الروح تجربتی آ ن جسم مادی رقیق را پراسپری مینامند.

جسم‌مادی‌ظاهری که‌پراسپری درون‌آ ن‌جای گرفته باجسم‌مادی‌رقیق که همان پراسپری باشد متفاوت است‌و پراسپری‌راهم که پوشش روح‌است‌نبایستی‌با روح‌اشتباه کرد. بهمان‌اندازه که‌جسم مادی ظاهری بالباسیکه به‌آن میپوشانند مجزا بوده و فرق دارد پراسپری یعنی آ ن شخصیتی که فکرمیکند وخاطرات‌را درخود ضبط مینماید از پوشش‌مادی و ظاهری‌خود بهمان‌اندازه‌مجزاومتمایزاست

باوجود این‌تمایز فیمابین روح و پراسپری نزدیك‌ترین علاقه‌و پیوستگی برقرار استزیرا روح و پراسپری هرگز ازهم جدا نشده و چنانکه بعداً خواهیم دید این دو برای همیشه‌بایکدیگر زندگانی مینمایند. تصور نرود باهمین بیان مختصر بحقیقت روح پی برده و آ نرا کاملا شناخته ایم.

هنوز برای ما رموز غیرقابل درك بسیار است چنانکه تاکنون‌بحقیقت ذات ماده هم پی نبرده ایم.

معلومات و اطلاعات در مورد کیفیت و شناسائی روح بمرورزمان‌خیلی ترقی کرده بطوریکه از عقاید مادی و کاملا بی اساس بدرجهٔ روحانیت‌حقیقی رسیده مباحث فلسفی وتعالیم دینی روح را مانند یك جوهر فرد یایك فروغ غیرمادی بمردم معرفی کرده‌و پیدایش این‌نظریه که بکلی مخالف‌بامعرفةالروح امروزه‌است‌ازآ نجا ناشی شده که در شناسائی روح متوسل‌به تجربه‌و امتحانات عملی نگردیده فقط روی‌افکار شخصی و فرضیات در مورد چگونگی روح قضاوتهائی کرده و راه وصول باین علم را نمی شناختند.

هرگاه روح را در موقع تظاهر از روی آ ثار و کیفیات بخصوص‌خودش یا بعبارت اخری‌خارج‌ازبدن مادی بشری‌تحت‌مطالعه‌قراردهیم گاهی‌بقدری‌مادی دیده میشود که با جسم ظاهری زندگان ابداً فرقی ندارد و هرگاه ازنظرهوش

و ادراك مورد بررسی و آزمایش قرار دهیم می بینیم که یکی از مختصات آن تفکر و تعقل است .

بنابر این تمام تحقیقات قرون گذشته را که خالی از حقیقت و ناشی از خرافات و اعتقادات باطل عامیانه بوده بایستی بدور انداخت یعنی فکر یك روح مجزا و بدون جسم مادی و هوش و تفکر را باید ازسربدر کرد زیرا در آنصورت فهم این مسئله بسیار مشکل میشود که چگونه ممکن است یك چنین موجود فرضی بدون شخصیت در روی جسم مادی اثری داشته و یا قابل درك تأثیراتی باشد و چطور میتوانیم تصور کنیم که یك جوهر بی ماده بتواند در روی ماده فعل و انفعالی بکند در عین حال که روحانیت روح بقای آنرا بما میفهماند چگونه چنین روحی میتواند شخصیت داشته خاطرات را در خود ضبط و احساس غم و شادی نموده پاداش نیك و یا کیفر بد به بیند

ما در این عالم جسمانی بواسطه پیکر و پوشش ظاهری دارای یك جسم و قالب مشخص و معینی بوده و صاحب دماغی که ظاهراً تمام خاطرات زندگانی و فکری ما را در خود ضبط میکند هستیم اما وقتی که این جسم مرد ، و پیکر ظاهری خراب شد و دماغ از بین رفت خاطرات و یادگاریهای این دوره از زندگانی جسمانی چه خواهد شد و بکجا خواهد رفت ؟

اقتباسات آموخته ها و معلوماتی که نتیجهٔ فعالیتهای روحی ما بوده و بدون آنها یك زندگانی فاقد ادراك و هوش و تفکر امکان ندارد ، در کجا ذخیره شده و باقی خواهد ماند آیا چنین است سرنوشت روح که بدون هیچ قاعده و قانونی محکوم است در این عالم بزرگ پهناور محو و نابود شده و شخصیت خود را از دست بدهد ؟

پس برای چه آمد ؟ چرا زندگی کرد ؟ فرق فیمابین عمل بد و خوب آن چه بود ؟ هرگاه بخواهیم اینطور نتیجه بگیریم بکلی برخلاف حقیقت است زندگانی روح و بقای آن در فضای این عالم بدون داشتن یك پیکری که شخصیت آنرا محفوظ بدارد غیرممکن است . هرگز یك قطره آب را در اقیانوس پهناور از قطرات دیگری که آنرا احاطه کرده نمیتوان تشخیص داد.

زیرا قطراتیکه مجموعاً یك اقیانوس را تشکیل داده‌اند بهیچوجه با یکدیگر فرقی ندارند . هر قطره مادامیکه منفرد و مجزا است شکل کروی داشته و شناخته میشود ولی در صورتیکه از یکدیگر مجزا نباشند درهم محو و نابود شده و دیگر وجود و شکل مشخصی از خود ندارند .

بطوریکه معرفة الروح نشان میدهد محققاً روح دارای یك نوع جسم مادی بینهایت لطیفی است که همیشه با یکدیگر زندگانی کرده و جدائی از آن جسم لطیف برای روح غیر ممکن است .

هر روحی بوسیلهٔ آن جسم مادی رقیق شکل و صورت مخصوصی بخود میگیرد که در واقع میتوانیم آنرا بیك حالت جسمانی تعبیر نمائیم .

این جسم مادی سیال بنابر درجهٔ ترقیات روحی و برحسب محل سکونت روح در روی زمین و یا در فضا زندگانی میکند ولی معمولا ارواح پس از مرگ همان صورتی را که در دورهٔ زندگانی جسمانی اخیر در روی کره زمین داشتند بطور موقت حفظ میکنند این وجود غیرمرئی بدون و زن گاهی از اوقات بقدری تجسم پیدا میکنند که ممکن است از روی آن عکس برداری کنند بدین طریق در اثبات وجود آن هیچ جای شك و شبهه باقی نمانده و با چنین مدرك مثبتی دیگر ممکن نیست اسم خیال واهی و یا اضغاث و احلام بروی آن نهاد .

هدف و منظور مادر این کتاب نشاندادن دلایلی است که وجود این پوشش روح یعنی پراسپری را بما معرفی مینماید و برای اثبات این مدعی نه تنها شواهدی پیروان و معتقدین بعلم معرفة الروح و امتحانات آنها موجود است بلکه تجربیات علمی و عملی دانشمندان بزرگ و علمای علم مانیتیسم که دارای علومات و مقامات روحی بوده و نیز از فلاسفه که عقاید مستقل داشته و تحت هیچ نوع تأثیری واقع نمیشدند اسناد و مدارك گرانبهائی در دست است که از نظر خواهیم گذراند .

گرچه این علم تازه و هنوز مراحل ابتدائی را درست نه پیموده ولی عقیده ایمان به وجود جسم لطیف برای ارواح فکر تازه‌ئی نبوده و شاید از زمانیکه

بشر توانست در عالم خلقت و طبیعت فکر کرده و برای هرچیز راه حلی پیدا کند. این عقیده طرفداران و پیروان بیشماری داشته که متأسفانه برای نداشتن معلومات کافی و اسبابهای لازم نمیتوانستند در این راه تجربیات بیشتری نموده و کشفیات خود را بدیگران عملا ثابت نمایند.

در قرون گذشته تقریباً بیشتر از ملل پیرو همین عقیده بوده ولی معلومات و شناسائی آنها در بارهٔ این جسم اثیری سیال مبهم و ناقص بوده هرچه زمانه جلوتر رفت و بشر میانهٔ روح وجسم بیشتر کاوش و تجسس کرد بهمان اندازه نظریه های مخالف و متضادی در بارهٔ پراسپری بظهور رسید این فرضیه ها از پارهٔ جهات تا اندازه ئی نزدیك بحقیقت بود ولی صحت و درستی هیچ یك بدرجهٔ بیان حقیقت معرفة الروح طرف اطمینان نیست زیرا پایه و اساس این علم برروی تجربه و عمل گذاشته شده نه بروی فرضیات و عقاید شخصی.

انسان تنها بوسیلهٔ سعی در بررسی های سطحی و نظریه های فرضی نمیتواند اطمینان حاصل کند که به مقصود نایل میشود مگر آنکه علم و دانش را هم به کمك بخواند یعنی برای پی بردن بموضوع کمك و همکاری تجربه وامتحان وعلم همه باهم لازم است و فقط یکی از اینها برای موفقیت کافی نیست.

در هرحال علمای مانیتیسم هم چنانکه بعدا خواهیم دید از راه دیگری علماً وعملا به این نتیجه رسیده اند که روح پس از مرگ دارای پیکرمادی بغایت لطیفی است که شخصیت آنرا حفظ مینماید.

یك نوع قوه وخاصیت بخصوصی در پاره ئی از اشخاص که مدیوم (وسیط) نامیده میشوند وجود دارد که بتوسط آن نیرو در حالت طبیعی و بیداری میتوانند ارواح را چنانکه هستند مشاهده نمایند مشاهدات این اشخاص هم گفته های دیگران را که بوسیله خواب مقناطیسی با ارواح تماس پیدا کرده اند تصدیق و تائید مینمایند.

«ویسألونك عن المحیض قل هوا ذی و اعتز لوا لنساء فی‌المحیض ولا تقربوهن‌حتی‌یطهرن . »

ترجمه : و از تو در بـارهٔ حیض می پرسند بگو آن‌آزاری است . ودر هنگام حیض از زنها دوری کنید وبا آنها نزدیکی نکنید تاموقعیکه پاك‌شوند.

تفسیر پزشکی ـ خداوند در بدن انسان دو نوع ترشح در نسوج،تولید و خلق فرموده که کم و زیاد شدن‌آن نظم دستگاه عظیم و پیچیدهٔ بدن رامختل کرده موجب تولید بیماری های مختلف و گاه منجر بمرگ میشود .

نوع اول ـ ترشحاتی است که باید از بدن بخارج دفع شود مانند ادرار که سموم بدن را بخارج میریزد و کم شدن ادرار در بیماری‌ها بسیارخطرناك و اغلب اگر چند روزی ادامه پیداکند انسان را مواجه با مرگ میکند . ـ

نوع دوم ـ ترشحاتی است که در غدد داخلی بدن مانند لوزا لمعده ـ تخمدان ـ بیضه ـ غدهٔ فوق کلیه تـرشح میکند و در خون ودوران دم وارد میگردد و هرکدام از ترشحات نوع دوم عامل عملیات بس مهم و قابل توجهی در بدن میشوند و کمی و زیادی آنها تولید عوارض‌گوناگون خواهد کرد که بحث و تشریح در عملیات غدد بدن اکنون مورد نظر مانیست.

خون حیض خون حیض از نوع ترشحات‌سمی است که بایستی‌بخارج از بدن ریخته شود و کمی و زیادی آن در بانوان تولید بیماریهای مفصلی میکند و مطابق علوم جدید حیض یك نوع بیماری است و در حین حیض نبایدبازنها نزدیکی کرد و دنیا قبل ازآنکه این آیه‌نازل شود ازانواع غدد و ترشحات‌داخلی وخارجی آن چیزی نمیدانست تا آنجا که امروز کشف و تحقیق شده درهنگام حیض .

علت‌دستور اجتناب اعضای تناسلی در حال‌احتقان و هجوم الدم شدید و اعصاب درهنگام حیض بواسطهٔ ترشحات غده هایٔ داخلی در حال‌اضطراب است و از این جهت اختلاط جنسی در حین حیض برای هر زن و مرد خطرناك است .

خطر برای بانوان ـ اختلاط جنسی در حال حیض بعلت انفصال عصبی ممکن است بکلی باعث قطع شدن خون ریزی شده و تولید درد های شدید و خطرناک کند و اغلب تولید دمل های داخلی رحم نموده گاهی هم موجب عفونت خون و منجر به مرگ می گردد .

در اشکال خفیف هم چون اغلب تولید ورم تخمدان میکند ممکن است بانوان را مقطوع النسل کند .

خطر دیگر مقاربت در حین قاعده برای بانوان آنست که بانوی آلوده به حیض در این موقع استعداد فوق العاده ئی بجذب و ابتلای بیماری های میکربی دارد بهمین ملاحظه در اوان قاعده و حیض و یا در اواخر آن سوزاک سیفلیس ـ شانکر نرم بهتر در اعضای تناسلی بانوان جایگزین میگردد و چون میکرب ها خون را که مادهٔ غذائی آنهاست بقدر کفایت در دست رس دارند با کمال حدت و شدت بیماری را کسب و جذب نموده و بسرعت پیشرفت میدهند بقسمی که سوزاک در زنها ممکن است چندین سال عوارض تخمدان ندهد ولی اگر در حین حیض زن مبتلای بسوزاک گردید در ظرف چندروز با کمال شدت علائم تورم تخمدان با تب شدید و درد طاقت فرسا و بسیاری از بیماریهای مختلف دیگر بروز خواهد کرد .

ضرر برای مرد ـ مرد ها نیز اگر در حین حیض با زنان نزدیکی کنند گرفتار مصائب چندی خواهند شد که از آن جمله از نظر عصبی و روحی اشمئزاز و تنفر جنسی است بطوریکه ممکن است مرد را بکلی در آتیه از عمل جنسی متنفر سازد چنانکه گاهی دیده شده در نتیجهٔ مقاربت در حین حیض مرد بکلی قوای جنسی خود را برای بیماری مخصوص روحی از دست داده و در آتیه نسبت بزنان بدبین و کج رفتار شده است .

از نظر بیماریهای میکربی نیز مردان در این حالت فوق العاده در خطر میباشند زیرا بیماری سوزاک و سیفلیس هر قدر در زن کهنه و مزمن و خفیف است در حین حیض بعلت خون زیاد و میل الدم اعضای تناسلی حدت و شدت پیدا کرده و مرد بمحض نزدیکی با این قبیل زنان آلوده خواهد شد در صورتیکه در غیر این موقع ممکن است همان زن بعلت مزمن بودن بیماری مرد را آلوده نکند

بقلم آقای ... قهرمانی
مؤسس کنگرهٔ دین

دین و دانش

بعقیدهٔ من: کلیهٔ اسرار معارف الهیه و علوم معنوی و فنون مادی (حتی صنایع عصر الکتریك واتم که دیده جهانیان را بخود مجذوب وخیره ساخته) برانبیاء علیهم‌السلام بوسیلهٔ وحی آسمانی نازل ، و برای حکماء ازطریق اشراق ربانی حاصل گردیده و بارها بر اثر حس کنجکاوی بشر مدارج تکامل را پیموده‌و چون باعلی درجه کمال رسیده دردست تمدن یکباره از بین رفته (و یکروز ربوبی پایان یافته) باز دور دیگر از سر شروع گردیده است .

«ما پس از تمهید یك مقدمه و بیان ابواب فلسفه(فهرست علوم) این بحث را دنبال‌خواهیم نمود»

(مقدمه)

ورقای نفس آدمی را دو نیرو (بمنزلهٔ دو بال) موجود است که با آ ن، میتواند باوج سدرهٔ کمال پرواز نماید :

این دو قوه یکی فکر دیگری اراده است ، فکر مشعلدار حقیقت و اراده انگیزهٔ انسان بسوی مدینهٔ کمال میباشد ، وجائت کل نفس معها سائق وشهید. بفکر میتوان همه‌چیز را دانست و بااراده توان هر کار را کرد . وچون درفلسفه از دانستنیها و بجا آوردنیها بحث میشود و فکر و اراده نیروی دانش و کار یا عقل نظر و عمل میباشد بدینجهت دوباب کلی فلسفه را نیز (که از این دو نیرو سر چشمه میگیرد) حکمت نظری و حکمت عملی مینامند :

ابواب فلسفه

۱ ـ فلسفهٔ نظری (آنچه باید دانست) :

یابحث از موجوداتی‌است مجرداز مقدار و ماده: آن فلسفه اولی (آلهیات) میباشد، یا گفتگو درموجوداتی‌است مقیدبمقدار (مجرداز ماده) آن فلسفه‌وسطی (ریاضیات) میباشد یاسخن از موجوداتی‌است مقید بمقدار و ماده: آن فلسفه‌سفلی (طبیعیات) میباشد.

اما الهیات : یا بحث از مطلق مجردات میباشد . آن الهیات بمعنی الاعم است ، یا سخن از مبداء و معاد ، فرشتگان ، کتب آسمانی ، پیامبران روز جزا میباشد آن الهیات بمعنی الاخص (و باصطلاح ادیان مبحث اصول عقاید)است که پایهٔ ایمان باشد . تؤمنون بالله و ملائکته و رسله و الیوم الاخر .

واما ریاضیات: مقدار یا هنگام انقسام فصل مشترك دارد: آن کم منفصل است.

و کم متصل : یا متتالی الوجود (قار) و اجزائش (در طول هم)هر یك پس از دیگری موجود میشود : آن زمان است و یا متوالی الوجود (قار) و اجزائش (در عرض هم) همه با همدیگر موجود میباشند : آن مکان است کم قار هم بدون اعتبار حرکت : هندسه فضائی ، و با اعتبار حرکات هیئت است ، و اگر موضوع رنگ و رسم باشد نقاشی است .

کم منفصل هم : اگر موضوعش نقطه باشد (نه نقطهٔ هندسی که مربوط است به کم متصل) رمل است و اگر موضوع حرف باشد جفر است و اگر عدد باشد حساب است ، و اگر سخن موزون باشد شعر است، و اگر الحان متناسبه باشد موسیقی است.

و اما طبیعیات: اگر موضوع قوه باشد : فیزیك (علم القوه) است(و باعتبار حرکت و سکون مکانیك است) و اگر ماده باشد شیمی (علم الماده) است : ذره شناسی ، زمین شناسی ، آب شناسی ، معدن شناسی ، تشریح (که موضوعش سازمان بدن است) وظائف الاعضاء(که ترکیبی است از تشریح و مکانیك) طب (که موضوعش علاج اعراض و امراض بدن است)همه فنون طبیعی هستند که از بعضی از اینها شعبه های دیگر نیز جدا میگردند :

۲ ــ فلسفهٔ عملی (آنچه باید بکار بست) :

اگر موضوع آن تهذیب نفس باشد : اخلاق است ، اگر تربیت خانواده اشد : تدبیر منزل ، اگر نظم جامعه باشد : سیاست مدن است . سیاست مدن هم ، کر از طریق وحی نازل است شرایع انبیاء علیهم السلام . اگر از راه فکر حاصل ست : علم الاجتماع میباشد .

مقدمه و تقسیم ابواب فلسفه پایان یافت و ما از این سپس مطالب شگرف برا بعنوان وفق دادن دین و دانش دنبال خواهیم نمود .

علم هیئت

آقای عبدالرحیم همایون فرخ

مقدمه

علم هیئت یکی از علوم بسیار شیرین و در عین حال یکی از دقیقترین علومی میباشد که بشر با زحمت و کوشش فراوان در قرون متمادی بسیار آهسته آهسته در آن پیشرفتهائی تحصیل کرده تا پایهٔ آنرا بر مبانی مستحکمی قرارداده است .

کمتر انسانی یافت میشود که مختصر قوهٔ تفکر داشته باشد و از دیدن ستاره‌ها درشب‌های صاف و بی ابر درتعجب و حیرت فرو نرود و مدتی ستاره‌های درخشنده و نقوش آسمانی و کهکشان را بابهت ننگرد .

کسی که از دیدن آسمان و ستارگان در تأمل و اندیشه فرو نرود و مایل نباشد که از علم هیئت کم و بیش اطلاعاتی بدست آورد . مانند کسی است که در یك خانه منزل دارد که نمیداند آن خانه در کدام شهر و کدام محل و کدام کوچه واقع گردیده و همسایگان آن خانه چه کسانی هستند آن خانه چند اطاق دارد شرق و غرب و شمال و جنوب آن کدام است به بازار و سایر محلهای عمومی چقدر فاصله دارد و راه آنها از کدام جانب است .

علم هیئت یکی از علوم بسیار قدیم میباشد و حقاً بعضی آنرا ملکهٔ علوم نامیده‌اند این بحث مبحثی است که توجه بشررا از قدیمترین ازمنه جلب نموده است . هر چند تاریخ زمان پیدایش آنرا برای ما معلوم نمیکند ولی این را بطور تحقیق میدانیم که ساکنین اولیهٔ کرهٔ زمین نه تنها اجرام آسمانی‌را بابهت و تحیر تماشا میکرده اند بلکه ستایش گاه هائی بافتخار آنها ساخته و عده‌ئی از آنها را بعنوان خدایان میپرستیدند .

دانشمندان قدیم ایرانی اهمیت این علم را کاملا میدانستند و زحماتی کشیده و کتابهای مهم و دقیق نوشته اند ولی چون از کاروان ترقی عقب افتادیم در این علم هم مانند سایر علوم راه قهقرا پیمودیم . و دیگر یك نفر دانشمند و استاد هیئت درایران تربیت نشد خصوصاً که باتوسعهٔ علوم واختراع آلات دقیق وعظیم مانند آلات حسابهای نجومی و استروسکوب و تلسکوب وغیره که ملیونها تومان هزینه دارد این علم محتاج به این وسائل شده که متأسفانه این وسایل درایران وجود ندارد

نمیخواهم تاریخ علم هیئت را در ایران و ترقی آن و شرح حال دانشمندان و کتبی که در این علم نوشته اند بشمارم زیرا خود کتابی مفصل میشود . آنچه در نظر است اولین کتابی که مجملا انکشافات دوسه قرن اخیر را بفارسی شرح داده کتاب هیئت جدید است که مرحوم عبدالرحیم طالب اوف از زبانهای اروپائی ترجمه کرده و بیش از چهل سال پیش طبع شده است یکی دو فقرهٔ دیگر هم از کتب اروپائیها ترجمه و اقتباس کرده و چاپ نموده اند اینها نیز از هر حیث ناقص است زیرا علم هیئت دوجنبه و صورت دارد : یکم قسمت و جنبهٔ علمی و عملی آنست و عبارت است از طریقهٔ حساب کردن و یافتن مجهولات بطرق مختلف با آلات واسبابهای گوناگون. مثلا طریقهٔ تعیین بعد خورشید و سایر سیارگان منظومهٔ شمسی و سیارگان ثابت و تعیین حجم و قطر و وزن آنها و معلوم کردن میزان حرارت و نور و اجزاء وعناصر مرکبهٔ آنها و اینها خود عمری تحصیل لازم دارد تا شخص بتواند بفهمد و عمل کند و حقیقت مجهول را معلوم سازد.

دویم ـ نتیجهٔ تحقیقات و انکشافات دانشمندان است که دانستن آنها مستلزم تحصیل وزحمتی نیست ولی فواید آن بسیار است زیرا انسان اززحمات و انکشافات دیگران با خبر میشود و شگفتیهای بسیاری را میخواند و میفهمد که علاوه بر باز کردن اذهان و افکار و توسعهٔ قوای متخیله و غیره خود فی نفسه شیرین و مشغول کننده است و انسان هیچگاه از خواندن و اطلاع یافتن بر آنها سیر نمی شود بلکه علاقه و عشقش زیادتر میگردد .

کتبی که در این چهل پنجاه سال اخیر ترجمه و تألیف شده است از قسم دوم میباشد زیرا از قسم اول خواننده ندارد و بر فرض آنکه چهل یا پنجاه نفر هم یافت شوند که کتابهائی از قسم اول بخواهند مطالعه کنند هیچکس در صدد تألیف یا ترجمهٔ کتابی که چهل یا پنجاه نفر خواننده داشته باشد بر نخواهد آمد .

واما کتابی ازقسم دوم هم که حاوی تمام اطلاعات و انکشافات سالهای اخیر باشد تهیه نشده واحیاناً کسانی هم بترجمهٔ اینگونه کتب میپردازند که ازاطلاعات و اصطلاحات فارسی آن بیگانه هستند حتی مثلا اسامی ستاره های

بهرن وشعروف راهم نمیدانند و در ترجمه های خود همان اسامی انگلیسی یا
انسهٔ ستارگان یانقوش را مینویسند وعلاوه برآنکه خدمتی نمیکنند اهمیت
ان وملت ایران راهم کم‌میکنند وایرانی را یك ملتی معرفی‌مینمایند که حتی
رای یمانی را که درخشنده‌ترین ستاره‌های ثابت قدر اول است نمیشناخته و
می برای آن قائل نبوده است (در اینجا ایراد بر ما نگیرند که شعرای یمانی
م عربی این ستاره است نه نام فارسی‌آن ، ماهم‌باتصدیق‌به‌این‌اعتراض‌میگوئیم
ه چون ایرانیان پس از قبول دین اسلام بمرور تمام کتب علمی خودرا بزبان
بی نوشتند بیشتر اسم‌ها واصطلاحات علمی فارسی ازمیان رفته وهمان اسم‌ها
اصطلاحات عربی را اختیار کرده‌اند ودرحقیقت‌میتوان گفت اینگونه اسم‌ها و
سطلاحات فارسی شده و بین فارسی زبانان‌وعربی زبانان‌مشترك است .)

نگارنده درصدد است مباحث متعلق به قسمت دوم این علم را که بسیار شیرین
رای هرکسی تااندازه‌ئی لازم است ترجمه وتألیف نماید که در حقیقت پس از
مام . خودکتابی جامع ومرتب ومسلسل وحاوی‌اطلاعات وکشفیات تا سه سال
ش باشد وبرای نیل باین مقصود ناچار بعضی اطلاعات که مانند مقدمه برای
للاعات دیگر محسوب میگردند بترتیب باید ذکرشود تاازاطلاعات وکشفیات
می که درآخر این مبحث بیان خواهد رسید باسابقه ومطلع شده باشند .

باوجود پیشرفتهای‌زیاد وکشفیات مهمی که در علم هیئت پیدا شده هنوز
ضی از مردم معتقد هستند که زمین مسطح واجرام سماوی‌تمام بدور زمین
گردند ، هرگاه شخصی بخواهدباین نوع مردم‌ثابت کندوآنها را باشتباهشان
گاه سازد موجب زحمت ودردسر اومیشوند .

یکی ازعلماء هیئت موسوم به آقای داوید سن که ازمشاهیرعلم هیئت‌واین
تاب غالباً ازگفتار او اقتباس میشود میگوید چندی پیش‌یکی از این اشخاص
مه‌ئی بمن‌نوشت‌ودرنامهٔ‌خویش ادله‌وبراهینی برای ابطال عقیدهٔ به متحرك‌بودن
ین نوشته‌بود‌من کوشش کردم که‌اشکالات اورا مرتفع‌واورا قانع سازم امانتیجه
خشید وبالاخره‌نامهٔ تندوخشنی به من نوشت‌ودرآن مرامتهم به بی‌دینی‌نموده
د وازجمله ادلهٔ‌این تهمت آیهٔ ۵ مزامیر ۱۱۴ را شاهد آورده بود که میفرماید
که بنیاد زمین رانهاده‌است که تاابدحرکت‌نکند » .

هنوز رصد خانهٔ گرینویج مراسلاتی از اشخاصی دریافت میدارد که معتقد به مسطح بودن زمین هستند و براهینی ذکر میکنند که کرهٔ زمین در وسط جو ساکن و ثابت است و تمام اجرام آسمانی بدور زمین که مرکز آنهاست می چرخند.

هرکس در اطاقهای راه آهن سوار شده باشد این تجربه را دیده است که موقعیکه ترن سواری او از ایستگاه بیرون میرود چون از کنار یك ترن دیگر عبور میکند در اول تصور میکند که آن ترن ایستاده ، بطرف مخالف میرود ودرحقیقت انسان تامدتی در تردید وشك است که ترنی که اوسوار است درحرکت است یاترن دیگرهمین حال درزمین وستاره هاست ، ماتصور میکنیم که ستاره هائی ازمشرق بطرف مغرب درحرکت هستند درصورتیکه مطلب غیراز این است وستاره ها نسبتاً ساکن وزمین ازمغرب بسمت مشرق میچرخد امتحانات دیگری هست که بطور قطع ثابت میسازد که زمین باین طریق وازاین سمت یعنی ازسمت مغرب بسمت مشرق چرخ میخورد اما قبل از خواندن کتابهای مقدماتی هیئت نمیتوان پیرامون این تجربیات رفت و آن امتحانات رابجا آورد.

بحث زیر برای این مقام کافی و تااندازه ئی موضوع را مدلل میدارد :-

هرگاه اجرام آسمانی همه بدور زمین میگردند و مرکز آنها زمین است ستاره هائی که بسیار دورهستند نسبت به ستاره هائی که نزدیک ترهستند باید سرعت بسیار زیاد عجیبی داشته باشند. این را میدانیم که ستاره ها درمسافتهای مختلفی نسبت بزمین واقع هستند(این موضوع بعداً درهمین کتاب بحث خواهد شد) بنابراین سرعت سیر ستاره ها باید طوری مرتب شده باشد که آنهائیکه دورترهستند ملیونها مرتبه سریعتر از آنهائیکه نزدیکتر هستند حرکت کنند تا آنکه تمام آنها حرکتشان را دریك وقت انجام دهند. چه قدر آسانتر وساده تر است که قبول کنیم که کرهٔ زمین درهرشبانه روز یکمرتبه دورخود میچرخد و حرکت اجرام آسمانی فقط ظاهری است و بواسطهٔ حرکت زمین است که بسمت مخالف این حرکت ظاهر میچرخد یعنی زمین است که ازمغرب میچرخد و بواسطهٔ نداشتن تکان و آرامی و بزرگی زمین ماتصور میکنیم که ستاره ها از مشرق بسمت مغرب حرکت میکنند.

ظرائف:

نوکر راستگو

طلبکار: آقا منزلند؟ نوکر: خیر آقا

طلبکار: کی تشریف میآورند؟ نوکر: واله آقا هر وقت دستور بدهند که بگوئیم خانه نیستند دیگر برگشتنشان باخداست!.

حیف که دیر شد

در مجلس میهمانی بزرگی مهری دختر هشت ساله در سر میز نهار دست برپهلوی پدرش زده گفت: باباجان، باباجان. ولی پدرش باو تغیر کرده و گفت: خفه شو، بچه بایدسر سفره ساکت باشد.

ولی همینکه ناهار بآخر رسید رو بدختر کرده گفت: مهری جان حالا بگو به بینم چه میخواستی بگوئی؟.

مهری جوابداد: حیف که حالا دیر شده. چون یك مگس در سالاد شما بود و آنرا خوردید!

پالتو پوست

خانم ـ آقا اگر گفتید یکی از بهترین محسنات پالتوی پوست من چیست؟

آقا ـ بهترین حسن او اینست که بعینه مثل پوست بدن‌شماست!.

علت زیادی ازدواج

چرا در تابستان تعداد ازدواج بالا میرود؟

ـ چون فشار گرما عقل ها را سبك میکند.

گدای روانشناس

خانم بگدا ـ این ده شاهی را بگیر بسلامتی من دعا کن

گدا ـ خانم از رنگ شما پیداست که حتی دعای پنجریالی هم در شما اثر نمیکند.

قصهٔ خرس

بچه ـ مامان جون ترا بخدا امشب هم وقت خواب قصهٔ خرسه را برا
زیرا هروقت شما را می‌بینم بیاد خرسه می‌افتم !.

خر باهوش

روزی معاویة بن مروان از کنار آسیای کوچکی میگذشت. دید خ
بسنگ آسیا بسته‌اندو آنرا میگردانندو بگردنش (زنگوله‌ئی) آویخته‌شده که
حرکت آن . صدای زنگ بیرون می‌آید

به آسیابان گفت : چرا زنگوله بگردن‌خر بسته ای ؟ آسیابان جواب
چون گاهی بخواب میروم و چرت میزنم این زنگوله را بگردن خر آ
ام که اگر خر از رفتن باز ماند و زنگوله از صدا افتاد فوراً از خواب
شوم و خر را بحرکت مجبور کنم .

معاویه گفت : ممکنست که خر در سرجای خود بایستد و سرش را ته
بدهد که زنگوله‌تکان بخورد و تو خیال کنی که خر مشغول کار است :
(معاویه در موقع گفتن این حرف سر خودرا هم تکان میداد تا آ
موضوعرا خوب بفهمد) آسیابان گفت : در این صورت باخری که مانند
باهوش باشد چه میتوان کرد ؛ ؟

پنی سیلین

بانو به دکتر ـ اگر پنی سیلین تزریق کنم حامله خواهم شد ؟
دکتر ـ خیر. زیرا پنی‌سیلین میکرب کش است نه میکرب زا .

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

کلاغی در ضمن نصیحت ببچهٔ خود گفت هروقت دیدی آدمیزادی
زمین خم شد. فوراً فرار کن چون ممکن‌است بخواهد سنگ بر دارد و تورا
زاغچه گفت من عمل باحتیاط میکنم و بمحض اینکه آدمیزادی ا
دیدم میگریزم شاید سنگی در آستین داشته باشد.

گزارش بمشترکین محترم

چون با نشر این شماره ثلث تعهد خودرا از حیث چاپ و انتشار ۱۲جلد در سال انجام داده ایم و این مؤسسه رامال مشترکین محترم میدانیم لازم دانستیم گزارش جامع الاطرافی به نظر محترمشان برسانیم .

الف وضعیت مالی تا آخر بهمن ماه ۱۳۲٤

۱ ـ نشریه در چهار هزار شماره چاپ میشود .

۲ ـ در حال تحریر ۳٤۰٤ نفر مشترك دارد .

و ۲۲٤ جلد برای مبادله توزیع میشود .

۳ ـ پولی که تا حال مصرف شده ۲٤۲۷۸٦/۱ ریال است

٤ ـ وجوه اشتراك وصول شده ۱۰۳۰٤۲ ریال .

٥ ـ قرض فعلی ۱۳۹۷٤٤/۱ ریال است

بااینکه خیلی متضرر شده ایم معذالك مصمم هستیم بحول و قوهٔ الهی تا به آ خر تعهد خود را انجام دهیم .

خوانندهٔ گرامی اگر وجه اشتراك را تابحال نفرستاده اید البته فوری ارسال خواهید فرمود که بیش از این در مضیقه نباشیم .

ب ـ وضعیت انتشار

۱ ـ جلد اول و دوم بموقع منتشر گردید ولی در حین چاپ جلد سوم لزوم تعمیرات ضروری چاپخانه انتشار جلد سوم را قریب یکماه بتأخیر افکند

۲ ـ با اینکه تعویق روز انتشار در اصل موضوع که نشر دوازده جلد باشد خللی وارد نمیسازد کوشش میکنیم جلد پنجم را انشاءالله تا قبل از عید طبع و منتشر کنیم که تعویق حاصله جبران شود و بمناسبت تعطیل عید چاپ و انتشار شماره فروردین و اردیبهشت تواماً در اردی بهشت بعمل میآید و سپس هرماه مرتب و بموقع توزیع میگردد .

۳ ـ چون بعضی از مشترکین از نرسیدن نشریه شکایت داشتند تصمیم گرفته شد اولا در تهران بوسیله موزع مخصوص توزیع شود .

ثانیاً – در ولایات کلیهٔ مجلدات مشترکین بوسیلهٔ یکی از آقایان نمایندگان یا اگر نماینده نداشته باشیم بوسیلهٔ یکی از مشترکین محترم سفارشی ارسال شود که بوصول نشریه اطمینان کامل حاصل گردد.

البته این اقدامات بر هزینه پیش بینی شده می افزاید ولی در وجه اشتراك تغییری حاصل نخواهد شد.

از خوانندهٔ عزیز تمنی میشود در صورت تغییر مأموریت یا تبدیل مکان اداره را مطلع فرمائید و نیز هرگاه شماره ئی نرسید مستحضرمان فرمائید.

ج - کاغذ و مطالب

با اینکه طبق گزارش مالی کاملا در مضیقه هستیم طبق نظر اکثریت مشترکین محترم تصمیمات زیر گرفته شده.

۱ - چون اکثر خوانندگان طالب مطلبند نه کاغذ از این شماره باستثناء پشت جلد قرآن. کاغذ باقی نشریه مطابق نمونه ئیست که در این شمار ملاحظه مینمائید.

از تفاوت قیمت کاغذ موفق میشویم بر چهل و چهار صفحه تعهدی بیست صفحه بیفزائیم.

در این جلد با این تصمیم ناگهانی چون مطالب جالب دیگر بقدر کفایت پیش بینی نشده بود تغییرات زیر داده شد.

۱ - کلام الله مجید دو برابر چاپ شد،

۲ - بر حقوق جزا، دادرسی نظامی، اصول محاکمات جزائی، معرفةالروح تجربتی نیز هریك دو صفحه افزوده شد.

۳ - دو مبحث زیر هریك در دو صفحه شروع گردید:

۱ - دین و دانش ۲ - ظرائف

٤ - چهار صفحه هیئت و چهار صفحه این گزارش علاوه گردید. چهار صفحه آگهی اضافه بر مندرجات است

در شماره های بعد در نظر است.

اولا - در هرجلد قرآن مجید مثل این شماره چهار صفحه باشد،

ثانیاً - مطالب گوناگونی از قبیل خلاصهٔ اخبار ماهیانهٔ جهان - بهداشت قبل از طبیب - داستان - متنوعه - اختراعات و اکتشافات و شناسائی مؤسسات عمومی و غیره در ۱۴ صفحه صفحات آزاد نشریه را تشکیل خواهند داد.

ولذا بعد از این هرجلد دارای ٦٤ صفحه خواهد بود اگر در تغییر این مطالب و درج مطالب دیگر نظری دارید خواهشمندیم نظر خودرا مرقوم فرمائید تاموافق نظر اکثریت رفتار شود.

د - مستدعیات ما

۱ - چون هزینهٔ پستی مأهفت برابر بیش از مبلغ پیش بینی شده گردیده هروقت نامهٔ مرقوم میفرمائید دوریال تمبر پست ارسال فرمائید (به استثنای آقایان نمایندگان که ما از زحماتشان خجلیم)

۲ - بامعرفی مشترکین جدید و ارسال وجه اشتراک آنان مارایاری فرمائید

۳ - مراسلات یاوجوهی که ارسال میفرمائید با نامه باشد و دارای امضاء و آدرس خوانا باشد

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

کتابهای تازه

مؤلفینی که کتاب جدید تألیف کرده اند با ارسال یکجلد به این اداره کتابشان بدنیامعرفی میشود.

کتب تازهئی که باداره رسیده

۱ - قرآن مجید بدون ترجمه بخط آقای حسین میرخانی هدیه ۲۵۰ ریال

۲ - نامه های دهقان برفقای شهری تألیف آقای باقر انواری لمعه، نظم در ۴۳ صفحه بهاء ده ریال محل فروش کتابفروشیهای عمده.

۳ - نغمهٔ عشاق قسمتی از دیوان آقای مهدی الهی قمشهئی استاد دانشگاه در ۴۰۳ صفحه چاپ شده از طرف شرکت تضامنی محمد حسن علمی و شرکاء تهران خیابان ناصر خسرو.

۴ - جلد اول تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه بقلم آقای عبدالله مستوفی در ۷۸۲ صفحه ناشر کتابفروشی محمدعلی علمی

۵ - الفبای آسان به قلم آقای ابوالقاسم آزاد مراغی در ۵٦ صفحه بهاء ۵ ریا

٦ - ترکیهٔ امروز نگارش سروان دکتر عباس ترسی در ۱۵۱ صفحه بهاء ۱۵ ریا

۷ - آئین خرد اثر سرکار سرهنگ دوم دکتر سیدحسن ابطحی محل فروش اصفهان چهارباغ تجارتخانهٔ سپاهانی بهاء ۵ ریال .

۸ - نغمهٔ حسینی تاریخ منظوم حضرت سیدالشهداء ع اثر آقای مهدی الهی قمشه‌ئی استاد دانشگاه تهران در ۳۰٤ صفحه

۹ - دو بیتی های فارسانی اثر آقای کمال مرتضویان فارسانی طبع شد در کتابخانهٔ صافی اهواز ۲۰۰ دوبیتی

۱۰ - رباعیات اصلاح اثر آقای محمدرضا دریسی اصلاح . طبع شده در چاپخانه بهار ایران شیراز در ۷۲ صفحه .

۱۱ - لوح حضرت فاطمه ع و ترجمهٔ آن بفارسی ترجمه آقای احمد جواهر مدیر مجلهٔ کوکب درخشان کرمانشاه در ۱٦ صفحه

نخستین نامهٔ الفبای آسان

کتاب اول الفبای آسان قریباً از چاپ خارج خواهد شد بهاء هرجلد ۲ ریال است برای دریافت هرگونه اطلاع به آقای ابوالقاسم آزادمراغی به آدرس تهران بالای خیابان سی‌متری روبروی خیابان ناهید مراجعه شود .

مهر میهن

روزنامهٔ مهرمیهن روزنامه‌ئی است که بمدیریت آقای دکتر محمود شروین از اول فروردین ۱۳۲۵ در تهران منتشر میشود

قیمت اشتراك		شالیانه	ششماهه	سه ماهه
« «	داخله	۳۰۰	۱٦۰	۹۰
« «	خارجه	٤۰۰	۲۲۰	۱۲۰

نشانی - خیابان لاله‌زار مقابل کوچه رفاهی تلفن ٤-۲۲

پرسش و پاسخ

اداره محترم مجلهٔ اخگر

- پرسش : خواهشمنداست لطفاً نام گویندهٔ دو مصرع و یك بیت زیر و همچنین اسم دیوانهائی را که این اشعار در آنها چاپ‌شده تعیین فرموده و باینجانب اطلاع دهید :

۱ - لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

۲ - بخت گر بر گردد از پالوده دندان بشکند

۳ - بوم نوبت‌میزند درطارم افراسیاب پرده‌داری‌میکند در قصر قیصر عنکبوت

ونیز متمنی است مرقوم فرمائید که آیا برای قیود مرکب از یك صفت و یك قید تشکیل شده قاعده‌ئی هست که بین صفت وقید باید یك واو عاطفه باشد یا خیر؟ مثلا(کور کورانه)صحیح‌است‌یا(کورو کورانه)؟ وچنانچه‌استعمال واوعاطفه‌لازم نباشدحرف آخر صفت‌ساکن‌است یامتحرك؟درصورت‌اخیر باچه‌حرکتی‌ضمه‌یا کسره؟

یکی‌ازمشترکین‌نشریه‌اخگر . جمیل‌میراغلو-رایزن‌سفارت‌کبرای‌ترکیه

پاسخ : ۱ - در اخبار وارد است که درجنگ حضرت‌علی با عمروبن‌عبدود (جنگ خندق) هاتفی میخواند « لافتی الا علی و لاسیف الاذوالفقار » شعرای ایران با حذف واو آنرا مصراعی ساخته و آنچه بخاطر میآید اولین نفر گویا شاعری از اهل کرمان بوده که متأسفانه نام او از نظر محو شده است .

۲ - مصرع : بخت گر بر گردد از فالوده دندان بشکند ، در اشعار فکاهی آقای تقی (مستشار اعظم) در کتاب‌حکیم‌سوری‌درج‌است‌ومطلع‌آن‌اینست:

هر که‌خواهد کردن این‌مرغ بریان‌بشکند گردن اورا خدای حی سبحان بشکند

ولی موضوع مصرع منظور نثراً از امثال قدیمه است .

۳ - بیت : (بوم نوبت میزند در طارم افراسیاب الخ) در کتاب مرزبان‌نامه بطور شاهد ذکر شده ولی از نام شاعر در آن کتاب ذکری نشده !!

٤ - کورکورانه با سکون حرف سوم صحیح است و منظور تأکید است

اخگر

آگهی‌ها

روزنامه پرچم اسلام

صبح‌های جمعه روزنامه هفتگی (دینی - طبی - تاریخی) پرچم اسلام بزودی منتشر خواهد شد تقاضای اشتراك از مطب دکتر فقیهی شیرازی فرمائید (بهاء اشتراك سالیانه ۸۰ ریال)

«برای خدمات دفتری»

۱ - جوانی کمسال‌پنجم متوسطه دبیرستان نظام‌را تمام‌کرده عصرها برای خدمات دفتری حاضر است .

۲ - جوان‌نجیبی دارای دیپلم‌ادبی‌برای خدمات‌دفتری‌حاضراست .

قابل توجه نویسندگان ارجمند

ازنویسندگان باذوق تقاضا میشود هر گونه مطلب‌علمی ، اکتشافی ، ادبی فکاهی راکه شایسته درج میدانند بر روی یکطرف کاغذ خوانا نوشته بانضمام ۲ ریال تمبر پست‌ارسال‌فرمایند .

هرماه به انتخاب هیئت تحریریه به بهترین نویسندگان ۵۰۰ریال وبه نفر دوم ۳۰۰ریال وبه نفرسوم ۲۰۰ ریال جائزه داده خواهد شد .

قابل توجه ارباب مطبوعات

تاآنجاکه ما اطلاع داریم برای پخش‌مطبوعات در ولایات درنقاط زیر بنگاههائی تشکیل شده و برای نمایندگی و توزیع جراید آماده است‌وآنچه بعداً اطلاع حاصل شود در مجلدات آتیه درج خواهد شد .

۱ - آبادان : کتابفروشی کلگون تحت مدیریت آقای کلگون کازرونی
۲ - آذرشهر : کتابفروشی صداقت » » » محمدحسین‌صداقت
۳ - اصفهان : بنگاه جهان نما » » » سپاهانی
٤ - اهواز : لوازم‌التحریر فروشی‌شریفی » » » شریفی

آگهی‌ها

۵ـ بوشهر :
۱ـ بنگاه مطبوعاتی سامی تحت مدیریت آقای یوسف سامی
۲ـ کتابفروشی رهنمائی » » » رهنمائی

۶ـ بابل : کتابفروشی نجات » » » نجات

۷ـ خرمشهر :
۱ ـ کتابفروشی اقبال » » » مصطفی احمد زاده
۲ ـ کتابفروشی بوستان » » » بوستانی

۸ ـ دامغان : کتابخانه آذر » » » شاهرودی

۹ ـ رضائیه : کتابخانه تمدن » » » تمدن

۱۰ـ رودسر : بنگاه مطبوعاتی » » » محمد پورمحمدی

۱۱ـ زنجان :
۱ـ کتاب و نوشت افزار فروشی منزوی » » » منزوی
۲ـ کتاب و نوشت افزار فروشی زعفری » » » زعفری

۱۲ـ سبزوار : کتاب خانه مجمع الصنایع » » » مجمع الصنایع

۱۳ـ ساری :
۱ ـ کتابخانه فردوسی » » » بلوکی
۲ ـ کتابخانه سنگ » » » مهدی سنگ

۱۴ـ شیراز :
۱ ـ پخش مطبوعات » » آقایان سیدعلی میرزاده و داوود منشور
۲ ـ بنگاه کتابفروشی خورشید » » آقای احمد نصیر آبادی

۱۵ـ شاهرود : کتابخانه داوودی » » » داوودی

۱۶ـ کازرون : قرائتخانه و کتابخانه صدیقی » » » محمدباقر صدیقی

۱۷ـ کرمانشاه : بنگاه مطبوعاتی فرشته » » » داروگر

۱۸ـ کرمان : بنگاه بنفشه » » » عنایت‌الله ذره‌پرور

۱۹ـ لنگرود : بنگاه مطبوعاتی آزموده » » » اردشیر آزموده

۲۰ ـ ملایر : کتابفروشی دانش » » » علینقی گلزردی

۲۱ـ همدان :
۱ـ بنگاه نراقی » » » بهرام نراقی
۲ـ کتابفروشی بینش » » » عراقچیان

[illegible] میشود به بنگاه‌های فوق‌الذکر مراجعه فرمایند

بهاء آگهی در این نشریه

درصفحات پشت جلد یک صفحه ۲۵۰۰ ریال سطری ۶۰ ریال

در صفحات دیگر یک صفحه ۱۰۰۰ ریال هرسطر ۴۰ ریال

(بمشترکین گرامی صدی بیست تخفیف داده میشود)

شرائط باز کردن حساب در صندوق پس‌انداز ملی

هرشخص رشیدی میتواند برای خود یک حساب پس‌انداز باز کند.

اطفالی که بسن رشد قانونی (هیجده سال تمام) نرسیده باشند ولی قانونی (پدر یا جد پدری) ودر صورت نبودن ولی قیم قانونی آنها میتوانند برای آنها حساب پس‌انداز باز و حق استفاده تا رسیدن ببن رشد قانونی با آنها و سپس بخود صاحبان حسابها واگذار خواهد شد.

اشخاص بیسواد علاوه بر مهر دو قطعه عکس هم باید تسلیم نمایند.

پرداخت اولیه برای باز کردن حساب نبایستی کمتر از ۳۰ ریال (سی ریال) باشد.

بوجوه پس‌انداز بشرح زیر بهره پرداخت میشود:

تا ۲۰/۰۰۰ ریال ۴/۰ (چهار در صد) در سال

از ۲۰/۰۰۱ تا ۵۰/۰۰۰ ریال ۲/۰ (دو در صد) در سال نسبت بمازاد ۲۰/۰۰۰ ریال؛

از ۵۰/۰۰۱ تا ۱۰۰/۰۰۰ ریال ۱/۰ (یک در صد) درسال نسبت بمازاد ۵۰/۰۰۰ ریال

و از ۱۰۰/۰۰۱ ریال ببالا بدون بهره.

تصحیح

از خوانندگان محترم متمنی است سرصفحه‌های صفحات ۳ و ۴ و ۵ این شماره را درموضوع علم‌هیئت که بجای ۱ و ۲ اشتباهی ۷ و ۸ چاپ شده تصحیح فرمایند

آگهی

صندوق پس انداز ملی

مبلغ ۱٫۵۰۰٫۰۰۰ (یکملیون و پانصد هزار ریال)

بعنوان جایزه بطور قرعه بین دارندگـان حساب پس انداز

در سال جاری تقسیم مینماید .

جایزهٔ اول ۱۰۰٫۰۰۰ ریال

(یکصد هزار ریال) است

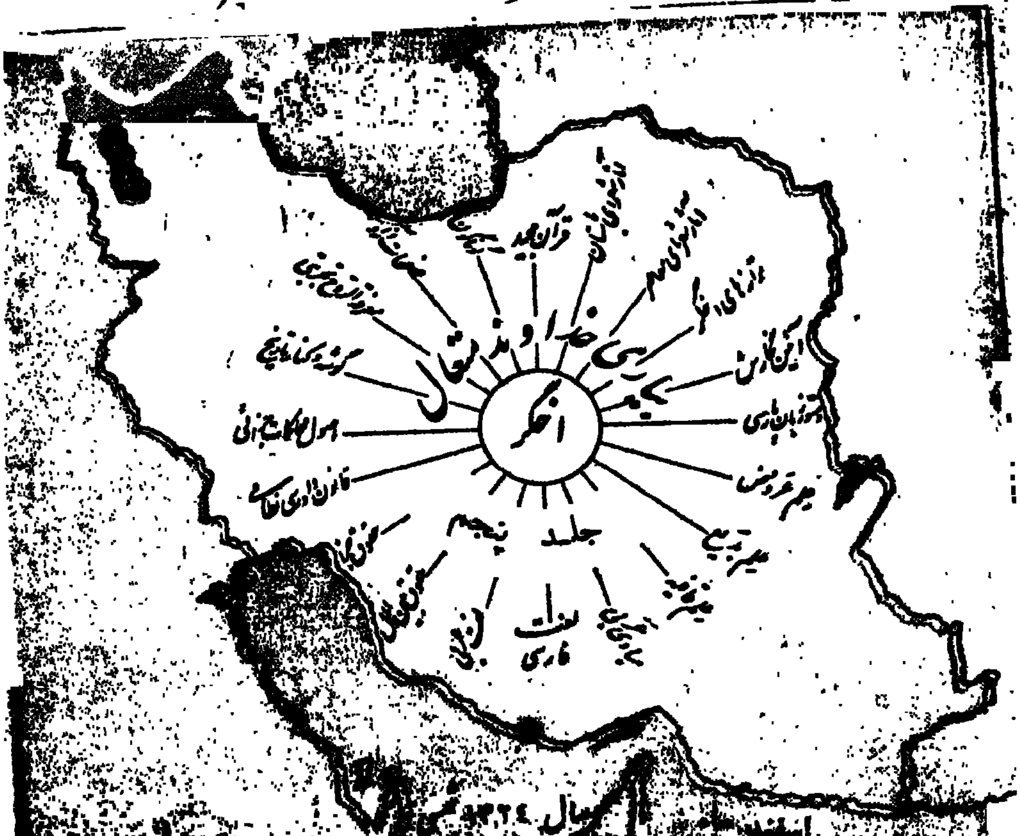
کسانیکه بخواهند از مزایای پس انداز استفاده و در قرعه کشی آن شرکت نمایند بایستی تا قبل از پایان سال در تهران بصندوق پس انداز ملی یا باجه های شهری و در شهرها و شهرستانها بشعبه ها یا نمایندگیهای بانک ملی ایران مراجعه و برای خود وفرزندانشان حساب پس انداز بازکنند .

صندوق پس انداز ملی

ش - ۷۷۲٫۱۴ ۱ - ۲

فهرست مندرجات جلد چهارم

ارمغان



محل اداره : تهران ارگ کوچه ناصرالدین میرزا

اخگر

صاحب و مدیر : سرهنگ احمد اخگر
شمارهٔ بانک ملی ۷۳۴۷ شمارهٔ بانک سپه ۱۸۴۳

اشتراک دوازده جلد در مرکز : ۱۸۰ ریال
در داخله : ۲۰۰ «
در خارجه : ۲۵۰ «

کلام الله مجید

کلام الله مجیدی که نمونه اش را دراین نشریه ملاحظه میفرمائید با ترجمهٔ جداگانه انشاءاله از مردادماه ۱۳۲۵ شروع به‌چاپ‌خواهدشد‌بهاء قبض‌قبل‌ازانتشار ۳۵۰ ریال و با پرداخت چهار قسط نیزموافقت‌حاصل است و به محض‌فروش ۱۰۰۰ قبض قبل ازانتشار چاپ میگردد .

دارالوکالهٔ اخگر

در همهٔ محاکم کشوری و لشکری در تمام مراحل قبول وکالت مینماید

ادارهٔ اخگر

نمایندگی شرکت های داخله و خارجه را با شرایط می پذیرد .

برای معرفی کارفرمایان به‌کارکنان‌وکارکنان به‌کارفرمایان آماده است .

برای پذیرفتن آگهی و انتشار آن حاضر است .

برای کمك به مؤلفین و مترجمینی که کتابی تالیف یا ترجمه‌کرده و قدرت طبع آنرا ندارند مهیا است .

نویسندگانی را که مایل به نشر آثار خود میباشند تشویق مینماید .

« متمنی است برای توضیحات لازمه بدفتر اداره مراجعه فرمائید »

و حال آنکه کتاب خدا را میخوانید چرا از آن اندیشه و تعقل نمیکنید (۴۴) بصبر و نماز از خدا یاری جوئید که امری بسیار بزرگ

و دشوار است مگر بر خداپرستان (۴۵) آنانکه میدانند که در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد و بازگشتشان بسوی او خواهد بود (۴۶)

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتهائی که بشما عطا کردم و شما را بر عالمیان (به نعمت کتاب و رسول) برتری دادم (۴۷) و حذر

کنید از روزی که در آن کسی بجای دیگری مجازات نبیند و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و فدا و عوض قبول نکنند (۴۸) و

بیاد آرید هنگامیکه شما را از ستم فرعونیان نجات دادم که از آنها سخت در شکنجه بودید تا حدیکه پسران شما را کشته و زنانتان را

برای کنیزی نگاه میداشتند و این بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شما را بدان میآزمود (۴۹) و یاد کنید زمانیکه برای نجات شما

دریا را شکافتیم و فرعونیان را در آن غرق کردیم و شما غرق و هلاک آنها را مشاهده میکردید (۵۰) و یاد آرید موقعیکه (برای نزول

تورات) با موسی چهل شب وعده نهادیم پس شما در غیبت او گوساله پرستی اختیار کردید و بیدادگر شدید (۵۱) آنگاه شما را

بخشیدیم و پس از چنین کار زشت از گناه شما درگذشتیم باشد که سپاسگذار شوید (۵۲) بیاد آرید وقتیکه برای رهنمائی شما بموسی کتاب و فرقان

عطا کردیم باشد براه حق هدایت یابند (۵۳) و یاد کنید موقعی را که موسی بقوم خود گفت ای قوم شما از جهالت گوساله پرست شدید

و بنفس خود ستم کردید اکنون بسوی خدا بازگردید و بکیفر جهالت خود بکشتن یکدیگر تیغ برکشید این در پیشگاه خدا بهتر کفاره عمل شما است

آنگاه از شما درگذشت و توبه شما را پذیرفت که خدا توبه پذیر و مهربان است (۵۴) بیاد آرید وقتی که گفتید ای موسی ما بتو ایمان نمیآوریم

مگر آنکه خدا را آشکار ببینیم پس صاعقه سوزان بر شما فرود آمد و آنرا بچشم خود مشاهده کردید (۵۵) پس شما را بعد از مرگ برانگیختیم شاید خدا را

شکرگذارید (۵۶) ابر را سایبان شما ساختیم و من و سلوی (از مرغ بریان و ترنجبین) غذای شما مقرر داشتیم و گفتیم از این روزیهای

پاک و پاکیزه تناول کنید و شکر این نعمت را بجا نیاوردند) نه با ما بلکه بنفس خود ستم کردند (۵۷) و بیاد آرید وقتیکه گفتیم در این قریه (بیت المقدس)

شوید و از نعمتهای آن تناول کنید و از آن در سجده کنان داخل گردید و گویند خدایا از ما درگذر تا از خطاهای شما درگذریم و بر نیکوکاران بیفزائیم (۵۸)

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ
قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَ
ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ ۖ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾ وَإِذْ قَالَ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقَرَةً ۖ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ حزب ٢

پس از آن ستمکاران حکم خدا را تبدیل بغیر آن نمودند پس بسبب ستمکاری و نافرمانی بر ایشان عذابی سخت از آسمان نازل کردیم (۵۹) و بیاد آور وقتی که موسی
برای قوم خود طلب آب نمود ما باو دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ زن پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد و هر سبطی محل آشامیدنی خود را شناخت گفتیم
و گفتیم از آنچه خداوند روزی شما ساخته بخورید و بیاشامید و در زمین بفساد و فتنه انگیزی نپردازید (۶۰) و ای بنی اسرائیل بیاد آورید وقتی که بموسی گفتید ای موسی ما هرگز
کردیم که با یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد از خدای خود بخواه تا برای ما آنچه از زمین میروید مانند خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند موسی گفت آیا
میخواهید غذای بهتری که دارید بپست‌تر از آن تبدیل کنید حال که تقاضای شما چنین است بشهر مصر در آئید که هر چه آنجا بخواهید درخواست کرده اید (چون باز
بار نافرمانی و خودسری کردند) و بر آنها ذلت و خواری مقرر و مقدر گردید و چون بجهت طغیان و ستمکاری بنا حق آیات خدا را
کشتند و انبیاء را بناحق کشتند دیگر بار بخشم و قهر خدا گرفتار شدند (۶۱) هر مسلمان و یهود و نصاری و ستاره پرست که از روی حقیقت
بخدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکاری پیشه کند البته از خدا پاداش نیک یابند و هیچگاه بیمناک و اندوهگین
نخواهند بود (۶۲) و ای بنی اسرائیل یاد آورید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر بالای سر شما نگاه داشتیم که سخت ایمان
شدید را و دستور دادیم که احکام تورات را با عقیده محکم پیروی کنید و پیوسته آنچه در اوست بیاد آرید باشد که پارسا و پرهیزکار شوید (۶۳)
بعد از این عهد و پیمان از حق روی گردانیدند و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمیگشت همانا از زیانکاران بودید (۶۴) محققاً دانسته اید
جماعتی از شما که عصیان ورزیده و حرمت شنبه نگاه نداشتند آنان را مسخ کردیم و گفتیم بوزینه شوید (و دور شدند از قرب حق و مقام انسانیت)
(۶۵) و ما این عقوبت مسخ را کیفر آنها و عبرت اخلاف آنها و پند برای پرهیزکاران گردانیدیم (۶۶) و بیاد آرید
وقتی را که موسی بقوم خود فرمود که بامر خدا گاوی را ذبح کنید قوم گفتند ما را به تمسخر گرفته ای (که کشتن گاو را با یافتن قاتل چه
حزب تناسب است) موسی گفت پناه میبرم بخدا از اینکه سخن بافسوس و تمسخر گویم که این کار مردم نادان است

أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا
فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا
مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا
قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا
وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ
يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ
قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ
يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَا
يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ

ملا طبیعی

حبذا گرز ڪوه پیکر تو | که‌سرش بافلك گران بساشد
چون تواش گرد سربگردانی | زیر پایت گر آسمان باشد
آنچنانش فرو بری بزمین | که نه این باشد ونه آن باشد

(ملانظمی)

نه از کفر سرزلفت دل دیوانه میرقصد | اگررمزی بگویم‌شیخ در بتخانه‌میرقصد
به‌امیدی که‌بالعل‌لبت خواهدمشرف‌شد | می از کام صراحی‌رفته در پیمانه‌میرقصد

شیخ علینقی کمره ئی

میکنم‌هم‌من غلط‌هم میکند جانان غلط | شکوهٔ‌من جور اوهم این‌غلط هم‌آن‌غلط
گفتم ارمه مصحف روی‌توراازمن‌مرنج | سهو شد استغفراله میشود قرآن غلط
گفته ئی‌جائی‌شکایت کرده‌ازهجرم نقی | حاش‌لله کی کجاکذب افترابهتان غلط

وصال شیرازی

جزخون ما که لایق دست نکار نیست | دیگرزخون کیست که‌دستش‌نکار نیست
برعهد سست یارزند خنده روزگار | باآنکه سست عهد ترازروزگار نیست
آسوده ام زرشك وفای تو بارقیب | دانم ڪه‌دوستی تورا اعتبار نیست
دستم تهی وچرخ بکین و تو بی وفا | چون‌من کسی بوصل توامیدوار نیست
تادست میدهد دل یاران بدست آر | پیوسته باغ خرم و گل در کنار نیست
یك شهر باتو لاف محبت زنند ولیك | همچون (وصال) عهدکسی‌استوار نیست

هلالی جغتائی

روزنوروز است‌سرو گلعذار من‌کجاست | در چمن‌یاران همه‌جمعند‌یارمن کجاست
گشته مردم هریکی امروز صید چابکی | چابك‌صیدافکن مردم شکارمن کجاست
نیست یکساعت‌قرار این جان‌بی‌آرام‌را | یارب آن آرام جان بیقرارمن کجاست
سوخت از دردجدائی دل درامیدوصال | مرهم داغ دل امیدوار من کجاست
روزگاری‌شد که‌دورافتاده‌ام‌آخر‌بپرس | کان‌سیه‌روزپریشان روزگارمن کجاست
بود عمری‌برسر کویت هلالی خاکسار | ساعتی‌ایمه نگفتی‌خاکسارمن کجابت

« از جمال الدین دکنی »

مرده پرستی

چو صاحب سخن زنده باشد سخن به نزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه بر لفظ او یکی را سخن در معانی بود
چو صاحب سخن مرد آنکه سخن به از گوهر و زر کانی بود
خوشا حالت خوب مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود

از مثنوی بهاریه پیر وجوان « میرزا نصیر الدین محمد »

دو چیز آرد پس از پیری جوانی رخ گلرنگ و راح ارغوانی
دو چیز انده برد از خاطر تنگ نی خوش نغمه و مرغ خوش آهنگ
ولی گر نغمه نی در بهار است نباشد خوش چو دور از روی یار است
اگر جانان نباشد جان نباشد چه سود از جان اگر جانان نباشد
مبادا عیش بی یاران جانی که بی یاران غم آرد شادمانی
جفاکش چون وفاکیشان نباشند پریشان باش اگر ایشان نباشند
چو خالی گشت بزم از میگساران حریفان جملگی رفتند و یاران
ز صافی مشربان کس نیست باقی نه مینا ماند و نه صهبا نه ساقی
کنون تار طرب بگسسته بهتر نی مطرب چو دل بشکسته بهتر
بهاران گو پس از یاران نیاید سحر گل نشکفد باران نیاید

اهلی شیرازی

ای ز تو گل تازه و تر شاخسار حمد تو گوید همه بر شاخسار
مهر و مه از پرتو تو با چراغ از تو چه فردوس و چه صحرا چه باغ
خاطرش از یاد تو آنکو تهی است در تنش از رشتهٔ جان کوتهیست
از ره پرشور تو پاینده است آدمی از نور تو تابنده است
ور قدم از راه تو برگاشتست مزرع دل دانهٔ شر کاشتست
روزی تو روزی سی روزی است کیست کز آن مانده بی‌روزی است
عالم از آوازهٔ تو یا کریم پر شد و از غفلت خود ما کریم

مرحوم عارف قزوینی (میرزا ابوالقاسم)

داد حسنت بتو تعلیم خود آرائی را — زیب اندام تو کرد اینهمه زیبائی را
قدرت عشق تو بگرفت بسرنیزهٔ حسن — طرفة العین زمن قوهٔ بینائی را
هم مگر فتنهٔ چشم تو بخواباند باز — در تماشای تو آشوب تماشائی را
ای بت شرق بنه پا باروپا تا پای — بزمین خشکد بتهای اروپائی را
کرده سودای سرزلف تو دیوانه ترم — چه نهی سر بسر این آدم سودائی را
فقط اندوخته در عشق شکیبائی بود — کرد تاراج غم عشق شکیبائی را
دل بدریا زده سر راه بیان بگرفت — سر صحرائی من بین دل دریائی را
بی کسی خضر ره عالم وحدت شدو هیچ — کس نیابد به ازین عالم تنهائی را
غلبم جا بسر کوچهٔ بی سامانی است — با چنین جاچه خورم غصهٔ بیجائی را
منحصر شد همهٔ دارو ندارم بجنون — در چه ره خرج کنم این همه دارائی را

آقای ناهید رئیس انجمن ادبی همدان

درجوانی گر بگیرد جهل و نادانی تورا — روز پیری میکشد درد پشیمانی تورا
بدترین بد خواه تو جهل است درملك وجود — میکند آخر هلاك این دشمن جانی تورا
شد بشر تنها نه بهر حلق و دلق وجلق خلق — حرص و شهوت کرده دو را زخوی انسانی تورا
گر کنی یکدم مهار نفس سرکش رارها — میکند این بوالهوس یك عمر زندانی تورا
بهره ور کن خلق را از میوهٔ نخل وجود — ورنه بیحاصل چه سود از عمر طولانی تورا
تانیاری پیش فرمان بزرگان سر فرود — کی کر بندد بخدمت عالی ودانی تورا
گرچه تاآید بکف یاری موافق مشکل است — لیك حل گردد دو صد مشکل به آسانی تورا
همدم نیکو براه مستقیمت آورد — میفرستد یار بد آنجا که میدانی تورا
صحبت یار نکویت بخشد آب زندگی — همدم بد میکند بایك نفس فانی تورا
گرشود بر کشتی اندیشه عقلت ناخدا — او بساحل میکشد از بحر طوفانی تورا
بشنو این تا جان به تن داری میاور بر زبان — گر سپارد محرمی اسرار پنهانی تورا

رهنمای راه ابواب سعادت دانش است
نوردانش میکند (ناهید) روحانی تورا

آقای کیخسرو خشنودی (آهی)

تا که بنمود بمن روی شناسائی را
کرد پابند جنون این دل شیدائی را

تا بگیسوی سیاهش گره افکند ببرد
از دل پرگر هم صبر و شکیبائی را

نرگس مستش اگر آفت جان نیست چرا
برده از جان و تنم تاب و توانائی را

دیده از مهر جمال تو نخواهم برداشت
تا که از کف ندهم قوهٔ بینائی را

پرده بردار ز رخسار و بمردم بنما
آخر ای وامق من جلوهٔ عذرائی را

گفتمش کیستی ای محو جمال تو فلك
گفت از حق بطلب چشم شناسائی را

ترسم آخر ندهد کام دلت را (آهی)
خاصه اکنون که بخود بسته خودآرائی را

از رباعیات آقای محمد رضا اصلاح

دیروز گذشت و نیست فردا ببرت
اندیشهٔ هر دو دور بنماز سرت

دم دان تو غنیمت ای برادر در عمر
کز غصه و اندوه نباشد خبرت

آقای کمال مرتضویان فارسانی - دوبیتی

بزیر موی دلبر روی دلبر
چو در تاریك شب مه بر کشد سر

چو مه آید برون اندر شب تار
تماشا دارد آنشب روی دلبر

آقای بزرگ امید - غزل

ایران بفدای تو همه جان و تن من
زیرا که تو همنام منی هم وطن من

جز فکر توام نیست بسر فکر و خیالی
فکر تو زداید همه رنج و محن من

از ذکر تو یك ثانیه غافل نشوم چون
شیرین شود از ذکر تو کام و دهن من

مام وطن از ملت نادان بفغان است
از حالت مادر شده افزون حزن من

گلزار وطن شد تهی از سنبل و نسرین
بردند حریفان ز جفا یا سمن من

از بیوطنان گشته بهار وطنم دی
زانروی پر از خار شد ستی چمن من

پیراهن آزادی کشور شده پاره
وقت است شود پیرهن من کفن من

در راه نجات وطن از چنك رقیبان
باید شود آغشته بخونم بدن من

ای ناخلفان بهر خدا دست بدارید
از آنکه در این راه بود هم سخن من

دشت و دمن دل شده جای صف اندوه
ای ایزد دادار چه شد صف شکن من

سرشکستن

برده از کف آبرویم بعد ازین با او چه گویم صدتومان دادم که یکشب بچه‌ام بیرون نخوابد
از پس هتك شرافت عذر خواهی را چه سودی طفل راسر بشکنی گردوبه پیرامون نخواهد

۲ - رمل مثمن مقصور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات گوبگویم گو بگویم گوبگویم گوبگوی

وافور وشراب

ایکه وافوری شدی یانوش‌جان کردی شراب میکنی جان و دل خود را در این آتش کباب
خانهٔ خود ازچه روویران کنی بادست‌خویش خانهٔ خود را نخواهد هیچ شیطان هم خراب

درست ونادرست

نادرستان را زبان باشد همیشه نرم وسست از زبان سست کی آیدبرون حرف درست
از درستان حرفها محکم بر آید از زبان سختی وسستی که‌ات درپیش میآید زتواست

دشمن را دوست کردن سخت است

نیك‌بخت‌است آنکه‌دشمن را کندبرخویش‌دوست و انکه سازد دوست را دشمن بود بس‌تیره بخت
دوست راآسان‌توان برخویش‌دشمن‌ساخت‌لیك دوست گردانیدن دشمن بود بسیار سخت

مکنت افتان وخیزان

مکنت اریکروی گردد صاحب آن کاهل‌است قدر مکنت از کجا داند چوبی درد سر است
مکنت ارافتان و خیزان شد بماند پایدار آری آری مکنت افتان و خیزان بهتر است

---

۱ - آبرویش از کف‌برد - دگر با او چه گویم - صد تومان دادم که‌بچه‌ام یك شب بیرون نخوابد
هتك شرافت کرد - عذر خواهی میکند - سرم را شکستی گردو دامنم میریزی

۲ - نوش جان کرد - آتش باده ووافورجان ودل‌را کباب کند - بادست‌خودخانهٔ‌خودویران‌مکن - شیطان هم خانهٔ خودرا خراب نخواهد.

۳ - زبان نادرست‌نرم است - نادرست وازبان‌سست است - اززبان‌سست‌حرف درست‌بیرون نیاید. حرف درست محکم است - پیش آمد سخت‌وسست هر کس ازخود اوست.

٤ - نیك بخت است - دشمن را بخود دوست کند - دوست را دشمن کند - تیره بخت است به آسانی دوست راتوان دشمن کرد - دشمن را دوست کردن‌سخت است.

٥ - مکنت یکروی صاحبش را کاهل کند - قدرمکنت را نمیداند - مکنت بی درد سری است مکنت افتان وخیزان پایدار ماند - مکنت افتان وخیزان از مکنت یکروی بهتر است.

زن وشوهری

شوی وزن بایکدگر گر نیستندی هم طراز زین زناشوئی شکستن هر دو گردن بهتر است
زن اگر لایق نباشد مرد تنها خوش بزیست شوی اگر در خور نباشد شو نکردن بهتراست

سیم و زر

آنچه بتوانی مگو هرگز سخن بیش از لزوم کز لزوم ار بیش شد نبود سخن درد سر است
عقل چون کم میشود گوینده پرگوئی فزود گفتن ارچون سیم باشد خامشی همچون زراست

دروغ جای راست نگیرد

بیفروغ است ار چراغی را فروزند از دروغ وانکه میگوید دروغی نزد خود هم بی بهاست
خانه روشن میکند هر مردنی هنگام نزع کم بپاید گیرد ار وقتی دروغی جای راست

بلبل و دلدل

نیست یکسان در طبیعت زادهٔ یکباب و مام
قاطر از حد بیشتر آمد یکی ز آن دلدل است
بهره‌ئی باشد خدا داده ، خری ارثی نبود
هفت بچه سیره میزاید یکی زان بلبل است

حق و باطل

هیچ نیکو بد نگردد نیز بد نیکو نگشت
نیك داند آنکه نور دانش او را در دل است
بد بود پیوسته بد نیکو بود پیوسته نیک
حق همیشه حق بود باطل همیشه باطل است

---

۱ ـ با هم هم طراز نیستند ـ زن وشوهر باید باهم هم طراز باشند ـ گردنش می‌شکست بهتر بود مجرد بودن به از زن نالایق داشتن ـ بیشوهری به ازشوهر نا سزاوار ۰
۲ ـ هرچه توانی بگوی ـ بیش ازلزوم مگوی ـ سخن بیش ازلزوم سخن نیست ـ درد سراست ـ هرچه عقل کم شود گفتار فزون گردد ـ گفتن سیم است خاموشی زر ۰
۳ ـ چراغ‌دروغ بیفروغ است ـ دروغگو نزد خود نیز کم ارزش است ـ مردنی است هنگام‌مرگ محتضرخانه روشن میکند ـ دروغ‌جای راست نگیرد ـ اگر دروغی‌جای‌راست رابگیرد دیر نپاید ۰
٤ ـ زادهٔ یك پدر و مادرند ـ طبیعت هر کس یکسان نیست ـ قاطر بسیار بدنیا آمده یکی دلدل شد ـ خری ارثی نیست ـ بهرهٔ خدا داده است سیره هفت بچه میکند یکی‌بلبلی میشود ـ
۵ ـ نیکو بدنشود ـ بدنیکو نمیشود ـ نورٔ دانش دردل دارد ـ بد پیوسته بد است ـ نیکو همیشه نیکواست ـ حق همیشه حق است باطل همیشه باطل است

دوسه قرن اخیرمیرزا مهدی خان منشی نادرشاه ومرحوم قائم مقام وامیر نظام ومیرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ومرحوم ادیب الممالك وعبدالرحیم طالب اف منشی روزنامهٔ اخترو نویسندهٔ کتاب احمدو غرائب عوائدملل وغیره ومرحوم میرزا علیمحمد خان کاشانی نویسندهٔ روزنامه ثریا و بعد پرورش و میرزا ملکم خان و مرحوم لسان الملك سپهر و مرحوم ملك المورخین و مرحوم میرزا علی محمد خان مجیرالدوله نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع قدیم و مرحوم ذکاءالملك فروغی بزرك ومرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملك ثانی که اخیراً مرحوم شدو چندنفر دیگر.

واما نویسندگانی که حیات دارند و نگارنده افتخار دوستی و آشنائی وشناسائی آنان را دارد آقای میرزا محمد خان قزوینی و آقای ملك الشعراء بهار و آقای پور داود و آقای عباس اقبال آشتیانی و آقای میر محمد حجازی و آقای محمد علی ناصح وچند نفر دیگرهستند که نویسنده سعادت درك حضور و شناسائی آنهارا نیافته است متأسفانه از کلیهٔ کسانی که نام برده شد سوای چند نفر مانند شیخ سعدی هیچکدام شهرت جهانی نیافته اند .

ضمناً باید متذکر بود که بیشتر این نویسندگان فقط دریك شعبه و یك سبك تخصص ومهارت داشته ودارند و معدودی هم در شعب بیشتری استاد بوده وهستند ولی به استثناء چند نفرازاستادان قدیم هنوزدرمیان نویسندگان فارسی زبان نابغه‌ای ظهورنکرده است که سبك نگارش را تغییرمهمی بدهد به‌اندازه‌ئی که در زمان حیات خود یا پس ازدرگذشتنش شهرت عالم گیر یابد و چند سالی سبك نگارش او بدون چون و چرا سر مشق عدهٔ زیادی از نویسندگان دیگر بشود یعنی یك نویسندهٔ زبردست و ماهری پیدا نشده است که بتواند در زبان فارسی یك سبك پسندیده وممتاز ومتین وسلیسی بیاورد که لامحاله دریك قرن یا نیم قرن سرمشق سایر نویسندگان باشدودیگران ازاو تقلید کنندو آرزو و آمالشان آن باشد که درنویسندگی خود را به‌او برسانند بلکه آنچه این بنده جستجو ودقت نموده ام هنوز نویسنده ئی رانشناخته ام که برای خود یك سبك و روش مخصوصی اختیار کرده باشد که همواره آن سبك را پیروی وتکمیل کند بلکه هر روز سبك نگارش خود راعوض کرده وپیروی ازاین وآن مینمایندوبهمین علت هیچ سبکی درنویسندگی تکمیل نشده است . اما شرایط نویسندگی چند چیز است .

نخست نویسنده را واجب است که از علوم صرف و نحو و معانی و بیان ولغت زبان مادری خود بهرهٔ کامل اندوخته باشد و از علم عروض و قافیه و نقد شعر بی بهره نباشد وعلاوه بر زبان مادری خود به اندازهٔ کافی وقابل استفـاده یکزبان خارجی دیگر را بداند .

دوم از علومیکه امروز لابدمنه مردم باسواد تحصیل کرده میباشد ازقبیل تاریخ مملکت خود وممالك همجواروتاریخ عمومیعالم وجغرافیا وهیئتوریاضیات (تااندازه‌ئی) و منطق و رجال و افسانه های باستانی میهن خود وملل قدیم و اخلاق تاحدی مطلع باشد وبه‌سایر علوم ازقبیل حیوان شناسی و نبات شناسی و حقوق وزمین شناسی وعلم‌النفس وطب وشیمی و فیزیك آشناومطلع باشدتابتواند درهرمقامی از اطلاعات خود استفاده کند .

سوم آنکه‌بتواندافکارخودرابابهترین وجهی‌باکمترین‌الفاظوربط‌کامل‌مطالب وسلاست عبارات اداکند به نحوی‌که خواننده‌را اسیرسلسلهٔ افکارخود نماید و بدنبال تخیلات وعقیدهٔ خود بکشاند ودرمقامهائیکه لازم آید بتواند درمتخیلهٔ خواننده تأثیرایجادکند واورا متهیج سازد واحساسات اورا برانگیزاند .

اینگونه چیره دستی برای نویسند دست نمیدهد مگر آنکه معانی لغات را نیکوبداند وکلمات معمولی وسهل وساده که عموم آنهارامیدانند ومی فهمند بواسطهٔ مشق‌زیاد درنوشتن و فکر کردن همواره درخاطرش باشد و بتواندااندیشه ومقاصد خود را بدون کمترین تأمل و معطلی با آن‌کلمات سهل وساده و ارتباط آنها بایکدیگر اداکند وبروی‌کاغذ بیاورد .

من در نویسندگان نثر فارسی نمونهٔ بارزی از این طبقه ندیده ام ولی در میان شعرا قاآنی در این فن ممتاز آمده است بطوریکه پرفسور ادواردبرون انگلیسی فقید که یکی از مستشرقین وبیگانه است این نکته را در یافته درکتاب تاریخ ادبیات ایران مینویسد قاآنی دراستعمال لغات باندازه‌ئی ماهراست که کلمات در دست اومانند مهره ها است که باکمال‌سهولت بهرنحوی ودرهرجائی‌که بخواهد استعمال‌میکندومی نشاندکه کاملادرمحل‌خودجاافتاده‌ومناسب‌وشیرین‌بنظرمیآید .

۴ـ اصلاح خط موجود عربی معمول درایران وساده کردن آن و داخل کردن حرکات در جزو حروف و این بنظر ما از دو شق دیگر بهتر و مناسبتر و سهل تر است .

این نکته را نیز باید در نظر داشت که‌ناقص بودن خط عربی را ازهمان اوایل ظهور اسلام متوجه شده و در صدد اصلاح برآمده‌اند ولی موفق‌نشده‌اند. در خاطر ندارم کجادیده ام ولی در ذهن دارم در کتابی دیدم که در زمان مأمون‌الرشید این عقیده قوت گرفت که حرکات (اعراب) و علامات را جزء حروف نمایندو جمعی از دانشمندان و فضلاءوقت مأمور این امر شدند و مدتی یعنی چند سال بمطالعه و تجربه پرداختندو موفقیت حاصل نکردند و این معنی ضرب‌المثل شد که هر گاه میخواستند بگویند مگر کار محال یا بسیار مشکلی انجام داده‌ئی میگفتند مگر اعراب را جزء حروف کرده‌ئی .

این امر محال نیست و شدنی است و شاید بسیار آسان باشد اما چون به فعل نیست و در قوه است یعنی موجود نشده اما امکان وجود دارد تا کنون بفکریك نفر خطور نکرده‌است زیرا محقق است که در عالم امکان شایدصدها شکل و راه باشد که بتوان این اصلاح را عملی کرد و چون‌تعقیب نشده است کشف‌نگردیده و یکی از کارهای بسیار لازم فرهنگستان ایران‌است که هیئتی از مردم با هوش و دانشمند وبا تجربه را برای‌این کار انتخاب کند و مأموریت دهد که در این کار مطالعه و تجربه نمایند .

البته نباید انتظار داشت که این هیئت همه روزه مانند کارمندان اداری مجبور باشند آخر روز کاری انجام شده تحویل بدهندتا هرچه افکار بچگانه بنظرشان رسید فوراً بشورای معارف تقدیم کنند واز شورا هم امر به اجرا نمودن و بکار بستن آن صادر گردد مانند لغات بسیاری که بیشتر آنها هیچگونه مناسبت و اساس ندارد و لازم نبود مردم را مجبور کنند که آنهارا استعمال کنند و زبان فارسی را خراب و ضایع نمایند .

نه . اینطور نباید اقدام شود ممکن است سی سال این کار را تعقیب کنند و پس از سی یا چهل سال کم کم موفقیت پیدا شود و راه‌هائی کشف گردد و همیشه یعنی هر شش ماه یکدفعه نتیجهٔ مطالعات این هیئت را توسط روزنامه‌ها ومجلات و رساله‌ها منتشر کنندو در معرض انتقاد و بحث فضلاء قرار دهند و هر چه را رأی عموم پسندید اجرانمایند و معمول و متداول سازند .

در اینجا قدری حاشیه رفتیم و از مطلب دور افتادیم .

ما درست نمیدانیم که آیا برای زبان فارسی جدید یعنی زبان دری یا این زبانی که ما امروز بآن تکلم میکنیم و مینویسیم دستور زبان کامل ولایقی نوشته شده است یا نه زیرا ممکن است کتابهائی بوده و از میان رفته باشد . بعقیدهٔ نگارندهٔ این سطور از پیش و بعد از فتنهٔ مغول تاکنون کتابی در صرف و نحو زبان فارسی نوشته نشده است که بکار آید و علت آنهم بنظر ما چند چیز است یکم طرز و ساختمان زبان فارسی میباشد زیرا هیچ زبانی اززبانهای زندهٔ امروز به‌آسانی وطبیعی زبان فارسی برای کسانیکه فارسی زبان مادری آنها میباشد نیست چه از طرز فکر و چه از حیث صرف افعال و جمله بندی و ترکیب لغات . بدیهی است این سهولت و آسانی تاحد معینی میباشد یعنی تا اندازهٔ نیاز تودهٔ مردم و برای احتیاجات ساده و ضروری هر روزه نه برای درجهٔ استادی و انشاآت بدیع و مغلق و اشعار مصنوع و پر تکلف و صنایع . این موضوع منحصر بزبان فارسی نیست بلکه درتمام زبانها کم و بیش همین آسانی زبان برای متکلمین آن زبانها هست واشکال زبانرا بیشتر اجنبیان که میخواهند زبانی بیاموزند حس میکنند . بهمین سبب است که ایرانیان صرف و نحو زبان عربی را تکمیل کرده و بر پایه واساس متینی گزاردند و بهمین دلیل اهالی هندوستان که زبان فارسی تحصیل کرده و مدتها زبان فارسی در هندوستان زبان ادبی فضلای آندیار بوده احیاناً راجع بدستور زبان فارسی بیشتر و بهتر از خود ایرانیان چیز نوشته و از عهده بر آمدند .

این انواع هم (ده گانه بالا) ترکیبی هستند از :

۱ - ف - ع - ل . مایهٔ بایسته مانند که وبه . در فارسی(هاغیرملفوظاست)

۲ - فع - عل مایهٔ سنگین مانند سر - بکه

۳ - فا - فع - لن - عل - لا - تن - مف - مس مایهٔ سبک مانند (گو) یا (یم)

٤ - لان - لات - تان - فاع - عیل - عول مایهٔ میانه مانند گوی . گفت

و از ترکیب این پایه‌ها اجزاء زیر پیدامیشود :

۱ - فاعل	چون مستف	گویم
۲ - فاعلن	چون (فع - فعل) - مفتعل	گویمت
۳ - فاعلان و - فاعلات و		گو بگوی و
٤ - فاعلان - فاعلات		گو بگوی
۵ - فاعلاتن	چون فعلاتن	گو بگویم
٦ - فاعلاتان - فاعلاتات - فاعلیان - فاعلن فاع		گو بگوئیم
۷ - فعل		بگو
۸ - فعلن		به که گو
۹ - فعلان و - فعلات و		به که گوی و
۱۰ - فعلان - فعلات		به که گوی
۱۱ - فعلاتن		به که گویم
۱۲ - فعلاتان - فعلاتات - فعلن فاع		بکه گوئیم
۱۳ - فعو	چون مفا - فعل	بگو
۱٤ - فعول	چون مفاع	بگوی
۱۵ - فعولن	چون مفاعل	بگویم
۱٦ - فعولان - فعولات	چون فعل فاع - مفاعیل	بگوئیم
۱۷ - فعولاتن	چون فعل فاعل - مفاعیلن	بگوئیمت
۱۸ - مفاع	چون فعول	بگوی
۱۹ - مفاعل	چون فعولن	بگویم

۲۰ - مفاعیل	چون فعولان	بگوئیم
۲۱ - مفاعیل و	چون فعولان و	بگوئیم و
۲۲ - مفاعلن	چون فعل فعل	بگویمت
۲۳ - مفاعیلن	چون فعولاتن - فعل فاعل	بگوئیمت
۲۴ - مفاعیلان - مفاعیلات	چون فعل مفعول	بگو گوئیم
۲۵ - مفاعلات - مفاعلان	چون فعل فعول	بگو بگوی
۲۶ - مفاعلاتن - فعل فعولن		بگو بگویم
۲۷ - مفاعیلاتن - فعل مفعولن	چون فعولاتاتن - فعولن فاعل	بگو گوئیمت
۲۸ - مفع	چون فاع	گوی
۲۹ - مفعل	چون فاعل	گفتم
۳۰ - مفعول	چون فعلات - فعلان	گفتیم
۳۱ - مفعول و - فعلات و - فعلان و		گفتیم و
۳۲ - مفعولن - فاعیلن - مستفعل		گفتیمت
۳۳ - مفعولان - مستف فاع	چون مفعولات - فعلن فاع	گفتم گوی
۳۴ - مفعولاتن	چون فعلن فعلن-فاعل فاعل	گفتیمت گو
۳۵ - مفعولاتان - مستفعل فاع - مفعولن فاع - فعلن فاعیل		گفتیمت گوی
۳۶ - مفت	چون فاع	گوی
۳۷ - مفتع	چون فاعل	گویم
۳۸ - مفتعل	چون فاعلن	گویمت
۳۹ - مفتعل و	چون فاعلتو	گویمتو
۴۰ - مفتعلن	چون فاعلتن	گفته بگو
۴۱ - مفتعلات - مفتعلان	چون فاعلتات - فاعلتان	گفته بگوی
۴۲ - مفتعلاتن	چون فاعلتاتن	گفته بگویم
۴۳ - متفا	چون فعلن	به که گوی
۴۴ - متفاع	چون فعلات	به که گوی

تشبیه بر هفت قسم است : - مطلق - مشروط - اضمار - تفضیل - تسویه - عکس - بالکنایه

اول تشبیه مطلق - این قسم از تشبیه چنانکه از عنوانش پیداست قید و شرطی ندارد و فقط مانند کردن چیزی به چیزی است مثلا :

رخسار تو آفتاب را ماند لعل توشراب ناب را ماند

ویا ایماه چو ابروان یاری گوئی یاهمچو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی در گوش سپهر گوشواری گوئی

امیرمعزی

دوم تشبیه مشروط - مانند کردن چیزی بچیزی است بشرط و گوید فلان چیز اگر چنان بود تومانند آن بودی

مثال از نثر: دست او به ابر ماند اگر ابر گوهر بارد و قد او چون سرو است اگر سرو ثمر آرد

مثال از نظم : یکی دختری داشت خاقان چوماه اگر ماه دارد دو زلف سیاه

(فردوسی)

ایضاً : ماند بصنوبر قد آن ترک سمنبر گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

(امیرمعزی)

ایضاً : آسمانی تو اگر دهر بود علم وهنر آفتابی تو اگر چرخ بود فضل و کمال

(ادیب بیضائی)

سوم - تشبیه اضمار - اضمار بمعنی پوشاندن است و مقصود از اضمار در این نوع از تشبیه آنست که در گفتار گوینده ظاهراً تشبیه نمودار نبوده عبارت طوری وانمود شود که تصور کنند مقصود گوینده چیز دیگر است وچون دقیق شوند معلوم گردد که مقصود تشبیه است نه چیز دیگر مثلا در این رباعی :

گر نور مه و روشنی شمع توراست این کاهش وسوزش من از بهر چراست
گر شمع توئی مرا چرا باید سوخت ورماه توئی مرا چرا باید کاست

(امیرمعزی)

بااینکه مقصود شاعر تشبیه روی محبوب بنور ماه و روشنی شمع است لکن ظاهر عبارت جنبهٔ اعتراض و تعجب دارد ودر بادی نظر مقصود شاعر از تشبیه نمودار نمیگردد و پس از دقت در مضمون . مطلب واضح میشود .

چهارم تشبیه تفضیل ـ تشبیه تفضیل عبارت از این است که اضافه بر صفتی که در مشبه به موجود است برتری و فضلی نیز برای مشبه قائل شوند مثلا گویند تو مانند آسمانی با این اضافه که آسمان دارای زحل نحس و مریخ دو روی است و در تو این نقیصه نیست پس در مانند کردن ممدوح به آسمان که مراد . رفعت آن است این فضل نیز برای او درنظر گرفته شده که آسمان باتمام رفعت خود دارای این نقص است که زحل نحس و مریـخ دو روی دارد و ممدوح از این نقص مبراست .

رشید و طواط گوید :

من نگویم به ابر مانندی　　که نکو ناید از خردمندی
او همی بخشد و همی گرید　　تو همی بخشی و همی خندی

یعنی در بخشش شبیه به ابری بااین برتری که او گاه بخشش گریه میکند و توهنگام بذل میخندی

پنجم تشبیه تسویه ـ تسویه درلغت بمعنی برابر کردن است و دراصطلاح اهل بدیع عبارت از آن است که گوینده صفتی یاچیزی از ممدوح و چیزی یاصفتی از خویش را برابر یکدیگر قرار داده و آنهارا بچیز دیگر تشبیه نماید .

مثال برای نثر : دهان تو و دل من درتنگی غنچه را مانند و موی تو روزگار مرا در سیاهی جزشب دیجور نخوانند . در این عبارت گوینده دهان ممدوح و دل خود را (مشبه) برابر قرار داده و هردورا در تنگی (وجه‌شبه بغنچه (مشبه به) تشبیه نموده است مثال در نظم :

داروی طبیب کی تواند بردن　　از چشم توو از دل من بیماری

گوینده در این شعر چشم محبوب و دل خودرا (مشبه) برابر یکدیگر قرارداده و هردورا بیمار (وجه شبه) خوانده است

مثال دیگر: دهان تنگ تو آموخت تنگی از دل من　　وجود من زمیان تو لاغری آموخت　(سعد

(البته خواننده باتوضیحات پیشین مقصود شاعر را در ایـن بیت خـ استنباط خواهد نمود)

ردیف

ردیف عبارت از کلمه ئیست که بایك معنی در تمام ابیات تکرار میشود . مثلا درشعر زیر

به لبم تازلب تو می ناب افتاده است ازشکر بردهن شعر من آب افتاده است

اخگر

چون درتمام ابیات (افتاده است) بایک معنی تکرارشده نامش ردیف است و قافیه قبل از آن رعایت شده که آب وتاب ونظایر آن میباشد .

قافیه

قافیه دارای نه حرف است وهریک از آنها نامی دارد : ۱ -روی ۲ - ردف ۳ - قید ٤ - تأسیس ٥ -دخیل ٦ وصل ۷ - خروج ۸ - مزید ۹ - نائر .

شاعری نام هر نه حرف را دراین بیت آورده است :

(روی وردف ودگر قید و بعد از آن تأسیس

دخیل و وصل و خروج و مزید با نائر)

نخست حرف روی - آخرین حرف قافیه را اگر از خود کلمه باشد روی خوانند مانند بیت:

دانم ای شوخ که عهدت نبود هیچ درست زانکه پیمان شکنی عادت دیرینهٔ تست

(احمدی بختیاری)

تاء درست وتست (مخفف تواست) را چون از اصل کلمه است روی خوانند ولی اگر حرف آخر از اصل کلمه نباشد مانند هاء لاله ، نامه ، سه ، چه ، که ، وواو دو -تو وامثال اینها که حروف آخر دال برحرکت ما قبل است وملفوظ نیست راروی نتوان ساخت .

همچنین حروف آخر کلماتیکه مشهور الترکیب باشند چون الف خداوند گارا ومیم گفتم ودال می‌شنود ونون گلستان ومانند اینها که مرکب بودن آنها واضح است رانمی توان روی نمود ولی هرگاه حروف ترکیب شده کلمات معروف الترکیب نباشند و بکثرت استعمال جزء کلمه پنداشته شود مانند دال دانشمند و خداوند والف داناو بیناوراء رنجور ومزدور راممکنست روی نمود وبهتر آنست که تا اجباری کار رنباشد از روی ساختن چنین حروف مرکب غیر مشهور الترکیب نیز خودداری نمود

برای شناختن حروف زائده که مورد استعمال است بشرح زیر مراجعه فرمائید(۱)

حرف الف

۱ - حرف فاعل - الفی که دراواخر کلمات معنی فاعلیت رامیرساند مانند دانا ، بینا ، شنوا ، گویا که معنی داننده ، بیننده ، شنونده ، گوینده میدهد.

۲ - حرف صفت - الفی که در آخر نعوت معنی اتصاف بصفتی را میدهد مانند: زیبا وشکیبا که صفت زیب وشکیب می بخشد.

۳ - الف ندا - الفی است که در اواخر اسامی معنی ندامیدهد مانند :خدایا، جانا ، شاها .

٤ - حروف دعا - الفی که در اواخر افعال معنی دعامیدهد مانند : بیایدا. برودا (فعلا معمول نیست) مثال :

منشیندا از نیکوان جز تو کسی برجای تو
کم بیندا جز من کسی آنروی شهرآرای تو
(لا ادری)

٥ - حروف تعظیم و تعجب - الفی که درآخر کلمات بعضی از نعوت معنی تعظیم وتعجب دهد مانند: پاکا ، آفریدگارا ، یا مثال از نظم :

اگر شاه غازی نکردی هنر ورا یزد مراورا ندادی ظفر
تباها که دین محمد شدی سیاها که محراب ومنبر شدی
(لا ادری)

٦ - حرف نسبت - الفی که در اواخر نعوت فایدهٔ نسبت دهد مانند فراخا، درازا ، پهنا ، باریکا . که گاهی نونی برآن بیفزایند و فراخنا و درازنا گویند که معنی آن فراخی ودرازی است .

۷ - حرف تخصیص - را - که دراواخر اسامی معنی تخصیص دهد مانند او: شمارا اسب را ، جامه را .

---

۱ - اقتباس ازالمعجم فی معائیر اشعارالعجم تألیف شمس الدین محمدابن قیس رازی

خلاصه رعایت این امور در موارد استعمال باعث اشکال بسیار میشود و منشاء این اختلافات مناقشاتی بوده که اهل این فن بواسطهٔ داشتن وقت زیاد اغلب با یکدیگر داشته‌اند ولی با اینهمه مقدمات بدست آوردن امهات مسائل این علم تا حد رفع حاجت با طریقهٔ سهل و ساده دشواری زیادی نخواهد داشت

نحو. علم مهمی است و در توصیف آن گفتار شیخ ناصیف کافی است که میفرماید :

(علم نحو از اجل علوم لغت است زیرا مشتمل بر اعراب که راهنمای خواننده و چراغ رونده است میباشد و مدار معانی و اختلاف مبانی بر این علم است و در این علم : اعراب با معانی و الفاظ بازی میکند مثلا در : مااحسن زیداً چنانکه زید را منصوب بخوانیم دلالت بر تعجب از حسن زید دارد و اگر مرفوع بخوانیم : مااحسنُ زیدٌ دلالت بر نیکو نبودن زید میکند و اگر زید را مجرور بخوانیم : مااحسنِ زیدٍ از آنچه در زید نیکوتر است استفهام شده .

بنابراین قسم اول ماء تعجبیه واحسن فعل جامد است .

قسم دوم ماء نافیه و احسن فعل منصرف است و قسم سوم ماء استفهامیه و احسن اسم تفضیل خواهد بود .

همچنین در لاتأکل السمك و تشرب اللبن اگر تشرب را مرفوع بخوانیم معنایش اینست که ماهی را مخور و شیر را بخور در اینصورت واو واو استیناف است و اگر تشرب را به نصب بخوانیم معنی اینست که ماهی و شیر را با هم مخور و میرساند که از هر کدام جدا خوردن مانعی ندارد در اینصورت واو واو صرف است .

اگر تشرب را مجزوم بخوانیم معنیش اینستکه ماهی را مخور و شیر را هم مخور و در اینصورت واو (و) عطف خواهد بود.)

نا گفته نماند که نحو مخصوص لغت عربی نیست بلکه تمام لغات برای حصول بمقاصدشان قواعدی دارند ولی آنقواعد بشرح و بسط قواعد عربی نیست .

اینك شروع بهاصل موضوع میکنیم .

• کلمه : بعضی گفته اند کلمه و کلام از کلم بسکون لام مشتق شده اند و بمناسبت تأثیر معنای آن در نفوس معنی جرح میدهد و کلم بکسر لام اسم جنس است و (لفظ) در لغت رمی است و (وضع) اختصاص دادن چیزی بچیزی است که هر گاه چیز اول احساس واطلاق شود چیز دوم فهمیده شود .

بنا براین در تعریف کلمه گفته اند (الكلمة لفظ وضع لمعناً مفرد) یعن
کلمه لفظی است که برای معنای مفرد (یك معنی) وضع شده و بهمین دلیل عبدا
در حالتی که علم باشد از این تعریف خارج است زیرا به او لفظ تنها گفته نمیشو

تقسیمات کلمه منحصراً سه قسم است : اسم ـ فعل ـ حرف .

کلمه اگر بر معنی مستقلی دلالت کند و دارای یکی از زمانهای سه گا
(ماضی ـ حال ـ مستقبل) نباشد اسم است مثل احمد ـ محمود ـ زید ـ یعقوب

اگر کلمه دلالت برمعنای مستقلی کند ولی دارای یکی از زمانهای سه گا
باشد فعل است مانند : ضرب و فعل بنصب هر سه حرف

اگر کلمه معنی مستقلی نداشته و برای اتمام معنی محتاج بکلمهٔ دیگر
باشد حرف است مانندزیدفی‌الدار که زید ، فاعل است فی ، حرف است دارا...

کلام چیزی است که حاصل از تکلم انسان است و در لغت چیزی است که انس
بوسیلهٔ آن تکلم میکند (یا کم یا زیاد) و در اصطلاح نحو . جمله ئی است
متضمن دو کلمه باشد ببالا بطوریکه شنونده از شنیدن آن فائدهٔ کامل ببرد ما
جاءالرجل ـ ضرب زید ـ رجل فاضل ـ ذهبت هند

کلام اختصاص بیشتر از جمله است که فقط از مسند و مسندالیه م
یا از اسم و فعل

مختصات اسم پنج است .

۱ ـ جر: مانندمررت بزید

۲ ـ تنوین : مانند ضربت زیداً

۳ ـ ندا : مانند یازید

٤ ـ الف و لام مثل الرجل

٥ ـ مسند واقع شدن اسم مثل زیدقائم ـ زیدقام

بوسیلهٔ این مختصات اسم از فعل و حرف تمیز حاصل میکند .

گزارشات : گزارش بضم اول و کسر رابع و سکون شین نقطه‌دار تعبیر خواب را گویند و بمعنی شرح و تفسیر عبارت هم آمده است و بمعنی گفتن و ادا کردن سخن و گذرانیدن بمعنی دو گزار و پیشکش نیز هست و بمعنی گذشتن هم گویند . گذارش با ذال ـ بضم اول و کسر رابع و سکون شین نقطه‌دار بمعنی گذشتن و ترك دادن و ادا نمودن و گذرانیدن بچند معنی باشد (برهان قاطع)

فرهنگستان ایران هنگام وضع لغـات ، گزارش با زاء را بمعنی راپرت فرانسوی قبول و وضع نموده و بهر صورت لغتی است فارسی که جمع آن هیچوقت با (الف و تاء) بسته نمیشود و چون غیر ذیروح است جمع آن گزارشها میشود و بصورت گزارشات که فعلا معروف است غلط فاحشی است .

همچنین است نوشتجات ـ باغات ـ کـاغذجات ـ دهات ـ کـارخانجات نمایشات ـ آزمایشات ـ که همگی غلط فاحش است که صحیح آنها بترتیب نوشته‌ها باغها ـ کاغذها ـ ده‌ها ـ کارخانه‌ها ـ نمایشها ـ آزمایشها میباشد .

غلط های مشهور دیگر ـ دیده میشود که بسبک عربی مانند : اکثراً ـ غالباً ـ جدیداً و غیره لغات فارسی را بطرز زیر

بغلط استعمال میکنند مانند : ناچاراً ـ ناگزیراً ـ جاناً ـ پستاً ـ تلگرافاً تلفوناً ـ گزارشاً ـ زباناً که صحیح آن بترتیب ـ بناچار ـ بنا گزیر ـ باجان ـ با پست ـ با تلگراف ـ با تلفون ـ برای گزارش ـ با زبان میباشد .

شاید ایراد شود که (پست ـ تلگراف ـ تلفون) لغات خـارجی هستند و فارسی نمی‌باشند ولی این ایراد بدو دلیل وارد نیست اول آنکه این لغات بین المللی شده‌اند و مثل بعضی از لغات عربی که فارسی شده‌اند تابع دستور زبان فارسی است .

ثانیاً - اگر شکل اصلی اروپائی آنرا هم در نظر بگیریم ترتیب استعمال اروپائی آنهم اینطور نیست و جهتی ندارد لغتی را که از زبان دیگر گرفته ایم و بین‌المللی شده است تابع دستور زبان عربی قرار دهیم نه فارسی.

غلط فاحش دیگر - دفتر از کلمهٔ دیپ تر فارسی مشتق شده و عرب‌ها هم آن‌را پذیرفته و در هنگام جمع دفاتر گویند. اگر نظر باینکه اصل این لغت فارسی است و باید تابع دستور زبان فارسی باشد بخواهیم جمعش‌را بگوئیم یا بنویسیم‌دفترها میشود واگر به‌تبعیت لغت عربی بخواهیم‌جمع کنیم دفاتر میشود ولی دفاترها نه جمع عربی است ونه‌جمع فارسی لذا این طرز استعمال در هردو لغت غلط است.

غلط در غلط : - بازرس مرکب از دو کلمهٔ بازورس است :

۱ - باز : بروزن غاز پرنده‌ایست مشهور و معروف که سلاطین و اکابر شکار فرمایند و گشادگی میان هر دو دست را نیز گویند و آنرا نیز بترکی قلاج خوانند و بعربی باع گویند وباین معنی بازاء.فارسی نیزآمده وشبرووجب را نیز گفته‌اند و آن مقداری باشداز دست مابین سرانگشت کوچک و انگشت شصت و دوش و بازو ویك بند انگشت را نیز گویند و بمعنی تکرار و معاودت و دیگر هم هست چنانکه گویند باز بگو یعنی مکرر بگو. و بازچه میگوید یعنی دیگر چه میگوید و بازنده و بازی کننده را نیزگویند همچو قمار بازو ریسمان بازوآب بازو امثال آن و امر ببازی کردن هم آمده است یعنی بباز و بازی کن و بمعنی گشاده‌هم هست که‌در مقابل بسته باشد و نشیب را نیزگویند که نقیض فراز باشد و باز ماندن و واماندن بمعنی نا رسیدن هم هست وبمعنی تمیز کردن و تفرقه نمودن میان دو چیز باشد و بمعنی جدا هم هست‌که بعربی فصل گویند و بمعنی عکس و قلب نیز آمده است و شراب را هم میگویند که بعربی خمر خوانند و سوی و طرف و جانب را نیز گفته اند و بمعنی گذر گاه سیل هم آمده است و باج و خراج را نیز گویند و باین معنی با زاء فارسی‌هم درست است.

طرزی که میخواهیم برای ذکر لغات عربی (مورد استعمال فعلی نتیجه از مقدمه زبان فارسی) پیش بگیریم یعنی کنار گذاردن لغات غریبه که مورد استعمال نیست و حذف لغات عربی که صورت فارسی بخود گرفته و صرف نظر از لغات فارسی که هیئت عربی پیدا کرده و منها کردن لغاتی که تابع دستور زبان فارسی شده است برای ما لغاتی باقی میگذارد که در زبان فارسی مورد استعمال عموم است و برای بحث در این لغات ناچار بایستی چند جنبهٔ آنرا رعایت کنیم .

یکم - جنبهٔ صرفی و اشتقاق لغات مشتقهٔ از مصدر واحد .

دوم - تغییرات نحوی که بواسطهٔ اختلاف اعراب موجب تغییر معانی میشود

سوم - املاء صحیح لغات .

چهارم - اسامی و اعلام و مستثنیات

در قسمت اول - اگر بخواهیم درمقابل هرلغتی جداگانه کلیهٔ مشتقات آن را ذکر کنیم هم موجب تضییع وقت خوانندگان و هم باعث تأخیر در رسیدن به نتیجه خواهد شد لذا بهتر است که قبلا خلاصه ئی از علم صرف ذکر بشود که در ضمن ذکر قواعد کلی صرفی تکلیف عمومی لغتها ازاین حیث معلوم شود و دیگر برای هرلغتی تکرار مشتقات مشابه لزومی پیدا نکند .

راجع بقسمت دوم - که مربوط باختلاف حرکات اعراب است درجزء بحث از علم نحو مسائل لازمه ذکر خواهد شد .

در قسمت سوم - بهتر اینست که در آئین نگارش در بحث املاء آنچه لازمست بطور کلی بنظر خوانندگان گرامی برسد .

در قسمت چهارم - پس از فراغت از بحث سه قسم دیگر آنچه لازم باشد ذکر شود و پس از ذکر کلیات فوق به نسبت الا هم فالاهم لغات لازمه درج گردد

بناء براین اینك خلاصهٔ مفیدی از علم صرف بقلم آقای حسن قهرمانی نوشته میشود .

احمد اخگر

بقلم آقای حسن قهرمانی

علم صرف: یا فن تصریف

قبل از شروع در هر علمی لازم است سه چیز (بعنوان مقدمة العلم) دانسته شود: ۱ - موضوع علم ۲ - تعریف علم ۳ - فایدهٔ علم

در علم صرف هم قبلا ناگزیریم این سه چیزرا بدانیم بقرار زیر:

۱ - موضوع: موضوع علم صرف کلمه است زیرا ازاحوال آن بحث میشود

۲ - تعریف: صرف علمی است که بادانستن آن میتوانیم مادهٔ کلمه را بصور مختلف صیغ درآوریم

۳ - فایده: بادانستن احوال کلمه از خطای در تلفظ کلمات مفرده مصون میمانیم (ترکیب کلمات مربوط بنحو است)

مقدمه پایان یافت اینک تقسیمات موضوع:

۱ - تقسیم اول

۱ - کلمه یا بتنهائی دلالت برمعنی نمیکند شامل زمان هم نمیشود آن حرف است.

۲ - یابه تنهائی دلالت برمعنی میکندلیکن شامل زمان نمی شود آن اسم است.

۳ - یا بهتنهائی هم دلالت برمعنی میکندهم شامل زمان میشود آن فعل است

۲ - تقسیم ثانی

کلمهٔ یاقبول صور مختلفه نمی کند آنرا جامد گوئیم، یاقبول صور مختلفه مینماید آنرا متصرف نامیم یعنی متغیر (زیرا تصریف بمعنای تغییر است) چون فن تصریف عبارتست از تحویل مادهٔ واحده بصور مختلفه و کلمهٔ جامد قبول تصریف نمی نماید بدینجهت حرف مطلقا (چون جامد است) و اسم جامد از بحث خارج میگردد پس میماند فعل بطور مطلق و اسم متصرف (که در تصریف ازاین دو بحث میشود)

جامعه نگر (درسی) ۱۳۱۰

تألیف آقای ذکائی بیضائی

حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل بدو قسمت منقسم میشود : حقوق بین‌الملل عمومی - و حقوق بین‌الملل خصوصی.

حقوق بین‌الملل عمومی قواعدی است که اساس روابط متقابلهٔ دول برآن استوار میگردد.

حقوق بین الملل خصوصی مشتمل بر قواعدی است که در کشورهای مختلفه نسبت به رعایای خارجه و نیز در معاملات اتباع دول مختلفه بایکدیگر رعایت میشود

موضوع حقوق بین‌الملل عمومی وحقوق بین‌الملل خصوصی.

موضوع حقوق بین‌الملل عمومی عبارت است از :

۱ - بیان ترتیب تأسیس و تشکیل دول

۲ - شرح طرق تشکیل وتوسعه و انقراض دول.

۳ - تعیین حقوق وتکالیف متقابلهٔ دول.

٤ - ذکر وسائلی که بموجب آن دول بایکدیگر روابط سیاسی و تجاری وغیره بر قرار نموده و هم با نعقاد عهود و حل اختلافاتیکه بین آنها تولید میشود نائل میگردند

موضوع حقوق بین‌الملل خصوصی عبارت است از.

۱- قوانین تابعیت یعنی قوانینی که تبعهٔ داخلهرا از تبعهٔ خارجه متمایز میسازد وهمچنین طرق ترک تابعیت اصلی و تحصیل تابعیت دول راتعیین مینماید.

۲ - تعیین و تحدید حقوق اتباع خارجه یعنی بیان حقوقی که اتباع خارجه دارا بوده وحقوقی که از استفادهٔ ازآن محروم هستند.

— تعیین قوانینی که باید در معاملات اتباع خارجه در داخلهٔ کشور و یا اتباع داخله در خارجه کشور رعایت شود (حل اختلافات و مناقشات راجعه بقوانین جنائی را بعضی از علماء حقوق بحقوق بین الملل عمومی راجع دانسته و بعضی بحقوق بین‌الملل خصوصی مربوط میدانند).

از شرح و تقسیمات فوق بخوبی معلوم شد که حقوق بین‌الملل عمومی از روابط بین دول وحقوق بین الملل خصوصی ازروابط بین افرادیکه دول راتشکیل داده‌اند بحث مینماید.

تفاوت حقوق بین الملل باحقوق داخلی

حقوق بین الملل باحقوق داخلی چندین تفاوت عمده واساسی دارد اولا ـ حقوق داخلی در داخلهٔ هر کشور اجرامیشود درحالیکه حقوق بین الملل بروابط خارجی دول بایکدیگر تعلق دارد .

ثانیاً ـ موضوع حقوق داخلی افرادی است که اجتماع آنها باعث تشکیل دول شده است در صورتیکه موضوع حقوق بین الملل عمومی خود آن دول به اعتبار شخصیت معنوی وحقوقی واستقلال وحکمرانی که داراهستند میباشد .

ثالثاً ـ درداخلهٔ هر کشوریک قوهٔ مقننه و یك قوهٔ قضائیه ویك قوهٔ اجرائیه وجود دارد وحال آنکه حقوق بین الملل دارای این قوای سه گانه نمی باشد .

رابعاً ـ تمام افراد یك کشور تابع قوانین داخلی بوده و در این موضوع بین آنها مساوات کامل برقرار میباشد درصورتیکه مقررات بین الملل نسبت بدرجهٔ تمدن و عادات جاریهٔ هیئت جامعهٔ کشور های مختلف متفاوت است (در اینجا لازم است متذکر شد که بعضی از قواعد حقوق بین الملل دربارهٔ عموم دول بدون ملاحظهٔ درجهٔ تمدن آنها لازم الرعایه میباشد و آن قواعد راجع است به محترم شمردن حق حیات واستقلال آنها وامثال ذلك) .

روابط حقوق بین الملل باحقوق داخلی

باوجود تفاوتهائی که بین حقوق داخلی و حقوق بین الملل موجود است و در بالا اجمالا ذکر شد در بعض موارد مناسبات وروابطی بین این دورشته ازحقوق مشاهده میشود .

اولا ـ قوانین داخلی هر کشور و قواعد بین الملل آن کشور که درروابط خود باسایر دول رعایت میکنند توأماً مربوط بدرجهٔ تمدن وترقی عادات ورسوم آن کشور است .

ثانیاً ـ بعضی از قواعد حقوق بین الملل جزء قوانین داخلی دول منظور شده است بطوریکه برای عمل نمودن بقواعد حقوق بین الملل لازم است از قوانین داخلی کاملا اطلاع داشت مثلا قواعد راجعه بانتخاب وتعیین نمایندگان سیاسی وپذیرفتن آنها وحدود اختیاراتشان وامثال اینها جزء قوانین داخلی هر کشوری منظور گردیده و اشخاص مربوطه برای مصون ماندن از سهو وخطا باید از جزئیات این قوانین باخبر باشند .

خصوصیات مجازات

برای تعیین خصوصیات مجازات باید مقصد مجازات را از آثار آن تفکیك نمود .

مقصد مجازات عبارت است از دفاع جامعه و حفظ وحراست منافع قضائی برای رسیدن باین مقصد باید آثار مجازات طوری باشد که مجرم دیگر بفکر ارتکاب جرم نیفتاده و سایرین هم از مجازات شدن او عبرت گرفته فکر ارتکاب جرم را از ذهن خود دور سازند برای اینکه مجازات این دو اثر را ببخشد باید آنرا با در نظر گرفتن روحیات مجرم معین نمود باین معنی که اگر مجرم غیر قابل اصلاح باشد مجازات او طوری تعیین شود که دیگر نتواند در مقام اضرار بر آید و چنانچه مجرم قابل تربیت اخلاقی باشد باید مجازات بهبودی اخلاقی او را تسهیل کرده تا دیگر بفکر ارتکاب جرم نیفتد

مجازات در هریك از این دو صورت موجب عبرت سایرین هم خواهد شد .

برای اینکه مجازات دفاع اجتماعی را تضمین نماید باید دارای خصوصیات زیر باشد :

اول ـ مجازات باید طوری باشد که موجب عبرت سایرین گردد از این جهت یکی از ارکان مجازات را سلب یا تضییق آزادی مجرم قرار داده ومقرر داشته اند حکم محکومیت مجرم در اثر انتشار باطلاع عموم رسانده شود .

دوم ـ مجازات باید برای مجرم ایجاد درد و رنج بنماید .

سوم ـ مجازات نباید طوری باشد که منافی اخلاق حسنه باشد .

چهارم ـ مجازات باید قابل تقسیم بوده یعنی حد اکثر و حداقل برای آن قائل شوند تا مجرمین به نسبت شدت و خفت جرائم ارتکابیه از طرف آنان یا به نسبت شدت و ضعف روح شقاوت و پلیدی در آنان مجازات شوند .

پنجم ـ مجازات باید قابل جبران باشد تا چنانچه اشتباهی در احقاق حق بعمل آمد آنرا رفع نمود .

ششم ـ مجازات باید قابل عفو باشد تا یکباره امید متهم را نا امید نسازد .

هفتم ـ مجازات باید شخصی باشد

هشتم ـ در تعیین مجازات همیشه باید مراعات تناسب واندازه را نمود باین معنی که مجازات نباید بینهایت شدید باشد زیرا دراین صورت فقط داد رسان

قسی‌القلب آنرا اعمال خواهند نمود بعلاوه باید حتی‌الامکان سعی نمود که مجازات با جرم ارتکابی از حیث طبع قضائی شبیه باشند (مثل تعیین مجازات محرومیت حق انتخاب در مورد مجرمین سیاسی) .

نهم ـ مقنن باید برای هرجرمی مجازات واحدی معین نمایدتاوضع مجازات نسبت بتمام مجرمین مساوی باشد فقط قاضی باید در موقع اعمال آن شخصیت اشخاص را در نظر بگیرد .

دهم ـ مجازات باید حتمیت داشته باشد باین معنی که مجرم در موقع ارتکاب جرم باید بداند چه مجازاتی را متحمل خواهد شد بعلاوه یقین داشته باشد که به کیفر خود خواهد رسید و اجراء عدالت به بطوء نخواهد انجامید .

تمهید تاریخی و فلسفی

مبنای مجازات علت مجازات را مبتنی بر حفظ و حمایت منافع اجتماعی نموده‌اند علمای علم اجتماع به اثبات رسانیده‌اند که مقنن در ضمن وضع قوانین علاوه بر در نظر گرفتن حمایت منافع اجتماعی مجبور است تا اندازئی احساسات اجتماعی را در نظر گرفته و طوری نماید که مجازات موجب تسکین احساسات اجتماعی که در اثر وقوع جرم آشفته و تهییج گردیده بشود .

تشخیص مقصدغائی و آنی مجازات ـ اگر حمایت منافع اجتماعی را مقصد مجازات بدانیم باید آنرا مقصدغائی مجازات تلقی کنیم زیرا برای رسیدن به این منظور وسایلی را باید اختیار نمود این وسایل عبارتند از : تربیت عمومی ، اصلاح مجرم و طرد مجرمین غیر قابل اصلاح .

بنا بر این باید گفت که منظورات سه گانهٔ فوق مقصد آنی مجازات بوده که بالنتیجه ما را به مقصدغائی یعنی حمایت جامعه میرساند .

از این مقدمات معلوم میشود که مجازات وظائف مرکبی دارد که برای مطالعه و تحقیق آن بهتر است بادوار تاریخی مراجعه نمود زیرا در هر یك از این ادوار اهمیت بعضی از این وظائف بیشتر مطمح نظر بوده است . برای تسهیل امر ومشاهدهٔ تحول مقصد مجازات ادوار تاریخی را سه‌قسمت مینمائیم: دورهٔ قدیم دورهٔ شورش فرانسه و امپراطوری آن و بالاخره دورهٔ معاصر .

افسران کارمند دادگاه حتماً بایستی از روی شماره ترتیبی جدول مزبور متوالیاً به کارمندی دیوان حرب معین شوند مگر در صورت داشتن مانع قانونی که مطابق امر فرمانده مورد قبول واقع شده باشد و چنانچه اتفاقاً برای رئیس یا یکی از قضات مانع قانونی پیش آید فرمانده نظامی حتماً باید از روی شماره ترتیبی جدول مذکور افسر دیگری موقتاً بجای دادرس که مانع قانونی دارد تعیین نماید و دادرسی که مانع قانونی داشته پس از رفع مانع عضویت خود را در دیوان حرب ادامه میدهد .

بموجب قانون ۱۳۰۷ در موقع محاکمه سرتیپ فرمانده لشکر یا سرلشکر هر چند که تعیین رئیس و قضات دیوان حرب (دائمی) از طرف بزرگ ارتشتاران فرمانده بعمل می آید ولی بایستی اعضاء این دیوان حرب بنابر ترتیب قدمت خدمت از بین فرماندهان و سرتیپ‌ها تعیین شوند مگر وقتیکه دارای موانع و معاذیری باشند که از طرف مقام بزرگ ارتشتاران فرمانده پذیرفته شده باشد .

قضات علی‌البدل نیز به ترتیب قدمت خدمت پس از قضات اصلی تعیین میشدند برای تشکیل اعضاء دیوان حرب چنانکه از نزدیک ترین منطقه نظامی بایستی عده لازم انتخاب نمود باز هم بایستی به ترتیب قدمت خدمت و از روی شماره ترتیبی باشد .

متأسفانه کلیه این مقررات برای نصب دادرس‌های نظامی در قانون دادرسی ارتش مصوب دیماه ۱۳۱۸ حذف گردید انتخاب دادرسها بدون هیچگونه رعایتی بسته بمیل فرماندهان است (فقط شرایط قانونی از قبیل سن و عدم محکومیت و غیره بایستی رعایت شود) مخصوصاً در مواقع محاکمه سرهنگ‌ها که بایستی رئیس دادگاه حتماً سرتیپ باشد و همچنین در موقع محاکمه امراء که بایستی کارمندان دادگاه و دادستان و بازپرس از بین امراء انتخاب شوند و باصطلاح (دادگاه ویژه) تشکیل شود انتخاب امراء صرفاً بمیل و اراده و پیشنهاد رؤساء است و هیچگونه مقررات مخصوصی برای تعیین و انتخاب دادرسان این قبیل دادگاه‌ها نیست و می‌توان بطور قطع تعیین و انتخاب آنها را مصون از هر گونه اعمال نظری دانست .

برای اینکه اهمیت این موضوع تعیین شود و لزوم جلوگیری از مداخله رؤسای نظامی

در انتخاب دادرسان و مصون داشتن دستگاه قضائی و از هر گونه اعمال نفوذ معلوم گردد ترجمهٔ قسمتی از ماده ۳۰٤ قانون دادرسی نظامی ایطالیا را در اینجا ذکر مینمائیم

«هیچ یك از افسرانی را که نام آنها در جدول ترتیب قید شده و وقتی که نوبت کارمندی دادگاه به آنها میرسد نمی‌توان از صورت کارمندان حذف نمود یا آنها را از کارمندی دادگاه معاف داشت مگر در صورت وجود مانع مهم که در آن صورت فرمانده مسئول باید در ضمن حکم مدلل و موجهی مانع مزبور و علت معافیت را ذکر نماید.»

ضمناً باید دانست که در بعضی کشورها انتخاب کارمندان دادگاههای نظامی بموجب قرعه از بین افسرانی که از حیث درجه و سایر شرایط صلاحیت کارمندی دادگاه را دارند درحضور فرمانده لشکر و فرماندهان تیپ‌های مأمور آن ناحیه بعمل میآید وحتی در اغلب کشورها بایستی قبل از وقوع هر جرم دادگاه نظامی که صلاحیت رسیدگی بآن بزه را دارد تشکیل شده و دادرس های آن معین شده باشند بنا براین برای هر درجه که متهم ممکن است دارا باشد قبلا بایستی از روی شماره ترتیبی لیست دادرسهائی که احتمالا ممکن است برای تشکیل دیوانحرب لازم شوند تنظیم و در دفتر دیوان حرب در تابلوی مخصوص نصب شود تاهر کس بتواند از کارمندان دیوان حرب مستحضر باشد.

٦ ـ نصب قضات دادگستری در دادگاه‌های نظامی

از جمله ایراداتیکه به قضات نظامی گرفته میشود این است که اطلاعات قضائی کافی ندارند یا اگر هم داشته باشند به اندازهٔ قضات دادگستری نیست و علاوه بر این‌چون قضاوت شغل دائمی و حرفه اصلی آنها نیست و برحسب تصادف و بطور موقت به انجام کار های قضائی گمارده میشوند و کمتر اتفاق می‌افتد که در ظرف یك مدت طولانی متصدی امور قضائی باشند بدین جهت نقصان تجربه‌و عمل نیز برنقص اطلاعات قضائی آنها علاوه میشود واغلب بخوبی از عهدهٔ انطباق جرائم با مواد مربوطهٔ قانون و تعیین کیفر به تناسب اهمیت جرم برنمی‌آیند وهم چنین ازلحاظ آئین دادرسی نیز بخوبی قادر به حل مشکلات و اتفاقاتی که ضمن رسیدگی پیش‌می‌آیند نمی‌باشند و نمی‌توانند آراء موجه و مدلل (و قاضی‌پسند) صادر نمایند.

برای اینکه تشخیص دهیم چه حقوقی مدعیان عمومی و محاکم و مدعیان خصوصی راجع به تعقیب جنبهٔ عمومی مجرم دارند باید مقررات و طرز اجرای این تعقیب معلوم شود .

۱ - مقررات : بطوریکه سابقاً هم بیان شد تعقیب جنبهٔ عمومی جرم حق مأمورین مخصوصی که بموجب قانون برای اینکار معین شده‌اند نمی باشد بلکه این حق فقط تعلق بجامعه دارد که مقصر را تعقیب و تنبیه نماید منتهی جامعه برای اجرای این حق خود نمایندگی بهیئت مخصوصی از مأمورین دولت که مدعیان عمومی نامیده میشوند داده است .

از اصل نمایندگی مدعیان عمومی از طرف جامعه نتایج چندی حاصل میشود یکی اینکه مدعیان عمومی نمیتوانند و اختیار ندارند که از حق تعقیب مقصر صرفنظر نمایند خواه اقدامات تعقیبی نسبت بمقصر بعمل آورده باشند و یا او را هنوز تعقیب نکرده باشند و فقط جامعه است که میتواند از تعقیب مجرم صرف نظر نماید وجامعه این حق خود را بوسیله عفو عمومی یابوسیلهٔ مرور زمان که در قوانین پیش بینی میشود اعمال میکند .

تعقیبات حاصله از جرم

وقوع بزه از طرفی بجامعه حق میدهد که بزه کار را تنبیه کند واز طرف دیگر بشخص زیان دیده هم حق میدهد که جبران خسارت خود را از مجرم بخواهد .

مراجعه بمقامات قضائی برای کشف بزه وبزه کار و اعمال کیفر قانونی در بارهٔ او حق تعقیب جنبهٔ عمومی بزه نامیده میشود .

قطع نظر از تعقیب جنبهٔ عمومی جرم . زیان دیده هم حق دارد جبران خسارات واردهٔ بخود را از مجرم بخواهد و مراجعهٔ زیان دیده بمقامات قضائی برای محکومیت مجرم بترمیم خسارات واردهٔ بخود . حق تعقیب جنبهٔ خصوصی بزه نامیده میشود .

ارتباط بین جنبهٔ عمومی وجنبهٔ خصوصی جرم

هرچند که تعقیب جنبهٔ عمومی و جنبهٔ خصوصی بزه نتیجهٔ حاصله از وقوع عمل واحد که عبارت ازجرم است میباشد ولی باوجود ارتباط مذکور این دو از یکدیگرمتمایز بوده وهریك علل‌قضائی‌مختلفی‌دارند.

اولا ـ تعقیب جنبهٔ عمومی جرم از نظر عمل بدی است که مجرم نسبت بجامعه مرتکب‌شده وموجب اختلال نظم اجتماعی گشته است درصورتیکه تعقیب جنبهٔ خصوصی فقط از لحاظ جبران خسارت وارده بزیان دیده از بزه میباشد و کاملا جنبهٔ شخصی دارد .

ثانیاً ـ موضوع این دو تعقیب مختلف است ، تعقیب جنبهٔ عمومی برای اجرای کیفر دربارهٔ بزه کار است و تعقیب جنبهٔ خصوصی برای جبران خسارت وارده بمتضرر از جرم (زیان دیدهٔ) میباشد .

ثالثاً ـ حق این تعقیب تعلق به اشخاص مختلف دارد . جنبهٔ عمومی‌را نمایندگان مخصوصی از طرف جامعه تعقیب مینمایند وتعقیب جنبهٔ خصوصی فقط اختصاص بشخص زیان دیده دارد .

رابعاً ـ جنبهٔ عمومی فقط نسبت بشخص بزهکار وشرکاء او تعقیب میشود در صورتی که از حیث جنبهٔ خصوصی علاوه بر بزه کار ممکن است ورثهٔ او هم مورد تعقیب قرار گیرند ولی با جود اینکه تفاوتهای مذکور در بالا بین جنبهٔ عمومی‌وجنبهٔ خصوصی‌جرم‌موجود است‌چون بطوریکه بیان شد این دوجنبه‌اصل مشترکی دارند وناشی از عمل واحد یعنی وقوع بزه میباشند به‌این جهت‌تعقیب جنبهٔ خصوصی فقط از صلاحیت محاکم حقوق نمی‌باشد بلکه ممکن است آنرا در محاکم جزا یعنی درهمان محاکمی که‌حق تعقیب جنبهٔ عمومی راهم دارند تعقیب نمود و بعلاوه موقعیکه هنوز جنبهٔ عمومی از طرف مقامات صالحه تعقیب نشده است تعقیب جنبهٔ خصوصی موجب تعقیب جنبهٔ عمومی هم میشود .

از بیانات مذکوره ارتباط بین جنبهٔ عمومی باجنبهٔ خصوصی جرم بخوبی مسلم وروشن میشود و بهمین جهت این‌دو باید با یکدیگرمورد مطالعه قرار گیرد وما درفصول آینده بترتیب ذیل مطالب مذکوره را مورد بحث قرارمیدهیم .

مسلح شدن مذهبی

در قرن ۱۲ میلادی اسلحه پوشی اشراف شکل مذهبی بخود گرفت باین معنی که اشراف زاد گانیکه مایل به بستن اسلحه بودند مدتی معین در کلیسا بخواندن دعا مشغول میشدند و پس از انجام مراسم دعا سوگند یاد میکردند که از این پس خود را در پاکی طینت و حمایت زیر دستان ملزم گردانند و رعایت حال زنان و پیران و یتیمان را در هر حال بنمایند . آنوقت از طرف کشیش روحانی شمشیر بکمر آنها بسته‌میشد .

کنسول

رئیس دولت روم را در زمان جمهوری کنسول میگفتند و معمولا سالیانه دو کنسول در روم انتخاب میشدند و آنها متفقاً امور دولت را عهده‌دار بودند در قرون وسطی (از ۳۹۵ میلادی‌تاتاریخ ۱۴۵۳ میلادی را تاریخ قرون وسطی مینامند) قاضی محکمه تجارت را کنسول میخواندند- ناپلئون بزرگ عنوان کنسول اول اختیار کرد و کنسول‌حالیه نمایندگی‌دولت متبوعهٔ‌خود را درخارجه در امور مالی و تجاری و سجلات و آمار و اینگونه کارها عهده‌داراست .

ایرلند

ایرلند را دارای تمدنی نسبتاً قدیمی میدانند - گویند اول طایفه‌ایکه به ایرلند هجوم کرده‌اند فینیقیها و بعد یونانیها بوده‌اند - تاریخ صحیح ایرلاند از زمانی شروع میشود که سنت‌پاتریک saint patrick دراوائل سدهٔ پنجم‌میلادی ازطرف کلیسای رم مأمور تبلیغ شده و بسیاری‌ازاهالی ایرلند رابمذهب کاتولیك داخل کرده بود . آنزمان ایرلندیها بطوائف مختلف تقسیم شده و هر طایفه‌ئی برای خود رئیسی انتخاب مینمود از میان رؤسای مزبور پادشاهی برای تمام جزیره انتخاب میگردید در آنزمان اهالی ایرلند از اقوام مختلف تشکیل شده بودند و بزبان‌سلتی (یا کلتی) تکلم میکردند . - پس از هجوم‌نرمانهادر ۱۱۶۷ تا ۱۱۷۲ میلادی بجزیرهٔ ایرلند تـاریخ‌ایرلند و انگلند مخلوط شد .

عشرهٔ‌مبشره

مانی‌را که‌به پیغمبر ص اسلام ایمان‌آورده‌ویابااو گفتگو کرده بودند‌صحابه‌میگفتند .

بعضی از صحابه با پیغمبر در غزوات شرکت کرده و راوی حدیث نیز بودند - اهل سنت از میان صحابه ده تن را عشره مبشره میگفتند که چهار نفر آنها خلفای راشدین بودند و شش نفر دیگر طلحه و زبیر و سعدبن‌ابی‌وقاص و سعیدبن زید و ابوعبیده‌جراح و عبدالرحمن‌عوف بودند اهل سنت ۳۰ نفر دیگر از وجوه صحابه را تتمة الاربعون المتقدمین مینامند .

پول درزمان شاه‌عباس

در زمان شاه‌عباس چهار نوع پول سفید و دو نوع پول سیاه معمول بوده است . پول سیاه را که از مس میساختند یکطرف آن شیری نقش شده بود که خورشیدی درپشت داشت وطرف دیگر اسم شهریکه در آن سکه شده بود - سکهٔ مسی دو قسم بود بنام غازبکه و غازبکهٔ مضاعف چهار نوع پول دیگر عباسی محمودی - شاهی و بیستی بود - ده‌غازبکهٔ ساده یاپنج غازبکهٔ مضاعف معادل با یکشاهی بود دو شاهی معادل با یك محمودی ودومحمودی مساوی یکعباسی .

چهار غازبکهٔ ساده یا دو غازبکهٔ مضاعف مساوی با یك بیستی بود .

مسکوکات نقره‌ئی مدور بودند به استثنای بیستی که بیضی شکل بود یکطرف سکه های نقره‌ئی نام پاد شاهی بود که در زمان او ضرب شده وطرف دیگر نام شهریکه سکه در آنجا خورده بود با تاریخ ضرب بعد ها صورت پادشا هان را بتقلید سکه‌های اروپائی بروی سکه هانقش کرده‌اند .

غازان‌خان و کابین زن

غازان‌خان مغول که معروفترین و زیرکترین سلاطین مغول ایرانست برای رفع ظلم و تعدی و حسن‌ادارهٔ کارها قواعد و قوانینی وضع‌نمود که‌در تواریخ مغول مفصلا ذکر شده و از دستور های اوست که مهر زن باید از ۱۹ دینار تجاوزننماید زیرااگر بین زن وشوهر اتحادوهم‌آهنگی باشد هیچکس نمیتواند آنهارا از یکدیگر جدا نماید و اگر موافقتی در بین نباشد کابین زیاد علت عمدهٔ خودداری شوهر از طلاق است و زندگانی برای طرفین نا گوار میشود ولی اگر مهر کم باشد و از مبلغ‌فوق تجاوزننماید درصورت عدم رضایت‌طرفین جدائی آسان است .

حکایات و روایات دیدار و گفتگوی باارواح بتوسط معمول هائیکه در خواب مغناطیسی ارتباط پیدا کرده اند تشکیل مجموعه ئی از اسناد ومدارکی را میدهد که حقیقتاً از نظر علمی قدر و قیمت بسزائی داشته‌ولی متأسفانه‌هیچ نوع مدرک‌مادی و مثبتی بدست نمیدهد . برعکس پیروان معرفة الروح سعی کرده اند اسناد قطعی غیرقابل انکاری تحصیل کرده در دسترس جویندگان بگذارند و در نتیجهٔ کوشش و جدیتهای بسیار موفق شده اند از پراسپری عکس برداری نموده و بوسیلهٔ مواد مخصوصی‌از دست‌وپا و صورت ارواح‌قالب گیری نمایند .

امروز از اینگونه مدارك بقدری موجود است که دیگر هیچگونه جای شك و شبهه باقی نگذاشته و وجود پراسپری را کاملا بثبوت میرساند .

شك نیست که روح پس ازمرگ حقیقتاً بایك جسم لطیف‌غیرمرئی‌ازجسد خاکی خارج میشود و وجود این قالب لطیف و سیال در دورهٔ زندگانی مادی هم بتحقیق پیوسته و تظاهرات پراسپری اشخاص زنده که آنراجسم ثانی یاقالب مثال‌هم نامیده‌اند این قسمت را مدلل مینماید بکرات اتفاق‌افتاده‌است که یکنفر در شهری بوده در صورتیکه همان شخص بخصوص را درشهر دیگری کاملادیده و شناخته حتی بااوصحبت هم کرده اند این نیست مگر تظاهر جسم‌ثانی‌باخارج شدن پراسپری از جسد مادی در مواقع مقتضی که از هرحیث موجبات آن فراهم بوده .

امروز بیش از دوهزار مدرك مصدق ازتظاهرات پراسپری‌زندگان‌دردست است که پاره ئی از آنها در ضمن مطالعه از نظر خوانندگان خواهد گذشت ، این مشاهدات بهیچوجه مربوط به اشتباه حواس و یاانواع خیالات‌واهی نبوده بوسایل مختلفه ممکن است از صحت و درستی اینگونه تظاهرات شگفت‌انگیز روحی اطمینان حاصل کرد .

متجسسین در موضوع تظاهرات روحی‌فقط به آزمایشهای‌ساده وسطحی قناعت نکرده بلکه در نتیجهٔ تجربیات بسیار دقیق و علمی موفق شده اند که قوهٔ محرکه یعنی پراسپری را کاملا از بدن مادی بیرون آورده امتحانات و

مقاصدخودرادرروی‌قالب‌مثالی که موقتاً ازیك آدم‌زنده‌خارج شده‌عملی نمایند .
بالاخره امروز ممکن است در حالتی که جسم لطیف اشخاص زنده را از بدن مادی خارج کرده باشند از روی آن عکس برداری کرده و عملا وجود پراسپری را مدلل نمود . اگراشخاص ذی نفع وجویندگان‌حقیقتاً بی‌طرف‌باشند تصور میرود اینهمه اسناد و مدارك مهم علمی و عملی وجود روح را ثابت کرده و برای اقناع عقیدهٔ آنان کافی باشد ، ولی پشت کارو تجسس خودرا نبایستی در اینجا محدود کرده و بهمین مختصر موفقیت قناعت‌نمود بلکه باید دیداین جسم لطیف از چه نوع ماده‌ئی ساخته شده اینجاست که دو باره درتاریکی حدس و فرضیات گیر کرده و دچار اشکالات خواهیم شد ولی هرگاه تجسس خودرا باهمراهی علم و کشفیات گرانبهای قرن‌حاضر تعقیب کرده ودرتجربیات خود عمیق ترشویم می بینیم که تظاهرات روح اشخاص زنده و روح مردگان بایکدیگر هیچگونه تفاوتی ندارد و مناسباتی بین آن‌تظاهرات وموادمشعشعه و اشعه ایکس نامرئی بدون وزن موجود میباشد .
امیدواریم دیگر در بارهٔ شناسائی و درك چنین پوشش روحی علماً جای هیچگونه مخالفت و اعتراضی باقی نباشد از وقتی هم که‌این قبیل مطالعات‌در محیط علوم معموله و مثبته داخل شده دیگر نمیتوان بنام اعمال خارق العاده‌و و شگفت‌انگیز آنرا لکه‌دار نمود ، در مورد شخصیت‌روح زندگان‌وتظاهرات آنها که موقتاً از جسد خود خارج و منشاء آثاری شده اند و همچنین در اطراف ارواح مردگان و وقایعیکه رخ داده و صحت آنها محقق شده صحبت خواهیم کرد و خواهیم دید که ابداً ممکن نیست از حیث خواص و آثار فیما بین آنها فرقی گذاشت ـ نقطهٔ بسیار حساس در اینجاست که یك پیوستگی حقیقی و تشابه قطعی در تظاهرات ارواح اعم از اینکه در قالب جسمانی بوده و یا آنرا ترك کرده‌اند وجود دارد که غیرممکن‌است‌یکی را از دیگری‌تشخیص داد در اینصورت بیمورد است که دیگر اعمال ارواح را به وجود های فرضی از قبیل اجنه و شیاطین‌نسبت‌داده ویا آنرا یك موجودغیرقابل تجزیه و جوهر فرد فامهدبلکه‌باید یقین کرد ودانست‌که این تظاهرات واعمال ازطرف ارواحی بظهور میرسد که یك روزی در روی کره زمین زندگانی میکرده‌اند .

(انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر الخ)

قران و میکرب شناسی

در این آیهٔ کریمه گوشت مردار و خون و گوشت خوك حرام مطلق گردیده و پیروان اسلام را از خوردن آنها منع فرموده است. قرنها سپری گردید و دلیل منطقی این تحریم بر بشر مجهول ماند تا پس از کشف و بسط علوم امروزی مخصوصاً پیدایش فیزیولژی و پارازیتولژی و میکروبیولژی (علم وظائف الاعضاء - طفیلی شناسی - میکرب شناسی) دلائل منطقی این تحریم مذهبی و علت صدور چنین حکم سخت و شدیدی بر پزشکان و فیزیولژیستها ثابت شد اکنون دلیل پزشکی هریك از این سه خبیثات را متذکر میشویم.

مردار - عضلات و گوشت بدن حیوانات مادام که در حال حیات است دارای فعل و انفعالات بسیار شدیدی است که نتیجهٔ آن بالاخره داخل شدن مقداری سم است به خون و از آنجا خارج شدن آن سموم نیز بوسیلهٔ کلیه و ادرار صورت میگیرد و تا حدی از این راه از مسموم شدن عضلات جلوگیری میشود اگر حیوانی را سر به برند مقدار زیادی سموم شدید بدن حیوان بوسیلهٔ خون خارج میشود و گوشت حیوان از سمیت و خطر تقریباً عاری میشود بعکس اگر حیوان را ذبح ننمایند و به اصطلاح شاه رگهایش را نبرند مقدار زیادی از خون حیوان در بدن باقی مانده و گوشت را فاسد و خطرناك خواهد ساخت و صرف نظر از آنکه ممکن است حیوان با بیماری های خطرناکی مانند سیاه زخم - آبله و غیره مسموم و تلف شده باشد به فرض سلامت مطلق هم خوردن گوشت حیوان ذبح نشده و مرده بطور قطع و یقین انسان را بیمار و گاهی از اوقات خواهد کشت.

خون - بطوریکه اکنون ذکر شد محتویات خون علاوه بر گلبول قرمز و سفید و مواد غیر مضرهٔ خون، بمقدار زیادسم و ترشحات زائدی است که بایستی بوسیلهٔ کلیه و ادرار از بدن خارج شود. اوره یکی از سم های بسیار شدیدی است که در خون حیوان موجود و بتدریج بشکل ادرار خارج میشود و خوردن خون علاوه

بر خطر سرایت بیماریهای میکربی مانند : طاعون ـ شاربن و غیره بر فرض که حیوان صاحب خون سالم هم باشد خطرناك استو چنین دیوانگی ها عاقبت هولناکی دارد و از این جاست که حضرت ختمی مرتبت بلافاصله پس از ذکر کلمهٔ مردار کلمه خون را ذکر فرمودند یعنی تأکید شده که مردار حرام و خون هم حرام است مقصود این بوده که اگر حیوان سالم و زنده‌ئی را بعوض سر بریدن فرضاً بدار بیاویزند و بکشند که خون از بدنش خارج نشود این جا هم بر فرض که حیوان را از نظر طبی مردار ندانیم چون خون بطور کلی سم است و بلافاصله پس از مرگ وارد گوشت وعضلات حیوان شده است خوردن چنین گوشتی خطر ناك و پس از چند ساعت پتومائین qtomaïne بسیاری در عضلات حیوان تهیه شده و مصرف کنندگان را ابتداء به اسهال و بعد قی و بعدتب شدید هلاك خواهد کرد و اگر بمقدار کم هم باشد مسمومیت تدریجی و اورمی تدریجی مزمن خواهد داد .

گوشت خوك : در شریعت مطهرهٔ اسلام که کاملترین ادیان است حضرت سبحان مردم را از خوردن گوشت خوك منع فرموده است قریب ۳۰ سال قبل بشر متوجه شد که در عضلات بعضی از خوك ها کرمی یافت میشود که خوردن چنین گوشت خوك پس از چند روز مصرف کننده را مبتلا به دل درد شدید و بعد اسهال و تب شدید و درد های عضلات فوق‌العاده خطرناك میکند که گاهی با تزریق آمپول مرفین هم درد ساکت نمیشود این کرم را در علم طفیلی شناسی تریشین مینامند بهمین جهت درقصابخانه ها و مسلخ های خوك در قرن های اخیر بعد از مدتها بدبختی و سرگردانی و رنج ، اروپائیان بوسیلهٔ اطبای دامپزشك و بیطار و میکرسکپ و ذره بین و آلات و ادوات بسیار قبلا خوك کشته را معاینهٔ ذره بینی و نسج شناسی از چند نقطه از بدنش نموده و بعد اجازه فروش میدهند و به محض یافت شدن تریشین حیوان را با تمام لاشه و پوست بکلی میسوزانند و یا بدرون چه انداختهٔ مقداری آهك بروی او میریزند و با وصف همهٔ مراقبتها و مواظبتها عصر جدید معذالك هنوز گاهگاهی بیماری تریشینوز دیده میشود .

(موارد بحث)

۱ - عرفان وسلوك (وحدت وجود ومعراج)
۲ - روانشناسی آزمایشی ومعرفةالروح نظری
۳ - ما نیتیزم وهیپنوتیزم (خواب مغناطیسی واحضار روح)
٤ - خلع بدن (ظهوردرمکانهای متعدد باقالبهای مثالی)
٥ - تداوی روحی (شفای اسقام برونی وآلام درونی)
٦ - روشن بینی (دیدن ازماورای حجاب)
۷ تیزنیوشی (شنیدن زمزمهٔ حشرات)
۸ - قرائت افکار (وفهم لغت حیوانات : حتی حشرات)
۹ - پیش بینی (وپیش گوئی)
۱۰ - سحر وجادو
۱۱ - بیان (فرق بین) شیمی و کیمیا واکسیر
۱۲ - بیان‌سر کنترل‌نمودن‌ادریس‌نبیع رازنیروی اتم را درهزاران‌سال‌پیش
۱۳ - انسان درآیندهٔ علم
۱٤ - دین ودانش درآینده

مبداء ومعاد (وحدت وجود ومعراج)

عنوان منظوم :

(ای‌جهان وجان جانان تا توئی بیخود خودی

چون بخود آ ئی منم وزمن جهان پیداستی)

(شاهد و مشهود ح - ق)

تصحیح : خواهشمند است تصحیح فرمائید

در صفحه ۸ (۲٥ج ٤) سطر ٦ پس از عبارت فصل مشترك دارد جملهٔ زیرافتاده
(آن کم متصل‌است — وبافصل مشترك ندارد)
در همان صفحه در سطر چهار بعد از ملائکته (کتبه و) افزوده شود

مقدمـه

یکی از بدیهیات اولیهٔ عقل اینست که هرچیزی ذاتاً خودش است (بدون هیچ علت خارجی) حکماء میگویند « ثبوت شیئی لنفسه ضروری » مثلا مثلث مثلث است چه موجود باشد چه معدوم پس در حد ذاتی (ماهیت) بهیچ سببی نیازمند نیست بلکه در مراحل ظهور و وجود (هویت) چه در ذهن وچه در خارج محتاج است به تصور وتصویر مهندس . بهمین قیاس کلیهٔ موجودات امکانیه در حد ذاتی محتاج به جعل نیستند بلکه دروجود محتاج بموجدی هستند که او خودممکن نباشد .

اکنون که سخن از موجودات امکانیه بمیان آمد لازم است معنی واجب و ممتنع ممکن را (که اصول ثلاثه ومبادی اولیه حکمت میباشند) بیان می نمائیم : -

کلیهٔ موجودات معنوی ومادی را (از جوهر وعرض - معقول و محسوس چون ملاحظه کنیم می بینیم عین وجود و عدم نیند (زیرا هم میشود باشند هم میشود نباشند) لکن خود هستی و نیستی را وقتی درنظر گیریم می بینیم نه هستی نیستی میشود ونه نیستی هستی (زیرا هستی هستی است و نیستی نیستی) و هیچ چیزی غیراز خود نمیشود بدین جهت است که هرچه هم غیر از هستی و نیستی باشد با هریك از این دو ساز گار میباشد پس معلوم شد که غیر ازهستی و نیستی چیز دیگری هم متصور است : آری همان چیز است که ماآنرا ماهیت مینامیم .

تا اینجا سه چیز معلوم شد ۱ - وجود ۲ - عدم ۳ - ماهیت . اکنون می گوئیم چون هر چیز خودش است بضرورت عقلی : پس وجود وجود است بالضروره پس واجب است (بودش) و عدم عدم است بالضروره پس ممتنع است (وجودش)ماهیت نیزماهیت است بالضروره پس ممکنست(بود و نبودش) زیرا ممکن یعنی لااقتضای صرف که باوجود مقتضی موجود میشود و با وجود مانع (یا عدم مقتضی) درکتم عدم باقی میماند .

پس ازاین مقدمه میگوئیم چون هستی ممکن راعارضی وواجب راذاتی است - پس هستی ممکن ازواجب وجود واجب بخود است(چه او نفس وجود میباشد) اینجادو اصل دیگر ازحکماء که کلید اسرار فلسفه است نیز بدست میآید ۱-مابالعرض ینتهی الی ما بالذات ۲ -والذاتی لایعلل . نتیجه این میشود که حضرت واجب(تعالی شأنه) قائم بذات وقیوم ممکنات وسلسلهٔ عوالم . همه مراتب یك جلوهٔ بی نهایت او یند ،

هرگاه در یک شبی که هوا صاف و آسمان روشن باشد به آسمان نگاه کنید ممکن است ماه و یکی یا دو تا از سیاره‌ها را هم ببینید اما هزارها برابر آنها اجرام آسمانی یعنی ستاره های ثابت خواهید دید .

بسیار مهم ولازم است که شما تمیز بین ستاره وسیاره را بدانید واین تمیز نه از حیث ظاهر آنهاست بلکه اختلاف زیاد در وضعیات وحالات آنها است . بهترین راه برای تشخیص بین ستاره و سیاره آنست که بخاطر داشته باشید که خورشید هم ستارهٔ معمولی است وزمین هم یک سیارهٔ معمولی واین دو را مقیاس سنجش برای ستاره ها وسیاره ها قرار بدهید .

کسانیکه علم هیئت میخوانند اگر اول وضعیات وحالات خورشید را مطالعه کنند ستاره هارا بهتر خواهند شناخت واگر اول اوضاع زمین را نه تنها از حیث صورت ظاهر آن یعنی کوه ودشت واقیانوس ودریا وغیره بلکه از حیث هوا وحتی قعر و مرکز زمین را قدری مطالعه کنند و بدانند سیارات را بهتر وآسانتر خواهند شناخت .

وقتیکه به یک ستاره نگاه میکنید بخاطر بیاورید که شما یک جسمی مانند خورشید را می بینید حرارت آن بسیار بسیار زیاد و نیز بسیار درخشنده و نورافشان است و بواسطهٔ درخشندگی و نور آن است که شما میتوانید آنرا به بینید وهرچند بسیاری از ستاره ها بمراتب حرارتشان زیادتر از خورشید است بسبب دوری آنها نسبت به دوری خورشید . ماهیچگونه استفاده ازحرارت آنها نمی کنیم .

نزدیکترین ستاره های ثابت دویست وهفتاد هزار مرتبه نسبت بخورشید از ما دورتر میباشد و برای فهم این موضوع یک مقایسه سادهٔ کوچک در اینجا برای مثال میآوریم .

فرض کنید خورشید ده یا یازده متر از زمین دوراست واگراین اندازه را مقیاس قرار بدهیم نزدیکترین ستاره های آسمان ۱۵۰۰ میل فاصله خواهد داشت در فصل های بعد که از سیارها بحث خواهد شد ملاحظه خواهید کرد که سیاره‌ها نسبتاً بسیار نزدیک بزمین هستند زیرا با این مقایسهٔ فرضی که خورشید را ده یا

دور تصور کنیم سیارهٔ پلوتو که دور ترین سیاره های منظومه شمسی است در چهارصدقدمی قرار خواهد داشت . چون ازسیارهٔ پلوتوبگذریم بیک فضای خالی عظیمی میرسیم که درحقیقت ما باید بیست‌وشش ملیون ملیون میل طی کنیم تا به نزدیک ترین ستاره برسیم .

مسافت بین ستاره های دیگررا نیز بطور تخمین میتوانیم مانند فاصلهٔ بین زمین و نزدیکترین ستاره بدانیم یعنی بین هریك ستاره تاستارهٔ دیگر تخمیناً بیست وشش ملیون ملیون میل . این مقایسه ها بمانشان میدهد که زمین ما در حقیقت یك نقطهٔ بسیاربسیار کوچکی درعالم میباشد ویکی از نه سیاره‌ایست که بدور خورشید میگردند وخود خورشید نیز یك ستارهٔ متوسط معمولی ازجملهٔ ملیون ملیون‌ها ستاره‌است که درآسمان دیده میشوند .

ممکنست که بسیاری از این ستاره ها مانندخورشید ماسیاره‌هائی داشته باشند که بدورآنها میگردند لکن بطورقطع نمیتوان حکم کرد اگرچه اخیراً برای اولین دفعهٔ یک سیاره درآسمان کشف شده است یعنی درصورت دجاجه که یکی ازصور آسمانی‌است یك‌ستارهٔ دوقلوهست که موسوم به شمارهٔ ٦١ دجاجه‌میباشد درحرکت رفیق یاجفت این ستاره اعوجاجی دیده شد وهیئت دانها حساب کرده و دریافتند که این ستاره یك سیاره داردکه بدور اومیچرخد وازروی محاسبه معلوم شدکه حجم آن سیاره شانزده برابر حجم سیارهٔ مشتری میباشد وحقیقة از نظر اینکه سیاره است بسیار بزرگ وعظیم است زیرا سیارهٔ مشتری یکهزارو وسیصد برابر زمین‌است یعنی این سیاره بیست‌هزار وهشتصد برابر کرهٔ زمین‌است وبا وجوداین حجم ، باتلسکپ دیده نمیشود وشاید بابزرگترین تلسکپی هم که بعدها ساخته‌شوددیده نشود ، این اولین‌سیاره‌است که در خارج ازمنظومهٔ شمسی تاکنون کشف شده است .

هرگاه چنین‌سیاره هائی هم درآسمان هستند ممکن است دربعضی ازآنها نبات وجاندارهم پیداشده‌باشد چنانکه دربعضی ازسیاره های منظومهٔ شمسی‌هم حدس میزنند که ممکن است موجودات زنده وجود داشته باشد.

بقلم آقای شیوای فضائلی

منطق

تعریف منطق: منطق قوانین آلی را گویند که رعایت آن قوانین از لغزشهای فکری جلوگیری مینماید.

فایدهٔ منطق: از قسمت اخیر تعریف منطق بخوبی میتوان فایدهٔ منطق را دانست، مصونیت از لغزشهای فکری.

موضوع منطق: عبارت است از، معرف و حجت که برای شناختن وشناسانیدن اشیاء بمعرف و برای تصدیق کردن و بتصدیق رسانیدن قضایا بحجت نیازمندیم زیرا تصور اشیاء پیش از شناختن آنها و تصدیق قضایا پیش از دانستن دلیل صدق آنها تنها علت لغزش فکر میباشد.

ابواب منطق: منطق پنج باب دارد ۱ - باب حدود ورسوم ۲ - باب کلی‌های پنجگانه ۳ - باب قضایا ٤ - باب قیاس ٥ - باب صناعات پنجگانه.

چرا ابواب منطق پنج تاست وبیشتر یاکمتر نیست؟ آیا ممکن است ابواب دیگری بر پنج باب منطق افزود؟ آیا میتوان دویاسه باب از پنج باب آنرا یکی کرد و بنام یك باب خواند؟ دلیلی که درپائین نگاشته میشود دلیل حصر منطق است در پنج باب و درعین حال روش استدلال بر عقلی بودن حصررا در هرجا که عقل بحصر حکم کند میتوان آموخت.

ابواب منطق را نمی توان از پنج باب بیشتر یاکمتر کرد زیرا:

درمنطق یا از موصل بحث میشود یا از مقدمات موصل (موصل یعنی رساننده بمقصود) وموصل یا تصوری است یا تصدیقی، بحث از موصل تصوری در باب حدود ورسوم است و بحث ازمقدمات آن ابواب کلی‌های پنجگانه خواهد بود.

بحث ازمقدمات موصل تصدیقی درباب قضایا و بحث ازخود موصل تصدیقی یا بلحاظ صورت آنست که درباب قیاس خواهد بود ویا بلحاظ مادهٔ آن که درباب صناعات پنجگانه میباشد.

قبلا باید دانست که مراد از علم که مقسم تصور و تصدیق است

تقسیم علم بتصور و تصدیق

آیا علم حصولی است یا علم حضوری:
علم حصولی صورت حاصل ازشیئی است درعقل یعنی صورت معلوم است اما علم حضوری صورت معلوم نیست بلکه عین معلوم است مانند علم مجرد بذات خود یا بمعلول خود.

علم خدای تعالی بمعلومات خود حضوری است و علم حضوری تصور و تصدیق نیست. علم حصولی است که مقسم تصور و تصدیق است.

علم بر دو قسم است تصور و تصدیق - تصور همان صورت حاصل از معلوم است درعقل بدون حکم کردن عقل بوقوع یا عدم وقوع امری، تصدیق عبارت است از حکم واعتقاد عقل بوقوع یا عدم وقوع امری و نسبتی.

شرایط تصدیق: تصدیق سه شرط دارد ۱ - تصور موضوع ۲ - تصور محمول ۳ - تصور نسبت میان آنها

اقسام تصور و تصدیق: تصور و تصدیق هریك بردو قسمند ضروری و کسبی کسبی آنکه بفکر و نظر محتاج باشد و ضروری آنکه محتاج بآن نباشد هرچند که به تنبیه و احساس و تجربه نیاز خواهد داشت.

فکر از تصورات و تصدیقات ضروری پی بتصورات و تصدیقات نظری میبر و فکر دراصطلاح حرکت ازمطالب تصوری و تصدیقی است بسوی مبادی آنها که ضروری است و ثانیاً حرکت از مبادی یعنی از تصورات و تصدیقات ضروری بسوی همان مطالب که تصورات و تصدیقات نظری باشد.

مبادی

در تعریف فکر نام مبادی و مطالب برده شد مبادی چیزهائی است که پایه واساس علم است و بردو قسم است:
مبادی تصوری و مبادی تصدیقی. مبادی تصوری عبارت اشیاء وحدودی است که در علمی مثلا استعمال میشود که اصطلاحاً آنهارا حدود ورسوم گویند پس مبادی علمی یاموضوع آن علم است یاجزء موضوع یاجزئی تحت موضوع یاعرض ذاتی موضوع که سه قسم نخستین تصدیق بوجود آنها مقدم بر علم است وقسم اخیر تصدیق بوجود آن در خود علم خواهد بود.

خانم‌چرچیل پیشدستی کرد ـ جوانی سه مرتبه‌ازدوشیزه ای‌خواستگاری نموده و هرسه مرتبه مراجعه‌بانا‌امیدی مواجه شده بود بالاخره باو اظهارداشت حالا که حاضر نیستی‌بامن ازدواج کنی پس‌میل‌داری‌همسر کدام‌جوانی گردی.
دوشیزه پاسخ‌دادمیل دارم همسرمردی‌شوم که مردی باعزم و اراده‌و نیرومند بوده وشهرت عالمگیرداشته‌باشد. جوان که این‌راشنید باخونسردی اظهار داشت متأسفانه خیلی دیر شده زیرا خانم‌چرچیل برشما پیشدستی کرده (فردا)

میگویند!

... انارا بایددرحمام‌خورد زیرادر آنجاترس‌از کثیف‌شدن‌لباس‌نداریم اما هندوانه را بایددرصبح‌خوردچون هم‌نان‌است‌هم‌چای و هم‌آب‌است هم روشوئی.

تیراندازی

ا . سربازجدیدی در تیراندازی جنگی چون تفنگ را نسست گرفته بود از تفنگ لگدخورد و افتاد افسر باو گفت باید مانند نامزدت تفنگ را محکم بگیری سرباز بیچاره گفت نامزدم که لگد نمیزند فقط گاز میگیرد.

هنرپیشه

اولی ـ این آقارا بشما معرفی میکنم یکی از هنرپیشگان زبردست است همان کسی است که در تماشاخانه رل دزد را بازی میکرد.
دومی ـ نگاهی‌بشخص‌مذکور کرده گفت ـ به‌به‌درست‌بریختشان هم‌میآید

منجم زبردست

ستاره شناسی در بام خانه اوضاع کواکب رانگاه میکرد و چون‌درست نمیدید قدری جلوآمد وازدر کوچه‌پرتاب شد ـ عابری گفت بینوا جلوی پای خودرا نمی بیند میخواهد کرات آسمان را نگاه کند.

بگو الف خود را راحت‌کن

طفلی‌را بمکتب‌بردند هرقدر آخوند به‌او‌میگفت بگو الف نمی گفت وچوب میخوردباو گفتند که الف گفتن کاری‌نداردچرانمیگوئی گفت‌میدانم‌لکن میترسم همینکه گفتم الف بگویند بگو (ب) و آنهم دنباله دارد ودیگرتا آخر راحتی نخواهم داشت ـ از اول نمیگویم و جان خود را فارغ میکنم (انسان آزاد)

عوض کردن شوهر

خانم چرا هر سال شوهر عوض میکنید ـ برای اینکه زندگانی متنوعی داشته باشم

پیغمبر بی تکبر

شخصی ادعای پیغمبری کرد نزد خلیفه اش بردند خلیفه اوراده قدمی درختی برده گفت امر کن درخت نزد تو بیاید مدعی پیغمبری هر چه امر کرد درخت تکان نخورد آخر خودش نزد درخت رفت و بخلیفه گفت پیغمبران نباید متکبر باشند (فردا)

رئیس آشپزخانه

رفیق این تانکه، زره پوشه، چیه داره میاد
داداش این تانک نیست رئیس آشپزخانه است

بازهم شما

س ـ رفیق حال شما چطور است؟ ج ـ نپرس چون دیشب ما چهار نفر بودیم و شام نداشتیم
بازهم شما: ماشام نداشتیم هیچ هفت نفر مهمان هم داشتیم

بازهم اشتها دارد

چند نفر باشخص پرخوری شرط بستند اگر بیست دست چلو کباب بخور ۵۰۰ ریال بگیرد شخص مزبور بالاخره شرط را برد. پس از اتمام خوراك برا گرفتن پول عجله داشت یکی پرسید چرا اینقدر عجله داری پرخور گفت میخوا بااین پول بروم یك غذای حسابی بخورم ۲۰ دست چلو کبابهم غذا شد!

بچه تان را وزن کنید

زن ـ من دو کیلو آلو خواسته بودم چرا یك کیلو فرستادید
بقال ـ خانم من بترازوی خود اطمینان دارم گمان میکنم بچه تان خو باشد اگر باور ندارید بچه تان را وزن کنید.

عذر موجه

آموزگار ـ بچه بداخلاق چرا دیروز بمدرسه نیامدی؟
نوآموز ـ چون مامان و آقاجانم دعواشان شده بود ماهم همراهشان بکلانتری رفته

باور نکردنی

تقدیم بدختران جوان

از کتاب :
قانون ازدواج هندوان

مادهٔ اول : خدای هر زنی در تمام روی زمین شوهر اوست و خدای دیگری سوای شوهر برای زن وجود ندارد .

مادهٔ دوم : زن باید شوهر خودرا ، ولو شوهر بداخلاق و زشت و خشن و کریه و پیرباشد یا اینکه تمام اموالش را خرج رفیقهایش بکند بچشم مالك ارباب ـ صاحب اختیار وخدای خود بنگرد .

مادهٔ سوم : زن درهرسنی که باشد برای اطاعت کردن از مرد خلق شده است ، دختران درمقابل پدران ـ زنان در حضور شوهران و زنان بیوه در برابر پسران خود بایستی تعظیم کنند .

مادهٔ چهارم : هرزن شوهرداری بایستی ازتوجه بسایر مردان ولوازحیث صورت و سیرت برتراز شوهرش باشد قویاً خود داری کند .

مادهٔ پنجم : هیچ زنی نبایستی بخود اجازه بدهد که باشوهرخود صرف غذا کند وبایستی خود را خیلی مفتخر بداند که پس ماندهٔ شوهرش‌رامیخورد

مادهٔ ششم : اگرشوهر بخنددزن هم حق دارد بخندد والااگرشوهر گریان‌باشد زن نیز بایستی گریه کند .

مادهٔ هفتم : هرزن‌ولوهرمقامی که داشته باشد ویا ازهرخانواده‌ای که‌باشد بایستی هنگام صبح خانهٔ شوهر را جاروب کند وظرف آشپز خانه را تمیز نماید وشخصاً برای شوهر خود اغذیه مطبوع بپزد .

مادۀ هشتم : برای اینکه شوهرخوشش بیاید زن بایستی همه روزه اول درآب صاف استحمام کند و بعد تن خود را با آ ب زعفران بشوید و سر خود را شانه کند و خود را معطر نماید و سورمه بکشد و خال قرمز به پیشانی خود بگذارد .

مادۀ نهم : اگر شوهر در مسافرت باشد زن بایستی روزه بگیرد و روی زمین بخوابد و از بزك کردن وحمام رفتن خود داری نماید .

مادۀ دهم : هر وقت شوهر از مسافرت برگشت زن بایستی در نهایت بشاشت و ذوق زدگی شوهرخود را استقبال کند و خود را بقدم او بیاندازد و جریان مدت غیبت ولوخیالات وافکارخود رابعرض شوهربرساند .

مادۀ یازدهم : اگرشوهرنسبت بزن امرونهی کند زن بایستی پس از اظهارتشکر از دستورات بجای شوهر خود اوامر معظم له را بمورد اجرا بگذارد واز مناهی بپرهیزد .

مادۀ دوازدهم : اگر شوهر زن را کتك میزند زن بایستی هنگام کتك خوردن هیچ نگوید و پس از تنبیه درمقابل شوهرزانو بزند ودستان شوهر رادر نهایت احترام در دست بگیرد وببوسد وبدیدگان بگذارد وازاینکه سبب خشم قبله گاه وخداوندگارخودشده طلب پوزش کند دختران جوان اگرحقیقتاً عاشق مردهندوهستندتشریف ببرند بهند.

بنظر بنده مادۀ سیزدهمی هرچند که نحس است کتاب قانون هنوزلازم دارد تا از هرحیث کامل باشد به این طریق .

مادۀ سیزدهم : هروقت شوهر فوت کرد زن هم برای انجام کارهای شوهر در آن دنیا بایستی خود را بکشد .

سروان دکتر ـ عباس نرسی.

بیمارستانهای عمومی

۱- بیمارستان روزبه : واقع درخیابان سی متری نظامی جنب پمپ بنزین دارای بخش ودرمانگاه پزشکی اعصاب ودرمانگاه جراحی میباشد که همه روزه به استثناء روزهای تعطیل از ساعت ۸ صبح تا ظهر از بیماران مربوطه پذیرائی مینماید . شمارهٔ تلفن ٥٥٤٤

۲ - بیمارستان فارابی : شمارهٔ ۲ شهرداری سابق واقع درمیدان دروازه قزوین از سال ۱۳۲۰ بنام بیمارستان فارابی نامیده شد . دارای دو بخش چشم پزشکی و گوش وحلق و بینی است که ازساعت ۸ صبح تاظهر از بیماران پذیرائی و آنانرا سرپائی برایگان معالجه و دارو میدهند و آنانکه محتاج به عمل باشند در قسمت مربوطه بستری و برایگان تحت درمان قرار میگیرند . شمارهٔ تلفن ٥٥٤٣

۳ - بیمارستان گوهرشاد : واقع در تهران خیابان شاهپور - خیابان بلورسازی. برای معالجه ومداوای بیماران فقیر و بی بضاعت همه روزه از صبح تاظهر حاضر است و دارای درمانگاه های پزشکی وجراحی و دندانسازی است. بخش پزشکی وجراحی زنان نیز برای بستری شدن بیماران موجود است . شمارهٔ تلفن ٦٧٧٤

بیمارستان زنان : واقـع در تهران خیابای شاه رضا انتهای خیابـان صفی علیشاه .

دارای ۲ بخش زایمان و جراحی (هربخش دارای ۳۰ تختخواب)میباشد که در بخش زایمان زائو و دربخش جراحی بیمارانیکه مبتلا بامراض زنانـه و یا نیازمند به جراحی باشند بعلاوه یك درمانگاه کهاز ساعت ۸ صبح تادوازده بیماران سرپائی را بادرمان رایگان می‌پذیرد

این بیمارستان تمام اوقات برای پذیرائی و بستری نمودن بیماران مهیا و کلیهٔ وسائل درمان مجانی است . شمارهٔ تلفن ٤٨٢٦

آموزشگاه عالی مامائی بریاست آقای دکتر جهانشاه صالح نیز جزو این بیمارستان میباشد .

بطوریکه اطلاع یافته ایم آقای دکتر جهانشاه صالح رئیس جراحی بیمارستان باهزینهٔ شخصی خودشان مقداری رادیوم از آمریکا وارد نموده و بیماران فقیر مبتلا بسرطان را مجاناً مورد معالجه قرار میدهندو هربیماردارای پروندهٔ مخصوصی است و ماهی یکمرتبه مراجعه مینماید وپیشرفت درمان و بیماری او تحت نظر است .

برای اولین بار درتاریخ پزشکی ایران درمان رادیوم برای بیماران مستمند فراهم شده و بدین ترتیب مستمندان از ولایات برای معالجه سرطان به این یگانه روزنهٔ امید درایران مراجعه و بعداز چندماه معالجه و بهبودی بازگشت مینمایند

اقدام خیرخواهانه کسانیکه در راه آسایش عمومی خدمت مینمایند قابل تقدیر میباشد .

اخگر

آموزشگاه شبانه سالمندان

بمنظور راهنمائی بیسوادان بااجازهٔ وزارت فرهنگ آموزشگاه شبانهٔ سالمندان در محل دبستان راستی (واقع در بیرون دروازهٔ دولاب نزدیك لوار) افتتاح و برای پذیرش داوطلبان تحصیل آماده است .

نیکوهمت

اندرز های پزشکی

۱ - ازخوردن نوشابه های الکلی خود داری کنید و فریب فرح و انبساط موقتی الکل رانخورید . اغلب بیماریهای قلب ، کبد ، کلیه درنتیجه خوردن الکل واکثر سکته های قلبی ودماغی در اثر استعمال این سم مهلك است .

۲ - به اشخاص الکلی دختر خودراشوهر ندهید زیرا بطورقطع بیماریهای مغز واعصاب وناخوشی های جگرخود را بوراثت بفرزندان خودخواهندداد .

۳ - کسانیکه سابقه تصلب شرائین و فشارخون دارند لااقل بایدهرروماه یکمرتبه به پزشک خانوادگی خود مراجعه کنند والاممکن است در اثر سکته تاآخر عمر مفلوج وبدبخت شوند .

۴ - پیش ازرفتن به مسافرت باطبیب فامیلی خودتان مشاوره کنید .

دکتر فقیهی شیرازی

ناپلئون را باچشم خود دیده است.و در تمام عمر دراز خود کمتر شبی تنها خوابیده است .

روزنامهٔ «اژیپسین میل» چاپ مصر که بزبان انگلیسی در آن کشورمنتشر میشود در شمارهٔ ۳۰۷ مورخه پنج شنبه دسامبر گذشته خود مقاله ای نوشته براستی خواندنی و شنیدنی است ویژه آنکه تمام مطالب این مقاله صحیح وخالی از شائبهٔ دروغ و تصنع است و مطبوعات عربی زبان مصر نیز مندرجسات این مقاله را تأیید کرده اند .

مضمون مقالهٔ مزبور از این قرار است در ولایت «شبین القنطره» نزدیك سد بزرك نیل واقع در مصر مردی زندگی میکند که در حال حاضر یکصدو شصت و هشت سال از عمرش میگذرد و دارای هشت پسر و هشتاد نوه و نتیجه است و نوه ها و نتیجه های او بقدری زیاد هستند که اسامی آنها را نمیدانند .

این مرد که موسوم بشیخ محمد سمعان میباشد در تمام عمر شکارچی گرگ بوده وامروزه هم بعد از یکصدو شصت و هشت سال شغل او کماکان شکارگرك میباشد . زیرا در ولایت « شبین القنطره » گرگ های زیادی هستند که موجب آزار گوسفند داران و شبانان میباشند و برای اینکه از شر گرگ ها آسوده باشند حاضرند که در قبال کشتن هریك از گرگها مبلغی بشیخ محمد سمعان بدهند واوعلاوه بردریافت این مبلغ ازفروش پوست گرگ ها نیز استفاده میکند .

شیخ محمد سمعان (درست متوجه باشید) در سن بیست و دوسالگی ناپلئون بناپارت را که درآن موقع هنوز امپراطور نشده و فقط يك ژنرال بود باچشم های خود در مصر دیده وهنوز قیافهٔ اورا که سوار براسب از مقابل او عبور میکرده بخاطر دارد .

خاطرات تاریخی متعدد و متفاوتی که در کمون ضمیر این مرد ثبت شده بقدری زیاد است که اگر تمام آنهارا برای شما حکایت کند وشما بنویسید چندین کتاب قطور را تشکیل خواهد داد .

یکی از عجائب زندگی این پیرمرد یکصدو شصت و هشت ساله دندان های سالم و سفید اوست و در این سن و ساله فندق و بادام را بادندان میشکند و هرنوع غذائی را تناول مینماید و خوداو میگوید که در سن صدوسی سالگی دندانهای من بکلی از بین رفت و دندانهای جدیدی در دهانم روئید و پسران و نوزادگان او این گفته راتأیید میکنند .

با این کهنسالی شیخ محمد سمعان بقدری قوی است که روز های جمعه پنج کیلومتر راه را پیاده از دهکده خود تاشهر « تابتة » طی مینمایدو درآنجا نماز ظهر را در مسجد سیداحمد بدوی میخواند و بعد از نماز نهاری را که با خود برده همانجا تناول میکند و بعد بطرف دهکدهٔ خود مراجعت مینماید .

این مرد عجیب و سالخورده درمدت عمر خودهشت زن گرفته کهزنهای او یکی بعد از دیگری از این دنیا بجهان دیگر رفتند و اکنون شیخ محمد سمعان از پسر بزرگ خودکه یکصدوده ساله است تقاضانموده کهیك دخترجوان برای او پیدا کند که بحباله نکاح در آوردزیرا نمیتواندشبها تنهاو بدون همسر بخوابد

شیخ محمدسمعان باکمال اشتها غذا میخورد و علاقهٔ زیادی دارد که نیشکرهارا از مزارع کنده و شیرهٔ آنهارا بمکد و در ولایت او مزارع نیشکر بمقدار زیاد یافت میشود . خود او میگوید که از پنجاه سال باینطرف به خاطر ندارم که مبتلا بکسالت و بیماری شده باشم و هنوز هم در فصولی که گرگ فراوان است شبها تفنگ خود را برداشته و در نقاطی که محل عبور و مرور دزد یا عرصهٔ دستبرد گرگ هاست در کمین آنها می نشیند و گرگ هارا شکارمیکند.

لرد کیلرن سفیر کبیر فعلی انگلستان درمصر چون میدانست کهاعلیحضرت جرج ششم پادشاه انگلستان علاقهٔ مفرطی بدیدن اینگونه معمرین بزرگ دارد بشیخ محمد سمعان پیشنهاد کرد که اورا بوسیلهٔ هواپیما یا کشتی بانگلستان بفرستد که پادشاه انگلستان اورا ببیند . ولی شیخ محمد سمعان درجواب گفته بود که من از کشتی و هواپیما خوشم نمیآید و مسافرت بااین جورچیزهارادوست نمیدارم و از آن گذشته اگر پادشاه انگلستان میخواهد مرا به بیند برای چه خود او اینجا نمیآید ؟

وقتی سفیر کبیر انگلستان در مصر، پاسخ این مرد سالخورده را برای پادشاه انگلستان فرستاده بود جرج ششم گفت بسیار خوب به شیخ محمد بگوئید که اگر من روزی برای جهان گردی به مصر آمدم هرگز ملاقات با او را فراموش نخواهم کرد.

پزشکان مصر در تشخیص علل عمر طولانی و کم نظیر این مرد درمانده و نمیدانند چه موجباتی سبب شده که شیخ محمد سمعان اینگونه عمر نماید و در این سن و سال چنین بنیه و قوتی داشته باشد.

در طول مدت عمر خود زیاد هم مقید به بهداشت نبوده و از افراط بیم نداشته و وقتی چند نفر از پزشکان مصری برای دیدن او رفته بودند به شوخی گفته بود من به استثنای شب هائیکه به شکار میرفتم کمتر شبی را سراغ دارم که تنها خوابیده باشم.

بعید نیست پسران او که امروز صدساله هستند و سن یکی از آنها صدو ده سال است نیز بهمین سن و سال برسند.

شیخ محمد سمعان سواد ندارد و بهمین جهت نمیتواند قرآن بخواند و پسر های او هم مثل پدر بیسواد هستند و از عهدهٔ خواندن قرآن برنمیایند.

لیکن بعضی از نواده های شیخ محمد باسواد میباشند و هر وقت که شیخ سالخورده به آنها دسترسی پیدا میکند از آنها تقاضا مینماید که برای او قرآن بخوانند.

هنوز پزشکان مصری مشغول مطالعه هستند و میخواهند بفهمند که چه علل و موجباتی سبب گردیده که شیخ محمد سمعان این طور معمر شود و در عین حال قوای خود را حفظ کند. (بهار ایران)

یک مرد هفتاد ساله

از فاصلهٔ زیاد کاغذ تاشده‌ای را که در دست دیگری است میخواند؟

کار های عجیب این مرد دانشمندان جهان را مات و مبهوت کرده است آیا دنیای فردا میتواند پرده از روی این اسرار بردارد؟

یکنفر اروپائی موسوم به « لدوك کهن » کارهای شگفت انگیزی میکند که دانشمندان نامی را مات ومبهوت کرده است .

از جمله کارهای او این است که ورقه ای را که شخصی نوشته درجیب بغل خود گذارده میخواند .

اکنون این مرد هفتاد سال دارد و بطوریکه میگویند در سه سالگی در محاسبه ذهنی از جوانان تحصیل کرده قوی تربوده است .

در ۱۹۲۵ بپاریس رفت واعمال حیرت انگیز خود را بر دانشمندان طب وفیزیولژی وریاضیات عرضه کرده .

در نخستین جلسه ای که تشکیل شد « لکنش » عضواکادمی علوم واستاد « واله » عضوآکادمی طب و دکتر (اوستی) رئیس دانشکدهٔ فلسفه حاضر شدند جلسات دیگرش در حضوز استادان (ریشه) و (کنیو) و (لاردنوی) و (لنیال) (لافاستین) که همه ازاکادمی طب بودند تشکیل گردید در یکی ازاین جلسات استاد « لکنش » با خانمش و دکتر اوستی و مادام « واله » حضور یافتند کهن دستور داد که هر یك ورقهٔ سفید کوچکی بگیرند و هر چه دلشان میخواهد بنویسند و سپس ورقه را خوب تا کنند در این وقت خودش از اطاق خارج شد هریك از آنان بیك گوشهٔ اطاق رفته و آنچه میخواست روی ورقه‌اش نوشت .

سپس (کهن) را صدا کردند . وقتی وی داخل اطاق شد دستور داد که در یك صف به نشینندبدین قرار از راست بچپ دکتر اوستی‌استادلکنش، مادام لکنش ومادام واله .

هرکس ورقهٔ خود را دردست داشت ودست خود را مشت کرده بود کهن از دکتر اوستی خواهش کرد که هر چهار ورق را بگیرد ودرهم مخلوط نماید و سپس بهر یك نفریکی از آنهارا بدهدوخود اوهم یکی بردارد کهن جلومادام لکنش ایستادوورقه‌ای که دردست‌داشت گرفت‌ومیان دوانگشت خودنگاه داشت سپس او را روی پیشانیش گذارد و پس داد . اوراق بهم پیچیده وشبیه‌بیکدیگر بودند ، هیچکس نمیدانست ورقه ای که در دست دارد متعلق بکیست و در آن چه نوشته شده است .

پس از آن جلو دکتر اوستی ایستاد و به او گفت : « ورقه‌ای را که در دست داری ورقهٔ تو نیست و در آن نوشته شده « هواسنج » ورقه را باز کرد دید همانطور که او میگوید نوشته شده است .

سپس بطرف استاد لکنش رفت و گفت : « تو ورقهٔ خود را در دست داری و در آن نوشته ای « ساعت دو بعد از ظهر بگردش میروم » لکنش ورقه را باز کرد دید ورقهٔ خود اوست که همین عبارت روی آن نوشته شده . بعد جلو مادام لکنش رفت و مدت دو ثانیه باو نگاه کرد و سپس روی خود را بطرف دکتر اوستی کرده گفت : « ورقه ای را که تو نوشته ای در دست این خانم است و بزودی میگویم که چه نوشته ای » در حدود ۱۰ ثانیه متفکر بود و چنین بنظر میرسید که مشغول کوشش ذهنی است و بالاخره گفت :

نوشته ای « سفر بزرگترین لذت زندگی است » . مادام لکنش ورقه را باز کرد و عبارتی را که او گفته بود روی آن نوشته دید .

بالاخره جلو مادام واله رفت و باو گفت : « ورقه ای که در دست تو میباشد ورقهٔ مادام لکنش و در آن نوشته شده : (هنگامی که دو ساله بودم بپدرم میگفتم « پاپا ») ورقه را باز کردند و سخن او را درست یافتند تمام مدتی که کهن مشغول جوابگوئی بود از پنج دقیقه تجاوز نکرد .

دانشمندانی که در جلسات آزمایش او حضور داشتند بطریق ذیل درباره او گواهی دادند .

گواهی استاد ریشه

در دانشکدهٔ فلسفه جلسه ای برای آزمایش « کهن » تشکیل شد . من با چند تن از دوستان دانشمندم در آن جلسه حاضر شدیم . من در دعوی این مرد شك و تردید زیادی داشتم و همین شك و تردید بر اعتبار گواهی من میافزاید .

کهن بمن دستور داد که دو برگ کاغذ بگیرم و روی هریك ، یکعبارتی بنویسم من در یکطرف اطاق دفتر بودم و او در طرف دیگری و محال بود که بتواند به بیند من چه مینویسم .

سپس هریك از دو ورقه را هشت تا نمودم و یکی را در دست راست و دیگری را در دست چپ گرفتم کهن نیم دقیقه در حال تردد ایستاد و سپس گفت : « در ورقه ای که در دست راست داری نوشته ای « اسم تعمیدی پدرم چیست » و دو

بورقه‌ای که در دست چپ داری نوشته‌ای : کلفت ما چند سال دارد ؟ . من مات ومبهوت شدم وتصمیم گرفتم بیش از این او را آزمایش نکنم .

لیکن خود او مرا تشویق کرد که آزمایش دیگری بکنم . این بار خیلی سخت گیری کردم بدین طریق که دستور دادم او از اطاق بیرون برود وخود تنها در اطاق ماندم سپس چهار جمله روی چهار ورقه نوشتم .

وهر ورقه را هشت تا کردم سپس اورا صدا زدم وارد اطاق شد .

یکی از اوراق را زیر کتاب گذاردم ویکی را سوزاندم ویکی را دردست راست ویکی را دردست چپ گرفتم کهن گفت : « درورقه ای که در دست راست داری نوشته ای « ورژیلیوس‌مارد » ودرورقه ای که در دست چپ داری نوشته ای « راستی مایهٔ نجات است » ورقه‌ای که زیر کتاب است‌روی‌آن نوشته شده « پیشو بیا » اما راجع بورقه ای که سوخته‌شده باید سه ربع دقیقه فکر کنم . درست پس از سه ربع دقیقه گفت روی آن ورقه نوشته بودی « آه ، خسته شدم » درتما اوراق همان عبارت که او گفت نوشته بودم .

من یقین دارم که ، کهن،دستش به‌این‌اوراق‌نرسید ونمیدید که‌من‌چه‌مینویسـ زیرا در آزمایش اول از من دور ودر آزمایش دوم در اطاق دیگری بود ونه توانست روی اوراق راهم ببیند زیرا هرورقی را هشت تا داده بودم واوراق هم بعد از اینکه او جواب میداد باز میکردم .

سپس دو بار دیگر این‌آزمایش را جلوزنم انجام ونتیجه مانند دومرتبه‌پیـ بود من برای‌عمل خارق العاده اونمیتوانم علت آشکاری‌رابیان کنم وفقط میتوا بگویم که این‌مرد دارای‌یك شعور نهائی سریع وعجیبی‌است‌وبطور قطع میگو که حیله و تزویری درکار او نیست وفقط در نتیجهٔ همان‌شعور این‌کارهارا انج میدهد وبرای شعور غیر ازحواس پنجگانه وسیلهٔ دیگری نیز هست .

گواهی استاد کنیو - استاد کنیو جراح بیمارستان لاریبواسیر گفته ام « بسیار عجیب است که شخص ورقه‌ای راکه ندیده و دیگری بدلخواه خود روی آن نوشته بخواند . »

حقه بازها و کسانیکه در تردستی مهارت دارند میگویند کهن با سرعت فوق العاده‌ای اوراق را باز میکند و کسی متوجه نمیشود و برای همین است که ورقه را باانگشت لمس میکند و گاهی هم روی پیشانیش میگذارد.

ولی من محال میدانم که او بتواند آنچه را که نوشته شده به بیند.

درست است که گاهی ورقه را باانگشت لمس می کند و یا آنرا روی پیشانیش می گذارد اما این کار خیلی بسرعت و جلوچشم همه انجام می گیرد پس چطور ممکنست ورقه را که چندتای خورده فوراً باز کند و بخواند درجلسه ای که من و «شارل ریشه» و «کوسه» و «لاردنوی» که همه استاد طب بودیم ، حضور داشتیم ، کهن جزیکورقه را لمس نکرد و بر فرض که باتردستی فوق‌العاده‌ای آن ورقه را بدون اینکه متوجه شوند باز کرد و خواند ولی دراوراق دیگر که بدون لمس همه را مثل ورقهٔ اولی خواند وجلومن ایستاد و گفت : ورقه ای که در دست تو میباشد مربوط بمسیو کوسه است که روی آن نوشته : «نام کره اسبی را که دیشب در «مارسکو» زائیده شده چه بگذارم ؟» چه باید گفت ؟

من در ورقهٔ خود نوشتم «آیاتو پی به ماهیت این قوهٔ خارق العاده میبری» ورقهٔ من در دست استاد لاردنوی بود کهن جلو او ایستاد و به او گفت ورقه ای که در دست داری از خودت نیست و کلمه بکلمه ورقه را خواند . سبب این اعمال چیست ؟ بعقیدهٔ من دماغ بعضی از کسان بقدری نیرومنداست که میتوانند افکار دیگران رادرك کنند ومن باردیگر تکرارمیکنم که اعمال کهن ازهرگونه خدعه وحیله مبری است .

عقل درمقابل این گونه اعمال مدهوش ومبهوت میماند وازطرف دیگر چون این قبیل افعال باحقایق معروف علمی متضاد میباشد برای عقل خیلی مشکل است که دربرابر آن سرتسلیم فرود بیاورد و نسبت باینگونه امورغیر ازسکوت کاری نمیتوان کرد تادنیای فردا پرده ازروی آن بردارد.

اطلاعات

تصحیح در صفحه ۱۲ جلد چهارم ترانه های اخگر بحر رمل ثمن سالم غلط و بحر رمل مثمن سالم صحیح است. متمنی است اصلاح فرمائید

در اروپا چه خبر است !

یکی از جرائد اروپا شرح زیر را که دلیل برمیزان سختی معیشت در اروپا میباشد انتشار داده است :

یکی از اهالی آمستردام (درهلند) نزد زارعی رفته وخواست از او یك سیر کره خریداری کند مردزارع حاضر نشد که کره را بپول بفروشد بلکه در مقابل قیمت آن یك جفت جوراب پشمی خواست .

آن مرد نزد همسرش آمده و قضیه را به او اطلاع داد .

زن گفت که اهمیت ندارد یك پتوی پشمی کهنه داریم نخهای آن‌راجدا می سازم و از آن یك جفت جوراب می بافم .

آنمرد جوراب را نزد زارع برده و یك سیر کره گرفت و هر موقع آن خانواده احتیاج بکره پیدا میکردندزن مزبور یك جفت جوراب بافته‌وبه‌زارع میداد تااینکه نخهای تاروپود پتوتمام شده و فقط برای بافتن یك لنگه‌جوراب مانده بود آن مرد یك لنگه جوراب را نزد زارع برد تانیم‌سیر از او کره‌بگیرد ولی مرد زارع که آدمی سخی‌الطبع بود اظهار داشت که در مقابل این لنگه جوراب یك سیرروغن بتو میدهم زیرا من احتیاج به جوراب ندارم ولی‌همسرم نخ این جوراب هارا کشیده واز آن پتو می‌بافد تاموقع خواب بروی خود بکشد و نخ این یك لنگه برای تکمیل پتو کافیست . « روزنامهٔ فردا »

(کشف یك قبر)

« پراز جواهر »

رادیو لندن - ازقاهره خبرمیرسد که یك هیئت کشف آثار علمی فرانسوی در ناحیهٔ شرقی مصر یك قبر تاریخی مهمی دست نخورده کشف نموده است .

در این قبر مقدار زیادی جواهر کشف شده که از حیث زیبائی و بها فوق‌العاده اهمیت دارد خانواده مزبور در (۳۰۰۰) سال پیش در مصر حکومت مینموده اند . نامهٔ هراز

دم سگرا بریده

آلسیبیاد آتنی یکی از شاگردان سقراط و مورد توجه و محبت او بود که بعدا بواسطهٔ لیاقت ذاتی و کفایتش رئیس حزب ملی یونان گردید . ولی چون بی‌اندازه خودخواه و جاه طلب بود پایبند اصلی از اصول اخلاقی نبود و ثبات قدم در مسلکی نداشت چنانکه برای کسب شهرت وجلب توجه عامه نسبت بخود از هیچ وسیله مضایقه نمی کرد . مثلا سگی داشت گرانبها ، که به شش هزار درهم (تقریبا ۲۵۰۰ تومان) خریده بود و از حیث هوش وقشنگی و سایر صفات در آتن مثل و مانند نداشت آلسیبیاد روزی دم چنین سگی را که درتمام آتن معروف بود برید ، تا این قضیه نقل مجالس پایتخت و باعث شهرت او گردد و این کار ضرب المثل شد ،

چنانکه امروز هم ، اگر در اروپا بخواهند کسی را چنین معرفی کنند که طالب شهرت است نه‌خواهان نام و افتخار حقیقی ، گویند « دم سگ را بریده »

(روزنامه البرز)

دو کلمه از مارک تواین

« مارک تواین ، نویسندهٔ ظریف و شوخ طبع آمریکائی مینویسد : من با زن بیوه ای عروسی کردم که دختر بزرگی داشت . پدر من عاشق دختر زنم شد و با او عروسی کرد و بدین ترتیب او داماد من شد و همچنین دختر زنم مادر من شد . زن من پسری زائید که برادر زن پدرم و ضمنا دائی من بود .

چندی بعد زن پدرم پسری زائید که هم برادر من و هم نوهٔ من بود ، چون که پسر دختر من بود . با این حساب زن من مادر بزرگم بود ، برای اینکه او مادر مادر [illegible] من ، هم شوهر او و هم نوهٔ او بودم و معمولا شوهر مادر بزرگ هر شخصی پدر بزرگ او [illegible] پدر من . پدر بزرگ خودم هستم . [illegible] این [illegible]

(روزنامهٔ صبا)

آگهی‌ها

مطبوعات

مجلهٔ آینده

شماره ۱۴-۱۶ مجلهٔ آینده در ۱۵۰ صفحه محتوی مقالات مهم سیاسی و ادبی منتشر شد. دورهٔ کامل که عبارت از ۱۶ شماره در ۸۰۰ صفحه است در دفتر مجله بتفاوت نوع کاغذ به قیمت ۲۰۰ و ۲۵۰ ریال بفروش میرسد با جلد پنج تومان اضافه (دفتر مجله از ۳ تا ۸ بعد از ظهر باز است محل دفتر مجله خیابان پهلوی دربند دکتر افشار)

روزنامهٔ پرچم اسلام

صبح‌های جمعه روزنامه هفتگی (دینی - طبی - تاریخی) پرچم اسلام بزودی منتشر خواهد شد تقاضای اشتراک از مطب دکتر فقیهی شیرازی فرمائید (نشانی تهران خیابان ایران) (بهاء اشتراک سالیانه ۸۰ ریال)

مهر میهن

روزنامهٔ مهر میهن روزنامه ئی است که بمدیریت آقای دکتر محمود شروین از اول فروردین ۱۳۲۵ در تهران منتشر میشود.

نشانی: خیابان لاله‌زار مقابل کوچه رفاهی تلفن ۳۹۰۴

قیمت اشتراک در	سالیانه	ششماهه	سه ماهه
داخله	۳۰۰	۱۶۰	۹۰
خارجه	۴۰۰	۲۲۰	۱۲۰

برای خدمات دفتری

۱ - جوانی که سال پنجم متوسطه دبیرستان نظام را تمام کرده مصر حاضر برای خدمات دفتری حاضر است.

۲ - جوان نجیبی دارای دیپلم ادبی برای خدمات دفتری حاضر است

قابل توجه مطبوعات ایران

چون میخواهیم کلیهٔ جرائد و مجلات ایرانرا بقریب چهار هزار نفر مشترکین داخله و خارجه خود معرفی کنیم از ارباب جرائد و مجلات استدعا میشود اطلاعات زیر را به تهران ارك کوچه ناصرالدین میرزا ادارهٔ نشریه اخگر ارسال فرمایند.

نام روزنامه یا مجله ـ مدیر مسئول ـ تاریخ تأسیس ـ طرز انتشار (ماهیانه هفتگی ـ یومیه) وقت انتشار اگر روزانه است (صبح ـ ظهر ـ عصر) وجه اشتراك سالیانه در داخله و خارجه و سایر خصوصیاتی که اطلاع آن برای همکاران ضروری است.

بقیه پخش مطبوعات

۱ ـ اراك	نماینده و خبرنگار مطبوعات		آقای عباس سنجری	
۲ ـ دزفول	«	اطلاعات	«	سیدعبدالحسین غفوری
۳ ـ رضائیه	«	«	«	ناصری
٤ ـ سقز	«	نماینده جرائد	«	کلاهی
۵ ـ کازرون	«	پخش مطبوعات	«	لطف‌اله انتخابی آذر
٦ ـ کاشان	«	نماینده جرائد	«	غلامحسین شائقی
۷ ـ لنگرود	«	مخبر جرائد	«	حسین شکر گذار
۸ ـ مهاباد	«	نمایندهٔ اطلاعات	«	سیدمصطفی سیدی

(آقایان مذکوره در بالا نمایندهٔ این نشریه نیز میباشند)

قابل توجه نویسندگان ارجمند

از نویسندگان باذوق تقاضا میشود هرگونه مطلب علمی، اکتشافی، ادبی فکاهی را که شایسته درج میدانند بر روی یکطرف کاغذ خوانا نوشته باضمام ۲ ریال تمبر پست ارسال فرمایند.

هر ماه بعد از انتخاب هیئت تحریریه به بهترین نویسندگان ۵۰ ریال به نفر دوم ۳۰ ریال به نفر سوم ۲۰ ریال جائزه داده خواهد شد.

بهاء آگهی در این نشریه

در صفحات پشت جلد یك صفحه ۲۵۰۰ ریال سطری ۶۰ ریال
در صفحات دیگر یك صفحه ۱۰۰۰ ریال هرسطر ۴۰ ریال
(بمشترکین گرامی صدی بیست تخفیف داده میشود)

***

چون مایلیم بنگاههای مورد نیاز عمومی را بمشترکین خود معرفی کنیم از مدیران کارخانه ها ـ شرکت ها ـ بیمارستانها ـ کارگزاریها داروخانه ها پزشگان ـ دندان سازان و سایر موسسات مفید مرکز و ولایات خواهشمندیم نام محل . مواقع کار و سایر مشخصاتی را که برای دانستن عموم لازم میدانند بدفتر این اداره (ارك کوچه ناصرالدین میرزا) ارسال دارند .

کتابهای تازه

مؤلفینی که کتاب جدید تألیف کرده اند با ارسال یك جلد به این ادار میتوانند کتاب خودرا بدنیا معرفی نمایند .

مشترکین محترمی که تغییر مکان میدهند برای اینکه نشریه فوری بنشانی جدیدشان ارسال شود متمنی است نشانی قبلی و نشانی فعلی خود را صریحاً اطلاع دهند

(معذرت)

جلد چهارم بواسطه بی مبالاتی صحاف در موقع تا و ترتیب نامرتب شده و چون بعد از برش دیگر قابل اصلاح نبود بدینوسیله از مشترکین محترم پوزش میطلبد

تبریك

عید نوروز باستانی را به عموم دوستان و مشترکین محترم تبریك گفته امیدوار است سال جدید برای میهن و هم میهنان مبارك و مسعود باشد . اخگر

آگهی

صندوق پس انداز ملی

مبلغ ۱٫۵۰۰٫۰۰۰ (یکملیون و پانصد هزار ریال)

بعنوان جایزه بطور قرعة بین دارندگـان حساب پس انداز

در سال جاری تقسیم مینماید .

جایزهٔ اول ۱۰۰٫۰۰۰ ریال

(یکصد هزار ریال) است

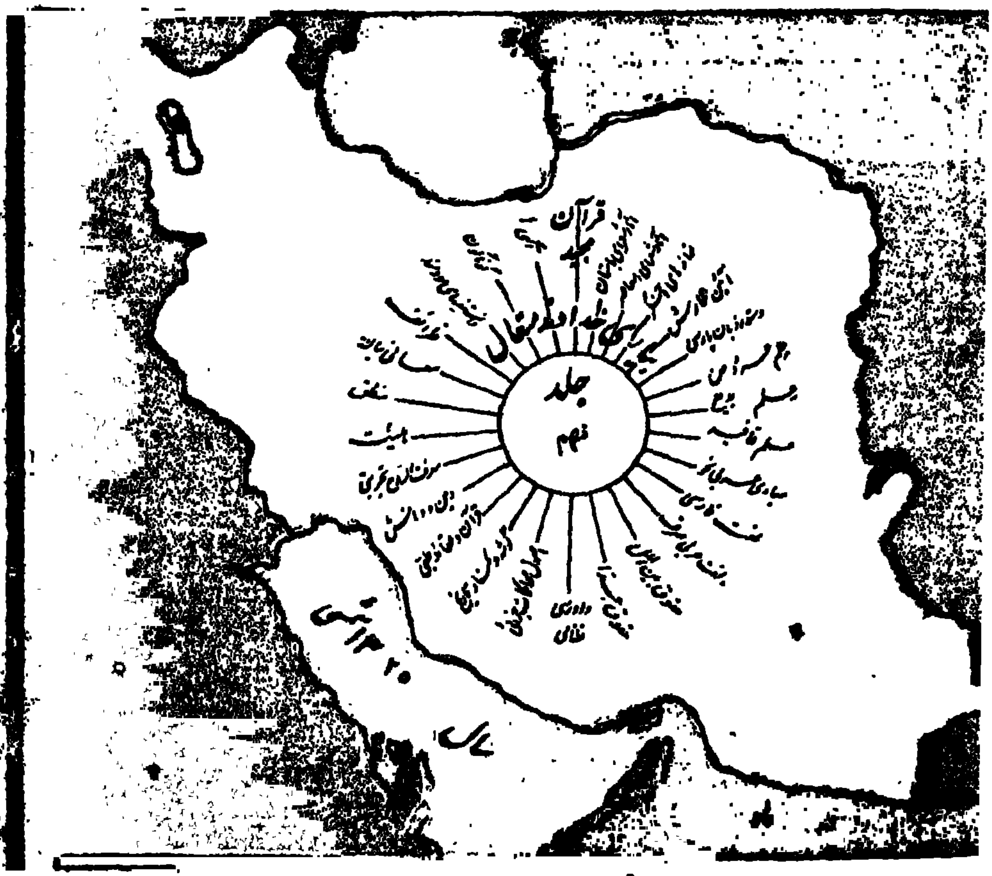
کسانیکه بخواهند از مزایـای پس انداز استفاده و در قرعه کشی آن شرکت نمایند بایستی تا قبل از پایان سال در تهران بصندوق پس انداز ملی یا باجه های شهری و در شهر ها و شهرستانها بشعبه ها یا نمایندگیهای بانك ملی ایران مراجعه وبرای خود وفرزندانشان حساب پس انداز بازکنند .

صندوق پس انداز ملی

ش - ۷۷۲٫۱٤   ۲ - ۲

فهرست مندرجات جلد پنجم

ارمغان



محل اداره : تهران ارک کوچه ناصرالدین میرزا

اخگر

صاحب و مدیر : سرهنگ احمد اخگر — اشتراک دوازده جلد در مرکز : ۱۸۰ ریال

در ولایات : ۲۰۰ «

شماره بانک ملی ۷۳۴۷ شماره بانک سپه ۱۸۱۴۳ — در خارجه : ۲۵۰ «

و در آن نماز و طاعت خدا بجای آرند (۱۲۵) و چون ابراهیم عرض کرد پروردگارا این شهر را محل امن و آسایش قرار ده و روزی
اهلش را که بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند فراوان گردان (خداوند خواهش ابراهیم را اجابت کرد) و فرمود هر که با وجود این
نعمت سپاس نگذاشت و راه کفر پیمود گرچه او را در دنیا اندکی بهره‌مند کنم لیکن در آخرت ناچارش بعذاب آتش دوزخ گردانم که بدترین
منزلگاه است (۱۲۶) و وقتیکه ابراهیم و اسمعیل دیوارهای خانه کعبه را برافراشتند و عرض کردند پروردگارا این خدمت را از ما قبول
فرما توئیکه دعای خلق را اجابت کنی و باسرار همه دانائی (۱۲۷) ابراهیم و اسمعیل عرض کردند پروردگارا دل ما را تسلیم فرمان خود گردان
و فرزندان ما را هم تسلیم و رضای خود بدار و راه پرستش و طاعت را بما بنما و بر ما (وظیفه بندگی را) سهل و آسان گیر که توئی بخشنده و مهربان (۱۲۸)
پروردگارا فرزندان ما را شایسته آن گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کند و آنان را علم کتاب و حکمت بیاموزد
و روان آنان را ز هر نادانی و زشتی پاک و منزه سازد توئی که هر کار خواهی بر آن قدرت و علم کامل داری (۱۲۹) هیچکس از آئین پاک ابراهیم روی نگرداند
بجز آنکس که دم بیخرد زیرا ما ابراهیم را در دنیا بشرف رسالت برگزیدیم و البته در آخرت هم از شایستگان است (۱۳۰) آنگاه که خداوند با وی فرمود
ای ابراهیم سر بفرمان خدا فرود آور عرض کرد مطیع فرمانم (۱۳۱) ابراهیم و یعقوب بفرزندان خود در راجع تسلیم بودن بفرمان خدا سفارش و توصیه نمودند
چنین گفتند که ای فرزندان خدا شما را آئین پاک برگزیده پیوسته از آن آئین پیروی کنید و تا گاه جان سپردن الا تسلیم رضای خدا نباشید (۱۳۲) شما
کجا بودید؟ هنگامیکه یعقوب را مرگ در رسید بفرزندان خود گفت که شما پس از مرگ من کرا میپرستید؟ گفتند خدای ترا و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق را
که معبود یگانه است و ما مطیع فرمان اوئیم (۱۳۳) آن گروه که درگذشتند هر کار نیک و بد کردند برای خود و شما هم هر چه کنید برای خویش خواهید کرد و شما از
کار آنها نخواهید بود (۱۳۴) یهود و نصاری بمسلمانان گفتند که بآئین ما درآئید تا راه راست یافته و طریق حق پوئید ای پیغمبر بگو در جواب
آنها که ما دین اسلام را که آئین ستوده ابراهیم است پیروی میکنیم که پاک و منزه از شرک است (۱۳۵)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ
مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم
بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
﴿١٣٧﴾ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿١٣٨﴾ قُلْ
أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾
أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا
أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللَّهِ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ
وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ
عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ
الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٣﴾ قَدْ نَرَىٰ

بگوئید که ما مسلمین ایمان بخدا آورده‌ایم و بآن کتابیکه بر پیغمبر فرستاده شده و بآنچه بر پیغمبران گذشته چون ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او و موسی
و عیسی فرستاده شده و بهمه آنچه بر پیغمبران از جانب خدا آورده شده و میان هیچیک از پیغمبران فرق نگذاریم و بهرچه از جانب خدا است گرویده تسلیم فرمان او هستیم
(۱۳۶) پس اگر بآنچه شما ایمان آورده‌اید یهود و نصاری نیز ایمان آوردند راه حق یافته‌اند و اگر از حق روی بگردانند و آئین شما نپذیرند شکی نیست که تنها آ
(۱۳۷) بخلاف حق یعنی بر باطل خواهند بود، و شما دل قوی دارید که خداوند از شر و آسیب آنها شما را نگاه میدارد و چه دعای اهل ایمان میشنود و بحال همه کار بیناست
رنگ آمیزی خداست که بما مسلمانان رنگ فطرت ایمان و سیرت توحید بخشیده و هیچ رنگی خوشتر از این رنگ بخدای یکتا نیست و ما او را بی هیچ شائبه شرک پرستش
کنیم (۱۳۸) بگو ای پیغمبر اهل کتاب که شما را با ما در موضوع خدا چه جای بحث و جدال است در صورتیکه او پروردگار ما و شماست و ما مسئول کار
خود و شما مسئول کردار خویش هستید چیزیکه هست ما تنها ملتی که خدا را بیکتائی شناخته و او را از روی خلوص پرستش میکنیم (۱۳۹) یا اگر شما اهل کتاب
در موضوع خدا با مسلمین بجدال برخاسته و گوئید که ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او بر آئین یهود و یا نصرانیت بودند خدا را فرما که
پاسخ دهد که شما بهتر میدانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از آنکه شهادت خدا را در باره این انبیا کتمان کند یا گواهی خدا را بر رسالت محمد در کتب آسمانی
مخفی دارد، و خدا غافل از آنچه می کنید نیست (۱۴۰) آن گروه که گذشتند هرچه کردند برای خود کردند و شما نیز هرچه کنید بسود خویش کنید و شما مسئول کار
آنان نخواهید بود (۱۴۱) مردم سفیه بیخرد خواهند گفت چه موجب آن شد که مسلمین از قبله ای که بر آن بودند (بیت المقدس) روی بکعبه آوردند بگو
ای پیغمبر مشرق و مغرب خدا راست و هر که را خواهد براه راست هدایت کند (۱۴۲) و ما همچنان شما مسلمین را بآئین اسلام هدایت کردیم و باخلاق
معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تا گواه مردم باشید (و سرمشق هستی) تا نیکی و درستی را از امثال شما بیاموزند چنانچه پیغمبر را گواه شما کردیم تا شما از او
بیاموزید ای پیغمبر ما قبله ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای اینکه بیازمائیم و جدا سازیم گروهی را که از پیغمبر خدا پیروی کنند از آنانکه بمخالفت او برخیزند
و این تغییر قبله بسی بزرگ بود جز در نظر هدایت یافتگان بخدا و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان تباه نگرداند که خدا بخلق با توجه شفیق و مهربانست

تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰىهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ وَاِنَّ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ لَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ
مِنْ رَّبِّهِمْ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ ﴿١٤٤﴾ وَلَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ
بِكُلِّ اٰيَةٍ مَّا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ
وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ
﴿١٤٥﴾ اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ يَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ وَاِنَّ فَرِيْقًا
مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ﴿١٤٦﴾ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿١٤٧﴾
وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا يَاْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيْعًا
اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿١٤٨﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَاِنَّهٗ لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿١٤٩﴾ وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ لِئَلَّا
يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِيْ وَلِاُتِمَّ
نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ﴿١٥٠﴾ كَمَا اَرْسَلْنَا فِيْكُمْ رَسُوْلًا مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ اٰيٰتِنَا
وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ ﴿١٥١﴾ فَاذْكُرُوْنِيْٓ
اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوْا لِيْ وَلَا تَكْفُرُوْنِ ﴿١٥٢﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اسْتَعِيْنُوْا

آثار شعرای [illegible] تذکرهٔ [illegible]

راهب اصفهانی

[illegible] تو با فتنه جنگ آمده است   چشم تو ز غارت فرنگ آمده است
هرگز بدل تو ناله تأثیر نکرد   اینجاست که تیر ما بسنگ آمده است

حیاتی - زن نورعلیشاه

عشقش آمد دامن جانم گرفت   شحنهٔ شوقش گریبانم گرفت
عشوه‌ئی فرموده چشم کافرش   رهزن دین گشت و ایمانم گرفت
رشته‌ئی درکف ز زلف سرکشش   گرچه مشکل بود آسانم گرفت
آفتابی گشت تابان از مهش   تحت و فوق کاخ و ایوانم گرفت
از شرار برق آه سینه سوز   آتشی در خرمن جانم گرفت
بس ز گلها بیوفائی دیده ام   غنچهٔ دل از گلستانم گرفت
چون حیاتی عاقبت لعل لبت   در میان آب حیوانم گرفت

طاهرهٔ اصفهانی

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره روبرو   شرح دهم غم ترا نکته بنکته مو بمو
میرود ازفراق تو خون جگر ز دیده‌ام   دجله بدجله یم بیم چشمه بچشمه جو بجو
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام   کوچه بکوچه دربدر خانه بخانه کو بکو
مهر ترا دل حزین بافته بر قماش تن   رشته برشته نخ بنخ تار بتار پو بپو
گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت   لاله بلاله گل بگل غنچه بغنچه بو ببو
دردل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا   صفحه به صفحه لا بلا پرده بپرده تو بتو

این غزل را بقرة العین قزوینی نسبت میدهند ولی ادیب الممالک در [illegible] یادداشت خود بطاهرهٔ اصفهانیه منتسب داشته است.   اخگر

بوعلی سینا

غذای روح بود بادهٔ رحیق الحق   که رنگ و بوش کند رنگ و بوی گل [illegible]
برنگ [illegible] زجان انگبین   همای گردد اگر قطره‌ئی [illegible]
[illegible]   [illegible]

سهیل تابش و خورشید فر و ماه لقا — درون جام ز روی صفا بلون شفق
عقیق گونه و یاقوت رنك و لعل صفا — در تواضع و عزت کلید هر مغلق
غلام آن می نابم که بر رخ جانان — بیکدو کاسه بر آرد جز از گونه عرق
بطعم تلخ چو پند پدر ولیك مفید — بنزد مبطل باطل بنزد دانا حق
غذای معده و معیار عقل وقوت روح — اساس مردی و نیروی فهم و یار نطق
حلال گشته باحکام عقل بر دانا — حرام گشته بفتوای شرع بر احمق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال — که می‌محك بود وخیر وشر ازاو منشق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام — چو قرص ماه که زآسیب منکران شدشق
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد — زبان بهرزه گشاید نهد ز دست ورق
بدان خدای که جزوی دگر خدائی نیست — که من چو می خورم اجزای من بگیرد حق
چو بو علی می ناب ار خوری حکیمانه — بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

میرزا ابو الحسن بخاری

بهوا در نگر که لشکر برف — چون کند اندرو همی پرواز
راست همچون کبوتران سپید — راه گم کردگان زهیبت باز

حکیم رکنا ازشعرای دورهٔ صفویه

آنم که سرم زخواب، منت نکشد — سوزد دلم و ز آب، منت نکشد
پوشیده لباس دود، چون شعله تنم — پشت من ازآفتاب، منت نکشد

رکن الدین مسعود

ای چرخ مرا زعشق بیزاری ده — یا یار مرا پیشه کم آزاری ده
درفرقت آن خوب بداندیش مرا — ای صبر اگر نمرده ئی یاری ده

صدرالدین نیشابوری

گردهدت روزگار دست وزبان زینهار — دست درازی مجوی چیره زبانی مکن
باهمه عالم ملاف با همه خلق ازگزاف — هرچه بدانی مگوی هرچه توانی مکن

آقای ادیب السلطنه سمیعی

بیا کزین قفس تنك خاکدان برویم — گشوده پر بتماشای گلستان برویم
دل از ملازمت تنگنای تن بگرفت — خوشا دمی که بخلوتسرای جان برویم
برای پرورش روح مامکان تنك است — بیا بعرصهٔ میدان لا مکان برویم
درین محیط نیابی مقام امن بیا — بکوی میکده در سایهٔ امان برویم
خوشا مصاحبت اهل حال و مجلس انس — که مهربان بنشینیم و مهربان برویم
بدو روزه عمر تمتع نمیدهد برخیز — که همچو خضر پی عمر جاودان برویم
نتیجه معرفت است از وجود ما حیف است — چنانکه آمده بودیم همچنان برویم
خوش آن بود که گذاریم در جهان اثری — بیادگار از آن پیش کز جهان برویم
دلیل اهل سعادت نشان بندگی است — بدا بدا گر ازاین نشأه بی نشان برویم
هنوز پرده ز اعمال بر نداشته اند — نعوذبالله اگر پای امتحان برویم
به است مردن ازین زندگی که میباید — بعجز بر در دونان پی دونان برویم
عذاب روح بود صحبت فلان و فلان — بیا بگوشه ئی ازدست این وآن برویم
از این عناصر فرتوت کارساخته نیست — بیا بجستجوی عنصر جوان برویم
اصول فاسده را باید از میان برداشت — ضرر ندارد اگر ماهم از میان برویم
خراب تا نکنی این بنا نیابی گنج — «عطا» بیا که پی گنج شایگان برویم

آقای ملك حجازی (قلزم)

ای هموطن ز هموطن خویشتن بترس — از دشمنان دوستنمای وطن بترس
ازمردمی که هردم ازاعمال زشت خویش — مانند برزخ وطن خود لجن بترس
ز آنان که می کنند روان سیل اختلاف — چون سیل اختلاف بود خانه کن بترس
از عنصری که فاقد روح شهامت است — هم ولجد شرائط نوکر شدن بترس
در گفته و نوشتهٔ ما نیست علتی — از ماجرای کلك وادای سخن بترس
«عالم» شود تباه چو «عالم» شود تباه — هان از تباهکاری این اهرمن بترس
اخلاق فاسد ار شده «تیفوس» جان ما — ای پاکدامن از «شپش» پیرهن بترس
در گلشن صفا زده سر خار جای گل — زین خشکسالی ای چمن آرا چو من بترس
ما را تراتو چو نهال نو آرزوست — از این درخت بی برونیل کهن بترس
نسلی که یافت پرورش از چندرشته خون — از همچو نسل موجد رنج و محن بترس
تو امتحان لیاقت هرکس شود عیان — ای مطمئن ز علقت ممتحن بترس
گر هیچ سنك پر سر پیمانه زدچه باك — از شوخ پر بهانهٔ پیمان شکن بترس
[illegible] برون لوای خوش از کلی بخت ما — از دلفراش پنبهٔ این نای زن بترس
[illegible] از لاهیم بیزاست — از [illegible] «قلزم» [illegible] بترس

مرحوم عبرت (محمد علی مصاحبی)

چون نور که از مهر جداهست وجدا نیست | عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست
ما پرتو حقیم و نه اوئیم و هم اوئیم | چون نور که از مهر جدا هست وجدا نیست
هر جا نگری جلوه گه شاهد غیبی است | او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست
در آینه بینید اگر صورت خود را | آنصورت آئینه شما هست و شما نیست
این نیستی هست نمارا بحقیقت | در دیدهٔ ما و تو بقا هست وبقا نیست
جان فلکی را چو رهید از تن خاکی | گویند گروهی که فنا هست وفنا نیست
هر حکم که او خواست، براند بسر ما | ما را گر از آن حکم رضا هست ورضا نیست
از جانب ما شکوه وجور از قبل دوست | گر نیک به بینیم خطا هست و خطا نیست
کو جرأت گفتن که خطا و کرم او | بر دشمن و بر دوست چرا هست وچرا نیست
درویش که در کشور فقر است شهنشاه | پیش نظر خلق گدا هست وگدا نیست
بی مهری ولطف از طرف یار به(عبرت) | از چیست ندانم که روا هست و روا نیست

سرکار سرهنگ غلامحسین سرود

غزل

سود، عمر رفته را در نالهٔ شبگیر نیست | ور بباطل رفته، آن خود کرده را تدبیر نیست
برگ دور پیری ایدل در جوانی ساز کن | زانکه نیروی جوان در بازوان پیر نیست
روز پیری ناید از کس کار دوران شباب | خانه راسست است بنیان در خور تعمیر نیست
عمر را دریاب تا باشد ترا نیروی کار | مرد بخرد را نظر بر دفتر تقدیر نیست
شیر مردی کن بود تا نیروی شیری ترا | در نهاد روبه فرسوده زور شیر نیست
تیر فرصت بر هدف زن از کمان سخت عمر | سست چون زه شد کمان را حاصلی از تیر نیست
آنچه می باید کنی امروز بر فردا مهل | زانکه جز ناکامی اندر شیوهٔ تأخیر نیست
بر زبر گر پایگه خواهی بهمت دست زن | بهرهٔ دون همتان جز جایگاه زیر نیست

رخ متاب ایدل بحکم نفس ز اندرز «سرود»
مدعا برهانی است و حاجت تفسیر نیست

(۱) زور گوئی

از دم شمشیر می آرند برهان تا گزیر
بیخشان چون از دلیل هوشمندان عاجزند
نیست چون حرف حسابی زان سبب گویند زور
چاقوی کنند و پندارند تیغ راچزند

(۲) غیبت

دوستان از دوستان آزرده میگردند از آنك..
دوستانشان از پس سر گوشت زانها می خورند
گر شود سوء تفاهم مأخذ اعمالشان
خرزبان تا می رساند گوش گاوان را برند

(۳) دانش کامل پسند

دانشت گر بود کامل بر تو باشد سود بخش   دانش ناقص ترا هرگز نباشد سودمند
دانش کامل بود آن کش پسندند اهل علم   دانش کامل نباشد نیست گر کامل پسند

(٤) نرم خوئی

در درشتی نیست حاصل نرم خوئی بهتر است   پاسخ نیکو بده دشنامت ار مردم دهند
در دو روز زندگی چون آسیا گردش نمای   کان شنالد هر درشتی نرم آنرا پس فکند

---

۱ — برهان از دم شمشیر می آورد — از دلیل عاجز است ـ حرف حسابی ندارد بزور بگوید — چاقوی کند است ـ تیغ راچزاست

۲ — هر که غیبت کند گوشت غائب خورد (این مضمون مأخوذ است از کلام المجید) ـ وه تفاهم حاصل شد — اعمالش مأخذ ندارد — خر زبان رساند گوش گاوان برند

۳ — دانش سودمند است اگر کامل باشد — دانش ناقص را سودی نیست — دانش امل آنست که اهل علمش بپسندند ـ دانش ناقص کامل پسند نیست

٤ — درشتی را حاصل نباشد — نرم خوئی از درشت خوئی بهتر است ـ پاسخ دشنام مردم نیکو ده ـ در دو روز زندگی چون آسیا گردش کن ـ آسیا هر درشتی حاصله نرم کند و پس فکند

(۱) قدر آدمی

چند چون خر دروحل مانی که تاچوبت زنند　چند جنبانی دمی تا استخوان پیشت نهند
آدمی والاست قدرش نه خراست و نه سگ است　چوب برخر می‌زنند و استخوان سگ را دهند

(۲) وصلهٔ نا جور

دلبر من بسکه از راه حقیقت دور بود　رفت تا من آمدم پنداشت چشمم شور بود
عشق و بی پولی از اول دشمن یکدیگرند　جمع کردن بین این دو وصلهٔ نا جور بود

(۳) عذر تراشی

برخلاف میل صاحب خرا گر خر خواستید　پهن ارزن بر طناب صاحب آن خیل بود
نیست لازم عذر باشد از همه بابت صحیح　دل تراشد عذر بسیاری اگر بیمیل بود

(٤) مشت برپیشانی

زان مرا انگشت حیرت هست دائم بر دهان　کانچه دیدم باعث بهت و پریشانیم بود
هر کسی را یار خود پنداشتم در دور عمر　دست او در سفره ام مشتش به پیشانیم بود

(٥) منطق حیله گر

حیله بازی کرد دعوی اشتری را گفت این　اشتر ماده است و آنرا غاصب از من در ربود
چون شتر نر بود حیران ماند و با قاضی بگفت　مادهٔ ماده نبود اینقدر ها هم نر نبود!

۱- چون خر در گل بماند - خرکه دروحل ماند چوبش زنند - دم می‌جنباند - استخوان پیشش ریخته‌اند - قدر آدمی والا است - آدم نه خراست و نه سگ - خررا چوب زنند سگ را استخوان دهند

۲ - از راه حقیقت دور است - تا آمدم رفت - چشمش شور است - از نخست عشق و بی پولی دشمن یکدیگرند - جمع بین ضدین نتوان - وصلهٔ نا جوراست.

(۳) خلاف میلش است - صاحب خر است - بر طناب ارزن پهن کرده - عذر لازم نیست خلوش صحیح است. از همه بابت درست است - عذر میتراشد - دلش بی میل است.

(۴) انگشت حیرت بردهان داشت - مبهوت شد - پریشان شد - اورا یار خود می‌پنداشت. دستش در سفره مشتش بر پیشانی.

(۵) حیله بازی شتری را دعوی کرد دعوی را بقاضی بردند قاضی از مدعی پرسید شتر تو نر است یا ماده مدعی گفت ماده است چون شتر را دیدند نر بود مدعی حیران شد گفت شتر من چندان ماده نبود اما اینقدرها هم نر نبود.

« لغات فصیح و ادبی - لغات معمولی درست - لغات عوامانه - لغات غلط »

در قسمتی پیش از این بطور کلی اشاره‌ئی باستعمال لغات فصیح واجتناب از استعمال لغات نا درست و عوامانه کردیم ولی اینموضوعی که اکنون میخواهیم شرح بدهیم سوای آن وبسیار مهم وقابل توجه است وتا آنجائیکه نویسندهٔ این سطور اطلاع دارد تاکنون در اینموضوع در زبان فارسی اعم از کتاب و روزنامه و مجله و سخنرانی تحقیقی بسزا بعمل نیامده(و حلاجی کامل نشده) وبطور کلی این مبحث تحت مطالعه علمی در نیامده و دانشمندان و نویسندگان ما توضیحات لازم ننگاشته و وباهمیت آن پی نبرده اند .

در هر زبانی لغات بچند گروه و دسته تقسیم میشوند و اینکار طبیعی است نه عمدی ودستوری (وبخواهش جمعی یا اشخاص یا این وآن) .

نخست : لغات درست ومعمولی که همه‌کس چه فصحا وبلغاء و چه عموم در تکلم و نگارش خود بکار میبرند .

دوم : لغات درست و فصیح که فقط فصحا وتحصیل کرده ها (اعم از لغات فارسی و عربی) در نوشته های خود استعمال میکنند و عوام آنرا لفظ قلم مینامند زیرا بیسوادان یا کسانیکه اندك سوادی دارند معانی آنها را نمیدانند یا آنها در حفظ ندارند که در موقع نوشتن بکار برند .

سوم : لغات درست ولی متروك و مندرس که بواسطهٔ کهنه شدن و از استعمال بر کنار بودن غریب بنظر میآیند .

چهارم : لغات محلی که فقط دریك شهر یا شهرستان یامیان یك گروه و طبقه و دسته معمول ومصطلح است و اصالت آنها مورد تردید است .

پنجم : لغات درستی که در میان عوام و دهقانان از قدیم باقی مانده و مورد استعمال آنها ست ولی فصحاء از استعمال آنها خود داری میکنند .

ششم : لغات عوامانه که مصطلح شده و ذائقهٔ عموم آنرا قبول کرده و غالبا برای مفهوم هائی میباشد که لغات فصیح و زننده‌ئی موجود نیست که بجای آنها استعمال کنیم

هفتم : لغاتیکه معنی اصلی آنها تغییر کرده وعرف آنرا نقل نموده است خواه خواه فارسی و عموماً یا فقط آنها را بمعنی جدید بکار میبرند ، یا گاهی بمعنی تازه و تازه وگاهی بمعنی قدیم و اصلی مورد استعمال قرار میدهند.

هشتم : لغاتیکه اصل نداشته و ندارند ولی ذائقهٔ عموم ، آنها را پسندیده و قبول کرده وگاهی مانند کلمات اصلی و فصیح استعمال میکنند در صورتیکه لغات درست صحیح برای آنها موجود است .

نهم : لغاتیکه عوام معنی آنهارا ندانسته وبغلط ودر غیر مورد استعمال میکنند.

دهم : لغاتیکه اصلا غلط وبی معنی است وباید بکلی از میان برود واز استعمال آنها خودداری کرد، و ما هریك از این گروه دهگانهٔ لغات را مورد بحث قرار داده علاجی خواهیم نمود .

گروه اول : لغات درست و معمولی که همه کس چه فصیحان و بلیغان و چه عموم ، در تکلم و نگارش خود بکار میبرند .

چون درنثر فارسی شیوه های گوناگون دیده میشود که هریك با آنکه بسیار فصیح و دلفریب است ، نگارندگان آنها نتوانسته اند بسبکی بیاورند که دست کم تا یکی دوقرن ، سرمشق عمومی باشد و باتمام محاسنی که دارند خالی از اشکال یاایراد نیست مثلا گلستان سعدی یکی از بهترین و فصیحترین سبکهای هفت قرن اخیر بلکه تمام دورهٔ زبان فارسی جدید است ، وبا وجود آنکه تمام کلمات وعبارات آن صحیح وفصیح است باز زبان عموم نیست و کلماتی مخصوصاً از زبان عربی در آن استعمال شده است که عمومیت ندارد و کمتر فارسی زبانی یافت میشود که معنی تمام لغات گلستان را بداند، مثلا یکصفحه از اول گلستان را بخوانید میبینید کلماتی عربی در آن موجود است که تا کسی باندازهٔ قابل ملاحظه ، عربی نخوانده باشد معانی آنها را نمیداند ، همینطور بیشتر قسمتهای آن . من تا کنون کتابی در نثر فارسی ندیده ام که از این نقص خالی باشد ، بعقیدهٔ من اگر حافظ کتابی بنثر مینوشت همان سبکی را که در شعر برای استعمال کلمات دارد ، در نثرهم ساده و در عین حال فصیح و سرمشق نویسندگان میشد، زیرا میبینیم در شعر گفتن که مشکلتر از نثر است ، گاهی شاعر برای تنگی قافیه و وزن ناچار میشود کلمات غریب وغیر مأنوس ومهجوررا استعمال کند

قطران گوید :

از بسکه برد قیمت زرینه کهبتل   ازبسکه بردقیمت سیمینه که خوان
خواهد که دگرباره بکهسار رود این   خواهد که دگرباره سوی سنك شود آن

و ناصرخسرو گوید :

که از دستش نخواهد رست یکتن   اگر مردینه باشد یا زنینه
بسی حنجر بریده است او بدینه   بسریده است آهنینه بابگینه

حافظ فرماید :

پشمینه پوش تند خوکز عشق نشنیده است بو
از مستیش رمزی بگو تا ترك هشیاری کند

آتش زهد وریا خرمن دین خواهد سوخت   حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو
سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی —   گفت باز آی که دیرینهٔ این درگاهی
میخواره و سرگشته ور ندیم ونظرباز   وانکس که چو ماینست درا ینشهر کدام است؟

مولوی فرماید :

بر مثال سنك و آهن این تنه   لیك هست او در صفت آتشزنه

ی — بآخر اصول افعال یا صیغهٔ امر مفرد حاضر بعضی افعال اضافه شده معنی اسم مصدری بمدخول خود میدهد مانند:

ناله، مویه، خنده، گریه و غیره و گاهی همین ترکیب معنی اسم مفعول و اسم آلت دهد مانند:

ریزه چنانکه حافظ فرماید : —

سپهر بر شده پرویزنی است خون افشان   که ریزه(۱) اش سرکسری و تاج پرویز است

ك — در آخر بعضی کلمه های مرکب، برای ساختن اسم آلت افزوده شود مانند : آتشزنه، دستگیره وغیره.

ل — بآخر بعضی کلمه های مرکب که قسمت اول آنها اسم اعداد است،

---

(۱) ریزه از ریختن گرفته شده ودر مکالمه بمعنی کوچك و خرده هم استعمال میشود اما در بیت حافظ بمعنی [illegible]

اضافه شود و آن کلمهٔ مرکب، صفت مرکب باشد که با قید مشترک است یعنی هم مانند صفت استعمال شود وهم مانندقید، مانند: یکشبه، یکساله، صدساله، یکروزه، دو روزه، دو پشته، دو الکه، چهار گوشه، هر ساله، هر روزه، یکنفره، یک اسبه دو سره و غیره.

حافظ فرماید:

طی مکان ببین وزمان درطریق عشق — کاین طفل یکشبه ره صد ساله میرود

چل سال رنج وغصه کشیدیم و عاقبت — تدبیر ما بدست شراب دو ساله بود

م — در آخراسم فاعل واسم مفعول لازم، و ازحروف اصلی است مانند: رونده آینده، گوینده، زننده، سوخته، دوخته، پخته، ریخته، شکسته، یافته، شکافته، و غیره:

گر خاطر شریفت رنجیده شد زحافظ — بازآ که توبه کردیم از گفته وشنیده (حافظ)

دوری زبرت سخت بود سوختگانرا — سخت است جدائی بهم آموختگانرا (سعدی)

دو لب تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ — برسر کشتهٔ خویش آی وزخاکش برگیر (حافظ)

ن — بآخر صفتهای مشترک که با افزودن پساوند «وار» ساخته شده اند افزوده شود و آن صفات مشترک رابدل باسم کند، مانند:

گهواره، که گهوار مخفف گاهوار: صفت است و چون «هاء» بدل حرکت بآن افزوده شود اسم میشود و آن چیزی مانند تخت خواب است که برای کودکان بکار برند: دستوار یعنی مانند دست و دستواره عصا میباشد و بیشتر این «هاء» ها «هاء» تخصیص اسم و بدل حرکت است.

این آبگینه خانهٔ گردون که روزوشب — از شعله های آتش الوان مزین است

بادا چرا غوارهٔ فراش جاه تو! — تا هیچ در فتیلهٔ خورشید روغن است

(عندلیب)

در بلخ ایمنند ز هر شرّی — میخولر وهزد و لوطی و زنباره

آزاد و بنده و پسر و دختر — پیرو جوان وطفل و بگهواره

(ناصر خسرو)

شماره ترتیب	اصطلاح	محل استعمال	اسم مفعول	معنی لغوی
٩٠	قصر	اسقاط واسکان (ن) در فعولن	مقصور	کوتاه کرده
٩١	قصیده	ابیات متفقا مربوط بمطلبی ازمدح یا هجا ویاحکایات حالی که از ١٤ بیت متجاوز باشد		
٩٢	قطع	اسقاط حرف آخر واسکان ماقبل آخر مفاعلتن وتبدیل مکان(ت)از ششم بدوم پیداشدن متفاعل وبجای آن فعلا تن نهادن	مقطوع	بریده شده
٩٣	قطع واسباغ	زیادت حرفی بر مقطوع	مقطوع مسبغ	
٩٤	قطعه	دو، تاچند بیت که مصرع اول ودویم بیت اول مکن است قافیه باشد ممکن است نباشد		
٩٥	قطف	اسقاط حرف پنجم ازمفاعلتن	مقطوف	چیده شده
٩٦	قلیب	نام بحری ازبحور تازه تر		چشمه
		(ك)		
٩٧	کامل	بحری است ازبحور مخصوصهٔ عرب		تمام
٩٨	کبیر	بحری است از بحور تازه		بزرك
٩٩	کسف	اسقاط حرف آخر مفعولات	مکسوف	پاشنه بریده
١٠٠	کشف	اسقاط حرف آخر مفعولات	مکشوف	برهنه اندام
١٠١	کف	اسقاط حرف آخروتحریك ساکن ماقبل آخر	مکفوف	حرفی ازآن کم شده
		(م)		
١٠٢	مبهم	نام بحری است از بحور تازه تر		(مقابل واضح)
١٠٣	متدارک	اسباب واوتادآن بهم نزدیك است		حریك دگری رادرك کند
١٠٤	[illegible]	مانند بالا		[illegible]

	اصطلاح	محل استعمال	اسم مفعول	معنی لغوی
۱۰۵	مجتث	نام بحری از بحور مشترکه از جزء دویم خفیف فك شده		از بیخ کنده وجای دیگر نشانده شده
۱۰۶	مجحوف مسبغ	مجحوف		پارهٔ زیاد شده
۱۰۷	مجزوه	مثنوی را که یك جزئش را کم کنند مسدس مجزوه، واگر از مسدسی یك جزء کم کنند، مربع مجزوه خوانند		
۱۰۸	مجزوه مرفل	مجزوه زیاد شده		جزء (مقابل کل)
۱۰۹	مخبون مذاز	زیادت ساکنی قبل از ساکن آخر مخبون		کناره شکسته دامن فرو هشته
۱۱۰	مخبون مذال	اجتماع خبل واذالت		تباه شدهٔ دامن فروهشته
۱۱۱	مخمس	شعری است که چهار مصرع یك قافیه وقافیه پنجم عمومی باشد		
۱۱۲	مدید	بحری است از بحور مخصوصهٔ عرب		کشیده شده
۱۱۳	مراقبت	مراقبت دراینکه از دوجزء پهلوی هم یکی اگر حذف شود دیگری بماند واگر یکی بماند دیگری حذف شود		نگهبانی
۱۱۴	مرثیه	اشعار مربوط به سوگواری	رثاء	سوگواری
۱۱۵	مرفل مجنون	اجتماع ترفیل وخبن		
۱۱۶	مرفل مطوی	اجتماع ترفیل، وطی		
۱۱۷	مستر	نام بحری است از بحور تازه تر	ستر	پوشیدن
۱۱۸	مستعمل	بحری است از بحور تازه‌تر	عمل	بکار
۱۱۹	مسبغ	اسقاط دو سبب آخر واسکان حرف آخر فاعلاتن	مسوخ	انسان بصورت حیوان در آمده
۱۲۰	مسمط	شعری که پنج مصرع یك قافیهٔ و مصرع ششم قافیهٔ عمومی باشد	سماط	صف (رده)
۱۲۱	مشاکل بالاخیر	بحری است ازبحور مخصوصهٔ پارسی که بعد از سایر بحور معمول پیدا شده	شکل	شبیه

در حین حالیکه بطالبهٔ وظیفه میکند با کمال مناعت میگوید اگر این وظیفه برسد بمصرف گل و شراب خواهد رسید.

سعدی گوید:

به دولت همه افتادگان بلند شدند چو آفتاب که بر آسمان برد شبنم
مگر کمینهٔ آحاد بندگان (سعدی) که سعیش ازهمه بیش است وحظش ازهمه کم

در حینی که درخواست کمکی میکند از اظهار این حقیقت نیز خودداری نمی نماید که سعی و کوششم از تمام آنانیکه مورد توجه قرار گرفته اند بیشتر است یعنی بر همهٔ آنها برتری دارم در حالیکه بهره و نصیبم کمتر از آنها است.

و از آنجا که حسن طلب مانند سایر صنایع بدیعیه باعث زینت کلام بلیغ است و بلاغت کلام نیز با مقتضای حال ملازمه دارد پس ممکن است که وقتی حال و اقتضای مقام ایجاب نماید؛ طلب را بطور تهدید ادا نمایند چنانچه انوری در این قطعه نموده است.

خواجه اسفندیار میدانی که برنجم ز چرخ روئین تن
من نه سهرابم و ولحرب من رستمی میکند مه بهمن
خبرد زال * را بپرسیدم حالتم را چه حیلت است وچه فن
گفت افراسیاب دهر شوی گر بدست آوری زمی دو سه من
بادهٔ چون دم سیاه وشان سرخ نه تیره چون چه بیژن
صاف چون رای شاه کیخسرو نه سیه چون روان اهریمن
گر فرستی توئی فریدونم ورنه روزی نعوذ بالله من
همچو ضحاک خواهمی پیچید مار های هجات بر گردن

۸ ـ مبالغه یا اغراق در صفت ـ مبالغه شدّت و قوّت دادن گفتار است در تصدیق یا تکذیب امری و اغراق زیاده روی و افراط است در وصف چیزی بایشکه عادتاً بعید الوقوع باشد و صنعت مبالغه یا اغراق که آنرا اغراق در صفت نیز نامیده اند یکی از صنایع بسیار معمول کلام است و مخصوصاً کلام منظوم را بدان رونقی خاص حاصل میشود بحدیکه بعضی شعر بدون اغراق را خالی از لطف مانند و بلکه ۲ گفته

آنرا احسن آن خوانند نظامی در این معنی بفرزندش گوید:

در شعر مپیچ و در فن او　　چون اکذب اوست احسن او

بهر حال صنعت اغراق یکی از صنایع معمولهٔ کلام، مخصوصاً کلام منظوم است و رعایت آن از لوازم سخن شمرده میشود لیکن این نکته را نیز باید متذکر بود که بکار بردن این صنعت در کلام تا حدّی مطبوعست که از اعتدال خارج نشود و بدروغ منتهی نگردد اینك مثالی چند در صنعت اغراق. شاعری در توصیف اسبی گوید:

آن سبك سیر که چون گرم عنانش سازی　　از ازل سوی ابد وز ابد آید به ازل
قطرهٔ کش دم رفتن چکد از پیشانی　　شبنم آساش نشیند که رجعت به کفل

(در این شعر گوینده کمال قدرت و لطف را در صنعت اغراق بکار برده است)

سعدی گوید:

آه سعدی اثر کند در سنگ　　نکند در تو سنگدل اثری

ظهیر الدین فاریابی گوید:

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیرپای　　تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
بالای کائنات بپرّد هزار سال　　سیمرغ وهم تا زجنابش نشان دهد

(در این دو بیت کار از مبالغه گذشته و بجای نازکتری منتهی شده است)

و چون کمتر از اشعار اساتید هست که صنعت اغراق در آن بکار برده نشده باشد برای مثال بهمین مقدار اکتفا شد

۹ ـ اعداد – اعداد بمعنی شمردن است و در اصطلاح بدیع عبارت از شماره و ردیف کردن مزایا و صفاتی است در نثر یا نظم اعم از اینکه آن صفات و مزایا مربوط به ممدوح یا محبوب یا چیز دیگری باشد و هم ممکن است چیز هائیکه شمرده میشود صفات و مزایا نبوده و بر عکس معایب و قبایح شخص یا چیزی باشد در هر حال مراد از اعداد شماره و ردیف کردن چیز هائی است در نثر یا نظم مثلا در نثر، گوئی زید در فضل و بذل و کمال و جمال و حسب و نسب و علم و حلم بی نظیر است

حرف «ز»

قبل از این حرف واژه : ب.از « باز » زاید است مانند : حقه باز ، خروس باز ، قمار باز .

در این حروف باید رعایت قافیه قبل از کلمهٔ « باز » بشود ولی هر یك از اینها را میتوان با کلماتیکه مختوم به « الف » و « ز » میباشند مانند: کارساز . ساز ناساز ، دیر باز قافیه نمود.

اگر در کلمات مختوم به « ز » کلمات مشابهی مانند : نوروز ، باشند که هر معنی با هم فرق داشته باشند مانند: یك نوروز بمعنی روز نو و یك نوروز بمعنی عید معروف ، ممکنست با هم قافیه شوند .

حرف «س»

اینحرف جز حرف شکل وهیأت ، زائدی ندارد .

حرف شکل و هیأت ـ دیس (د . ی . س) در آخر بعضی اسامی ، معنی شکل و شبه دهد مانند : مردم دیس (مردم وار) ، تن دیس (تمثال) ، ترنج دیس (ترنج وار) ، چنانکه فرخی گفته :

یکی خانه کرده است فرهاد(١)دیس   که بفزود از دیدن او روان

آس ـ بر وزن «طاس » (بعربی طاحونه) مطلق آسیا را گویند ، خواه گردش آن بدست باشد یا بآب یا بچار پا یا بخار یا برق ـ آسیا شده را نیز گویند و نام نوعی گیاه خوشبوی است و نام حیوانی است برنك سفید و سر و دم سیاه که ازپوستش پوستین سازند (قاقم) ـ شتر موی ریخته ـ نام قریه ای از قراء فارس ـ در ترکی نام شهری از ولایات قبچاق ـ در عربی درخت مورد ـ در هندی بمعنی امیدواری ـ کمان تیر اندازی .

اگر معانی مختلف آنرا در نظر گیرند ، با هم میتوان قافیه کرد و الا در معانی آسیا ، مانند دست آس ، خر آس ، برق آس قافیه نمیشود بنابر این بگفتهٔ سیدحسن که گفته :

بخواه جام که سر چرب کرد خصم ترا   بشیشهٔ تهی این آبگینه رنك ، خر آس

موافقان را بأست نبالد وچه عجب   درآسیای فلك سنبله نكرده آس (۱)

ایراد کرده‌اند،زیرا «خراس» بروزن پلاس ،آسیای بزرگی را گویند که باچهارپایگردانن وچون « خراس » را بمعنی آسیا و « آس » را نیز بمعنی آسیا فرض کرده اند، اعتراض وارد است.ولی چون یکی از معانی دیگر « آس » هر چیز آردشدهٔ در آسیا است و این معنی با مضمون شعر مناسبتر است اعتراضی وارد نمیباشد .

« رس » در معانی مختلف مانند : دادرس بمعنی قاضی و دست رس بمعنی سهل الوصول را میتوان قافیه کرد ولی اگر بیك معنی باشد قافیه نمیشود .

« کس وناکس » چون دارای معنی اثبات و نفی است با هم قافیه نمیشود و « هرکس » بمعنی « هرکه » با « ناکس » قافیه میشود .

حرف «ش»

در اینحرف دو زاید میتوان یافت :

الف – حرف مشابهت : « وش » (و.ش) که در آخر اسامی ، فایدهٔ مشابهت دهد مانند : ماه وش ، خوروش ، حوروش ، که باید قافیهٔ قبل از آن منظور شود مانند ماه وش وشاه وش- نوروش وحوروش ، ولی نوروش و ماه وش را چون « وش » تکرار شده و ما قبل آن قافیه ندارد ، نمیتوان با یکدیگر قافیه نمود .

ب ـ حرف مصدر ـ شین مفرد (ش) که در آخر فعل امر معنی مصدر میدهد مانند روش:کنش ـ دهش ـ برش ـ پرورش ـ کوشش ـ جوشش ـ پوشش وجز آن .

در اینمورد اگر این واژه ها ، علم شده باشند با معانی مصدری قافیه میشود ولی واژه های مصدری را بدون رعایت قافیهٔ ما قبل شین با هم نمی توان قافیه نمود .

---

(۱) منظور شاعر اینستکه بمخاطب میگوید ، جام می بخواه .و شاد باش که این آسیای آبگینه رنك (چرخ) اگر سرخصم ترا چرب کرده (سر مهمانرا برای اکرام با روغن خوشبو چرب میکردند) با شیشهٔ تهی از روغن بوده است یعنی صورتی خالی از معنی دارد و منظور از بیت دوم اینستکه باس تو شگفتی ندارد اگر موافقانترا نمی آزاردزیرا درآسیای فلک سنبله آردنمیشود و منظور ش اینستکه تو در بزرگی قدر مانند آسیای فلکی که موافقان کوچك خود را مانند آسیایی که دانه را آرد میکند خرد نمیسازد .

منصوبات منصوبات ۱۲ قسمند — مفعول مطلق — مفعول به — مفعول فیه — مفعول له — حال — تمیز — مستثنی — خبرکان و نواتش — اسم ان و اخواتش و منصوب بلاء نفی جنس — خبر ما ولا که شباهت لیس دارند.

قسم اول — مفعول مطلق و آن مصدری است بمعنای فعلی که قبل از او ذکر شده و برای تأکید آورده میشود مانند ضربت (بضم تاء) ضرباً یا برای بیان نوع مانند جلست جلسة (بکسر جیم) عادیا یا برای بیان عدد مانند جلست جلسة (یا جلستین جلسات) وگاهی از جنس غیر لفظ فعل است مانند قعدت جلوساً و گاهی با بودن قرینه فعلش حذف میشود مثل اینکه بمسافر میگویند خیر مقدم بنصب راء یعنی قدمت قدوم خیر.

قسم دوم — مفعول به و آن اسمی است که واقع شده بر او فعل فاعل مانند ضربت زیداً وگاهی مقدم میشود بر فاعل مانند ضرب عمروا زید (به ضم دال) و گاهی با داشتن قرینه جایز است فعلش حذف شود مانند زیداً در جواب کسیکه میگوید من ضرب. (بفتح میم) و در چهار موضع حذف فعل مفعول به واجب است.

۱ — سماعی مانند امرء و نفسه (بفتح سین) ای دعه و نفسه (یعنی واگذارش نمود) و انتهوا خیراً لکم ای انتهوا عن التثلیث و اقصد و اخیراً لکم واهلاً و سهلاً ای اتیت مکاناً اهلاً واتیت مکاناً سهلاً و باقی قیاسی است.

۲ — تحذیر و او معمول است بتقدیر (اتق) برای تحذیر (ترساندن) از ما بعدش مانند ایاك و الاسد (بپرهیز از شیر) اصلش اتق نفسك عن الاسد یا آنکه همه نیز آن حذف میشود بغیر از محذور منه که مکرر میشود مانند الطریق الطریق.

۳ — آنچه عاملش مضمر باشد بشرط آنکه مفسر محذوف در کلام مذکور باشد و آن هر اسمی است که بعدش فعل یا شبه فعل باشد که مشغول شده باشد این فعل از نصب اسم بنصب ضمیر آن اسم بحیثیتی که اگر مسلط شود فعل بر آن اسم او را نصب دهد مانند زیداً ضربته در اینجا زیداً منصوب است بفعل محذوف و آن ضربت میباشد که تفسیر کرده او را فعلی که بعدش ذکر شده که آن ضربته باشد

٤ــ منادی و آن اسمی است که ابتدا شده بحرف ندا که ایا ـ هیا ـ ای ـ همزه مفتوحه باشد . لفظاً = مانند قول خدای تعالی یوسف اعرض عن هذا و باید دانست که منادی بر چند قسم است اگر مفرد معرفه باشد مبنی بر علامت رفع است از ضمه مانند یا زید بضم دال و الف مانند یا زیدان و و او مانند یا زیدون و مجرور میشود منادی بسبب لام استغاثه مانند یا لزیدبجر دال و فتحه داده میشود بالحاق الف استغاثه مثل یا زیداه و نصب داده میشود منادی اگر مضاف باشد مانند یا عبدالله یا مشابه مضاف باشد مانند یا طالعاً جبلا یا نکره غیر معینه باشد مانند قول نابینا که میگوید یا ـ رجلا خذ بیدی و اگر منادی در اینجا معروف بلام باشد گفته میشود یا ایها الرجل و یا ایتها المرئه و جائز است ترخیم منادی و آن حذف حرف آخر آست برای تخفیف مانند یا مال (بضم لام) ویا منص (بضم صاد) و یا عثم (بضم میم) که اصلا (مالك و منصور و عثمان بوده است) و در آخر مرخم ضمه و حرکت اصلیه هر دو جایز است .

قسم سوم مفعول فیه است و آن اسمی است که واقع شود فعل در او از زمان و مکان و آن را ظرف میگویند .

ظرف زمان بر دو قسم است مبهم : و آن چیزی است که برای او حد معین نباشد مانند دهر ــ حین و محدود = و آن ظرفی است که برای او حدی معین باشد مانند یوم ـ لیله ـ شهر و سنه و همهٔ اینها منصوبند بتقدیر فی مانند صمت دهراً ــ سافرت شهراً یعنی (فی شهر) ظروف مکان نیز همینطور مبهم است و منصوب = مانند جلست خلفك و امامك و محدود = و آن اسمی است غیر منصوب وبتقدیر (فی) نیست بلکه حتماً فی ذکر میشود مانند جلست فی الدار و فی السوق و فی المسجد .

قسم چهارم ـ مفعول له ـ و آن اسمی است که برای خاطر او فعل قبل از او ذکر میشود و منصوب است بتقدیر لام مانند ضربته تأدیباً یعنی زدم او را برای تأدیب وقعدت عن الحرب جبناً که در اصل للجبن بوده .

قسم پنجم ــ مفعول معه ـ و آن اسمی است که بعد و او بمعنای مع ذکر میشود برای مصاحبتش با معمول فعل مانند جئت انا و زیداً یعنی مع زید (بیچ) حال

(چ)

۱ - چ به (ژ) تبدیل میشود مانند: کاچ (بر وزن ماچ - افسوس - قفا زدن پس گردنی شیشهٔ صلایه کرده که بر روی سفال پخته بمالند - تارك سر - فرق سر) کاژ .

۲ - چ به (ش) بدل میشود مانند: لخچه (بر وزن کفچه - شعله واخگر و آتش) لخشه - کاچی (بر وزن باجی سفالی که شیشه صلایهٔ کرده بر روی او مالیده و پخته باشند - حلوای روانی که معمولا برای زائو میبرند) کاشی .

(خ)

۱ - به (غ) بدل میشود مانند: ستیخ (بر وزن دریغ - هر چیز بلند ور است مانند ستون و قامت مردم - راستی - بلندی - راست - ایستاده - سر کوه - قلهٔ کوه - آسمان ستیزندگی و لجاجت) ستیغ .

۲ - به (ه) بدل میشود مانند: حجیر (بکسر اول - خوب - زیبا - خوش صورت بضم اول هم آمده) هجیر .

(د)

به (ت) بدل میشود مانند: دراج (بضم اول) تراج - زردشت - زرتشت - تود - توت چنانکه در این شعر واژهٔ تود بجای توت بکار رفته :

جیشی دلیر ساخت از این مردم فقیر	آری کنند اطلس و دیبا ز برك تود
هست اعتبار ملك به آب حسام او	چون اعتبار خاك سپاهان بزنده رود

(از ملك الشعرای بهار)

(ر)

به (ل) بدل میشود مانند: سور (بر وزن - شور جشن - مهمانی - عروسی ختنه سوران - بزم ایام عید - رنك خاکستری مایل بسیاهی - اسب و استر وخر و الاغیکه خط سیاهی از کاکل تا دمش کشیده شده باشد - نام مرغی - رنك سرخ چنانکه گل سرخ را گل سوری و لالهٔ سرخ را لالهٔ سوری گویند - شراب لعلی - بنام شهری بوده - طایفه ئی از افغانها - یکردی شور (یا نمك) سول .

کاچار (بروزن ناچار، آلات و ادوات و ضروریات و مایحتاج خانه) کاچال

(ز)

۱ ـ به (ج) بدل میشود مانند: سوز . سوج ـ سوزش ـ سوجش ـ پوزش ـ پوجش آویز ـ آویج .

۲ ـ به (چ) بدل میشود مانند : پزشك ـ پچشك

۳ ـ (س) بدل میشود مانند : أیاز ـ أیاس

٤ ـ به (غ) بدل میشود مانند: گریز ـ گریغ

(س)

۱ ـ به (چ) بدل میشود مانند : خروس ـ خروچ

۲ ـ به (ش) بدل میشود مانند : پالوس (بر وزن سالوس ـ کافور مغشوش) پالوش.

۳ ـ به (ه) بدل میشود مانند : آماس ـ آماه

(ش)

به (س) بدل میشود مانند : شار (بر وزن مار ـ پادشاه غرجستان ـ غل وغش شغال ـ چادر نازك و رنگین ـ پیراهن فانوس ـ جانوری است سیاه رنك که مانند طوطی سخن گوید ـ بنای بلند ـ عمارت عالي ـ شاهراه ـ محل فرو ریختن آب چون آبشار ـ ریختن ـ لبالب چون سرشار ـ رقص و سماع) سار . شارك (بر وزن ناوك پرندهٔ سیاهی که چون طوطی سخن گوید) سارك

(غ)

بدل به (ک) میشود مانند: لغام ـ لگام . غوچی (بفتح اول مانند هوچی ـ گودال) گوچی

(ف)

بدل به (و) میشود مانند :فام ـ وام

(ك)

۱ ـ بدل به (خ) میشود مانند : شاما کچه (سینه بند زنان) شاماخچه

۲ ـ بدل به (غ) میشود مانند : کرگاو (گاو مخصوصی است) غرغاو

علائم صیغ فعل مضارع بطور مشروح :

اما شش صیغهٔ غایب و غایبه :

۱ ـ مفرد مذکر غایب : ضمه در حرف آخر دارد ، ۲ ـ تثنیه مذکر غائب : الف و نون (ا ن) در آخر دارد ۳ ـ جمع مذکر غایب : و او و نون (و ن) در آخر دارد ٤ ـ مفرد مؤنث غایبه : نیز ضمه در آخر دارد ٥ ـ تثنیه مؤنث غـایبه : نیز الف و نونُ (ا ن) در آخر دارد ٦ ـ جمع مؤنث غایبه : نون (ن) ما قبل ساکن در آخر دارد.

و اما شش صیغهٔ حاضر و حاضره:

۱ ـ مفرد مذکر حاضر : هم ضمه در آخر دارد ۲ ـ تثنیهٔ مذکر حاضر : هم الف و نون (ا ن) در آخر دارد ۳ ـ جمع مذکر حاضر : هم و او و نون (و ن) در آخر دارد ٤ ـ مفرد مؤنث حاضره : یا و نون (ی ن) در آخر دارد ٥ ـ تثنیهٔ مؤنث حاضره : هم ـ الف و نون (ا ن) در آخر دارد ٦ ـ جمع مؤنث حاضره : هم ـ نون (ن) مفتوحه مـا قبل ساکن دارد.

و اما دو صیغهٔ متکلم:

۱ ـ متکلم وحده ۲ ـ متکلم مع الغیر : هم آخر هر دو مضموم است

[تثنیه] حرکت آخر پنج صیغه (۱ ـ مفرد مذکر مغایب ۲ ـ مفرد مؤنث مغایبه ۳ ـ مفرد مذکر مخاطب ٤ ـ متکلم وحده ٥ ـ متکلم مع الغیر) یکی است همچنان علامت هر چهار تثنیه یکسان است و همچنان دو جمع مذکر : یك علامت دو جمع مؤنث نیز یك علامت دارند.

بنا بر این فقط یك صیغهٔ (مفرد مؤنث حاضره) دارای علامت اختصاصی است .

اکنون هنگام آن رسیده که صیغ افعال هفتگانه (۱ ـ ماضی ۲ ـ مستقبل ۳ ـ جحد ٤ ـ نفی ٥ ـ امر ٦ ـ نهی ۷ ـ استفهام) را بترتیب بیان نمائیم

۱ ـ صیغ فعل ماضی

(غایب ـ حاضر ـ متکلم)

۱ ـ شش صیغهٔ غایب و غـایبه ـ

ضرب ضربا ضربوا — ضربت ضربتا ضربن

۲ — شش صیغهٔ حاضر و حاضره =

ضربت ضربتما ضربتم — ضربت ضربتما ضربتن

۳ — دو صیغهٔ متکلم =

ضربت ضربنا .

۲ — صیغ فعل مستقبل

(غایب ـ حاضر ـ متکلم)

۱ ـ شش صیغهٔ غایب و غایبه =

یضرب یضربان یضربون ـ تضرب تضربان تضربن

۲ ـ شش صیغهٔ حاضر و حاضره =

تضرب تضربان تضربون ـ تضربین تضربان تضربن

۳ ـ دو صیغهٔ متکلم =

تبصرهٔ ۱ ـ فعل مستقبل را از اینجهت مضارع گویند که از حیث اعراب (معرب بودن) شباهت به اسم دارد (زیرا مضارع یعنی مشابه) اینك لازم است برای توضیح مطلب مختصری از قسمتی از مقررات علم نحو را ذکر بنمائیم = چنانکه در علم نحو مقرر است = اصل در حرف این است که مبنی باشد یعنی قبول اعراب (رفع و نصب و جر) ننماید و اصل در اسم معرب بودن است از اینجهت است که ضمایر و اسماء اشاره را با آنکه اعراب آنها محلی است (بصرف آنکه لفظ آنها معرب نیست) بعضی آنها را حروف و برخی ملحق بحروف خوانده اند. اصل در فعل هم (مانند حرف) مبنی بودن است (اقسام بنا فتح و کسر و ضم و سکون میباشد) لیکن فعل مضارع و ملحقات آن (که نفی و استفهام باشد) بر خلاف اصل معرب میباشند (باستثنای دو صیغهٔ جمع مؤنث)

با این فرق که فعل مضارع درحال تجرد (که عامل بر سرش داخل نگردیده) همیشه مرفوع میباشد (لیکن پس از دخول عامل نصب منصوب میگردد)

اکنون مناسب است که برای معرفی علائم رفع ـ مطالبیرا که در پایان علائم فعل مضارع (بعنوان تنبیه) ذکر نموده ایم در اینجا اعاده کنیم :

قسمت چهارم از انقلاب فرانسه الی عهدنامهٔ وینه « ۱۸۱۵ »

انقلاب فرانسه اثرات مفیدی در حقوق بین المللی بخشیده ودر نتیجه اصل حق حکمرانی ملل حق پیدا کردند که موافق ارادهٔ خود ترتیب حکومت خود را بر قرار دارند و رضایت سکنه یکی از شرائط تصرف مشروع اراضی قرار گرفت بعدها در اثر تکامل اصل ملیت بعرصهٔ ظهور رسید .

قسمت پنجم از ۱۸۱۵ الی جنگ بین المللی ۱۹۱٤

کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵

بعد از انقراض سلطنت ناپلئون اول دول معظمهٔ اروپا کنگره‌ئی در وینه تشکیل دادند و در این مجلس بنقشهٔ اروپا بدون توجه باصل ملیت و ارادهٔ سکنه و با رعایت اصل موازنهٔ روپا تغییراتی وارد آوردند از این تاریخ ببعد در اروپا یك جامعهٔ بین المللی واقعی موسوم بجامعهٔ پنجگانه مرکب از انگلیس — اطریش — پروس — روسیه وفرانسه تأسیس افت و أعضاء جامعه متعهد شدند که ولو با توسل بقوهٔ قهریه باشد نگذارند که سایر ملل بر ضد تصمیمات کنگرهٔ وینه اقداماتی بعمل آورند .

از لحاظ حقوق بین الملل مطالب مهمهٔ ذیل در کنگرهٔ وینه مطرح و تسویه گردید .

۱ ـ نظامنامه‌ئی راجع بتشکیلات وحقوق وتکالیف نمایندگان سیاسی تصویب شد

۲ ـ برای تسهیل روابط تجارتی و بین المللی مقرر گردید که رودخانه های معظم اروپا برای سیر سفاین کلیهٔ ملل آزاد گردد .

۳ ـ خرید و فروش برده ممنوع شد .

در سنهٔ ۱۸۲۹ ملت یونان علیه دولت عثمانی شوریدو با مساعدت دولتین انگلیس و فرانسه استقلال خود را بدست آورد . در سنهٔ ۱۸۳۰ دولت بلژیك از دولت هلند مجزی گردید و کشور مستقلی تشکیل داد .

کنگرهٔ پاریس « ۱۸۵٦ »

در سنه ۱۸۵٤ جنگی بین دولت روس از یکطرف ودولتین فرانسه وانگلیس بحمایت دولت عثمانی ازطرف دیگر واقع گردید

و در ۱۸۵۶ برای خاتمه دادن به آن کنگره هائی درپاریس تشکیل یافت ودر کنگره مذکور علاوه بر انعقاد عهد نامهٔ صلح اعلامنامه پاریس ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ نیز بامضاء رسید و بموجب آن مقررات ذیل پذیرفته شد:

۱ ـ الغای کورس

۲ ـ مال‌التجاره و اموال رعایای خصم باستثنای قاچاق جنگی که در سفاین دول بیطرف حمل شده‌است در موقع جنگ از تعرض مصون خواهدبود

۳ـ مال‌التجاره و اموال رعایای‌دول بیطرف به استثنای‌قاچاق‌جنگی که در موقع جنگ در سفاین تجارتی خصم حمل شده است از تعرض . مصون خواهدبود.

۴ ـبرای‌واجب الرعایه بودن محاصرهٔ بحری باید محاصره‌ٔ حقیقی باشد یعنی محاصره کننده باید باندازئی قوای‌بحری در محل حاضر نماید که عملا بتواند از عبور و مرور سفاین به سواحل محاصره شده ممانعت نماید

۵ ـدولت عثمانی داخل جامعهٔ بین الملل اروپائی گردیده و از حقوق بین‌الملل اروپائی متمتع گردید

مهمترین وقایع بین المللی از ۱۸۵۶ ـ الی ۱۹۱۴ از قرار ذیل است

۱ ـ در ۱۸۵۹ دولت ایطالیا تأسیس یافته و جامعهٔ پنج کانه مبدل بجامعهٔ شش کانه گردید

۲ ـ در ۱۸۶۶ جنگی بین دولتین اطریش وپروس واقع و بشکست دولت اول در سادوا منتهی و از نتیجهٔ آن دولت مجتمعهٔ آلمان منحل و دولت اطریش از عضویت دولت مجتمعهٔ مذکوره خارج شد و دولت آلمان بدو قسمت ذیل منقسم گردید دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی تحت ریاست دولت پروس ودول آلمان جنوبی که اصولا دراستقلال خود باقی ماندند.

۳ ـ در ۱۸۷۰ جنگ فرانسه وآلمان که بر مغلوبیت دولت فرانسه خاتمه‌یافت واقع شد در نتیجه این‌مظفر یت بموجب عهد نامهٔ‌فرانکفورت کلیهٔ دول آلمان تحت ریاست دولت پروس قرار گرفته وامپراطوری آلمان تشکیل یافت.

شکنجه و عذاب در مجازاتها و شدت آنها و محکومیت های مربوط بدفاع از مذهب از بین برده شد.

بعلاوه مکتب نئوکلاسیك موجب شد که به محابس که تأثیر شایانی در اصلاح مجرم دارند توجه مخصوص بنمایند در موضوع جرائم سیاسی نیز مجازات اعدام لغو گردید زیرا بعقیدهٔ این مکتب مجرم سیاسی شخصی است که دریك مبارزهٔ شرافتمندانه مغلوب شده است و در اثر همین نظر است که مجرمین سیاسی از کار اجباری معاف شده اند.

این مکتب اظهار میدارد که در موقع وقوع جرم جامعه نسبت به آن عکس العمل خود را نشان میدهد و همانطوریکه بدن انسانی در موقع ابتلاء به کسالت و پیدا شدن میکرب در مقام دفاع از آن بر می‌آید همانطور هم جامعه نسبت بشخص مجرم که یك میکرب اجتماعی است عکس العمل خود را برای محترم داشتن نوامیس اجتماعی و حفظ جامعه نشان میدهد طرفداران مکتب پزی تی ویست عقاید مختلفه راجع بعلت وقوع جرم داشته اند.

یك دسته که رئیس آنها لومبروزو بوده علت پیدایش جرم را در شخص مجرم قرار داده و معتقدند که بعضی اشخاص از جهت ساختمان بدنی که خصوصیات آن از علائمی که در آنها وجود دارد معلوم میشود بطور ناگزیر مرتکب جرم میشوند و باید جامعه برای دفاع خود رفع شر بنماید.

دستهٔ دیگر که رئیس آن فری می‌باشد معتقدند که علت وقوع جرم همانا محیط اجتماعی است: این دسته عقیده دارند که هر جامعه یك حد اشباع جزائی دارد که در آن حد در آن جامعه جرائمی اتفاق میافتد و برای اینکه کمتر جرم ارتکاب شود باید وسائلی اندیشید که حد اشباع جزائی یعنی ظرفیت جزائی یك جامعه از حیث تحلیل جرم تقلیل یابد.

گارفالو در تعقیب همین فکر جرائم را بدو قسمت تقسیم نموده جرائم طبیعی و جرائم مصنوعی.

جرائم طبیعی جرائمی است که ملکات و احساسات مربوط بخیرات و مبرات انسانی را جریحه دار میکند اینگونه جرائم از طرف تمام قوانین جزائی دنیا پیش بینی

ميباشد در صورتیکه جرائم متنوعی بر حسب ممالك مختلف موجود باین معنی که در اثر کیفیات اقلیمی و اجتماعی مخصوص هر مملکتی فرق پیدا می‌نماید. مکتب پزی‌تی‌ویست مجرمین را به پنج طبقه تقسیم نموده مجرم فطری، مجرم مختل المشاعر، مجرم عادی، مجرم آنی و بالاخره مجرم معمولی (اتفاقی) رویهٔ جزائی که نسبت بهر یك از دسته های پنجگانه فوق اتخاذ شده بقرار زیر است.

مجرمین مختل‌المشاعر باید در بازداشت نگاهداشته شوند و بازداشت آنها باید بیشتر جنبهٔ معالجه داشته باشد (تا جنبهٔ کیفری) مجرمین بالفطره و عادی باید بوسیلهٔ اعدام یا حبس ابد از جامعه اخراج شوند.

مجرمین آنی و اتفاقی باید محکوم بغرامت گردند.

مکتب پزی‌تی‌ویست نقاد این مکتب معتقد است هماطوریکه با موازین علمی نمیتوان ثابت نمود که انسان مختار در اعمال خود است همانطور نمی‌توان اثبات نمود که انسان در اقدامات خود اختیار نداشته و اعمال او مستند بعوامل خارجی است طرفداران این مکتب میگویند درحل مسائل جزائی باید وارد در مباحثهٔ مختاریت وعدم مختاریت انسان نشد.

مجمع بین‌المللی حقوق جزائی امروزعلمای حقوق جزائی معتقدند که درحل مسائل جزائی واتخاذ رویه های متناسبه تنها باید تجربه را هادی وپیشوای خود قرار داد و بهترین سیاست جزائی عبارت از سیاستی است که درعمل برای مبارزه با وقوع جرم نتایج مطلوبه را میبخشد.

[تاثیر مکتب پزی‌تی‌ویست در قوانین جزائی دنیا]

پس از ظهور مکتب پزی‌تی ویست مللی که میخواستند قوانین جزائی خود را تنظیم نمایند بیشتر اصول مکتب پزی‌تی‌ویست را قبول نمودند مثل قانون جزائی نروژ و ایطالیا وغیره و ممالکی هم که سابقاً در موقع تنظیم قوانین جزائی خود تعقیب از اصول نئوکلاسیسم را نموده بودند بعضی از اصول پزی تی ویست ها را قبول نموده و متدرجاً در قوانین جزائی خود داخل نمودند.

در ایران از بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای تشویق افسران ارتش بفرا گرفتن علم حقوق بدواً مقرر گردید مبلغی در ماه بعنوان اضافه حقوق به افسران لیسانسیهٔ حقوق تأدیه شود و بعداً اضافه حقوق مزبور بعلل بودجه حذف گردید و سپس برای تشکیل وتکمیل کادر قضائی یك کلاس قضائی در دانشکدهٔ افسری تأسیس وعده‌ئی از افسران ارتش برای فرا گرفتن یکدورهٔ مختصر علم حقوق درظرف یکسال در تحت نظر استادان و متخصصین حقوق انتخاب شدند وعدهٔ مختصری ازافسران، کلاس مزبور را طی نمودند وبنا بود پس از ازدیاد عدهٔ این قبیل افسران صنف جدیدی در ارتش بنام صنف قضائی با علائم وامتیازات مخصوصه ایجاد شود ولی بعداً بعلل بودجه کلاس قضائی منحل و از تشکیل صنف قضائی صرف نظر شد عجالتاً سوای عدهٔ معدودی از افسران ارتش که به صرافت طبع در دانشکدهٔ حقوق تحصیل نموده و باخذ دانشنامهٔ لیسانس حقوق موفق شده اند یا فعلا مشغول تحصیل در آن دانشکده هستند و بدون هیچگونه پاداش وامتیازی نسبت به سایرین در ادارهٔ دادرسی ارتش مشغول انجام وظایف قضائی میباشند سایر افسرانیکه در مشاغل نظامی مشغول خدمت هستند اغلب فاقد تخصص و اطلاعات کافی قضائی بوده و بدین جهت دادستانی ارتش ناچار است بوسیلهٔ افسران متخصص نظارت کامل درقرارها وآراء واحکام صادره از دادگاهها وبازپرسی ها نموده وازانحرافات آنها از مقررات قانونی جلوگیری نماید ضمنا رفع این نقیصهٔ فنی وازدیاد اطلاعات قضائی افسران وایجاد صنف قضائی مورد توجه ومنظور نظر اصلاح کنندگان امور ارتشی بوده ودو پیشنهاد هائی که در ضمن تجدید نظر قانون دادرسی ارتش بعمل آمده ایجاد رستهٔ قضائی وتفویض امور مربوطه بدادسرای نظامی به افسران متخصص پیش بینی شده است

۹ — انتظامات دادرسی نظامی و نظارت برآن

درقانون دادرسی وکیفر ارتش مصوب دی ماه ۱۳۱۸ فقط سازمان دادگاههای نظامی و صلاحیت و ترتیب انتخاب کارمندان آن ها تعیین شده ولی راجع به انتظامات امور دادرسی وتقسیم کارها بین دادگاهها و باز پرس ها و نظارتی که با رعایت استقلال قوهٔ قضائی ارتش بایستی نسبت بمتصدیان امور قضائی نظامی برای مراقبت در انجام وظائف آن ها اعمال نمود، مقرراتی نظیر آنچه که درقانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۲۹ تعیین شده است پیش بینی نشده

هرچند این نظارت و مراقبت از لحاظ اداری و فرماندهی ظاهراً با فرماند نظامی ناحیهٔ مربوطه بوده و فرماندهی ناحیه شخصاً یا بوسیلهٔ ستاد خود ممکن اس بدون سلب استقلال قضائی مأمورین مربوطه ومداخله در چگونگی قضاوت آنها نظار در تقسیم کارها و مراقبت در جلوگیری از رکود پرونده ها و سهل انگاری آنها انجام وظائف محوله بنماید ولی آنچه اغلب عملا اتفاق می افتد مداخلهٔ فرماندهان امور قضائی بعلت ریاست و آمریتی که نسبت به افسران تابعه دارند بموجب اعم نفوذ آنها در جریان دادرسی شده و دخالت آنها جلوگیری ازسوء جریان امور دادرس ننموده بلکه بر آن می افزاید .

تنها موردی که در قانون دادرسی و کیفر ارتش نسبت به جریان امور دادرس نظامی حق نظارت داده شده در مواد ۱۰ و ۱۱ قانون مزبور است که بدادستان ارت در اموریکه به بازپرس ها و دادستانهای دیوان حرب و سایر ضابطین نظام رجوع میشود حق صدور تعلیمات قانونی و نظارت داده وهمچنین حق بازرسی پروند هائی که در مرکز و خارج از مرکز در جریان رسیدگی است بدادستان ارتش دا شده است ولی بطوریکه عملا هم دیده شده است این حق نظارت برای پیشرفت حسن جریان امور دادرسی خصوصاً در قسمت های دور از مرکز کافی نمیباشد زیرا :

اولا – دادستان ارتش که در پایتخت انجام وظیفه می‌نماید عملاً نمیتواند جریان دادرسی نواحی دور از مرکز نظارت کامل بنماید مگر پس از ختم دادرسی احالهٔ پرونده بمرکز که اغلب چون پس از ختم رسیدگی بوده واز موقع جلوگیر ازسوء جریان گذشته است تأثیر مهمی ندارد

ثانیاً نظارتی که دادگاههای عالی نیز بنا برسلسلهٔ مراتب نسبت به دادگاهه زیر دست خود دارند و در قانون اصول تشکیلات عدلیه پیش بینی شده در قان دادرسی ارتش نیست و این حق نظارت را نسبت بدادگاهها عقلاً و منطقاً نمی‌تو بدادستان ارتش که یکی از اصحاب دعوی است داد بنا بر این بر فرض که دادست ارتش در مراحل اولیهٔ دادرسی تا صدور کیفر خواست نظارت ومراقبت کامل در جـ جریان امور بنماید پس از احالهٔ پرونده بدادگاه نمیتواند در جریان رسیدگی دادگاه نظارتی داشته باشد .

و — دادسرای دیوان کشور (ادارهٔ مدعی عمومی تمیز) تشکیل میشود از مدعی العموم دیوانعالی تمیز و وکلای عمومی تمیز. دادسرای مزبور مافوق دادسراهای استان وشهرستان و بطوریکه بعداً بیان خواهد شد جزء تشکیلات دیوان کشور میباشد.

ه — در نزد هر دادگاه در هر مرحله ئی دادسرا یك هیئت از قضات را تشکیل میدهد که هیئت واحد و غیر قابل تقسیم هستند و در هریك از دادگاهها هریك از اعضاء دادسرا که حاضر شوند همیشه یك شخص واحد را معرفی مینمایند و آن شخص عبارت از دولت است و از این اصل دونتیجه حاصل میشود.

اول — هر اقدامی که از طرف یکی از قضات دادسرا بشود بمنزله اقدام دادسرا است و شخصیت افراد مستهلك در شخصیت دادسرا میشود و بهمین جهت ممکن است هریك از اعضاء دادسرا جانشین یکدیگر شوند مثلاً تعقیب از طرف یکی بعمل آمده و ادامهٔ آن از طرف دیگری بعمل آید.

دوم — اعضای یك دادسرا تمام اعمالی را که رئیس آنها میدهد میتوانند انجام دهند.

و — هنگام تعقیب جرائم قضات دادسرا را نمیتوان رد نمود و اگر چه قانون اصول محاکمات جزائی در اینخصوص ساکت است ولی این اصل را میتوان از قانون اصول محاکمات حقوقی بدست آورد، زیرا بموجب یکی از مواد این قانون جهات رد قضات فقط وقتی در بارهٔ قضات دادسرا اعمال میشود که قضات مزبور بعنوان مداخلهٔ تبعی در دعوی مداخله نمایند. بنابر این از مفهوم مخالف اینماده چنین بر میآید که هنگام مداخله اصلی مدعیان عمومی در دعوی که مانند یکی از متداعیین هستند نمیتوان آنها را ردنمود

ز — چون مدعیان عمومی بنام جامعه و برای حفظ منافع آن دعوی را تعقیب مینمایند موقعیکه از عهدهٔ اثبات آن بر نیایند بجبران خسارت طرف محکوم نمیشوند و از بابت مخارج دعوی نباید بطرف چیزی بپردازند.

این بود مختصری از تشکیلات دادسراها در قانون فرانسه حال باید دید تشکیلات مزبور بموجب قوانین ما بچه طریق است.

تشکیلات ادارات مدعیان عمومی (دادسرا) بموجب قوانین ایران

بموجب مادهٔ ٤٩ قانون اصول تشکیلات دادگستری مدعیان عمومی صاح منصبانی هستند که برای حفظ حقوق عامه و نظارت در اجرای قوانین، موافق مقرر قانونی انجام وظیفه مینمایند و بموجب ماده ۵۳ همان قانون مدعیان عمومی تحت ریا فائقهٔ وزیر دادگستری میباشند و چون ازطرف قوهٔ مجریه یعنی وزیر دادگستری تع میشوند و قانونی هم تغییر و عزل آنان‌را منع نکرده بنابر این مدعیان عمومی قابل تغ و عزل هستند.

بموجب مادهٔ ۵۷ قانون اصول تشکیلات دادگستری کلیهٔ ترتیبات و اعمال پارکه (دادسرا) با مدعی العموم آن پار که است و وکلای عمومی و معاونین تح ریاست وهدایت مدعی العموم انجام وظیفه مینمایند .وهمچنین کلیه ضابطین دادگست حتی قضات تحقیق (باز پرس) تحت نظارت مدعی العموم استیناف میباشندو ازاین ماده و سایر مواد مربوطه باینموضوع معلوم میگردد که اصل درجات ومر اداری نسبت بمدعیان عمومی بموجب قوانین ما هم رعایت میشود وهمچنین از مرا بمواد ٦٠ و ٦١ و ٦٣ قانون اصول تشکیلات معلوم میشود که اصل وحدت ک ادارات مدعیان عمومی حکمفرما میباشد در قوانین ما هم پیش بینی شده و بمو این اصل، مدعی العموم درصورتیکه نتواند شخصاً در دادگاه حاضر شده اظهار عقیده وکلای عمومی بنام او میتوانند دعاوی را تعقیب نموده و اظهار عقیده کرده وظ محوله باو را انجام دهند هیچ دادگاه جزائی بدون حضور مدعی العموم و یا نماین تشکیل نمیشود چنانکه از مطالعهٔ مادهٔ ۷۹ قانون اصول تشکیلات که میگوید (مد عمومی مکلف هستند اعمالی را که متضمن خلاف یاجنحه وجنایت است تفتیش وت نمایند) و مادهٔ ۵۰ که حاکی است از اینکه در دعاوی جزائی مدعی العموم وکیل جماعت را دارد و از مفهوم مخالف مادهٔ ۵۱ که بمدعی العموم در مح حقوقی فقط در مواردیکه قانون تعیین نموده حق مداخله داده است و همچنین از مواد قانون مزبور راجع بوظائف مدعی العموم و قانون اصول محاکمات جزا اینخصوص بخوبی ثابت و مسلم میشود که در دعاوی جزائی مدعی العموم جزء لا دادگاه میباشد و تشکیل دادگاه بدون حضور مدعی العموم یا نماینده او ممکن نیست

عاقبت شاهرخ

سرداران کرد و رؤسای ایلات که از امیر علم خان دلخوش نبودند درحرکت بتربت‌جام عدهٔ خودرا برداشته باوطان خود رفتند.

چون امیر علم خان خودرا بی یار و یاور دید بقلعهٔ تون که بسیار مستحکم بود پناه برده برادر خود امیر معصوم خان را بقلعه داری آنجا گذاشته برای جمع‌آوری سپاه متوجه اسفزار شد.

اکراد که از حرکت امیر علم خان بطرف اسفزار مطلع شدند از چهار طرف راه را بر او بسته بجد وجهد بسیار اورا گرفته بمشهد خدمت شاهرخ شاه آوردند.

شاهرخ هم چون اورا باعث کوری خود می‌دانست دستور داد چشم اورا ازحدقه بیرون آوردند و سپس او را بجعفرخان کرد که امیر اورا کور کرده بود سپرد تا هر طور که خواهد قصاص خود را از او بگیرد. جعفر خان هم او را در زیرچوب کشت.

احمدشاه درّانی‌هم مشهدرا محاصره کرده بشاهرخ پیغام فرستاد که غرض‌من زیارت امام هشتم است.

شاهرخشاه‌هم که در وحشت افتاده بود ناگزیرحرف او را پذیرفته و بچهار باغ دعوتش کرد احمدشاه پس از ملاقات شاهرخ به نیشابور رفت و پس از تسخیرآن‌شهر و قتل و غارت در سبزوار به افغانستان برگشت.

شاهرخ همچنان در مشهداز سلطنت نامی داشت و حوزهٔ حکمرانی‌او ازخراسان تجاوز نمیکرد و کریم خان‌زند هم که مردی رئوف و باگذشت بود در دوران سلطنت خود متعرض اونشد تا نوبت سلطنت به آغا محمدخان قاجار رسید و این پادشاه ظاهراً بعنوان زیارت و در باطن برای بدست آوردن خزائن نادری بمشهد رفت و قسمتی از جواهرات نادری‌را بچنگ آورد و از شاهرخ مطالبهٔ بقیهٔ جواهرت را نمود و چون شاهرخ اظهار بی اطلاعی می‌کرد بدستور خان قاجار دور سر او را خمیر گرفته سرب آب کرده ریختند.

سپس او را با خانواده‌اش روانهٔ مازندران کرد و شاهرخ در بین راه از این رنج در سن ۶۳ سالگی در ۱۲۱۱ هجری درگذشت.

ارتش در زمان صفویه

در اواخر دورهٔ صفویه قشون ایران بسه صنف تقسیم میشد.

دو صنف سوار بنام قورچی و غلام، یکصنف پیاده بنام تفنگچی.

قورچی ها مردمی بودند چادر نشین که معمولاً آنها را بمناسبت کلاه ترکی قرمزی که بسر میگذاشتند قزلباش میگفتند و بیشتر قدرت از آن این طبقه بود. فرمانده کل آنها را قورچی باشی میگفتند رئیس هر هزار نفر را مین باشی و فرماندهٔ دسته صد نفری یوز باشی و رئیس ده نفر، اون باشی نامیده میشد.

حقوق سالیانهٔ قورچی باشی ۱۵۰ تومان و مین باشی ۷۰ تومان و یوز باشی ۳۰ تومان و اون باشی ۱۵ تومان بود.

غلام ها از مردم مختلف و متفرقه تشکیل میشدند ورئیس آنها را قوللر آقاسی میگفتند. حقوق آنها باختلاف سالی ۵ تا ۸ تومان بود.

اسلحهٔ آنها عبارت بود از شمشیر، نیزه، کمان، تبرزین، زره میپوشیدند و ساعد بند میبستند.

قسمت سوم که تفنگچیها باشند تحت فرمان تفنگچی آقاسی بودند و این صنف را رعایا ودهاقین تشکیل میدادند. اسلحهٔ آنها منحصر بود بیك تفنك و یك شمشیر و مواجبشان درسال ٤ الی ۵ تومان بود. در سفرهای جنگی بهر چند نفر یك قاطر یا یابو برای حمل اثاثیه داده میشد.

اوّلین مسافرت بدور کره

دراوائل قرن ۱۶ میلادی دریانورد مشهور پرتقالی معروف به «ماژلان» (۱۴۷۰-۱۵۲۱) دماغهٔ جنوب امریکا را کشف کرد و از آنجا وارد اقیانوس کبیر شد وآنجارا بمناسبت کمی حرکت آب ساکن نامید وخود درفیلیپین بدست بومیان آنجا کشته شد. ازهمراهان او ۲۱ نفر نقشه مسافرت اورا طی کرده سالم باروپا رسیدند و اولین مسافرت بدور کره را انجام داده وبا اینعمل کرویت زمین را ثابت نمودند

البته برای انجام این امر لازم است عمل خارق العاده ئی صورت پذیر شود و
ون تا بحال چنین خرق عادتی عملا مشاهده نشده این است که در نتیجه آسمان
دا یا شهر خدایان برای همیشه بدون سکنه باقی خواهد مـاند.

زیرا کدام یك از اجسام مـادی ممکن است وزن مخصوص خودشرا از دست
ده قابل صعود و حرکت در فضا گردد؛

باین سئوالات مبهم مرموز که به اشکال مختلفی در نزد اشخاص راجع
ر نوشت ماده پس از مرگ پدیدار شده بود پیروان ودا چنین جواب می‌دادند: که پس
مرگ جسم انسان تجزیه و هر یك از عناصر مختلفی که در تشکیل آن شرکت
شته اند بسوی اصل خود بر میگردند. مثلا نور چشم که مادهٔ منوری بوده جزء
ورشید شده و تنفس که از هوا گرفته شده بهوا بر گشته.

خون یعنی شیرهٔ حیاتی موجودات که نباتات را پرورش داده عضلات واستخوانهای
ن از آن تقویت میشود گرد شده و با خاك مخلوط میگردد بالاخره آسمان وزمین بنوبهٔ
ود آنچه را که متعلق بهر یك از آنها بوده جذب میکنند هم چنین آب و نباتات
م هر کدام سهمی از جسد انسانی میبرند در نتیجه بدن مادی بهر سو پراکنده و
تفرق شده و تمام موادی که بدن زندهٔ بشری را تشکیل میداد و اکنون از حیات
حروم مانده در عـالم پهناور هستی برای ساختن اجساد دیگری منتشر شده و
کار میروند.

بنا بر این اصل هیچ چیز از بین نرفته و معدوم نمیشود در این موقع روح
نا نا پذیر که مقدس و پرهیزکار از دنیا رفته برای دریافت اجر و پاداش خود
طرف فضای غیر قابل ادراك بلند شده در آنجا از افتخارات و سعادت ابدی متمتع
بهره مند میگردد؛

پس آن بشری که در خور سکونت سر منزل خدایان بوده و میتواند به آسمانها
رواز نماید بشری است که این جسم ظاهری را ترك گفته و با جسم لطیف روحی
سوی ابدیت و نیکبختی پرواز میکند.

پیروان این عقیده معتقد بودند: بشر حقیقی بعبارة اخری آن موجودی که

لیاقت برگشت بسوی خداوند راداشته و صاحب‌جذبهٔ ملکوتی است در زیر پوشش‌دوم جسم ظاهری قرار گرفته یعنی پوست بدن را پوشش اول و عضله را پوشش دوم به حساب می‌آورند همانطوریکه نور دیدگان بخورشید و تنفس انسانی بهوا و گوشت بدن بسوی خاك برگشت میکند بازگشت روح هم بطرف خداوند است و همین روح باز دارای بدنی است رقیق و درخشان که تشعشع آن جسم لطیف از نظر ضعیف زندگان پنهانست »

و همین جسم لطیف است که باقامتگاه ملکوتی برده میشود هرگاه خدای بزرگ از کردار این روح راضی و خوشنود باشد بدن بسیار درخشانی باو داده‌میشود که روح را در آن جسد نورانی بسوی خدایان برند

یکی از سرودهای مذهبی هند در کتاب بودا این فرضیه را بطریق دعا چنین بیان کرده

« خدایا بجلال وشوکت‌خودت بسط داده و بمردگان بدن تازهٔ درخشانی بخشای که در آن بدن با خواست و ارادهٔ تو بسوی ملکوت برده شوند » »

گر چه نمیتوان بطور تحقیق گفت که این تصوّر دقیق و تقریباً مقرون بصحت در موضوع روح و بدن روحانی از چه تاریخی در میان مردمان آنزمان پیدا شد ولی از همین مصراع و سوابق تاریخی دیگر بخوبی می‌توان پی برد که هندی ها ا (۳۵۰۰) سال پیش بوجود پراسپری قائل بوده اند

جای بسی تأسف است در این عصر که همه گرفتار زندگانی مادّی هستند یك چنین حقیقت واضحی‌که از ادوار ما قبل تاریخ‌درمیان‌سکنه آنروز متداول و معمول بود . مردم امروز بـا این ترقی علم و دانش آنرا انکار کرده و تازه در موضو حقیقت آنهم اعتراضاتی داشتهٔ باشند

در هر حال امتحانات و بررسی هـای اخیر، علمای این فن را موفق‌داشت که به جسم کامل ارواح را دیده و از روی آنها عکس برداری نمایند

بطوریکه بعداً مشاهده خواهیم کرد این عکس هـا نشان میدهد که پراسپری‌هم مانند جسم ظاهری یك حقیقت مثبت غیر قابل انکاری است .

روزه

یاایهاالذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون . (آیه ۱۸۳ از سورهٔ بقره)

ترجمه : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید روزه برای شما مقرر شده است چنانکه بر پیشینیان شما نیز مقرر گشته بود امید است تقوی پیشه گیرید .

تفسیر پزشکی : روزهٔ ماه رمضان از ارکان اسلام است و بعضی تصور می کنند از نظر اینکه روزه داشتن دستگاه هاضمه را عذاب می دهد ودر اواخر روزه شخص روزه دار را دچار عصبانیت شدید مینماید روزه گرفتن برای بشر مضر است و حال آنکه این نظریه بسیار خطا واشتباه میباشد مگر آنکه در افطار و سحر بی اعتدالی و زیاده روی شود بدین معنی که هنگام افطار مراعات خالی بودن معده را در طول روز نکرده و توجه بامریهٔ در بار کسریائی (کلوواشربو و لاتسرفوا) را ننمایند زیرا گرسنگی علاوه بر اینکه فی حد ذاته ضرر ندارد در مواقع بیشماروو در موارد بسیاری از بیماریهای داخلی مفید بلکه معالجه منحصر بفرد است و با پیشرفت علم طب بتدریج حکمت‌های روزه بر ما آشکار میشود

فوائد روزه : (از دو نظر روزه داشتن شایان توجه میباشد ۱ — نتایج روحی و عرفانی ۲ — فوائد طبی)

۱ ـ نتایج روحی : روزه داشتن آدمی را از بیرحمی و قساوت قلب و بطور کلی از ارتکاب معاصی کبیره باز میدارد و بعکس شخص روزه دار را بنظم در اکل و شرب و قناعت در کیفیت و کمیت غذا و جلوگیری از شهوات نفسانی وعشق به نیکوکاری و صدقه و سایر فضائل عادت میدهد و بر فرض آنکه این روزه داری بر حسب تصادف بوده و منظور روزه‌دار اطاعت از امر خدا نباشد بلکه بصرف تصادف و اتفاق بی غذا بماند و یا آنکه پزشك او را از صرف غذا منع نماید در هر صورت شخص را صبور و رئوف خواهد نمود و خوی شهوانی وسبعیت را در شخص روزه‌دار خواهد کشت .

با در نظر گرفتن اینکه بحث روزه از لحاظ نتایج روحی و اخلاقی بسط و توسعه فراوانی دارد ودر این مختصر شرح همه آن مطالب نگنجد لذا باین چند سطر اکتفا نموده بشرح فواید طبی آن میپردازیم.

۲ - فواید طبی

الف--آنچه مسلم‌است روزه درمعالجه بسیاری ازبیماریهامفید می باشد وچنانکه اشاره شد در پاره ئی از امراض، علاج منحصر بفرد است. در اغلب بیماریها ی مزمن معدی و معوی مخصوصا هنگامیکه در نتیجه تخمیر (فرمانتاسیون) باشد، از نظر نیاشامیدن آب و ایجاد فاصله طولانی میان دو نوبت غذا روزه بسیار مفید ومؤثر است

ب — در مورد چاقی مفرط که‌ناشی ازتن پروری وپر خوری باشد نیز رعایت اعتدال در مصرف غذا در افطار وسحر بهترین معالجه خواهد بود

ج — عارضه فشار خون ناشی‌ازعیاشی وفعل وانفعالات‌نفسانی روبازدیاد میرود بنا بر این ماه رمضان برای کسانیکه مبتلا بفشار خون شده اند، ماه نعمت و برکت خواهد بود.

د — بیماری قند نیز مانند عارضه فشار خون با روزه گرفتن مداوا میشود و امروز، در علم طب ثابت شده که ۵ ساعت پس از خوردن غذا مقدار قند موجود در خون بکمترین حد طبیعی خود میرسد بقسمیکه نتیجه ۱۰ ساعت روزه داشتن بمراتب مفیدتر ومؤثر تر از نتیجه تزریق آمپول انسولین است

ه - درالتهاب حادومزمن کلیه نیزروزه‌بهترین مداوااست‌زیرابواسطهٔ امساك‌درغذا سموم غذائی کمتر تولیدشده و کلیتین چندساعتی استراحت خواهند نمود ودرحقیقت بعد از یکسال رنج وعذابی که کلو مرورهای کلیه ها (آلات تصفیه کنندهٔ کلیه ها) برای تصفیهٔ مواد سمی خون و اخراج سموم غذائی بوسیله ادرار کشیده اند درماه رمضان لا اقل روزها در آسایش خدائی خواهند بود و در راحتی بسر خواهند برد

و — روزه در ناخوشیهای قلبی (میو کاردیت یعنی ورم عضلهٔ قلب) بسیار مفید است

مثلا بـار الکتریکی فلز روی زیاد و قوهٔ الکتریکی مس کم است پس چون این فلز را بیکدیگر مرتبط سازیم قطبین مثبت و منفی تشکیل و قهراً جریان کتریسته بر قرار خواهد شد.

اکنون برای آنکه بر شدت این ارتباط بیفزائیم هر دو فلز را در یك محلول یدی فرو میبریم تا درحال تجزیه و انحلال قطبین « الکترودها » سیال الکتریکی قطب‌مثبت « آنود » بقطب منفی «کاتود» سیلان کند.

پس برای محسوس شدن این جریان شدید کافیست که از هر یك از دو قطب ئ مفتول فلزی بخارج کشیده آنگاه سر آندو سیم را (در خارج) بیکدیگر متصل‌سازیم این هنگـام است که در مرکز اتصال دو سیم جرقهٔ برق تولید میشود یـا بعبارت گر نقطهٔ تلاقی دو سیم مثبت و منفی در تنگنای کوران شدید الـکتریـکی محترق و تبخیر) میگردد: اینست طریق فیزیکی بجریـان انداختن الـکتریسته (که‌اساس ازمان پیلهای الـکتریکی و چراغ برق میباشد) .

اما طریق مکانیکی آن که از راه اصطکاك (مالش) تولید میشود : جسم شفـافی که مغناطیس آن‌خفته است (مانندبلور یا سندروس) چون بشدت بپارچه پشمینه الش دهیم مغناطیس آن بیدار میشود (و مانند کهربای معدنی کاه را بخود جذب بنماید) میله آهنی را چون با ضربتهای متوالی در زمین سخت فرو بریم آهن ربـا بشود، موی سر را چون در هوای خشك شانه بزنیم الـکتریـسته تولید و صدای جرقه نیده میشود، در شب تـاریك چون دست بپشت گربه بکشیم برقهائی که جستن بنمایدکاملا‌نمایان است ، این تجربه ها نشان میدهد که اصطکاك، مولدالـکتریسته ست .

گاهی هم سیال مغناطیسی که همواره اطراف جسم را احاطه نموده چنـان دید و قویست که از صورت هاله‌ئی خارج شده وضع شعاعی بخود میگیرد چندانکه ز فاصله های نزدیك یا دورهم سیال مغناطیسی (بلکه طیار الـکتریـکی) الکترود ا را با یکدیگر مرتبط میسازد: چنانکه در کارخانه برق چون قرقرهٔ سیم پیچ را از بلو آهن ربا عبوردهیم(یابه‌عکس) جریان الکتریکی برقرار میشود .

این قسم الکتریسته را الکتریسیته القائی مینامند (که اساس سازمان تلگراف بی‌سیم است) پس بنا بر اصطلاح ما مغناطیس (باعتبار مراتب شدت وضعف) بدو قسم: ۱ ـ خفته ۲ ـ بیدار (کهربا، الکتریسیته) منقسم، قسم دوم نیز به همین اعتبار بدو قسم: ۱ ـ سیال ۲ ـ طیار (که اساس برق و بی سیم است) منقسم گردید. پس مغناطیس بطور کلی سه قسم است: ۱ ـ راکد ۲ ـ سیال ۳ ـ طیار.

و اینکه در تعریف مغناطیس گفتیم «مغناطیس قوه ای است که در اعماق ذرات کائنات نافذ است و صحنهٔ موجودات را آراسته و موالید ثلاث: ۱ ـ جماد ۲ ـ نبات ۳ ـ حیوان، فرزندان اویند» اکنون بآسانی مفهوم میگردد که چگونه موالید ثلاث فرزندان این کدبانو هستند زیرا شما بانظر دقیق فلسفی بزودی میتوانید راکود و سیلان و طیران مغناطیس را در سیمای جماد و نبات و حیوان مشاهده کنید بلکه با یك نظر اعلای عارفانه گامی فرا تر نهاده و این سه مولود را عیناً مظاهر این سه درجه بشناسید.

اینجا مناسب است که برای اصل یازدهم (یازدهمین ناموس) یك مثال ساده جامع ذکر کنیم.

اصل یازدهم (نوامیس طبیعی، مذکور در کلیه عوالم «جماد، نبات، حیوان» حکمفرما هستند).

مثال ـ خاصیت اسمزی (فعل و انفعال شیمیائی) در عالم جمادی، پیچیدن لبلاب و نیلوفر یا قلاب انداختن ستاك (درخت انگور) در عالم نباتی و جنبش غریزهٔ جنسی در عالم حیوانی: همه مظاهر جذب و انجذاب طبیعت (یا معاشقه های طبیعی) و نظم فرمانروائی (هم آهنگ) نوامیس شگفت انگیز طبیعی است، در عالم حیات مغناطیسی.

و یك نظر عارفانه بخوبی مشهود میسازد که طبیعت (طبیعت نه بلکه) صنعت الهی وجهان بیکران: کارگاه صنع صانعی است بیچون که سنن لایزالی و قوانین سرمدی ازلاً و ابداً کارفرمای ظاهر و باطن عوالم بی منتهای وجود بوده و خواهند بود.

زمین و هر یك از سیاره ها که بدور خورشید میگردند و یکمدار بیضی طی میکنند، همیشه خورشید در یکی از این دو کانون آنها واقعست و باین جهت هیچ یك از سیاره ها در مداری که بدور خورشید طی میکنند . فاصله و بعدشان از خورشید در تمام اوقات یکسان نیست ؛ گاهی دور تر و گاهی نزدیکترند و نیز مدار بعضی بیضی تر از دیگران است و از این جهت تفاوت اوج و حضیض آنها زیاد تر است از آنهائیکه مدارشان نزدیکتر بدائره است،

در کتابهای هیئت و غیره مداری که برای سیاره ها رسم میکنند، چون مقیاس آنها بسیار کوچك است ، باین ملاحظه همه مدار سیارگان را دائره میکشند. علاوه بر حرکت انتقالی بدور خورشید ، زمین حرکت روزانه ئی دارد که آنرا حرکت وضعی می نامند و نتیجهٔ این حرکت ، پیدایش و توالی شب و روز است .

توضیحی چند در باب فصول چهار گانهٔ سال

پیش از این گفتیم که زمین در یك مدار بیضی ، بدور خورشید میگردد ،هر گاه خط مفروضی تصور کنیم که از مرکز خورشید بمرکز زمین امتداد بیابد، در حالیکه زمین بدور خورشید میگردد ، این خط فرضی یك سطح پهنی را تشکیل خواهد داد که علماء هیئت آنرا سطح **منطقة البروج** مینامند . ما هنوز راجع بوضع محور زمین نسبت باین خط ، چیزی نگفته و توضیحی نداده ایم ، هر گاه محور زمین عمود بر این خط منطقة البروج میبود ، فصول چهارگانه پیدا نمیشد زیرا هر قسمت زمین و بخصوص کرهٔ زمین . در همه روز های مدت سال ، یك مقدار حرارت و نور از خورشید دریافت میداشت . بدون کم و زیاد (باستثنای روز های ابر) نه شبهای طویل و سرد زمستانی موجود بود و نه روز هـای گرم و دراز تابستانی ، بلکه تمام مدت سال . شب وروز مساوی ودرجهٔ حرارت وروشنائی یکسان بود لیکن چون محور زمین تقریباً ٦٦ ویك دوم درجه نسبت بسطح منطقة البروج متمایل است و مرکز زمین روبروی مرکز خورشید واقع نیست پس در گردش انتقالی یا سالانه که زمین به دور خورشید میگردد ، مدتی قطب شمالی بیشتر نور و حرارت می بیند و قطب جنوبی کمتر ، ووقتی قطب جنوبی بیشتر محاذی خورشید واقع میشود و قطب شمالی کمتر — و از این سبب فصول چهارگانه پیدا میشود .

فصل دوم — ماه

حرکت ماه — ماه نزدیکترین همسایه ما و بعداز خورشید نافعترین اجرام آسمانی برای ما است. هر چند ما برای ادامه حیات خود جداً محتاج بماه نیستیم، لیکن اگر ماه از آسمان نا پدید گردد، از فقدان آن بدو علت بسیار متأثر خواهیم شد:

اول آنکه ما از ماهتاب محروم خواهیم گردید. هر چند ماهتاب در زندگانی ما غیر قابل جبران نیست معهذا بساکنین این کره کمك بسیار میکند، مخصوصاً در ماههای زمستان.

دوم آنکه از تأثیر آن در آبهای دریاها محروم خواهیم بود، زیرا اثر ماه در ایجاد جزر و مدّ دریاها بیش از خورشید است. ماه نیز مانند زمین دو گردش مستقیم دارد یکی گردش انتقالی که بدور زمین می گردد و یکی گردش وضعی که بدور محور خود می گردد و گردش سومی آن یعنی گردش غیر مستقیم، حرکت ماه بدور خورشید است، یعنی چون زمین در سیصد و شصت و پنجروز یکدفعه بدور خورشید میگردد و ماه را هم همراه خود میبرد، پس در حقیقت ماه سه حرکت دارد: دو حرکت انتقالی و یك حرکت وضعی، پس حرکت ماه در آسمان مربوط و مدیون بزمین است، چنان که ذکر خواهد شد. هرگاه ما ملاحظه و دقت کنیم می‌بینیم که ماه ازهمان شب اول موقعیکه هلال آن دیده میشود، از میان ستارگان آسمان، از مغرب بطرف مشرق حرکت میکند تا اینکه بدر یعنی ماه تمام میشود و از این رو باید متوجه شویم و بفهمیم که آن نیز بدور زمین میگردد. (درست بهمان نحوی که زمین بدور خورشید میگردد) برای توضیح و رفع سوء تفاهم بهتر است قدری این موضوع را شرح بدهیم. هر گاه یك جرم آسمانی بدور جرم دیگر گردش می کند. ما معتاد شده‌ایم باینکه تصور کنیم که جسم بزرگتر بدون حرکت میباشد و فقط جسم کوچکتر در حرکت است و بدور جسم بزرگتر میگردد اما اینطور نیست و در حقیقت هردوجسم بدور مرکز ثقل مشترك و عمومیشان گردش میکنند.

تقسیم کلی از لحاظ دیگر

کلی را از لحاظ دیگر به سه قسم تقسیم نموده اند:

۱ — کلی منطقی ۲ — کلی طبیعی ۳ — کلی عقلی

کلی منطقی کلی است بحمل اولی - کلی طبیعی و کلی عقلی هر یك کلی است بحمل شایع.

بتعبیر دیگر کلی منطقی مانند مضاف حقیقی است و دو کلی طبیعی وعقلی مانند مضاف مشهوری.

برای روشن شدن فرق میان کلیهای سه گانهٔ فوق لازم است فرق میان حمل اولی وحمل شایع و نیز فرق میان مضاف حقیقی ومضاف مشهوری را بدانیم:

حمل اولی حمل محمولی را بر موضوعی حمل اولی نامند در صورتی که موضوع و محمول در مفهوم یکی باشند مانند « انسان، انسان است » یا « انسان، حیوان ناطق است »

معلوم است که در دو قضیهٔ فوق میان موضوع و محمول بهیچوجه تغایری در مفهوم وجود ندارد یعنی از لفظ انسان همان حقیقتی را می فهمیم که از لفظ حیوان ناطق می‌فهمیم.

حمل شایع حمل محمولی رابر موضوعی شایع یا مواطات یاهو هو خوانند در صورتی که موضوع و محمول در مفهوم با یکدیگر متغایر ودر وجود یکی باشند خواه وجه اتحادی میان آنها درمفهوم باشد. مانند « مثلث شکل است» که مراد اینست « شکل سه گوش ، شکل است » که واضح است ما به الاتحاد بین آنها خود محمول است ومانند این «شکل مثلث است» که ما به الاتحاد خود موضوع است زیرا مثلث عبارت از مجموع تثلیث و شکل است که تثلیث با شکل متغایر ولی شکل با شکل متحد میباشد.

خواه وجه اتحادی نباشند بلکه تنها در وجود یکی باشند مانند « گوینده ، خندان است » بجای « انسان ، خندان است » که در مفهوم وجه اتحادی میان گوینده و خندان نیست.

ولی در وجودیعنی در حقیقت انسانیت یکی هستند و انسان است که هم گویند وهم خندان میباشد.

حمل اشتقاق یك قسم حمل نیز بنام حمل اشتقاق یا ذو هو وجود داردمانند حمل « دارای سفیدی » بر جسم در این قضیه : « جسم » دارا سفیدی است » یا سفید است وبدون لفظ « دارای » بر موضوع حمل نمیشو و نمیتوان گفت « جسم » سفیدی است » ناچاربابد گفت « دارای سفیدی است » یا لفظی که باینمعنی باشد مانند « سفید »

مضاف حقیقی مضاف حقیقی خود اضافه را گویند مـانند « پدری و پسری وبزبان تازی « ابوّت و بنوّت »

مضاف مشهوری مضاف مشهوری بر دو قسم است :

۱ — ذات موصوف باضافه بی لحاظ وصف اضافه مانند « پدر » در صورتی ک مراد ذات پدر بدون لحاظ وصف پدری باشد.

۲ — ذات موصوف باضافه با لحاظ وصف اضـافه مانند « پدر » درصورتی که مرا ذات پدر بـا لحاظ وصف پدری باشد.

اکنون بر میگردیم بموضوع بحث یعنی « بیان معنی کلی منطقی ، طبیعی ، عقل و فرق آنها با یکدیگر ، کلی منطقی را چنین تعریف کردیم : کلی است بحمل اولی یعن کلی منطقی خود کلیت است (۱) چنانکه مضاف حقیقی خود پدری و پسری است.

---

(۱) کلی مشتق است و در مشتق ذات معتبر نیست اینست که خود اضافه را مضاف مېناه و نفس کلیت را کلی میخوانند اساساً مدلول مشتق قدر مشترك است میان دو چیز:

۱ ـ مادهٔ اشتقاق ۲ ـ مجموع ذات ومادهٔ اشتقاق. بنا بر این کلی مقسم (مورد تقسیم) ق مشترك است بین کلی منطقی (خود کلیت) ، طبیعی و کلی عقلی

هر یك از اقسام پنجگانهٔ کلی نیز قدرمشترك بین اقسام خود هستند، مثلا جنس قدرمشتر است بین خود جنسیت و جنس طبیعی (مانند طبیعت حیوان) و جنس عقلی

نوع ، فصل ، عرض عام ، وعرض خاص نیز هر یك قدرمشترك میان اقسام سه گانهٔ خود میا (مقصود از اقسام سه گانه همان سه قسم منطقی ، طبیعی و عقلی است که کلیهای پنجگانه مذکوره منقسم باین سه قسم میشوند)

جزئی نیز دارای اقسام سه گانهٔ مزبور است (یعنی یا منطقی است یا طبیعی یا عقلی)

از آنچه گفتیم روشن شد که علم بدیع داخل درعلم بلاغت نیست بلکه از توابع علم بلاغت است یعنی شرط سخن بلیغ این نیست که صنایع بدیعیه هم در آن بکار رفته باشد چه صنایع مزبور همچون زیور عروسان ، پیکر سخن را آرایشی است که بر نکوئی وزیبائی آن میافزاید. پیداست که اگر همان صنایع را در سخنی غیربلیغ بکار برند بدان ماند که بر چشم کور سرمه کشند یا چهرهٔ زنگی وحبشی راغازه کنند که نه تنها زیبنده نیست بلکه بیننده را بر سرمه و غازه حیف آید که بیجا خرج شده است .

فن نخست ـ (علم معانی) -- واینرا بدین نظر بر علم بیان مقدم داشته ایم که نسبت معانی به بیان نسبت مفرد است بمرکب ، زیرا بیان علمی است که میآموزد چگونه یك معنی رادرترکیبهای جوراجور میتوان آورد که در همهٔ آنها رعایت مطابقت با مقتضای حال و شده باشد ، پس در علم بیان دو امر معتبر است : ۱ — آوردن معنی بصورتهای مختلف ، ۲ ـ رعایت مطابقت با مقتضای حال ـ و درعلم معانی یکی از آن دو معتبر است (رعایت مطابقت) پیدا است که مفرد بر مرکب طبعاً مقدم است .

تعریف علم معانی و ضابط ابواب آن

باید دانست هر علمی از مسائل بسیاری بحث میکند که ضابط همهٔ آنها جهتی وحدانی است و ازهمان جهت است که آنرا بنام علم مخصوصی در یکجا تدوین میکنند وهرکس بخواهد مطالب یرا کندئی را که ضابط آنها یك جهت وحدانی باشد فراهم آورد باید آنمطالب را بهمان جهت وحدانی بشناسد والا آنچه بمنظور او کمك میکند از دست میدهد و وقتش را در مطالبی که باهدفش مرتبط نیست ضایع میسازد .

تعریف علم معانی — علم معانی علمی است که با آن احوال لفظ فارسی را که سبب مطابق بودن لفظ است با مقتضای حال میتوان شناخت . سه نکته در تعریف بالا بکار برده شده بدین توضیح :

۱ — «علم» ـ مقصود از علم ملکه ای است که سبب قدرت برادراکات جزئی میباشد ، بیان مطلب آنکه واضع این فن پس از بررسیهائی در سخنان بلیغ استادان اصولی را استنباط کرده که از دریافت و ممارست در آنها قوه‌ئی در شخص حاصل میشود

که هر وقت بخواهد میتواند بر سخن بلیغ توجه کرده از آن استحضار یابد و هر یك از دیگری بخصوصیتی که دارد باز شناسد و همان قوه علم است ، علم و حیات هم از آ جهت مانند هم‌اند که هر دو جهت او را کند مثلا اینکه میگویند « فلانی علم‌هندسه را می‌داند » منظور این نیست که همهٔ مسائل هندسی را در ذهن حاضر دارد بلکه مقص اینستکه یك حالت بسیط اجمالی در اوست که مبداء مسائل تفصیلی هندسی می باشد با آن حالت است که می‌تواند مسائل مذکور را بذهن فرا خواند . معنی دیگری ک برای علم گفته‌اند اینست که مراد از علم خود اصول و قواعد است زیرا بیشتر بآ علم گفته می‌شود .

۲ — « شناخت » — در تعریف « شناخته میشود » استعمال شده شناخت ادراك جزئی یا بسیط است و دانش ادراك کلی یا مرکب ، از اینرو ا که میگویند خدا را شناختم و نمیگویند خدا را دانستم و نیز شناخت دو یا مسبوق بعدم یعنی دومین در یافت نسبت بیك چیز است که میان آن دو عد متخلل شود چنانکه نخست چیزی را دریابیم سپس غافل از آن شویم و باز دریا د دانش دریافتی است که از ایندو اعتبار مجرد باشد اینست که میگویند خدا دانا ا و نمیگویند شناسا است ، از همین نظر بوده که در تعریف علم معانی در مورد شناخ جزئیات یعنی « احوال لفظ » کلمهٔ شناخته میشود استعمال شده نه ، دانسته میشو بدان ماند که علم معانی را چنین تعریف کرده باشیم : علمی است که از آن دریا های جزئی « یعنی شناختن هر فرد فرد از جزئیات احوال مذکور » استنباط می ش باین معنی که بهر یك از آن احوال برخورد کنیم بتوانیم با این علم آنرا بشنا نه اینکه همهٔ آن جزئیات بالفعل حاصل باشد چه چیز بی‌پایان محال است وجود یـ پس پاسخ این ایراد ضمناً داده شد که اگر شناخت همهٔ جزئیات احوال لفظ ، م باشد محال است (چون نا متناهی است) و اگر بعض غیر معین از جزئیـ مقصود باشد ، تعریف بمجهول است و اگر بعض معین مراد باشد ، پس علم معانی بر هر کس که یك مسئله از آنرا بداند حاصل است ، مقصود از احوال واژه اموری ا که برآن عارض میشود مانند تقدیم ، تأخیر ، معرفه ، نکره و اینگونه چیزها

مدعی‌العموم - چرا این عـابررا با چاقو زدی

مقصر - آقای مدعی‌العموم، نظربا اینکه بنده بضاعت خرید یك هفت تیر را ندارم.

(ستارهٔ غرب)

شیر فروش راستگو

شیر فروشی همه روزه یك کوزه شیر برای آشپزخانه میآورد از قضا یك روز آن کوزه پر از آب خالص بود آشپز که سر آنرا گشود ونظرش بآن افتاد به شیر فروش نگاه کرد، او نیز تعجب نموده گفت معذرت میخواهم امروز فراموش کرده‌اند شیر داخل آن بکنند. (مردان روز)

بچهٔ راستگو

معلم - چرا پریروز مشقت را ننوشتی ؟

بچه - برای اینکه خواهرم مریض بود!

معلم - مریض بودن خواهرت بتو چه ربطی دارد ؟

بچه - آخر مشقهای مرا همیشه خواهرم مینوشت !

مـادر زن و داماد

مادرزن - از بس امروز راه رفتم نزدیك بود بمیرم.

داماد - اصلا شما هیچ کاری را تمام نمیکنید. (گلستان شیراز)

همه کرند !!!

چوپان کری گوسفندان خودرا از رود عبور میداد نذر کرد که اگر سالم بروند یکی از آنهارا ببدهد به اول کسیکه اورا ملاقات کند، چون سالم گذشت گوسفندیا شکسته‌ئی را جدا کرد پس مرد کری پیدا شد خواست به او بدهد او گمان کرد که میگوید تو پای این گوسفند را شکسته‌ئی قسم خورد که من نشکسته‌ام مشـاجره بطول انجامید خر -

سواری پیدا شد هر دو به نزد او آمدند و افسار خر او را گرفته و هر یك سخن خو
را گفتند او کسان کرد میگویند این خر از ماست گفت این خانه‌زاد من است. مشاجر
بطول کشید اسب سواری پیدا شد گمان کرد که اینها دزد میباشند هر سه را گرفت
روز بیست و هشتم ماه رمضان بود آنها را پیش قاضی شهر آورد که آنهم کر بود به او گف
که اینها دزدند و هریك سخن خود را گفتند قاضی هم گمان کرد که میگویند دیشب ما ماه
دیدیم گفت بر من ثابت شد که امروز عید است دستور داد ، جار بزنند که امرو
عید است . (روزنامه فردا

ماشین سریع السیر

مسافر ـ آقای شوفر تا شمیران چند میبرید ؟
شوفر ـ یکریال ونیم .
مسافر ـ همه سه ریال میبرند تو چگونه یکریال ونیم ؟
شوفر ـ اگر حسابش را بخواهید ما باید اصلا کرایه نگیریم زیرا نصف راه ماشی
مسافرین را میبرد نصف دیگر باید مسافرین ماشین را ببرند !

(مشروطیت)

کور ... وکور دیگر

کوری در کنار خیابانی گدائی میکرد. خانمی دهشاهی در دست او گذاشت .
کور گفت : خانم خدا بشما عوض بدهد .
خانم با کمال تعجب پرسید مگر تو کور نیستی از کجا فهمیدی که من زن هستم ؟
خیر خانم من کور نیستم . امروز بجای رفیق کور خود گدائی میکنم
— رفیق کورت کجاست ؟
— بسینما رفته است !! (امید)

سر کلاس درس

آموزگار ـ چه حیوانی است که هم بشما غذا میدهد و هم کفش و لباس
شاگرد — پدرم (انسان آزاد)

خارستان

نکبت گدایرا خفت و ذل که غربتش موجب کربتست و بشهر اندرش مزید ذلت. هر کاری که پیشه کند بدون ثبات است و از فرومایگی، عقلش مات. پس در هر حالی ویرا دو ذلت موجود است و بر هر ذلتی کربتی واجب.

بیت

از نطق و بیان که بر آید کز عهدهٔ وصفش بدر آید؟
«خسر الدنیا و الاخره ذلك هوالخسران المبین»
مرد همان به که ز آغاز عمر علم و هنر پیشه کند در جهان,
ورنه سزاوار چنان باشدش جور فراوان ببرد زین زمان

آوازهٔ فضاحت حالش همه جا رسیده وزمان خفت بی مانندش بطول انجامیده پردهٔ ناموس آبرو را بطمع نانی بدرد و از بهر دو نان منت دو نان ببرد.

قطعه

ای گدائی که بهر نان جوین چشم بر دست این و آن داری
لاجرم عاجزی و خوار و ذلیل تا که این کار در جهان داری

عائلهٔ پریشان را گفته تا بساط گدائی بگسترانند و مربیان اطفال را فرموده تا ابناء بناترا در مهد گلاشی بپرورانند، پسرانرا در اثر بی تربیتی قبای بی شرمی در بر کرده و دختران خرد سال را بعلت نادانی چادر بی عفتی بر سر انداخته و حقهٔ وافورش بطور اعجاز سرمایهٔ زندگیش را بلمیده و از فرط گرسنگی چون نی لاغر گشته.

قطعه

دست وپا وچشم و گوشت داده‌اند تا بسعی بازوان نانی خوری
این همه فرمانبر و خادم تر است حیف باشد منت دو نان بری

در نظر است از رئیس دزدان و سردار دروغگویان، سرور بیکاران و زمامدار ولگردان سوّد الله وجهه

شعر

شقیٌ مضاعٌ غبیٌ نمیم　　　اثیمٌ رجیمٌ لئیمٌ زنیم

نباشد نعمت آنجائی که باشد چون توئی دربان

فرحنا کی کجا ماند چو گردد آدمی بی نا

غوی الوری بمقاله تلم البنا بفعاله　　　قبحت جمیع خصاله اُدعوا علیه و

هر که یکی از کلاشان تبهکار پریشان روزگار بر سفرهٔ یکی از اغنیاء پ فطرت نشیند وبرا برانند، از در لجاجت در آید، بازش سرزنش کنند، دیگر بگریه و زاری آید، صاحب خانه گوید: «یا خدامی قد استحییت من اضیا فی فلیس الاعراض عن بابی، فاضربوهُ» یعنی او را بزنید و بسختی برانید که از بیشره شرمنـا کم.

بیت

ز دون همتان چشم نیکی مدار　　　که از خوان ماکشته سرمایه دا

ساکنان کوی گدائی بذلت خود معترف که «الفقرُ سوادُ الوجه فی الدار» و داعیان سعادت بشری بضلالت آنان مقر که «الفقرُ کادَ اَن یکونَ کفرا»

تا کسی گفت با فقیری زار　　　زهد مفروش اندر این بازار

کاغنیا بندگان سیم و زرند　　　صد هنر را به نیم جو نخرند

حکایت

یکی از ولگردان سر بزانوی ندامت نهاده و در دریای شکایت غوطه ور چون مدتی بنالید یکی از دوستان بطریق ملامت گفت چرا در عنفوان جوا توانا بودی بفکر پیری و ناتوانی نبودی؟ گفت میل داشتم که صنعتی آمو ذخیرهٔ چنین روزی کنم ولی عادت قمار چنانم گرفتار کرده که در اندیشهٔ پیشه

ای جان پسر عبرت از این حادثه آموز　　　کز فقر بمرد و نفس باز

از بـال عمل ملت بیـدار بپرواز　　　این بی خبر از خویش بپرواز

قطعه

ای پست تر ز خاك زدون تر ز مورچه　　　خونخوار تر ز گرگ که زعقرب

عمرت تباه گشت ز دنیا ندیده خیر　　　در آخرت عذاب تو باشد ش

بهداشت عمومی

اسهال و معالجه آن

علت بیماری

چون بنای ما بر اداء مطلب بطرز ساده است اسهال را بسه دسته ۱ - اسهالهای ساده ۲ - اسهالهای میکروبی ۳ - اسهال نوزاد از تقسیم میکنیم

۱ - اسهال ساده

اساساً اسهال و بیرون روی یعنی ورم مخاط روده (ورم پردهٔ نازک داخل روده) این ورم در اسهالهای عادی و معمولی بعلت پرخوری و یا خوردن غذاهای نپخته و یا ثقیل الهضم و اغذیه ایست که بسختی هضم میشود و یا در نتیجهٔ خوردن غذا های مانده مخصوصاً گوشت و پنیر و تخم مرغ فاسد است ، گاهی از اوقات نیز در نتیجهٔ خوردن میوه‌های نارس و یا ترش‌شده و مانده است (توت مانده و ترش بزرگترین اسباب اسهال ساده و معمولی است) .

علائم بیماری

دل درد شدید که گاهی از اوقات همراه با تب است بلافاصله بیرون روی شروع می‌شود ابتدا با مواد غذائی همراه بعد تبدیل به پیچش و کف و آب بلغم شده و زمانی نیز همراه با خون است (گاهی خون بقدری زیاد است که باعث وحشت بیمار و اطرافیان مریض میشود) دفعات تخلیه از پنج تا هشتاد مرتبه دیده شده

مدت بیماری

ناخوشی از دو تا هشت روز طول میکشد و اغلب خود بخود بدون اینکه معالجه شود (مشروط بر آنکه بیمار پرهیز کند) بهبود حاصل می‌کند و تلفات قابل ملاحظه ندارد مگر آنکه بعلت خارج شدن آب یا خون زیاد از مریض بیمار را تلف کند .

معالجه

معالجهٔ اسهال معمولی و بدون میکروب فوق‌العاده ساده و آسان میباشد و چون منظور ما استفادهٔ مردمی است که دسترسی به پزشک ندارند فقط اکتفا بداروهای ایرانی میکنیم اولین علاج خودداری مریض از

خوردن غذا است و بهتر است بیمار ۲۴ ساعت از خوردن غذا امساك کرده و فقط اکتفا بخوردن آب جوشیده نماید (در صورت احساس گرسنگی شدید ممکن است مقدار نسبتاً مختصری آب برنج و ماست بخورد) ضمناً در صورتیکه اسهال بدون خون باشد خوردن هشت مثقال روغن بادام شیرین و هشت مثقال روغن کرچك بدون تأمل ضرورت بسیار دارد (در اطفال ازشش سالگی تا ۱۲ سالگی نصف این میزان داده خواهد شد و برای نوزادان تا سن پنجسالگی در مبحث علیحده شرح خواهیم داد) و در صورتیکه اسهال ساده ومعمولی توأم با خون باشد بدستور زیر رفتار نمایند:

ریشهٔ انجبار سه مثقال، ریشهٔ خطمی سه مثقال، بارهنك سه مثقال روغن بادام دوازده مثقال (آب این دو ریشه را پس از جوشانیدن گرفته و با سفید کردهٔ بارهنك ضمیمهٔ روغن بادام به بیمار بخورانند و دراطفال نصف این میزان داده شود ودرنوزادان علیحده بعدها شرح خواهیم داد) و این جوشانیده را تاسه روز برای سه مرتبه تهیه کرده وبمریض بدهند فقط میزان روغن بادام دفعهٔ دوم نصف ودفعه سوم ثلث خواهد شد.

غذا ــ چنانکه تذکر داده شد ۲۴ ساعت فقط آب جوشیده بدهند و بعد روز دوم تا روز پنجم لعاب برنج و ماست و حریرهٔ بادام رقیق و آش ماست و یا آش ناردان و بالاخره تا پس از یك هفته بعد از بهبود بیمار مجاز بخوردن نان و گوشت وتخم مرغ و پنیر ومیوه و سبزی نخواهد بود.

(این بود معالجهٔ اسهال ساده و معمولی بدون میکروب.اشخاص بیش از سن پنج به بالا در نقاطی که پزشك نیست و کسانیکه در این مورد سئوالاتی داشته باشند از نظر خدمت بنوع بآنها جواب خواهیم داد).

اسهال ساده و بدون میکروب اطفال شیر خوار و نوزادان را انشاءالله درشماره پنجم شرح خواهیم داد)

(پرچم اسلام)

از این جلد به بعد فقط برای مشترکینی فرستاده میشود که وجه اشتراك را پرداخته باشند

بقیهٔ مبادله های مطبوعات کشور

نام روزنامه	مدیر	چگونگی انتشار	نشانی اداره
روزنامهٔ مظفر	حسین کی استوان	روزانه	تهران لاله‌زار کوچه تماشاخانه
« پیروزی	محمد مرتضوی	«	« فردوسی روبروی کشاورزی
« مرد ایران	پیراسته	«	« سرای لاله‌زار
« علی بابا	محسن هنریار	«	« لاله‌زارنو پاساژ گل
« دستاویز	علینقی بهروزی	«	شیرازخیابان ناصرخسرواداره بهارایران
« پرخاش	حسن انواری	هفتگی	اصفهان چهار باغ جدید
« نامهٔ شهربانی	قدرت منصور	ماهیانه	تهران — شهربانی
« کارزار	رضا صمصام نیا	هفتگی	« لاله‌زار پاساژ ایران
« جهان فردا	امین میرهادی	«	« امیریه خیابان انصاری
« دماوند	فتح الله فتاحی	«	« خیابان استالین مقابل سفارت مصر
مجلهٔ آئین هفتگی	محمد تقی مقتدری	هفتگی	« لاله‌زار اول کوچه خندان
روزنامه استقلال	علی منیری	«	« بهارستان اول کوچهٔ نظامیه
« داریا	حسن ارسنجانی	روزانه	« فردوسی کوی سیرك

تصحیح شماره ٦ ـ ٧ ـ ٨

صفحه	سطر	نادرست	درست
٣٤	٩	موسبقی	موسقی
٣٢	١٥	میگفتی	چون گفتی
٣٢	٢٠	آنکه میگفتی	آن شبان گفتی
[illegible]	٢٨	اتهام	ابهام
٥٥	٢٧	ربات [illegible]	ربات السبال
[illegible]	٩	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٢٦	[illegible]	صدفی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

روزنامه ها و مجله هائیکه درافغانستان منتشر میشود

نام روزنامه یا مجله	تعداد صفحه	بهای اشتراک سالانه در خارج	[illegible]
روزنامه اصلاح	٤	۱۸ شلنك	کابل
روزنامهٔ ملی عصری انیس	»	۲ پوند	کوتی لندن - کابل
طلوع افغان بزبان پشتو	۲	۱۵ کلدار	قندهار
اتفاق اسلام	»	۲/۵ لیره انگلیسی	هرات
جریدهٔ هفته وار اتحادبغلان	٤	۱٤ شلنك	بغلان
جریدهٔ هفته وار بیدار	»	۲ پوند	مزار شریف
جریدهٔ هفته وارستوری	»	۱/۵ پوند	میمنه
جریدهٔ اتحادمشرقی بزبان پشتو	»	٦ کلدار	جلال آباد
جریدهٔ ورانگه	»	۸ کلدار	گردیز جنوبی
مجلهٔ ماهوار کابل	٥٠	۱/۵ پوند استرلینك	کابل
مجلهٔ آریانا	»	۲ پوند	کابل
مجلهٔ پشتون ژغ	»	۱ پوند استرلینك	کابل
مجلهٔ اقتصاد	٦٠	٤٠ شلنك	انطباعات کابل
روغتیا	۳۱	۱۲ شلنك	کابل
مجلهٔ اردو	۲۰	۱ پوند	کابل
مجلهٔ افغانستان بزبان انگلیسی و فرانسه	٥٠	۱ پوند (هرشماره)	کابل

کتب واصله

۱ - جلد اول ادبیات مزدیسنا تألیف آقای پورداود در ۶۹۴ صفحهٔ بزرگ

۲ - جلد دوم « « « در ۴۱۰ « «

۳ - جلد اول یسنا « « « در ۲۷۰ « «

۴ - خرده اوستا « « « در ۲۷۸ « «

این چهار کتاب را سر کار سرهنگ جهانشاهی بکتابخانهٔ اخگر اهداء موده اند .

۵ — لوطی نامه (منظوم) تألیف آقای حکیم معالی کمال در ۶۶ صفحه ربعی (بها ده ریال)

۶ — جلد اول شعائر دینی تألیف آقای حسین اسلامیان در ۱۰۴ صفحه زیری (چاپ روزنامهٔ اصفهان)

۷ — الاستصحاب تصنیف علامهٔ شهیر حجة الاسلام آقای شیخ محمد صالح حائری (مازندرانی) در ۱۲۸ صفحهٔ وزیری (بها با جلد زر کوب ۷۰ وبا جلد مقوائی ۵۰ ریال)

۸ — فاجعهٔ کربلا (از نظر تاریخ) تألیف مولانا سید احمد صاحب قبله (معروف به علامه هندی) رئیس اتحادیهٔ اسلامی هندوستان (بزبان انگلیسی قطع ربعی ۳۱ صفحه چاپ لکهنو بها ۴ آنه)

۹ — عزا داری انبیاء ع بر حسین شهید تألیف مؤلف نامبرده بزبان انگلیسی بقطع ربعی در ۶۲ صفحه (بها ۴ آنه)

۱۰ — جلد اول فلسفه بزبان اردو از مؤلف مذکور در ۹۸ صفحه (بها ۴ آنه)

۱۱ — جلد دوم فلسفة الاسلام (بها ۴ آنه)

۱۲ — نظریهٔ اسلاحی تألیف پاسیار ۱ تورج امین چاپ تهران قطع ربعی در ۹۴ صفحه

۱۳ — نور الابصار شرح حالات نور علیشاه گرد آوردهٔ اسدالله ایزدگشسب در ۱۷۶ صفحهٔ ربعی چاپخانه ناجی اصفهان (نظم ونثر)

بقلم آقای نصرالله نیک بین

پروفسور ادوارد براون

پس از آنکه روابط تجارتی و سیاسی بین ایران و اروپا برقرار گردید و جهانگردان اروپائی با نشر سفرنامه‌هائی اروپائیان را باوضاع تمدن مردم خاور مطلع ساختند جمعی از محققین بر آن شدند که در آداب . رسوم علوم و ادبیات شرق تحقیق نمایند و چون از این کار معلومات تازه‌ای بدست آوردند لذا روزبروز بر شدت ذوقشان افزوده شد و خاورشناسی یکی از رشته‌های مستقل دانش گردید .

از جملهٔ خاورشناسان عمده که در اوضاع اجتماعی .تاریخ . ادبیات . آداب و رسوم و علوم ایرانیان تحقیقات عمیقه نموده پرفسور ادوارد براون (Pr Edward Brovvn) از مردم نیوکاسل انگلستان بوده است . این شخص فرزند بنیامین براون صاحب یکی از کارخانه‌های کشتی سازی بوده که در هفتم فوریه ۱۸۶۲ میلادی مطابق با هفتم شعبان ۱۲۸۷ هجری قمری در شهر مزبور پا بعرصهٔ وجود نهاده و ۲۱ سال قبل جهان را بدرود گفته است .

شاید کمتر کسی نام این خاورشناس بزرگ را نشنیده و آوازهٔ شهرت او بگوشش نرسیده باشد و شاید کمتر خاورشناسی در اروپا تااین درجه توجه ایرانیان را بخود جلب کرده و دوستی خویش را در قلوب مردم ایران رسوخ داده باشد .

پروفسور براون از سن ۱۸ سالگی تا ۶۶ سالگی بدون هیچگونه سستی و خستگی و باتمام قوای مادی و معنوی، خود را برای احیاء آثار ادبی ایران مجهز کرد و خدمات قابل توجهی انجام داد .

هرگاه در احوال خاورشناسان بررسی نمائید تصدیق خواهید کرد که نظیر او از لحاظ کمالات معنوی بندرت دیده شده و حتی می‌توان گفت که همانندهای او از تعداد انگشتان هم تجاوز نکرده‌اند .

ادوارد براون بادبیات و ذوقیات و معنویات ایرانی علاقهٔ مفرطی داشت و کارهای او عاری از هرگونه شوائب و اغراض سیاسی بود وابداً پیرامون جاه و مقام و شهرت نمی گردید .

کسانیکه با او ملاقات نموده و بفیض حضورش نائل گشته بخوبی احساس کرده‌اند ایشان دبیگانه محبت خاصی نسبت بایران و ایرانیان ابراز می‌داشته و از طرف بعالم سلام هم توجهی خاص داشته و شعار او در نوشته‌هایش غیر از احساسات قلبی و تمایل حق و تنفر از عکس آن و دور از هر گونه شائبه چیز دیگری نبوده است.

بسیاری از خاورشناسان اروپا که در تاریخ و ادبیات و زبان فارسی تحقیق کرده‌اند ز کسانی هستند که وقتی با آثار محشور شوید و یا کتبشان را بدقت بررسی نمائید ی‌بینید که تمایل قلبی نسبت بایران ندارند. مثلا تئودور نلدکه (Tèodor Noeldecke) خاورشناس مبرز قرن معاصر با وجود تحقیقات عمیقی که نسبت به خاور بویژه ایران در ظرف مدت هفتاد و اند سال عمر خویش بعمل آورده معذالك از کسانی است که گذشته از اینکه نسبت بایران و ایرانیان نظر خوبی نداشته اساساً بدبین هم بوده است و این معنی از طرز نگارش او بویژه در ترجمهٔ تاریخ طبری مربوط به دورهٔ ساسانیان و حواشی مندرجه آن بخوبی معلوم می‌گردد.

امــا آثار پروفسور براون عکس آنها و از محبت خالص و خوش‌بینی بایران و ایرانیان لبریز است و با این توصیف امتیاز او را بر سایر خاورشناسان بخوبی تشخیص خواهید داد.

وقتی که بروحیات و فضل متمایز براون و خدمات جالب توجه او آشنا شوید آنوقت خواهید فهمید که با فوت او چه وجود بزرگواری از صفحهٔ روزگار محو شده و عالم ادبیات چه گوهر گرانبهائی را برایگان از دست داده و چه جراحت عمیقی در دلهای دوستان ایرانی او تولید گردیده است.

مــا ایرانیان از این ضایعهٔ بزرگ فوق‌العاده متأسفیم و هیچوقت مراتب دوستی و علاقه او را نسبت بخود و آثار بزرگان خویش فراموش نخواهیم کرد و بــا قلبی مملو از اخلاص از خداوند متعال برای روح پاك او آمرزش می طلبیم.

زحماتی که در طرفداری از ایران از ابتدای مشروطیت یعنی از ۱۳۲۴ هجری تا ۱۳۳۲ (آغاز جنگ جهانگیر اول) در اروپا کشیده فی‌الواقع موجب حیرت است و تصور آن جز برای کسی که پشت کار حیرت‌آور او را از نزدیک در این راه دیده باشد فوق‌العاده مشکل است.

اگر کسی بخواهد شرح احوال او را بطور جامع بنویسد باید چند سال از عمر خود را برای نگارش کتابی مفصل در اینخصوص اختصاص دهد تا حقش بدرستی اداشود و عموم مردم ایران از جنبه های مختلف او آگاه شوند.

تحصیلات و تألیفات ادوارد براون.

پروفسور براون با آنکه بدواً بنا باصرار پدرش تحصیلات عالیهٔ خود را در رشتهٔ پزشکی بپایان رسانید بسمت پزشك ارتش عثمانی استخدام گردید اما از آن جائی که بادبیات فارسی علاقهٔ مفرطی داشت از سن هیجده سالگی بخواندن زبان فارسی همت گماشت و در سن ۲۷ سالگی در سال ۱۸۸۷ بایران مسافرت کرد.

چندی نگذشت که در نتیجهٔ بررسی در ادبیات فارسی و کتب و دواوین شعرا و معاشرت با فضلا و ادباء ایران ذوقی شدید در او ایجاد و بر آن شد که کتابی در تاریخ ادبیات ایران برای استفادهٔ هم میهنان خویش تألیف نماید و برای نگارش آن متجاوز از سی سال رنج برد و آنچه از تألیف و تصانیف گذشتگان در ایران بدستش رسید مطالعه کرد و حاصل تتبعات و تحقیقات خود را در این کتاب گرد آورد

در توصیف این کتاب باید گفت که نه تنها در اروپا نظیر ندارد بلکه در ایران هم از نظر نظم و ترتیب مخصوص و اسلوب عجیبی که دارد منحصر به فرد می باشد.

این کتاب درعین اینکه از ادبیات ایران سخن میگوید حاوی مطالبی مربوط بتاریخ، رجال، تذکرهٔ شعرا و ادبا، منتخب اشعار و حکایات سودمند و هزاران مزایای دیگر می باشد.

جلد چهارم آن بوسیلهٔ آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه بفارسی ترجمه شده ولی هنوز سایر مجلدات آن ترجمه نگردیده و در خور آن است که انجمن تألیف و ترجمهٔ دانشگاه نسبت بترجمه سه مجلد دیگر آن توجه عاجل مبذول فرمایند تا گذشته از روشن شدن وضع ادبیات باستان و آثار پیشینیان نمونه ئی از سبك تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیفتد.

تاریخ مزبور حاوی ۲۳۰۰ صفحه بوده و پروفسور براون در ظرف مدت ۲۳ سال از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۴ متدرجاً آنرا بطبع رسانیده است (بقیه دارد)

اسکندر و دارا

نویسنده: رکن الدین همایونفرخ

نمایشنامه‌ئی که بنظر خوانندگان می رسد . اثر قلم آقای رکن الدین همایونفرخ نویسنده وشاعر خوش قریحه‌ایست که علاقمندان بمطبوعات ، کم و بیش با آثار ایشان آشنائی دارند . این اثر در اندك مدتی شهرتی بسزا و علاقمندانی بیشمار یافته است . این نمایشنامه در تماشاخانه ، بکارگردانی هنرمند بی نظیر آقای علی دریابیگی بروی صحنه آمد واز آن استقبال شایانی شد و مدت نمایشی که برای آن در نظر گرفته شده بود ، در اثر این استقبال بسه برابر مدت تمدید یافت و محافل مختلف دولتی از آن دیدن کردند . این اثر در نوع خود بی نظیر و مزایائی که آن را مورد پسند ساخته ابتکاراتی است که نویسنده در آن از خود نشان داده است . نویسنده باقلم مؤثری در مقابل شکست ایران بمدافعه پرداخته وبا استفاده از نکات تاریك تاریخ با دلپذیرترین وضعی از مهاجمین دیوانه انتقام میکشد . نشریهٔ اخگر این اثر ادبی و خواندنی رامرتباً در دسترس استفاده و مطالعه خوانندگان خود گذاشته و امیدوار است نویسندهٔ خوش ذوق آن بنوشتن آثار گرانبهای دیگری توفیق یابد .

«اخگر»

نمایشنامه اسکندر و دارا

نویسنده رکن الدین همایونفرخ

(دیماه ۱۳۲٤ ـ تهران)

پردهٔ اول

بازیگنان

۱ ـ روشن — دختر دارا شاهنشاه هخامنشی

۲ ـ خدمتکاران

۳ ـ فرستادهٔ سپهرداد

٤ ـ سپهرداد

٥ ـ نوازندگان

منظرهٔ سوم

یکی از تالار های قصر صد ستون خشایار است . ستونهای عظیم با سر ستونهای زیبای حجاری، بر ابهت و شکوه تالار افزوده است . پرده های رنگارنگ در فاصله ستونها آویخته شده ؛ مشعلها در مشعلدانها میسوزند و با انوار خود تزئینات تالار را دو چندان میکنند . در بالای تالار تختی جا دارد که از روی کشتیهای بادبانی زمان هخامنشی ساخته شده . بادبانهای این کشتی از حریر و دیبای سبز و سرخ و سفید برنگ پرچم ایران است این کشتی تختخواب « روشن » دختر داراست .

مستخدم — شهدخت روشن بانو افسرده و کسل بنظر میرسند .

روشن — نمیدانم روحاً خسته ام .

مستخدم — شهدخت اگر اجازه بفرمایند برای رفع کسالت روحی با وسائلی که میل داشته باشید بانورا سرگرم کنیم .

روشن — راضی نیستم خود را در این نیمه شب ناراحت کنید (دوشیزگان خدمتکار بسا دقت بگفته های روشن گوش میدهند و همه ساکت و مبهوت حرکات او هستند . در باز می شود ، خدمتکار دیگری وارد شد .

خدمتکار — (پس از ادای مراسم احترام) شهزاده « سپهرداد » برای شرفیابی اجازه میخواهند .

روشن — ایشانرا فوراً وارد کنید ضمناً مرا هم تنها بگذارید .

سپهرداد — جوانی قوی هیکل وبلند اندام ، خوش صورت که مو های مجعدش بدون کلاه بر اطراف شانه هایش آویخته باشنلی کوتاه ، ارغوانی رنك ولباس جواهر نشان که شمشیری دولبه و کوتاه از کمرش آویخته و دست به قبضه شمشیر دارد وارد تالار میشود ، در مقابل روشن سر فرود میآورد) .

روشن — (بالبخندی که برلب دارد با کرشمه و ناز) شاهنشاه را ملاقات کردی

سپهرداد — هنوز خیر !

روشن — برای چه ؟ این خلاف وظیفهٔ یکنفر سرباز است

سپهرداد — ذوق وشوق دیدار از طرفی ؛ ونگرانی مبهم ومرموزیکه در دلم پیداشد از طرف دیگر مرا بر آن داشت که پیش از شرفیابی بحضور شاهنشاه ، شما را ملاقات کنم

((مدائن))

مقدمهٔ نگارنده: نگارنده را در نگارش مقالهٔ تاریخی «مدائن» دسترسی بمدارك صحیح تاریخی، مشكل بود و با وجود اصلاحاتی كه در آن بعمل آمده چنانچه از نظر دقیق تاریخی، ایراد هائی بر آن وارد باشد، از خوانندگان نكته سنج و دانشمند «نشریهٔ اخگر» تقاضا میشود ایراد های وارده را با هر گونه اطلاعی كه راجع به «مدائن» دارند لطفاً بنشانی نشریه، بعنوان نگارنده ارسال فرمایند؛

ضمناً چون درج مقالهٔ زیر، صرف نظر از جنبهٔ تاریخی از نظر اجتماعی و اخلاقی بی فایده نیست، مطالعهٔ آنرا بخوانندگان عزیز «اخگر» توصیه میكنم.

تهران ۱۲ مرداد ۱۳۲۵ ـ محمد نكونام

انوشیروان شاهنشاه جهانگیر ساسانی، پس از غلبهٔ بر رومیان، شهر «سلوسی» را كه از بنا های «سلوكوس نیكاتور» بود بتصرف در آورد. جلال و شكوه این شهر زیبا، ویرا بتوسعه و تكمیل «تیسفون» (این را اروپائیان كتزیفون و اعراب بسبب عظمت آن «مدائن» (۱) مینامیدند) كه یادگار ایران باستان و در آنسوی دجله، برابر شهر «سلوسی بود مصمم» ساخت؛ چنانكه كاخی عظیم در آن استوار كرد كه هنوز استحكام و یرانه‌های آن، پس از گذشت قریب بچهارده قرن موجب شگفتی جهانیان است. شهر تیسفون روز بروز آباد گردید و بر وسعت و جمعیت آن افزوده گشت و بهمین لحاظ «سلوسی» رفته رفته متروك و خراب شد و اكنون در مقابل ایوان مشهور «مدائن»، ویرانه‌های آن آشكار است ولی از شهر «تیسفون» بهیچوجه آثاری هویدا نیست مگر همان ایوان معروف كه باصطلاح «طاق كسری» نامیده میشود.

آنچه از ایوان بجای مانده طاقیست بارتفاع قریب ۳۲ متر و طول و عرض بیش از ۴۰ و ۲۲ متر. این ایوان بعقیدهٔ بعضی مورخین، دهلیز كاخ سلطنتی و بنظر برخی تالار تختگاه انوشیروان شاهنشاه دادگستر ساسانی بوده است.

---

(۱) [illegible] شهر تشكیل یافته [illegible]

یکی از مصنفین نگاشته است که : «ایوان را پنجاه ارش درازا و ۱۲۰ ارش پهناست و رواق آن دارای دوازده ستون است از سنگ، بدرازای صد ارش و کسری انوشیروان روز مظالم در آن بر تخت زرین مینشست و داوری میفرمود».

ایوان مدائن – چنانکه اشتهار دارد هر چند ایوان کسری، رفعت و عظمت فوق‌العاده و اشتهار جهانی داشته و دارد و استحکام بی‌نظیر و نیروی دوام آن در برابر حوادث بیشمار و گذشت قرنها موجب شگفتی عالمیان است، اما این استعجاب از عظمت و رفعت بناء آن نیست زیرا هنگامیکه ایوان کسری بپایان رسید و عمارت کاخ و منظرش اتمام پذیرفت، انوشیروان گروهی از حکما و بزرگان را فرمود : «درست بنگرید که در این کاخ عظیم خلل و عیبی هست که بترمیم آن امر کنم؟» آنان نیز پس از دقت بسیار بعرض شاهنشاه رسانیدند که اینکاخ بلند پایه‌را هیچگونه خللی نیست، تنها در گوشهٔ ایوان آن خانه ایست کوچك وناچیز که گاهگاه دودی از روزن آن بر می‌خیزد و دیوارهای رفیع ایوانرا تیره می‌سازد، اگر اوامر شاهنشاهی برفع این نقیصه شرف صدور یابد، بی مناسبت نخواهد بود. نوشیروان فرمود : « این خانه ملك پیرزنی است که در اینجا بدنیا آمده و سراسر زندگانی را در آن بپایان رسانیده، هنگامی که بنیان این کاخ را مینهادم و معماران طرح آن رامیکشیدند، این خانه مانع از آن بود که سطح مقابل ایوان هموار باشد، کسی را نزد پیرزن فرستادم که این کلبه‌را بهر بهائی که خواهی بفروش تا زر سرخ دهم و یا فرمان دهم خانه‌ئی شایسته جهت تو مهیا سازند، پیر زال پیغام فرستاد که ایشاهنشاه در این خانه بوجود آمده‌ام، من همهٔ جهانرا ملك تو می‌توانم دید تو این آشیانهٔ ویرانه را بر من گدا نمی توانی دید؟ من از این سخن سخت اندوهگین شدم و چیزی نگفتم تا کار ایوان بپایان رسید، هر زمان دودی از روزن آن کلبه بیرون میآمد، پیغام دادم که این دود چرا میکنی؟ گفت برای خود چیزی می‌پزم. من هیچ نگفتم « خوانی آراسته با مرغی بریان برای وی فرستادم و گفتم ای مادر! هر شب خوانی بانواع خوردنیها برای تو میفرستم، تودر این کلبه آتش میفروز که از دود آن ایوان ما سیاه شود، پاسخ داد تو [illegible] جهان هزاران گرسنهٔ بینوا گرمانند، روا نیست که من مرغ بریان بخورم [illegible]

(پرسش و پاسخ)

۱ ـ آقای همایون صهبا از سنندج پرسیده اند

کلمهٔ گرم و سرد که دو حالت متضاد هستند خواهشمندم ۱ ـ معلوم فرمائید الفی که بآخر آنها الحاق میشود در ردیف کدامیك از الفها است ۲ ـ پس از الحاق الف چرا سرما و گرمـا میگویند حتی سعدی هم تجنیساً میگوید « شکر کاین زحمت سرما ز سرما بر خواست » و حال آنکه اگر اصل کلمه را مراعات کنیم باید گرما و سردا گفت نه گرما و سرما :

پاسخ

گرم و سرد دو صفت است که با اضافه الف مصدری اسم مأخوذ از آنها ساخته شده و اما تغییر دال سرد به میم به قولی گرما : مخفف گرم ماه و سرما : مخفف سرد ماه است که در اینصورت به حذف دال و هاء آخر کلمه سرد مـاه سرما شده و قولی تبدیل دال سرد به میم تابع تغییر حروف فارسی به حروف دیگر است

که امثال آن نیز در همین نشریه مورد بحث است .

۲ ـ آقای غضنفر عطائی از تهران اداره انبار ها دائره قند و شکر پرسیده اند

بنده در حل معمـائی عاجز و بچند نفر رجوع نمودم اظهار بی اطلاعی کردند مستدعی است حل آنرا با مقصود گوینده ها مرقوم فرمائید مزید بر تشکر است :

اینك معمـا از سه جلد کتاب (در کتابهای دیگر هم دیده شده و بنده فقط شرح زیر اکتفـا نمودم) .

۱ ـ زادهٔ هفت ابو چار امی بی‌بی‌ از آنك   امهاتند ترا دختر و آبا پسر است
سه موالید نوادهٔ تـو از آنند یقین   زادهٔ هر پسر و دختر فرخ سیر است
(دیوان حاجب شیرازی)

۲ ـ هفت باب و چار مادر مست گردیدند از این می
بر موالید ثلاث این باده جان داده است و نیرو
(آثار الحقایق ـ فنائی کاشانی)

۳ ـ سه ولد از چهار مام و هفت باب
(همان سامانی)

هفت پدر و چهار مادر و سه اولاد کیست و منظور چیست ؟

ای ادیبی که ز گفتار تو حل مشکل ماست خرم از مرحمت شاه یقین قلب گداست

نکته آموختن از باخردان گنج زری است که زوالش نبود تا ابد الدهر بقا است

غ ـ عطائی ؟

پاسخ

زادهٔ هفت اب و چار امی بی‌بی از آنك امهاتند ترا دختر آبا پسر است

سه موالید نوادهٔ تو از آنند یقین زادهٔ هر پسر و دختر فرخ سیر است

هفت آباء ـ کنایه از هفت آسمان است

چادر مادر ـ کنایه از چهار عنصر (آب ـ باد ـ آتش ـ خاك) است

سه موالید ـ حیوان ـ نبات ـ جماد

شاعر میخواهد به ممدوح بگوید زادهٔ هفت آسمان و چهار عنصر لکن بعد ـ ازین عقیده عدول کرده میگوید : نه ـ اینطور نیست زیرا که امهات دختر آ و آباء پسران تو اند (یعنی تو در تحت تأثیر آنها نیستی بلکه موضو برعکس است !) .

اخگر

(از نمایندگان محترم)

متمنی است هر مبلغ وصول کرده اند فوری بفرستند و هر مبلغی میفرستند مشترك و مبلغ وصولی را مرقوم دارند زیرا ازاین شماره به بعد فقط برای مشترکی نشریه فرستاده میشود که وجه اشتراك را پرداخته باشند

اخگر

فهرست مندرجات جلد [illegible]

آگهی

مذاکرات مشروح

از آغاز مجلس اول - تا تاریخ قانون گزاری

استناد براجع بمذاکرات مجلس اول ایران که در بمباران مجلس از میان رفته بود تهیه و منظم و از طرف ادارهٔ روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از روز اول خردادماه ۱۳۲۵ هرروزه در هشت صفحه منتشر شده و بعد آ در دوازده صفحه یا بیشتر خواهد شد با درخواست اشتراك آن میتوانید در سال دارای چند جلد تاریخ مفصل رسمی مشروطیت و قانون گزاری بشوید و دورهٔ آن مشتمل بر مجلدات بسیاری خواهد بود.

قیمت اشتراك سالانه ٤٠٠ ریال است به بنگاه های فرهنگی همگانی تخفیفی داده خواهد شد.

ادارهٔ روزنـامهٔ رسمی کشورشاهنشاهی ایران ۲ — ۳

نسخه غلط

که در شمارهٔ (٦-٧-٨) این نشریه نوشته‌شده بود« معلوم نیست از کیست» بموجب نامهٔ رسمی آقای محمد جوادبهروزی (مدیرنامه دستاویز شیراز) معلوم شد که « صد کلمه » از کلمات قصار علی امیرالمؤمنین) است که رشیدالدین و طواط آن را بنظم در آورده » و تحت عنوان « درهای گرانبها » مرتباً در نامهٔ شریفه نامبرده درج میشود.

اخگر

باز هم نمایندهٔ اخگر

در ایرانشهر — آقای جعفر شیوائی

مراغه — آقای مدیر (مدیردبستان مراغه)

روزنامهٔ پرخـاش (در اصفهان منتشر شد)

با پرداخت سه ریال یك شمارهٔ آنرا بخرید قطعاً خواهید پسندید

پرخاش

مژده

بکارمندان بنگاه راه آهن

قریباً بیوگرافی کارمندان بنگاه راه آهن بطور منظم و نثر با گراور منتشر و در دسترس کارمندان آن بنگاه گذارده خواهد شد [illegible] قاقی

خریداریم

چون مجلدات ۱ — ۲ — ۳ که بایست عادی فرستاده میشد بمشترکین نرسید ومانا گزیر شدیم دوباره سفارشی : بفرستیم این سه شماره تمام شده وماهر شماره را ۲۰ ریال خریداریم خواهشمندیم هرکس احتیاج ندارد بدفتر این اداره تحویل ووجه آنرا دریافت فرماید

تمنا از نمایندگان محترم ولایات

۱ — درصورت تغییر محل قبلامارا مطلع فرمایند

۲ - تاشمارهٔ ۸ مجلدات مشترکین را تحویل ورسید دریافت وارسال فرمایند

۳ - ازشماره ۹ فقط بمشترکینی تحویل شود که تمام وجه اشتراك را پرداخته باشند

٤ - کسانیکه مایل به توزیع مجلدات نبودند خوب بود قبلامارا مستحضر دارند نه اینکه مثل چندنفر که بردن نامشان جایز نیست پس از ارسال عودت دهند وعلاوه برخسارت هزینهٔ پست موجب پاره شدن مجلدات ارسالی ازطرفی وباعث نرسیدن مجلدات بمشترکین ازطرف دیگر شوند

۵ - پس از وضع صدی ده حساب اسال رانسویه فرمایند

٦ - هرگاه از مجلدات مشترکین شماره‌ئی نرسیده پس از بررسی اطلاع دهند

جایزه

بنا بوعده‌ئی که در آگهی نخست داده‌شده‌بود هنگام نشرجلد ۱۲ بحکم قرعه بطریق زیر بین مشترکینی که تمام وجه اشتراك خودرا پرداخته‌باشند جایزه تقسیم میشود :

برای هرهزار مشترك

۱ - یك جایزه هزار ریال

۲ - یك جایزه هشتصد ریال

۳ - یك جایزه ششصد ریال

٤ - یك جایزه پانصد ریال

۵ - یك جایزه چهارصدو پنجاه ریال

٦ - یك جایزه چهارصد ریال

۷ - یك جایزه سیصدو پنجاه ریال

۸ - یك جایزه سیصد ریال

۹ - یك جایزه دویست ریال

۱۰ - یك جایزه یکصدو پنجاه ریال

جمع جایزه برای هرهزار مشترك چهارهزارو هشتصد ریال است

[illegible]

کلام‌الله مجید

شنیده میشود بعضی از مشترکین محترم از طول مدت چاپ کلام‌اله مجید در نشریه اظهار نگرانی میکنند

طبق آگهی و تعهدی که کرده بودیم برای تیمن و تبرك در هرجلد دو صفحه کلام‌اله مجید و ترجمه باید طبع شود درصورتیکه باستثنای جلد ۲ و ۳ درهرجلد ٤صفحه منتشر گردیده است وبا گرانی کاغذ وکلیشه ومزدچاپ ازطرفی و ارزانی وجه اشتراك از سوی دیگر بیش از این امکان پذیر نیست

کسانیکه مایلند بزودی کلام‌اله مجید نفیس وترجمهٔ زیبای آنرا که نمونهٔ آن در نشریه نشر میشود دارا شوند میتوانند باپرداخت ۳۵۰ ریال قبض قبل ازانتشار آن‌را خریداری فرمایند متأسفانه در این کشور اسلامی تابحال بیش‌از بیست وپنج نفرحاضرنشدند که‌مارا به‌انجام‌این‌امرخیر یاری کنند وماناگزیر باید باوجوه مختصر دریافتی رامسترد داریم ویا ده ماه دیگرمدت‌انتشار را تمدید دهیم بنابه اصرار بعضی از دوستان شق اخیر را انتخاب و بدینوسیله به کلیهٔ کسانیکه مایلند بزودی به این هدیهٔ زیبا دسترسی پیدا کنند اعلام میشود که تا آخر مرداد ماه ۱۳۲٦ دفتر نشریه برای قبول وجوه قبل از انتشار آماده است و ممکن است کسانیکه تمکن ندارند در ده قسط قسطی ۳۵ ریال با پست بیمه ارسال دارند البته به محض اینکه عدهٔ مشترکین بیك هزار نفر رسید شروع بچاپ خواهد شد و منتظر سر رسید مهلت معینه نخواهیم‌شد

توضیح آنکه طبق حساب دقیق چاپ و نشر دوهزار جلد از این کلام اله باوسایل فعلی هشتصد هزارریال هزینه دارد که با فروش ۱۰۰۰ قبض‌قبل از انتشار به‌بهای ۳۵۰ ریال‌وهدیه هزارجلد دیگر به بهای ٤۵۰ ریال ممکن است بارنج بسیار به‌انجام اینکار خیرموفق شد

تا چکند همت والای تو

مؤلفین

کسانیکه کتاب تازه‌ئی چاپ میکنند باارسال یك نسخه آن به ادارهٔ نشریهٔ اخگر مطمئن باشند کتاب خود را بدنیا معرفی کرده‌اند.

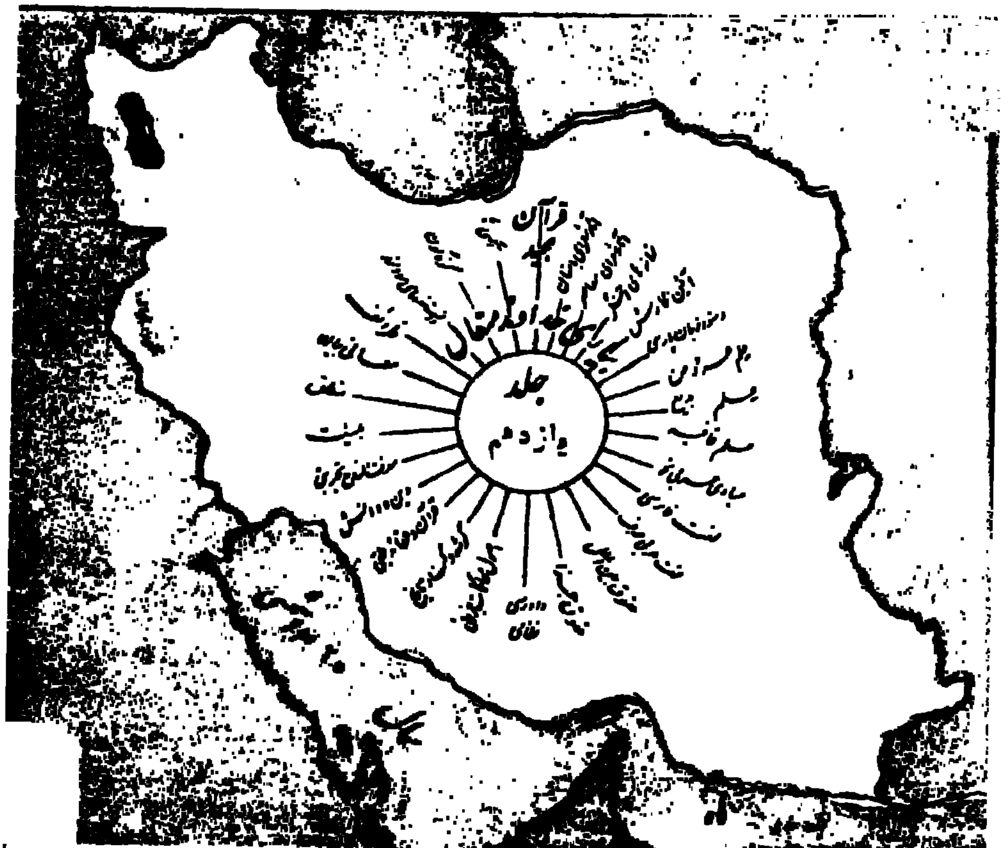
از نویسندگان ارجمند

تقاضا میشود هرگونه مطلب علمی ، اکتشافی ، ادبی ، فکاهی ، سودمند راکه‌شایستهٔ‌درج میدانند بر روی یك طرف کاغذ خوانا و با امضای واضح نوشته بادوریال تمبر پست ارسال‌دارند هر ماه بانتخاب هیئت تحریریه به سه نفر از بهترین نویسندگان بقرار زیر جایزه داده‌خواهدشد.

نفر اول ۵۰۰ دوم ۳۰۰ سوم ۲۰۰ ریال

اخگر

ارمغان



محل اداره: تهران ارک کوچهٔ ناصرالدین میرزا

اخگر

صاحب و مدیر: سرهنگ احمد اخگر

اشتراک دوازده جلد در مرکز: ۱۸۰ ریال

در ولایات: ۲۰۰ »

در خارجه: ۲۵۰ »

شمارهٔ بانک ملی ۷۳۴۷ شمارهٔ بانک سپه ۱۸۴۳

تک فروشی ندارد

ادارهٔ اخگر

۱ - نمایندگی شرکت های داخله و خارجه را با شرایط میپذیرد.

۲ - برای معرفی کارفرمایان به کارکنان و کارکنان بکارفرمایان آماده است.

۳ - برای پذیرفتن آگهی و انتشار آن حاضر است.

۴ - برای یاری بمؤلفین و مترجمینی که کتاب خوبی تألیف یا ترجمه کرده و توانائی طبع آنرا نداشته باشند مهیا است.

۵ نویسندگانی را که مایل به نشر آثار خوب خود باشند تشویق مینماید.

۶ - از مشترکین جدید تمنا میشود همراه تقاضا نامه وجه اشتراك را ارسال دارند.

۷ مشترکینی که تغییر نشانی میدهند اگر ما را مطلع نفرمایند مسئولیت نرسیدن نشریه را عهده دار خواهند بود.

۸ - از این پس نشریه فقط برای کسانی فرستاده میشود که تمام وجه اشتراك را پرداخته باشند

بادها به هر طرف و در خلقت ابر که میان زمین و آسمان مسخر است در همه این امور برای عاقلان ادله‌ای واضح بر علم و قدرت آفریننده آن هست

(۱۶۵) برخی از مردم دون غیر خدا را (چون بتان و مدعیان باطل را) همانند خدا گیرند و چنانکه خدا را باید دوست داشت با آنها دوستی ورزند

لیکن آنها که اهل ایمانند کمال محبت و دوستی را فقط بخدا مخصوص دارند، و اگر فرقه مشرکان ستمکار بدانند وقتی که عذاب خدا را مشاهده کنند که

قدرت و توانائی خاص خداست (از شرک خود سخت پشیمان شوند) و عذاب خدا مشرکان را بسیار سخت است (۱۶۶) هنگامیکه بیزاری

جویند رؤسا و پیشوایان باطل از پیروان خود و عذاب خدا را مشاهده کنند و هرگونه وسیله و اسباب آنها قطع شده و هیچ رابطه با آنها نماند

(۱۶۷) آنگاه پیروان آن پیشوایان باطل از روی پشیمانی و حسرت گویند کاش دیگر بار به دنیا باز میگشتیم و از اطاعت ایشان بیزاری میجستیم چنانکه اینها بر ما

گرهی از کار ما نگشوده و از ما بیزاری جستند، اینگونه خدا کردار زشت جاهلانه آنها را حسرت و پشیمانی آنان کند، و آنها را از عذاب آتش

جهنم نجات نباشد (۱۶۸) ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را تناول کنید و پیروی نکنید وساوس شیطان را محققاً شیطان برای شما

دشمن آشکاریست (۱۶۹) این دشمن است که بشما دستور بدکاری و زشتی میدهد و بر آن میدارد که سخنانی از روی جهل و نادانی بخدا نسبت دهید

و چون کفار را گویند پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید پاسخ دهند که ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود، آیا بایست تابع پدران باشند

در صورتیکه آنها بیعقل و نادان بوده و هرگز بحق و راستی راه نیافته اند (۱۷۰) و مثل کافران در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معانی آن چون حیوانی است که از شنیدن

آواز معانی درک نکرده و جز صدائی نشنود کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق کر و گنگ و کورند زیرا عقل کار نمی‌بندند (۱۷۱) ای اهل ایمان از رزق حلال و پاکیزه که ما نصیب شما کردیم بخورید و

بجای آرید شکر و سپاس او گوئید اگر شما خالص خدا را میپرستید (۱۷۲) بتحقیق حرام کرد خدا بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر چه را که بنام غیر خدا کشته باشند پس کسی که بخوردن آنها

محتاج شود در صورتیکه بی‌میل باشد و از اندازه رمق نگذرد گناهی بر او نخواهد بود که بقدر احتیاج مصرف کند محققاً خدا آمرزنده و مهربان است (۱۷۳) آنانکه آیات خدا را (از یهود

و غیره) پنهان داشتند یا آیاتی از کتاب آسمانی را که خدا در بعثت محمد فرستاده بود به بهای اندک فروختند جز آتش جهنم نصیب آنها نباشد در قیامت خدا از خشم با آنها سخن نگوید

وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾ أُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰى وَالْعَذَابَ
بِالْمَغْفِرَةِ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
فِي الْكِتٰبِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَاٰتَى الْمَالَ
عَلٰى حُبِّهٖ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَ
أَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عٰهَدُوا وَالصّٰبِرِينَ فِي الْبَأْسَآءِ
وَالضَّرَّآءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولٰٓئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ يٰٓأَيُّهَا
الَّذِينَ اٰمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلٰى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثٰى بِالْأُنْثٰى فَمَنْ
عُفِيَ لَهٗ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ
فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهٗ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰٓأُولِي الْأَلْبَابِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾ فَمَنْ بَدَّلَهٗ بَعْدَمَا سَمِعَهٗ فَإِنَّمَآ إِثْمُهٗ عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهٗ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ
إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾ أَيَّامًا مَعْدُودٰتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلٰى

وازپلیدی عصیان پاک نگردانند و مرآنها را عذابی دردناک خواهد بود (۱۷۴) آنها همان گروهند که ایثار کردند ضلالت و گمراهی را بجای لطف هدایت و عذاب
خدا را بجای آمرزش و رحمت چقدر بر آتش جهنم سخت جان و پرطاقتند (۱۷۵) حق این است که خدا کتاب آسمانی را براستی فرستاد و گروهی که در آن اختلاف
و مکابره کردند و در جدال و خلافی دور از حق خواهند بود (۱۷۶) نیکوکاری بدان نیست که روی بجانب مشرق یا مغرب کنید چنین چیزی اثری است (این جواب
یهود و نصاراست) بلکه نیکوکار کسیست که بخدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورده و دارائی خود را در راه دوستی خدا
بخویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم در آزاد کردن بندگان صرف کند و نماز بپا دارد و زکوة مال مستحق برساند و با هر که عهد
بسته بموقع خود وفا کند و در کارزار و سختیها صبور و شکیبا باشد و بوقت رنج و تعب صبر پیشه کند کسانیکه بدین اوصاف آراسته اند آنها بحقیقت راستگویان
و آنها پرهیزکارانند (۱۷۷) ای اهل ایمان برای شما حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد آزاد در مقابل مرد آزاد و بنده بجای بنده و
زن بزن است قصاص توانید کرد و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی او است بخواهد درگذرد و بدون دیه یا بگرفتن دیه کار بایست نیکو پس
دیه را قاتل باکمال رضا و خشنودی ادا کند در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است پس از این دستور هر که از
آن سرکشی کند او را عذاب سخت خواهد بود (۱۷۸) عاقلان حکم قصاص برای حفظ حیوة شماست تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید (۱۷۹) دستور
داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بچیزی شایسته عدل، این کار سزاوار
مقام پرهیزکاران است (۱۸۰) پس هرگاه کسی پس از شنیدن وصیت آنرا تغییر دهد (بمنافع اشخاص) برخلاف حقیقت فقط گناه این کار بر آنهاست
که عمل بخلاف وصیت کنند و خداوند بهمه چیز شنوا و داناست (۱۸۱) و هر کس چنین بیند که از وصیت کننده بوارث جفا و ستمی رفته و باصلاح آن پرداخت از او هیچ گناهی نیست بلکه
ثواب کرده اگرچه باشتباه و خطا رفته باشد (چه آنکه نیک اندیشی قصد داشته) زیرا خدا و آمرزنده گناه خلق و در حق همه مهربانست (۱۸۲) ای گروه مؤمنان (بخدا) شما را روزه
فرض گردید چنانکه امم گذشته را و این دستور برای آنست که پاک و پرهیزکار شوید (۱۸۳) روزهائی بشمار معین روزه دارید (ماه رمضان) و هر کس از شما مریض باشد

سفر فعدة من ايام اخر وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له
وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون ﴿١٨٤﴾ شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى
للناس وبينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا
او على سفر فعدة من ايام اخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله
على ما هداكم ولعلكم تشكرون ﴿١٨٥﴾ واذا سالك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة
الداع اذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي لعلهم يرشدون ﴿١٨٦﴾ احل لكم ليلة الصيام
الرفث الى نسائكم هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم
فتاب عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا
حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل
ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك
يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون ﴿١٨٧﴾ ولا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا
بها الى الحكام لتاكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون ﴿١٨٨﴾ يسالونك
عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج وليس البر بان تاتوا البيوت
من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البيوت من ابوابها واتقوا الله لعلكم
تفلحون ﴿١٨٩﴾ وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب

شیخ بتربی

برفه صبح در طلب شاهی چند　　نبهاده برون ز خویشتن گامی چند
کنون خاص آمده عامی چند　　بد نام کنندهٔ نکو نامی چند

مشرب عامری

کصباحت از جبینش میریخت　　مشك از سر زلف عنبرینش میریخت
شاخ شکوفه دیدم از جانب باغ　　می آمد و گل ز آستینش می ریخت

شمس المعالی قابوس وشمکیر

جهان سراسر آز است با نیاز　　من پیش دل بیارم آز و نیاز را
هشت چیز را بجهان بر گزیده‌ام　　تا هم بدان گذارم عمر دراز را
روسرود ورود و می خوشگوار را　　شطرنج و نرد وصیدگه و یوز و باز را
دان و گوی و بارگه و بزم و رزم را　　اسب و سلاح وجود و دعا و نماز را

شاهزاده زیب النساء (مخفی رشتی)

نوش جان کن ، شد ، خون عاشقان نوشی
بعد از این چو می ، با وی ، میتوان زدن جوشی
جا بمن بر خورد ، من زعمر بر خوردم
رشك ماه نو طفلی ، پای تا سر آغوشی
کن بصد رنگی ، با پلنك آهنکی . . . .
در چمن صبوحی زن ، برگ گل بنا گوشی
پنجهٔ مژگان ، عاشق از هوا گیری
همچو چشم مست خود ، نکته سنج خاموشی
اش ، فقیران را ، بی سؤال منعم کن
غافل از کسی بگذر ، با اشاره همدوشی
ای [illegible] هیچ کس ز مهر و بان :
[illegible] زود [illegible] فراموشی

بزم تیره بختان را به ز شمع فانوسی
چتر طلا بر سر جامهٔ تهی (۱) پوشی
« مصطفی » از کفم بر داشت ؛ دل بگوشهٔ چشمی
عنبرین خط و خالی ، یاسمین بنا گوشی

سید محمود نجفی

ای یاد توام سلسله جنبان جنون　　دور از تو و بزم تو ببین چونم چون
چون شمع ستاده تا بزانو در اشک　　چون جام نشسته تا بگردن در خون

صاحب نصرالله ابن عبدالحمید

شاخکی چند نرگس رعنا　　گلکی چند تازه و چیده
آن ، همه دیده های بی چهره　　وین ، همه چهره های بی دیده

میر سید حسن حسینی

این لعل گرانبها زکان دگر است　　وین درّ یگانه را نشان دگر است
اندیشهٔ این و آن خیال من و تست　　افسانهٔ عشق را بیان دگر است

مشتاق اصفهانی

مشتاق که بر رخ اشک گلگون میریخت　　اشک المش بکوه و هامون میریخت
چون طایر تیر خورده دیدم ز آنکوی..　　می آمد و از چاک دلش خون میریخت

خواجه معین الدین اصم کاتب سلطان سنجر

هر چند که کار تو در این گنبد گردان　　چون قدّ الف تاب و خم و پیچ ندار
امروز مکن تکیه بر این حرف که فردا　　معلوم تو گردد که الف هیچ ندار

فیاض لاهیجانی

وقت است که ترک پیر استاد دهیم　　آموخته ها را همه از یاد دهیم
با جام می دو ساله در میکده ها　　ناموس هزار ساله بر باد دهیم

---

(۱) مراد از جامهٔ تهی جامهٔ بی تنه است که حاکی ملووه باشد (مانند فانوس)

بانو فاطمه نواده قائم مقام فراهانی ـ پارسی ناب

رخ اگر می نمود یار مرا — وه چه خوش بود روزگار مرا
ایخوشا آنزمان که جانانم — همچو جان بود در کنار مرا
تا نگار از کنار من رفته است — باشد از خون دل نگار مرا
تا جدائی فتاده در کارم — گریه و ناله است کار مرا
هر شب از یاد مار گیسویش — خواب در دیده است مار مرا
بی رخش گل بچشم من خار است — گرچه آندوست کرده خوار مرا
گاه دی گر بگیرمش در بر — دی شود از خوشی بهار مرا
چون نباشد بنزد من، گردد — گلخنی تنگ، لاله زار مرا
آرزو میکنم که دشنامی — بفرستد به یادگار مرا
وه که اینهم دریغ می دارد — ناورد هیچ در شمار مرا
دیدی ایدل که مهر آن دلبر — کرد از تن برون دمار مرا
و آن ستمکار شوخ سنگین دل — کرد آواره از دیار مرا
دیدی آخر چگونه داد بباد — همچنان خاك رهگذار مرا

آقای حسین مسرور اصفهانی ـ خوابگاه فردوسی

کجا خفته ئی ای بلند آفتاب — برون آی و برفرق گردون بتاب
نه اندر خورتست روی زمین — زجا خیز و بر چشم دوران نشین
کجا ماندی ای روح قدسی سرشت — بچارم فلك یا بهشتم بهشت
بیك گوشه از گیتی آرام تست — همه گیتی آکنده از نام تست
چو آهنك شعر تو آید بگوش — به تن خون افسرده آید بجوش
ز شهنامه گیتی پر آوازه است — جهان را کهن کرد و خود تازه است
تو گفتی جهان کرده ام چون بهشت — از این بیش تخم سخن کس نکشت
زجا خیز و بنگر کزآن تخم پاك — چه گلها دمیده است بر روی خاك
نه آن گل که در مهرگان پژمرد — نخندیده بر شاخ بادش برد
نه [illegible] گلزار او — نه بر [illegible] گلچین [illegible] او

بزرگان پیشینهٔ بی‌نشان / ز تو زنده شد نام دیرینشان

تو در جام جمشید کردی شراب / تو بر تخت کاوس بستی عقاب

آقای علی‌اصغر حکمت

از چارهٔ کار پرسشی کردم دوش / در پاسخم این سخن سرائید سروش

از مایهٔ دانش است آباد وطن / ای مرد وطن پرست در دانش کوش

شاهدخت ملایری

چشم تو و بخت من بخوابست همه / زلف تو و کار من بتاب است همه

شبهای دراز در فراقت «شهدخت» / از غصه دلش در اضطراب است همه

آقای فرخ خراسانی

اکنون که شدی عزیز من خوار کسی / و امروز که گشته‌ئی گرفتار کسی

شب چونکه ز تاب عشق چشم تو نخفت / یاد آر ز دیدگان بیدار کسی

آقای نیر اصفهانی

در محفل دوست شمع و پروانه یکی است / سلطان و گدا و خویش و بیگانه یکی است

بت خانه و کعبه هیچ فرقی نکند / گر خانه دو تاست صاحب خانه یکی است

آقای نصرالله فلسفی

خواهم که دل از حیات برگیرم / زی کشور نیستی سفر گیرم

وین عمر قصیر سست بنیان را / مردی کنم و قصیر تر گیرم

اندر پی نام روز و شب تا چند / دنبال فضیلت و هنر گیرم

وز آتش عشق این و آن تا کی / یاقوت روان ز چشم تر گیرم

از گردش روز و شب دلم فرسود / چند این ره رفته را ز سر گیرم

افسانهٔ عمر سخت محنت زاست

آن به که فسانه مختصر گیرم

صابون زیر پا

تا توانی بهر پاداش نکو تخمی بکار ... باخود وغیر از چه هردم میبری مکری بکار
گر بخواهی برزمینش افکنی ازروی مکر ... ازچه صابون مالی اندر زیر پای هم‌قطار

نسیه و نقد

کی توان کردن سخن امروز از فردای خویش ... جوجه را پائیز میباید شمردن نی بهار
حرف امروز است نقد و حرف فردا نسیه است ... در گذر از نسیه زیرا نقد میآید بکار

(سلامت جوئی)

دست دزدان شیره‌ئی باشد که دزد هوشیار ... دستکش از دست دزد دبسکه باشد نابکار
گر سلامت جوی هستی خویشتن را پاس دار ... تا نگردی در کف دزدان مال و دین شکار

(عبرت کنعانی و حکمت لقمانی)

روی کاغذ از چه میسازی سیه از مهملات؟ ... نیست در بستان دنیا جاودان نه گل نه خار
عبرت کنعانیان و حکمت لقمانی است ... آنچه میماند در اوراق دراز روزگار

(جبر و تفویض)

از طریق جبر چون گردیده اینعالم پدید! ... زین سبب تفویض را چندان نباشد اعتبار
اختیاری نیست درعالم اگر باشد کمی است ... در میان جبر و تفویض آدمی را اختیار

---

۱ – بهر پاداش تخم نیکوئی بکار . باخود وغیر مکر کند . ازروی مکر برزمینش زد زیر پای هم‌قطار صابون مالید .

۲ – امروز ازفردا نمیشود سخن گفت – جوجه را پائیز میشمارند . جوجه را بهار نمیشمارند حرف امروز نقد است . حرف فردا نسیه است . از نسیه بگذری نقد بکار میاید

۱ – دستکش شیره‌ئی است . دزد نابکاری است . دستکش دزد است . ازدست دزد دستکش بدزدد . سلامت جوی است . پاس خودرا داشته باش . دزد مال ودین است

۲ – کاغذ را سیاه میکند – مهملات مینویسد – در بستان دنیا نه گل جاودان ماند نه خار حکمت لقمانی وعبرت کنعانی دردنیا پایدار ماند .

۱ – عالم بجبر پدید شده . تفویض اعتبار ندارد . درعالم اختیاری نیست . لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین .

(لازم و ملزوم)

هر کسی را از خرد اندازه ئی دادند بهر — زان بیابدبیش یا کم بهرهٔ خودرا بدهر
لازم و ملزوم باشد نوش و نیش و شهد و زهر — تا که ابله هست ' مفلس درنمیماند بشهر

خیر کرباس

هر که شددشوار کارش میکندرو بر خدای — یا بمسجد یا بمسکت یا کلیسا یا بدیر
تا که شدآسوده یاد حق زمغز خود زدود — تا نه چاهست روبه میکند کرباس خیر

شغال و مرغ

از برای هر خری آخر نمیبایست بست — نشکرد نخچیر را با زور پنجه شیر پیر
میخورد انجیر را مرغی که نوك او کج است — زرد باشد بیخ گوش هر شغال مرغ گیر

(گفتهٔ بیهوده)

تا نگفتی کس زگفتارت نمیخواهد دلیل — خویشرا با گفته ئی بیهوده بیچاره مساز
هفت دفعه حرف خود را قورت بایدداد و گفت — طی نکرده 'گز مکن' تا کرده گز 'پاره مساز

(زیان قمار)

گر نخواهی باب بدبختی بروی خویش باز — بر قمار ایدوست دستخود مکن هر گز دراز
زانکه بردش باخت باشد باختنشهم هست باخت — ور بخواهی باخت 'باری راست باز و پاك باز

---

٤ ـ هر کس را تا اندازه ئی از خرد بهره دادند. بهره هر که خودرا بیش یاکم ببرد. نوش ونیش باهم است. لازم و ملزومند. شهد وزهر توام است. تا ابله در شهر است مفلس درنمیماند

۱ ـ هر که کارش دشوار شد رو بخدا کرد. همه رو بخدا بروند یا بمسجد یابمسکت ـ یابسجد برو یا بدیر. آسوده شد یاد حق را از مغز زدود. روباه تا دربن چاهست کرباس خیر میکند

۲ ـ از برای هر خری آخر نمی بندند. شیر پیر است. شیر پیر با زور پنجه شکاررا نشکرد مرغی که انجیر میخورد نوکش کج است ـ بیخ گوش شغال مرغ گیر زرد است.

۳ ـ تانگفتی کسی باتو کاری ندارد. یك حرفه خودشرا بیچاره کرد ـ باید هفت دفعه حرف خودرا قورت داد ـ طی نکرده گز مکن ـ گز نکرده پاره مکن.

٤ ـ دربدبختی را بروی خود باز کرده. بقمار دست دراز مکن. برد قمار باخت وباختش هم باخت است. راست باز و پاك باز.

اگر بخواهیم شاهد بیاوریم باید تمام دیوان حافظ را ذکر کنیم . این ابیات و لغات آنرا هر ایرانی بیسوادی که بدبستان نرفته و ابداً درس نخوانده باشد و حتی الفباء را هم نشناسد معنی این اشعار را میفهمد و معنی تمام کلمات آنرا میداند .

در خاتمه اینقسمت لازمست بدانیم که خواجهٔ شیراز یك سبك مخصوص دیگری در گفته‌های خودبکار برده است که دیگران نه‌متذکر شده و ملتفت بوده و نه توانسته‌اند از این سبك او کاملا پیروی نمایند وتا بامروز هم ندیده و نشنیده‌ام که کسی متوجه این سبك مخصوص حافظ شده باشد. این سبك مخصوص ، استعمال لغات مرکب فارسی است که هم گوینده را از بکار بردن لغات عربی و یا فارسی غیر مأنوس بی نیاز میسازد و هم دانستن آن نزد دانشمندان و با سوادان و بی‌سوادان هر دو یکسان است مثلا کلمه خمار عربیست و بسیاری آنرا استعمال کرده‌اند و خود خواجه هم در چند بیت آنرا آورده و شاید بسیاری از فارسی زبانان معنی‌آنرا ندانسته ولی بیشتر میفروش وباده فروش آورده‌است . از این لغات که حافظ استعمال کرده است بسیار زیاد است و مفهوم و مرادف آنها در سایر زبانها بسیار کم و یا هیچ نیست مثلا‌معنی و مفهوم شیرین کار با شهر آشوب با آن معنی ترکیبی که فارسی زبانان درك میکنند در هیچ زبانی‌نیست و اما هر بیسوادی هم حقیقت معنی آنرا درك میکند و ما چند بیت از حافظ که این گونه کلمات مرکب رااستعمال کرده است، دراینجا برای شاهدمیآوریم وزیر کلمات را خط میکشیم که معلوم باشد :

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب   چنان برد ادصبر از دل که ترکان خوان یغما را

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا   تفقدی نکند طوطی شکرخا را

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست   سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

سرکش مشو که چون شمع ازغیرتت بسوزد   دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

صبا دلارامی مرا خاطر خوش است   کز دلم یکباره برد آرام را

گر چنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش   خاکروب در میخانه کنم مژگان را

یك کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد   فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

یارب آن شاهوش ماه‌رخ زهره‌جبین   دُر یکتای که و گوهر یکدانهٔ کیست؟

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود   خودفروشان را بکوی می‌فروشان راه نیست!

چشمم از آینه داران خط و خالش گشت   لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و فقیران را   که صدر مجلس عشرت گدای ره‌نشین دارد

کمتر غزلی از حافظ هست که چند کلمهٔ مرکب در آن نباشد.

دوم — لغات درست و فصیح اعم از فارسی و عربی که فقط فصحا و تحصیل کرده‌ها در نوشته‌های خود استعمال میکنند و عوام آنها را لفظ قلم مینامند زیرا آنها را در نوشته‌ها می بینند و بی‌سوادان یا آنهائیکه اندك سوادی دارند معانی آنها را نمیدانند یا آنها را در حفظ ندارند که در موقع نوشتن بکار میبرند. تمام نویسندگان بزرگ و ستارگان درخشان آسمان ادب زبان فارسی کسانی هستند که نوشته و اشعار آنها مشحون و پر از اینگونه کلمات است و در حقیقت تا کنون فارسی‌زبانان کسانیرا نویسنده میشناختند که در استعمال اینگونه کلمات دستی رسا داشته باشند و نوشته آنها دلالت بر آن داشته باشد که آنها لغات فارسی زیاد میدانند و زبان عربی را هم خوب فرا گرفته و لغات عربی زیاد در حفظ دارند. بهترین نمونه این سبك گلستان سعدی میباشد که از زمان تدوین آن تا کنون همه کس آنرا سهل و ممتنع خوانده و بهترین سر مشق نثر فارسی شمرده‌اند

اینك سطری چند از اول گلستان برای نمونه در اینجا نقل میکنیم و در زیر کلمه‌های مورد بحث خط می کشیم تا معلوم باشد:

« منت خدایرا عزّوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات: پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بهر نعمتی شکری واجب. »

و گوید « فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترانَد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بپروراند درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده عصارهٔ تاکی بقدرت او شهد فائق و تخم خرمائی به تربیتش نخل باسق گشته »

سپهر لاجوردی صورت سعد السعود چون یکی چاه عقیقین بر یکی نیلی تفن
(منوچهری)

کانی گشته قد من ز سروی زریری گشته چهرا ارغوانی (مسعودسعد)

زگیلان هر آنکس که جنگی بدند هشیوار و با داد و سنگی بدند
سپاهی و جنگی و شهری سوار همانا که بودند سیصد هزار
(فردوسی)

؛ گوی یار میآید نسیم باد نوروزی ازاین باد ارمدد خواهی چراغ دل برافروزی
(حافظ)

خول این یاء هم، مشترك بین اسم و صفت میباشد.

۸— یاء استمرار که در آخر افعال در آید و دلالت بردوام و مرور فعل کند،
ی تنها یك یاء آورند و گاهی همی.
ی گوید:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفتی و گرستی خوش
من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش

؛ویش بجز بوی طعامش نشنیدی مرغ ازپی نان خوردن او ریزه نچیدی

۹— برای ساختن اسم از صفت، بکار رود: زرد، زردی، سیاه، سیاهی، کبود،
ی، بزرك، بزرگی و بآخر تمام این طبقه صفات در آید و اسم ساخته شود. این یاء
م بعضی با یاء نسبت مشتبه و درهم و برهم کرده‌اند:

د راستی خیانت وشد زیرکی سفه • شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
(سنائی)

آن لعل که زردی برد زروی ازآن نوش که تلخی دهد بکام (ابوالفرج رونی)
یدی بزر اندر آهو بود اگر چند در سیم نیکو بود (اسدی طوسی)

۱۰— یاء لیاقت و آن همیشه بآخر افعال افزوده شود و در حالیکه فعل
را به اسم می‌کند معنی لیاقت هم میرساند چون،

دیدنی یعنی لایق دیدن و شنیدنی یعنی سزاوار شنیدن است مثالها:

فردوسی فرماید:

بگفتند کـز ما تو دانـا تری / ببایستنی ها توانا تری
جز از بند یا رزم چیزی مجوی / چنین گفتنی ها بخیره مگوی
توانا و بینا بهر بودنـی / کـنه بخش و بسیار بخشودنی

۱۱ – یاء نکره و وحده چون: کـتابی، مردی، رندی، خانه‌ئی. حافظ فرماید

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت / بر در میکده‌ئی با دف ونـی ترسائی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد / وای اگر از پس امروز بود فردائی
دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی / فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

۱۲ – یاء اسم مأخوذ و آن یائی است که بآخر اسمهای دیگر در آید و یك نوع اسم که آنرا اسم مأخوذ نامند ساخته شود و آن از بیست و دو نوع اسم دیگر ساخته شود، چون، مردم، مردمی، سوار، سواری، مادر، مادری، دیو، دیوی، گدا، گدائی، روز، روزی، بخشنده، بخشندگی و چنین است: پرستاری، خستگی، هستی، نیستی، آشنائی، سرگرانی، تنگدلی، بدگوهری، سرشکستگی، خودپرستی، مشکل گشائی، عشقبازی، نادانی، نابینائی، بینوائی، همراهی، هنروری، تاجوری، سروری، رنجوری، بزرگواری، گوهرباری، کیمیاگری، آهنگری، سازکاری، کامگاری، هوشمندی، زورمندی، زردفامی، سیه فامی، مهربانی، دیده بانی، پاسبانی، شبانی، سبکساری، نگونساری، مهمانی، شادمانی، بازارگانی، رایگانی، خدایگانی، خداوندی، شهریاری، بختیاری، من، توئی، دوئی و غیره وغیره (برای دیدن شواهد و بحث هر یك از این طبقه بیست و دو گانه به «دستور فرخ» مراجعه شود).

۱۳ – یاء آخر بعضی کلمه ها و صیغهٔ مفرد امر حاضر، یعنی دوم شخص مفرد چون: همای و روی و بوی و گشای و درای:

ای خداوند عید روزه گشای / بر تو فرخنده شد چو فرّ همای (مسعود سعد)
صبحدمان مست در آمد ز کوی / موی پژولیده و نا شسته روی

این یاء ها را بعضی زائد و بعضی اصلی میدانند زیرا در فارسی جدید بدو شکل یعنی با یاء و بدون یاء هر دو استعمال شده و میشود و هر دو صحیح ا-

۱ ــ حشو قبیح :

گر خدمت تو نیاصدیم چرم بپوش　　عذرم رمد چشم وصداع سر بود

در این شعر چشم و سر حشو قبیح است زیرا رمد مخصوص چشم و صداع اختصاص بسر دارد (رمد ، رنج چشم و صداع ، درد سر است) و کسالت سایر اعضا را رمد یا صداع نمیگویند پس در شعر بالا چشم بعد از رمد و سر بعد از صداع زائد و موجب قبح کلام شده است .

۲ ــ حشو متوسط : با تو ای دلدار بزمم گلشن است .

در اینمصراع ، ای دلدار حشو است و آوردن آن لزومی نداشته ولی مخالف ذوق هم نیست و باید دانست که حشو متوسط غالباً برای درست شدن وزن شعر در کلام استعمال میشود و بهترین نمونهٔ حشو متوسط در این شعر رودکی است :

تو رودکی را ای ماهرو ندیدستی　　در آن زمان که چو مرغ هزار دستان بود

در این بیت ای ماهرو حشو متوسط و در عین حال مطبوع افتاده است .

۳ ــ حشو ملیح ــ که گفتیم از محسنات کلام شمرده میشود در حقیقت بسیار پسندیده و باعث آرایش سخن میگردد ، مثلا در این شعر :

دور از تو که از تو هیچکس دور مباد　　از راحت و عیش و فرّهی دور شدم

جملهٔ « که از تو هیچکس دور مباد » حشو ملیح است و بسیار مطبوع و نیز در این بیت :

شکر فروش که عمرش دراز مباد چرا　　تفقدّی نکند طوطی شکر خا را ؟

جملهٔ « که عمرش دراز بـاد » حشو ملیح است و نهایت پسندیده و ایضاً در این قطعه :

ترا ای خواجه کز امساك برخوان　　ز نعمتهای الوان هیچ اگر نیست

چو مه بر نطع گردون سفره ات را　　شب از یك گردهٔ نان بیشتر نیست

ولی هرکس شکست آن گردهٔ نان　　اگر چه دانم این حدّ بشر نیست

کند گر دعوی اعجاز شاید　　که این معجز کم از شق القمر نیست

مصراع « اگر چه دانم این حدّ بشر نیست » حشو ملیح است و فوق العاده نمکین .

۱۳ ـ تجاهل العارف

معنی تجاهل العارف جهل بخود بستن است و مراد از این صنعت در علم بدیع اظهار نادانی کردن دانا است بقسمی که سخن را زینتی مخصوص حاصل شود و این صنعت در معانی مختلفه بکار میرود چنانکه گاهی بمعنی تعجب و زمانی بصورت سؤال و وقتی بقصد اثبات مطلب استعمال میشود. مثلا در این شعر:

توئی برابر من یا خیال در نظرم   که من بطالع خود هرگز این گمان نبرم

(سعدی

صنعت تجاهل العارف بمعنی تعجب استعمال شده است و در این شعر:

گلی یاسوسنی یا سرو یا ماهی نمیدانم   ازاین آشفتهٔ بی دل چه میخواهی نمیدانم

صنعت تجاهل العارف بصورت سؤال بکار رفته است و در این جمله:

« من گویم قند شیرین است و تو گوئی تلخ است، نمیدانم کدام درست میگوئیم

صنعت تجاهل العارف بمنظور اثبات مطلب بیان شده یعنی همانطور که در شیرینی قند تردیدی نیست در ثابت بودن گفتار منهم جای تأمل نیست. ابیات ذیل دارای صنعت تجاهل العارف است:

آفتاب است آن پریرخ یا ملایک یا بشر   قامت است آن یا قیامت یا الف یا نیشکر

گلبن است آن یا تن نازک نهادش یا حریر   آهن است آن یا دل نا مهربانش یا حجر

باغ فردوس است، گلبرگش بخوانم یا بهار   جان شیرین است، خورشیدش بگویم یا قمر

۱٤ ـ قلب مطلب

این صنعت عبارت از وارونه کردن کلمات عبارت بمنظور ایجاد مضمون جدید است بنحویکه مطبوع و دل پسند واقع شده و در شنونده یا مخاطب تأثیر بلیغ نموده و بر اهمیت مطلب بیفزاید.

مثال بدریای کوی تو سر ما میتوان برید   نتوان بریدن از سر کوی تو پای

بطوریکه ملاحظه میشود با وارونه کردن کلمات مصراع اول در مصراع دوم مضمون جدیدی بدست آمده که هم بر شیوائی کلام افزوده و هم اثر مخصوصی احراز کرده است.

زائد ندارد .

چنانکه کراراً توضیح داده شده واژه‌های مختوم به لام مثل سایر واژه‌های مختوم حروف دیگر هرگاه بیکدیگر شبیه باشند در صورت اختلاف معنی ممکنست قافیه وند والا فلامانند سال که با امسال که‌معنی‌مستقل دارد قافیه میشود ولی با هر سال افیه نمیشود. مال با مالامال ، دستمال ، پایمال ، گوشمال قافیه میشود ولی مال باپیمال بامال‌قافیه‌نمیشود‌زیرا که واژهای‌اولی‌هر کدام از‌حالت‌ترکیبی خارج شده ومعنی ستقلی را واجد شده‌اند ولی واژه‌های اخیر مکرراتند . همچنین است حال و بیحال بمعنی مدهوش) ودل و پر دل (بمعنی دلیر) پل و سرپل(بمعنی آبادی معروف) ل بابیدگل (آبادی‌معروف کاشان) چال‌و یخچال(جای یخ سازی)قافیه‌میشوند.

حرف «م»

چندین قسم است :

۱ ــ ضمیر متصل « م » که بجای مضاف الیه نشسته باشد مانند : مالم ـاسبم درم ـ برادرم که بمعنی مال من ـ اسب من ـ پدر من و برادرمن میباشد .

۲ ــ ضمیر متصل « م » که در آخر افعال بجای فاعل نشسته و حالت فاعلی ارد(اول شخص) مانند: گفتم ــ شنیدم ــ آمدم ــ رفتم ــ میگویم ــ میشنوم ــ میآیم بروم .

۳ ــ میم که در آخر صفات حالت اسنادی دارد و بجای فعل « هستم » قرارگرفته شد مانند ؛ عالم ــ توانگرم ــ آگاهم که در جمع آنها یائی قبل از میم اضافه‌میشود ـالمیم ـتوانگریم ـ آگاهیم .

٤ ــ حرف‌عدد میم که در آخر اعداد جانشین معدود میشود و در عین حال رتبه معدود را میفهماند مانند: دوم ــ سوم ــ دهم ــ بیستم و مانند آن . واژه‌های لحوق باین چهار قسم میم با یکدیگر قافیه نمیشوند .

۵ ــ حرف رنگ ــ پام (پ . ا . م) که در عصر ما « پ » به «ف » تبدیل شده فام) مانند سیاه پام ــ سرخ پام ــ زرد پام ــ قرمز پام که سیاه فام ــ سرخ فام رد فام بقرمز فام گویند و بمعنی رنگ است .

در میم‌های اصل باز قاعدهٔ کلی را باید رعایت کرد، اگر کلمات مرکب ا
معنی ترکیبی بواسطهٔ کثرت استعمال خارج شده و معنی مستقل پیدا کرده‌اند
اینکه صورتاً مرکب ولی مستقلاً دارای معنی مخصوصی باشند با هم قافیه میشوند و گر
نه، مانند: نام ـ بدنام ـ خوشنام ـ دشنام ـ بهنام ـ بی‌نام ـ گمنام ـ گمنام ـ نیکنام که هر
کدام از مرکبات یا شبیه‌بمرکب دارای معنی مستقل باشند با «نام» که کلمه اصلی است میشو
قافیه کرد و گرنه نمیشود همچنین دم و دمادم، چون دمادم معنی مستقلی بخود گرفته
قافیه میشود و بهمین جهت کام و ناکام با: هم و مرهم، باهم قافیه‌توانند شد.

از جنس میم زائده در هر قصیده بیش از یکی با میمهای اصلی معمولاً قافیه
نمیکنند چنانکه رودکی گفته‌است:

واجب نبود بکس بر افضال و کرم ‏ ‏ ‏ واجب باشد هر آینه شکر کرم
تقصیر نکرد خواجه در ناواجب ‏ ‏ ‏ منٌ در واجب چگونه تقصیر کنم

حرف «ن»

۱ـ حرف صفت ـ آن (ا. ن) که درآخر افعال معنی اتصاف دهد مانند: خندار
افتان ـ خیزان.

۲ـ حرف جمع ـ که درآخر اسماء معنی جمع دهد چون: مردان ـ زنان ـ اسبا
خران ـ درختان ـ گیاهان ـ پسران ـ دختران،

۳ ـ حرف تعدیه ـ که درآخر اوامر صحیحه فایدهٔ تعدیه دهد چون: بخندار
بگریان ـ برخیزان ـ برسان ـ بپران.

٤ـ حرف اضافه ـ که درآخر ضمائر فایدهٔ جمع دهد مانند در؛ اسبم (اسبمان
دراسبت (اسبتان)، دراسبش (اسبشان).

٥ـ حرف زمان ـ که درآخر کلمات مربوط باوقات وازمنه معنی زمانی دهد مانن
سحرگاهان و بامدادان ـ شامگاهان ـ ناگاهان ـ بیگاهان.

هرگاه حرف جمع (آن) مختوم به (ه) بیان حرکت شود معنی لیاقت
مشابهت دهد مانند: مردانه ـ زنانه ـ پسرانه ـ دخترانه ـ شاهانه ـ وزیرانه
بزرگانه ـ کوچکانه.

ایضاً مثل لاحول ولا قوة الا بالله بپنج وجه جایز است فتح هردو مانند لاحول (بفتح لام) ولا قوة (بفتح تاء) و رفع آندو مانند لاحول (برفع لام) ولا قوة (برفع تاء) و فتح اول و نصب ثانی مانند لاحول (بفتح لام) ولا قوة (بنصب تاء) و فتح اول و رفع ثانی مانند لاحول (بفتح لام) ولاقوة (برفع تاء) و رفع اول و فتح ثانی مانند لاحول (برفع لام) ولا قوة (بفتح تاء) الا بالله و در صورت بودن قرینه گاهی اسم لا حذف میشود مانند لاعلیك یعنی لا بأس علیك .

قسم دوازدهم — خبر ماولا که شباهت بلیس دارند مانند ما زید قائماً ولارجل حاضر و اگر خبر بعد از الا واقع شود مانند مازید الا قائم یا خبر مقدم شود مانند ما قائم زید یا آنکه ان (بکسر همزه و سکون نون) بعد ما زیاد شود مانند ما ان زید قائم عمل ما ولا باطل میشود :

مجرورات — مجرورات بر دو قسمند ـ مجرور باضافه و مجرور بحرف .

اضافه بر دو قسم است ـ اضافه معنویه که بمعنی لام یا بمعنی من (بکسر میم) است مانند غلام زید (بجر دال) که در اصل غلام لزید بوده است و خاتم فضته (بضم میم) وفضة (بجر تاء) که در اصل خاتم من فضة بوده .

و اضافهٔ لفظیه و آن یا اضافهٔ اسم فاعل است بسوی معمولش مانند ضارب (بضم باء) زید (بجر دال) یا اضافهٔ صفت مشبهه است بسوی فاعلش مانند حسن (بفتح حاء وسین و ضم نون) الوجه (بکسر هاء) و در اضافهٔ معنویه کلمهٔ حرف تعریف از مضاف می افتد و گفته نمیشود الغلام زید ـ و در اضافهٔ لفظیه اگر مضاف تثنیه یا جمع باشد نون ساقط میشود مانند: ضاربا زید ضاربوا زید ـ در اضافه معنویه هر اسمی اضافه بمعرفه شود او نیز معرفه میشود مانند غلام زید (بجر دال) مگر کلمه (غیر) (مثل وشبه) که اگر بمعرفه هم اضافه شوند معرفه نمیشوند مانند مررت برجل غیرك و مثلك و شبهك .

گاهی مضاف حذف میشود و مضاف الیه بجای آن می نشیند مانند قوله تعالی و اسئل القریه که در اصل و اسئل اهل القریه بوده و اهل حذف شده و قریه جای آنرا گرفته است .

توابع ـ تا کنون آنچه ذکر شد اعرابشان بالاصاله بود و گاهی اعرابشان بتبعیت

است یعنی کلمه متابعت می کند اعراب ما قبلش را وبهمین جهت تابع نامیدهم. تابع هر جومی است که معرب باشد باعراب کلمهٔ پیش از خودش از جهت واحد.

توابع پنج قسم است ـ قسم اول تابع متابعت میکند معنی متبوعش را مانند جائنی رجل عالم یا تابع متعلق متبوعش مانند جائنی رجل عالم ابوه و این قسم را صفت میگویند.

قسم اول تابع متابعت میکند متبوعش را در چهار چیز از ده چیز یعنی اعراب سه گانه (رفع ـ نصب ـ جر) وتعریف و تنکیر و افراد و تثنیه و جمع وتذکیر و تأنیث مانند جائنی رجل عالم و امراة عالمة ورجلان عالمان وامرأتان عالمتان ورجال علماء و نساء و عالمات و زید(رفع دال) العالم و زیدان العالمان و زیدون العالمون و جائتنی امراة عالمة و رایت رجلا عالماً (و همینطور باقیها)

قسم دوم ـ فقط متابعت میکند متبوعش را در پنج تای اولی یعنی اعراب ـ تعریف تنکیر مانند قوله تعالی من هذه القریة الظالم اهلها و فائده صفت یکی تخصیص موصوف است اگر هر دو نکره باشند مانند جائنی رجل عالم و یکی توضیح موصوف است اگر هر دو معرفه باشند مانند جائني زید(برفع دال) الفاضل وگاهی برای ثناء ومدح است مانند بسم الله الرحمن الرّحیم وگاهی برای ذم است مانند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وگاهی برای تأکید است مانند قوله تعالی نفخة واحدة

تبصره ـ نکره موصوف میشود بجملهٔ خبریه مانند مررتُ برجلٍ ابوه قائم یا قام ابوه.

ضمیر نه صفت واقع میشود و نه موصوف.

قسم دوم ـ عطف بحروف و شرطش اینست که بین تابع و متبوع یکی از حروف عطف واسطه باشد مانند قام زید و عمرو و هرگاه اسمی را بضمیر مرفوع متصل عطف کنیم آن اسم تأکید میشود بسبب ضمیر منفصل مانند ضربت(بضم تاء)انا و زید و اگر چیزی میان آن فاصله شده باشد آوردن ضمیر منفصل دیگر لازم نیست مانند ضربت الیوم و زید و هرگاه عطف بشود بر ضمیر مجرور متصل در معطوف حرف جر اعاده میشود مانند مررت بك و بزید.

و — هرگاه در آخر افعال متعدد در آید حذف «م» های بعدی چون بقرینهٔ اولی معلوم است مجاز است مانند:

مصراع: القصه باز گشتم و آمد بخانه زود، یعنی باز گشتم و زود بخانه آمدم، این حذف فقط بضرورت شعری جائز است و در محاورات معمول نیست.

۴ — «ند» ن. د»

الف — در آخر اسامی حالت اسنادی دارند یعنی جای مسند «هستند» را بگیرد مانند مردند، زنند، یعنی مرد هستند، زن هستند.

ب — در آخر صفات مثل بالا مانند توانگرند، «نا دارند و نیز حالت اسنادی ارد و خود بتنهائی جانشین خبر میشود و صفتی که «ند» بآن پیوسته جای مبتداء را بگیرد چنانکه در مصراع اول این بیت که از سعدی است:

شوخی مکن ایدوست که صاحبنظرانند　　بیگانه و خویش ازپس وپیشت نگرانند

خوانندهٔ با هوش از بیت بالا میتواند دریابد که جملهٔ «شوخی مکن ایدوست» ستقل است، بنا براین باید گفت که بوسیلهٔ «که» موصول بجملهٔ «صاحبنظرانند» صل شده و ظاهراً بنظر میآید که «صاحب نظرانند» مبتدا است و خبر آن ذکر خواهد د ولی پس از تأمل معلوم میشود «صاحبنظرانند» جملهٔ مستقل است که خود رای مبتدای جداگانه «صاحب نظران» و خبر جداگانه «ند» بجای «هستند» می اشد، زیرا معنی شعر اینست:

ایدوست شوخی نکن زیرا که صاحبنظران هستند و حضور دارند. در مصراع ۲ بیت بالا کلمهٔ «نگرانند» جانشین جملهٔ خبری «نگران هستند» میباشد و مبتدای واژه‌های «بیگانه و خویش» در صدر مصراع ذکر شده است پس فرق صاحبنظرانند نگرانند در بیت بالا معلوم شد که صاحب نظرانند خود جانشین جمله‌ئی است که ای مبتدا و خبر است ولی نگرانند جانشین جملهٔ خبری است که مبتدای آن در ر مصراع ذکر شده است (۱)

ج — در آخر افعال حالت فاعلی دارد یعنی ضمیر متصل با (سوم شخص جمع) ت مانند [illegible]

---

۱) [illegible]

۵- «ید» «ی. د»: در آخر اسماء و افعال همان احوال را داراست.

۶- «یم» «ی. م»: مانند «ند» و «ید» در آخر اسماء حالت اسنادی و در آخر افعال حالت فاعلی دارد. مانند: مردیم، دانشمندیم، رفتیم.

تبصره - هرگاه ضمائر ششگانهٔ مذکور در بالا را بواژه هائی که آخرش «هاء» غیر ملفوظ باشد ملحق کنند برای اینکه حرکت حرف ما قبل «هاء» نشان داده شود بین «هاء» و ضمائر همزهٔ مفتوح آورند مانند: جامه‌ام جامه‌ات جامه‌اش در اسامی و همچنین: گفته ام، گفته ای، گفته است، گفته ایم، گفته‌اید، گفته‌اند در افعال.

ولی در «هاء» ملفوظ، دیگر اضافهٔ این همزهٔ مفتوح لازم نیست چنانکه گوئیم دهم (بمعنی قریه)، دهت، دهش، دهمان، دهتان، دهشان.

توضیح: هرگاه خواهند ضمیر «م» یا «ت» یا «ش» را جمع کنند اضافه کردن الف مفتوحه لازم نیست فقط حرف جمع «ان» بر آخر ضمائر اضافه میشود مانند: نامه مان، جامه تان، خامه شان، در حرف مختوم به «ه» ومانند اسبم، قلمت، کاغذش در واژه های غیر مختوم به «ه» زیرا چنانکه گفتیم «ه» غیر ملفوظ اساساً حرف نیست بلکه حرکت کشیده‌ئی است که بصورت حرف «ـه» نوشته میشود پس هنگامیکه بواژه های مختوم بهای غیر ملفوظ ضماء متصل جمع می پیوندند در نوشتن همان حرکت کشیده بصورت «ـه» ابقاء خواهد شد و در گفتن نیز همان حرکت کشیده تلفظ میشود پیداست که تلفظ جامه‌مان با جاممان و خامه شان با خامشان فرق فاحشی دارد پس در نوشتن نیز باهم باید متفاوت باشند.

فصل پنجم

حرف اصل و وصل

قاعده: در لغت عربی چون بسیط ترین هیئات، مصدر است آنرا مادهٔ اشتقاق قرار میدهند ولی در فارسی بسیط ترین هیئات، فعل امر است که مبداء اشتقاق صیغ افعال فارسی و کلمات مرکب قرار داده میشود.

امتیاز لغت فارسی بر سایر لغات زندهٔ دنیا اینست که قابلیت ترکیب سیار دارد.

و اما در باقی ابوابی که مابعد حرف مضارع متحرك است (در فعل امر محتاج بهمزه نمیگوئیم) بلکه پس از اسقاط حرف مضارع بهمان حرکت امر را بنا میکنیم و فقط آخر فعل را مانند باقی صیغ امر ، وقف (جزم) می نمائیم تا اعراب ساقط گردد.

بنا براین شش صیغهٔ امر حاضر در طی بیست باب بسه صورت در میآید.

۱ – اول آن همزهٔ وصل میگیرد

۲ – اول آن همزهٔ قطع میگیرد

۳ - اول آن خالی از هرگونه همزه است

اینك مثالهای هر یك

۱ – مثال همزهٔ وصل از ثلاثی مجرد

اضرب اضربا اضربوا – اضربی اضربا اضربن

مثال همزه وصل از ثلاثی مزید فیه:

استخرج استخرجا استخرجوا – استخرجی استخرجا استخرجن

مثال همزه وصل از رباعی مزید فیه:

اعشوشب اعشوشبا اعشوشبوا – اعشوشبی اعشوشبا اعشوشبن

۲ – مثال همزه قطع (که منحصر است بیك باب):

اکرم، اکرما، اکرموا – اکرمی اکرما اکرمن

۳ – مثال بی همزه:

صرّف صرّفا صرّفوا – صرّفی صرّفا صرّفن

۶ – صیغ فعل نهی

(غایب-حاضر-متکلم)

۱ – شش صیغهٔ غایب وغایبه:

لایضرب لایضربا لایضربوا – لاتضرب لاتضربا لایضربن

۲ – شش صیغهٔ حاضر و حاضره:

لاتضرب لاتضربا لاتضربوا – لاتضربی لاتضربا لاتضربن

۳ــ دو صیغهٔ متکلم :

لااضرب لانضرب

۴ــ صیغ فعل استفهام

۱ ــ شش صیغهٔ غایب و غایبه:

هل یضرب هل یضربان هل یضربون ــ هل تضرب هل تضربان هل یضربن

۲ ــ شش صیغهٔ حاضر و حاضره:

هل تضرب هل تضربان هل تضربون ــ هل تضربین هل تضربان هل تضربن

۳ ــ دو صیغهٔ متکلم :

هل اضرب هل نضرب

بیان علائم و صیغ هفت وجه فعل هم بترتیب (اخباری و انشائی) بپایان رسید اینک یک تقسیم هفت وجهی دیگر از افعال شروع میشود :

فعل باعتبار خالص بودن از هر عارضه یا عوارضی که بخود میگیرد بازهم منقسم میشود و اقسام اولیه چهار است :

۱ ــ صحیح ۲ ــ معتل ۳ ــ مهموز ٤ ــ مضاعف .

معتل نیز (که قسم ثانی است) باعتبار مواضع حروف علّه بعدد حروف علّه چهار قسم می‌شود :

۱ ــ مثال ۲ ــ اجوف ۳ ــ ناقص ٤ ــ لفیف .

پس مجموعهٔ اقسام (اولیه و ثانویه) هفت قسم است :

۱ ــ صحیح ۲ ــ مثال ۳ ــ اجوف ٤ ــ ناقص ٥ ــ لفیف ٦ ــ مهموز ۷ ــ مضاعف

اینک بیان وجوه هفتگانه بترتیب :

۱ ــ صحیح :

فعل صحیح آنستکه از حروف صحاح ترکیب شود (حروف صحاح بیست و پنج حرف از بیست و هشت حرف تهجی می‌باشد ؛ درمقابل سه حرف علّه)

۲ ــ معتل :

فعل معتل آنستکه دارای حروف علّه باشد (حروف علّه سه حرف است ۱ ــ واو ۲ ــ الف ۳ ــ «وای») پس اگر دارای یکحرف علّه باشد آنحرف علّه یا فاءالفعل است یا عین الفعل یا لام الفعل

قسمت پنجم از جنگ بین المللی ۱۹۱٤ ببعد

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱٤ یکنفر محصل از اتباع صربستان ولیعهد اطریش و زوجهٔ اورا در شهر سراجو بقتل رسانیدو این عمل منجر بجنگ بین المللی ۱۹۱٤ گردید در این جنگ بیشتر دول اروپا و مستعمرات آنها دولت ژاپن ـ دولت اتازونی وبعضی از دول آمریکای جنوبی شرکت نمودند . جنگ چهار سال و سه ماه طول کشیدو بالاخره فتح نصیب متفقین یعنی فرانسه و همدستان او گردید و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۸ دولت بلغارستان و در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ دولت ترکیه و در ٤ نوامبر ۱۹۱۸ دولت اطریش و در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ دولت آلمان تسلیم شدندو در ۱۸ ژانویهٔ ۱۹۱۹ کنفرانسی برای تعیین شرایط صلح در پاریس منعقد گردید در نتیجهٔ این جنگ دول لهستان چك واسلواکی ـ فنلاند ـ لیتوانی ـ و استونی تأسیس یافته و بعنوان ارادهٔ ملت تغییراتی در نقشهٔ اروپا داده و فاتحین از اراضی مغلوبین هر قدر توانستند کاستند . اعضاء کنفرانس عبارت بودند از دول اتازونی ـ انگلیس ـ فرانسه ـ ایطالیا و ژاپن که در کلیهٔ جلسات کنفرانس حضور داشتند و بیست و چهار دولت فقط در جلساتی که با منافع آنها تماس داشت (بلژیك ـ برزیل ـ دومی نیونهای انگلیس ـ هندوستان ـ چین کوبا ـ یونان ـ گواتمالا ـ هائیتی ـ حجاز ـ هندوراس ـ لیبریا ـ نیکاراگوآ پاناما ـ لهستان ـ پرتقال ـ رومانی ـ صربستان ـ سیام ـ چك و اسلواکی) و دول بولیوی ـ اکواتر که با آلمان وهمدستان او قطع روابط سیاسی نموده بودندو از نمایندگان دول بی طرف و دول جدید التأسیس که بر حسب احضار دول معظم در جلساتی که تعلق بامور آنها داشت می توانستند حضور بهمرسانند .

نتائجی که از کنفرانس صلح حاصل گردید از قرار ذیل است

اول عهدنامهٔ ورسای ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ با دولت آلمان که بزبانهای فرانسه و انگلیسی تحریر گردیده و بهردو زبان سندیت دارد

دوم عهدنامه سن ژرمن دهم سپتامبر ۱۹۱۹ با دولت اطریش

سوم عهدنامهٔ نوئیی ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ با بلغارستان

چهارم عهدنامهٔ تریانن چهارم ژوئن ۱۹۲۰ با مجارستان

پنجم عهدنامهٔ سور ماه اوت ۱۹۲۰ با ترکیه و عهد نامهٔ لوزان ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ قائم مقام این عهدنامه گردید

بموجب مقررات عهدنامهٔ ورسای جامعهٔ ملل تأسیس یافت و الزاس ولرن بفرانسه باز گشت نمود و دول جدیدی که سابقاً اسامی آنها مذکور شده تشکیل گردید حمایت اقلیتها تأمین و محاکمه و مجازات امپراطور وولیعهد و بعضی صاحبمنصبان آلمان مقرر گردید. مالکیت معادن و اراضی سار مجاناً بفرانسه واگذار شد و ادارهٔ آن سرزمین برای مدت پانزده سال تحت نظر جامعهٔ ملل قرار گرفت و در انقضاء این مدت مراجعهٔ بآراء عمومی بعمل آمده و موافق رأی اکثریت سکنه آنجا اراضی مذکور مجدداً بآلمان واگذار شد در قسمتی از سیلزی علیا و پروس شرقی وشلزویك شمالی مراجعهٔ بآراء سکنه مقرر گردید ـ شهر اوپن و شهر مالمیدی باقید مراجعه بآراء سکنه ببلژیك واگذار شد و مستعمرات آلمان بین فاتحین در تحت عنوان قیمومیت از طرف جامعهٔ ملل تقدیم شد و دولت آلمان متعهد گردید که از عهدهٔ خسارات وارده در اثر جنگ بر آید ـ قشون آلمان بصدهزار نفر تقلیل یافت ـ استحکامات سواحل رود رن بفاصلهٔ پنجاه کیلومتر خراب گردید و ساحل یسار رود رن برای مدت پانزده سال تحت اشغال فرانسه قرار گرفت. بیطرفی بلژیك ملغی شد ـ لوکزامبورك از تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان خارج گردید و مقرر شد که دولت اطریش بر خلاف اصل ارادهٔ ملت که ظاهراً اساسی تغییرات ارضی عهدنامه قرار داده شده بود بدون اجازهٔ جامعهٔ ملل نتواند بآلمان منضم گردد.

تصدیق عهدنامهٔ ورسای در دهم ژانویه ۱۹۲۰ بعمل آمد ولی مجلس سنای اتازونی از تصویب آن امتناع ورزید

نتائج عملی اجرای عهدنامهٔ ورسای از قرار ذیل است

۱ ـ تأسیس جامعهٔ ملل که اولین جلسه خود را در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۰ در وزارت امور خارجه فرانسه منعقد نمود

۲ ـ تأسیس کمیسیون ترمیمات برای مبلغی که از بابت خسارات وارده بایستی بپرداز

۳ ـ تسلیم اسامی اشخاصی که موافق مقررات عهدنامهٔ ورسای بایستی برای محاکمه تسلیم متفقین شوند

مسئولیت فعلی اشخاص حقوقی در این قبیل موارد مبتنی بر تقصیر آنها بوده بلکه استوار بر یک مسئولیت قانونی است و گفته‌اند همانطور که شخص حقوقی از اعمال مولد ثروت مدیران خود استفاده مینماید باید مسئول زیانی باشد که ازطرف آنان بافراد وارد می آید.

اشخاصی که در معرض جرم واقع میشوند ممکن است هم شخص طبیعی باشند وهم شخص حقوقی، منافع مادی یا معنوی این اشخاص ممکن است مورد دستبرد واقع شود در اینصورت باید بآنها حق داد که مجرمین را تعقیب نمایند، غیر از انسان برای سایر موجودات حقی قائل نشده اند تا در موقع وقوع جرم نسبت بآنان بتوان بزهکاران را تعقیب نمود و اگر بعضی از قوانین بد رفتاری با حیوانات را جرم تلقی کرده‌اند در صورتی میتوان مرتکب را تعقیب نمود که بد رفتاری در مرئی و منظر عمومی واقع شود.

تقسیم بندی جرائم

جرائم رااز لحاظ شدت وضعف و اخلاقیت و مادیت وموضوعیت و وسعت به تقسیماتی چند تقسیم نموده اند.

تقسیم جرائم از لحاظ شدت وخفت طبق مادهٔ ۷ قانون مجازات عمومی جرائم از حیث شدت و خفت مجازاتها، بچهار نوع تقسیم شده اند:

۱ ـ جنایت ۲ ـ جنحهٔ مهم ۳ ـ جنحهٔ کوچک (تقصیر) ٤ ـ خلاف.

مجازات جنایت طبق مادهٔ ۸ از قرار زیر است:

اول. اعدام ـ دوم ـ حبس ابدبا اعمال شاقه ـ سوم ـ حبس موقت بااعمال شاقه ـ چهارم ـ حبس مجرد پنجم ـ تبعید. ششم. محرومیت از حقوق اجتماعی. مجازات جنحهٔ مهم طبق مادهٔ ۹ از قرار زیر است.

اول. حبس تأدیبی بیش از یکماه ـ دوم. اقامت اجباری در نقطه ـ یا نقاط معینی یا ممنوعیت از اقامت در نقطه یا نقاط معینی سوم. محرومیت از بعضی حقوق اجتماعی ـ چهارم غرامت در صورتیکه مجازات اصلی باشد.

مجازات جنحهٔ کوچک طبق مادهٔ ۱۰ از قرار زیر است:

اول حبس تأدیبی بیش از یك هفته تا یکماه دوم غرامت از پنج تومان و یك قران الی پنجاه تومان .

مجازات خلاف طبق مادهٔ ۱۱ از قرار زیر است :

اول حبس تکدیری از ۲۴ ساعت تا یك هفته دوم غرامت تا پنج تومان.

این تقسیم بندی که تا اندازه‌ئی اقتباس از قانون مجازات فرانسه شده مورد انتقاد واقع گشته است چه :

اولا این تقسیم تعریفی از ذات نوع جرم که مشخص مفهوم حقیقی آن باشد نمیکند با این تعریف طبع قضائی جنایت و جنحه و خلاف از یکدیگر متمایز نگشته و فقط فهمیده میشود که مجازات جنایت شدیدتر از جنحه و مجازات جنحه ، شدیدتر از خلاف است .

ثانیاً چون طبع قضائی خلاف با طبع قضائی جنایت و جنحه متفاوت است طبق اصول تقسیم بندی نباید در ردیف آنها قرار گیرد از این جهت معتقدند که تقسیم دوگانهٔ جرائم که روی عوامل اخلاقی یعنی قصد و نیت سوء استوار گشته و بعضی ملل جدید آنرا اختیار نموده‌اند (مثل ایطالیا) بهتر است زیرا در این تقسیم جرائم را دو قسمت نموده‌اند اول جنحه که اعم از جنحه و جنایت بوده و قصد و نیت سوء یکی از عوامل متشکلهٔ بزه تلقی می‌شود ، دوم خلاف که نیت سوء در آن شرط نیست و از نظر انضباطی ، جرم تلقی شده است .

طرفداران دسته اول در قبال انتقادات معروضه جواب داده‌اند که اولا تقسیم بندی جرائم از لحاظ شدت و ضعف مجازات آنها از جهت آن است که مقنن خواسته نظر خود را نسبت به شدت و خفت جرائم یعنی درجه و اندازه‌ئی که به انتظامات عمومی خلل وارد می آید معین نماید بنابراین جرائمی که در نظر مقنن در درجه اول اهمیت بوده و مصالح جامعه را بیشتر جریحه دار می کند جنایت است و در درجه دوم جنحه و درجه سوم خلاف .

از طرف ادعای طرفداران تقسیم دوگانه که مدعی هستند با این تقسیم طبع قضائی و مفهوم واقعی جرائم معین می شود کاملا مقرون با واقع نیست زیرا بعضی وقت لفظ خلاف اطلاق بجرمی شده که واجد خاک طبع قضائی جنحه بوده

زیرا بموجب اینسواد رئیس ادارهٔ دادرسی ارتش در صورت مشاهده سوء جریان در اقدامات دادستان ارتش یا بازپرس ها و یا دادگاه‌ها باید بوزارت جنگ گزارش دهد و وزارت جنگ هم هیئت نظارتی مرکب از پنج یا هشت نفر افسر انتخاب نماید هیئت مزبور پس از رسیدگی بپرونده در صورتیکه مقتضی بداند پرونده را از بازپرسی یا دادگاهی که در آن مطرح است گرفته بدادگاه دیگری ارجاع نماید و یا خودش کارمندانی برای تشکیل دادگاه دیگری پیشنهاد نماید که به پروندهٔ مزبور رسیدگی نماید .

بدیهی است این قسم نظارت‌ها نیز چندان تأثیری در بهبود جریان دادرسیها ندارد زیرا :

اولا ــ غالباً سوء جریان‌ها و اعمال نظریات خصوصی را در حین جریان دادرسی نمیتوان فهمید و فقط بعد از صدور حکم می‌توان تا اندازه‌ئی به سوء جریانات پی برد و آنهم بعلت نبودن دادگاه انتظامی و مجازاتی برای مرتکب بر فرض که سوء جریانی کشف شود نتیجه از کشف آن حاصل نخواهد شد و هیئت نظارت هم پس از ختم رسیدگی اقدامی نمیتواند بنماید .

ثانیاً ــ برای رسیدگی به سوء جریان‌های احتمالی بعضی از پرونده‌های مهمه در حین رسیدگی هر چند ندرتاً به انتخاب و تعیین هیئت نظارت متوسل شده ولی چون کارمندان هیئت نظارت انتخاب‌شده مرکب از اشخاص ثابت و معین نبوده و مسئولیتی هم نداشته‌اند غالباً یا از قبول کارمندی شانه خالی می‌نمایند و یا رسیدگی و دقتی در امر مرجوعه ننموده و اقدام مؤثری بعمل نمی‌آورند .

ثالثاً ــ بر فرض که هیئت نظارت به سوء جریان پی ببرد تازه تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که پرونده را از بازپرسی و یا دادگاهی که در آن مطرح است گرفته بمقام قضائی دیگری رجوع نماید و این عمل تنبیه و مجازات محسوب نشده و جلوگیری از سوء جریانات و اعمال نظرهای متخلفین نخواهد نمود زیرا وقتی مسئولیت و مجازاتی در بین نباشد قاضی نادرست بی‌باکانه منظور خود را انجام می‌دهد اگر عمل او کشف نگردید به مقصود خود رسیده است و اگر هم کشف و جلوگیری شد ضرری متوجه او نشده است .

نواقص قانون قبلی دادرسی ارتش و معایب دستگاههای قضائی نظامی را در بالا شرح دادیم اکنون اقداماتی که برای اصلاح و رفع نواقص بعمل آمده و یا بایستی بعمل آید توضیح میدهیم :

الف ـ ایجاد شعبهٔ دادرسی در آمادگاه اداری هر لشکر یا واحد مستقل و انتزاع شعب دادرسی از سازمان لشکرها :

چون کلیهٔ مأمورین قضائی هر واحد نظامی از لحاظ کارگزینی و ترفیع و سایر جهات دیگر جزو سازمان همان واحد محسوب شده و ادارهٔ دادرسی ارتش اختیاراتی برای باز خواست از آنها یا عزل آنها در صورت مشاهده سستی و تکاهل در انجام وظائف محوله نداشت بدین جهت امور دادرسی واحدها عملا از کنترل و نظارت ادارهٔ دادرسی خارج بود و مأمورین قضائی واحدهای مزبور فقط در صدد ترضیهٔ خاطر فرماندهان مستقیم خود بوده و اهمیتی به انجام خدمت و جلب رضایت رئیس ادارهٔ داد رسی ارتش در امور داد رسی نمیدادند . برای جلوگیری از این وضعیت در نظر گرفته شد برای هر لشکر یا واحد مستقل که دارای داد گاه نظامی است یکنفر افسر ارشد بعنوان ریاست دادرسی واحد مزبور از طرف ادارهٔ دادرسی ارتش مأمور شود و افسر مزبور جزو سازمان قضائی ادارهٔ مزبور و از نظر ترفیع و عزل و نصب و تبدیل مأموریت تابع ادارهٔ دادرسی ارتش باشد و بدین ترتیب شعب دادرسی آمادگاه هر لشکر مانند سایر شعب آمادگاه‌ها تا اندازه‌ئی استقلال پیدا نموده و تابع ادارهٔ مرکزی باشند .

برای اینکه رئیس شعبهٔ دادرسی آمادگاه هر واحد نظامی اختیارات کافی داشته و بتواند قانوناً امور دادرسی واحد مربوطه را اداره نماید در تفویض اختیارات باو از مواد ۱۴ و ۱۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش استفاده شد بدین ترتیب که چون بموجب مواد مزبور دادستان‌های نظامی بنام دادستان ارتش انجام وظیفه مینمایند و از بین دادستانهای نظامی هر کس از حیث درجه و سابقهٔ خدمت بالاتر باشد مقدم بر سایرین است بدینجهت مقرر گردید که بروٴسای دادرسی آمادگاه‌ها که از میان گرامیان میتوانند سمت دادستانی دادگاه تجدید نظر واحد مربوط اعطاء گردد

چنانکه مادهٔ ۱۹ قانون اصول تشکیلات مقرر داشته که رسیدگی بامور خلافی جنحه های کوچك با محاکم صلح است و اینموضوع در مواد ۱۸۵ و ۲۰۸ و ۲۷ اصول محاکمات جزائی نیز تأیید و تکرار شده‌است و بموجب مادهٔ ۲۰۸ کرر قانون مزبور وظیفهٔ مدعی العموم را نزد محاکم مزبور کمیسر پلیس و چنانچه رمقر محکمه صلح نظمیه نباشد نایب الحکومه محل یا مدیر دفتر صلحیه بتعیین زارت دادگستری انجام خواهد داد . از مادهٔ ۲۸۰ قانون اصول محاکمات جزائی ه میگوید : کمیسر پلیس یا کدخدا نیز میتواند ازاحکام مزبوره (مقصود احکام محاکم ملحیه در امور جزائی است) شکایت نماید وشکایت نامهٔ خودرا باید نزد مدعی العموم حکمه ابتدائی بفرستد ، معلوم میشود که کدخدا هم در تعقیب امور جزائی بایستی داخله داشته باشدتااینکه بتواند ازاحکام محاکم صلحیه‌شکایت نماید ولی مادهٔ‌قانونیکه چنین اجازه‌ای بکدخدا داده باشد بنظر نمیرسد .

از مطالعهٔ در مواد فوق الذکر و شرحیکه بیان گردید معلوم میشود وظیفه دارات مدعیان‌عمومی‌را که بموجب مادهٔ ۱۹ قانون اصول تشکیلات مأمور بتفتیش جرائم اعم از خلاف و جنحه و جنایت میباشند ، نسبت بامور خلافی کمیسر های‌پلیس انوناً انجام میدهند و انها باید امور خلافی‌را تعقیب و مقصر را نزد محکمهٔ صلحیه رده تقاضای صدور حکم مجازات اورا بنمایند .

تشکیلات دادسرا بموجب قانون دادرسی و کیفر ارتش بطوریکه در مبحث ول از فصل اول بیان شد تعقیب جنبهٔ عمومی جرائم که از وظائف دولت است بعهدهٔ ادارات‌مدعیان عمومی واگذارشده‌است قانون دادرسی و کیفر ارتش این وظیفه منی تعقیب جرائمی را که نظامیان مرتکب گشته‌اند بعهدهٔ دادستان ارتش قرار داده که ما بطور مختصر آنرابیان خواهیم نمود ولی قبل از مطالعهٔ اینموضوع لازمست‌بطور ختصار تعریف محاکم عمومی و محاکم‌اختصاصی رابنمائیم تا معلوم شودداد‌گاههای ظامی جزء کدام یك از محاکم مزبور میباشند .

مطابق مادهٔ ۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه محاکم بر دو نوع است : عمومی و اختصاصی و مانشنوم همان قانون محاکم‌عمومی‌را چنین تعریف کرده‌است : محاکم

عمومی آنستکه حق رسیدگی بتمام دعاوی دارد غیر از آنچه قانون صریحاً استثناء کرده است » و مادهٔ چهارم این قانون در تعریف محاکم اختصاصی چنین گفته است « محاکم اختصاصی آنستکه بهیچ امری حق رسیدگی ندارد غیر از آنچه قانون صریحاً اجازه داده است . » بنابراین از تعریفی که در دو مادهٔ فوق نسبت بمحاکم عمومی و محاکم اختصاصی شده است معلوم میشود که دادگاههای نظامی جزء محاکم اختصاصی است زیرا دادگاههای مزبور بهیچ امری حق رسیدگی ندارند مگر آنچه را که قانون اجازه داده است و آن عبارت از رسیدگی بجرائم منتسب نظامیان میباشد چنانکه مادهٔ اول از قانون دادرسی وکیفر ارتش که ذیلا نقل میشود صریح در اینمعنی بوده و محاکم نظامیرا محاکم اختصاصی خوانده است : « مادهٔ ۱ رسیدگی بزه‌های منتسب بنظامیان درداد گاههای اختصاصی نظامی بعمل میآید » .

و دادستان ارتش نزد اینمحاکم اختصاصی مأمور انجام وظیفه است برخلاف مدعیان عمومی که وظیفه دار هستند مجرمین را نزد محاکم عمومی تعقیب نموده و درخواست مجازات آنها را بنمایند .

دادستانی ارتش تشکیلات مخصوصی دارد که کاملا شبیه بتشکیلات دادسراها نزد محاکم عمومی نیست .

بموجب مادهٔ سوم و چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش دادستان ارتش در ادارهٔ دادرسی ارتش که در پایتخت تشکیل میشود انجام وظیفه مینماید و از لحاظ وظایف قضائی نمایندهٔ بزرگ ارتشتاران است مطابق مادهٔ پنجم همان قانون دادستانی ارتش تشکیل میشود از یکنفر دادستان ارتش و یکنفر معاون و بر حسب مقتضیات و احتیاجات چند نفر دادستان و بازپرس .

بموجب مادهٔ دهم . دادستان ارتش نسبت بامور یکه بدادستانهای دیوان حرب و یا بازپرسها و یا بسایر ضابطین نظامی رجوع مینماید حق نظارت دارد و در صورتیکه تعلیماتی برای تکمیل تحقیقات باشخاص نامبرده بدهد مکلف باجرای آن هستند و طبق مادهٔ ۱۲ دادستانهای نظامی در انجام وظایف محوله بنام دادستان ارتش اظهار عقیده مینمایند و بموجب مادهٔ ۱۴ در صورت غیبت دادستان ارتش و معاون او وظایف دادستانیرا موقتاً یکی از دادستانهای نظامیکه از حیث درجه بالاتر است انجام خواهد داد

اتفاق کلمه

نویسندهٔ تاریخ روضة‌الصفا گوید که در زمان حکومت «طاهر ذوالیمنین» واعظی در «مالان» هرات، روزی در اثنای صحبت مردم را مخاطب ساخته گفت که در این شهر مسلمانی نمانده و بعتاب گفت: دیگر کسی را در دین نیست چه در جوار فلان مسجد، آتشکده گبران است و هیچ مسلمانی نیست که حریم مسجد را از لوث معبد کفار پاک کند.

سخن واعظ، در مستمعین مؤثر افتاد، شب هنگام جمعی کثیر، در موقعی که گبران بخواب رفته بودند بآتشکده تاخته با خاک یکسانش کردند. چون روز شد، گبران بر اینمعنی واقف شده راه دارالاماره که آنزمان نیشابور بود، برای عرض شکایت، پیش گرفتند و داوری از عبدالله بن طاهر خواستند چون این جماعت مردمی مرتب بودند و در ادای جزیه هیچگاه غفلت نمیکردند، عبدالله درصدد رسیدگی و منع مسلمان برآمد چهار هزار ریش سفید از شهر و بلوکات جمع شده شهادت دادند که هرگز در این موضع آتشکده نبوده و ما فقط در اینجا مسجد را دیده‌ایم !!

«گر مسلمانی ازاینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی!»

مهارت در تیرو کمان

از زمان شاه عباس که میدان شاه اصفهان ساخته شد، در وسط آن دکلی نصب کرده بودند. وقتیکه شاه میخواست تیراندازان را تشویق کند امر می کرد یک جام طلا روی دکل قرار میدادند، سواران در حال تاخت و قیقاج از زیر دکل رد شده تیر و کمان به سمت جام رها می کردند، هرکس تیرش بنشانه میخورد و جام را سرنگون می کرد، آن جام طلا باو تعلق می گرفت. «تاورنیه» سیاح فرانسوی در کتاب خود میگوید: «من خود دیدم که شاه صفی در پنج تاخت، سه جام را فرود آورد.»

چینی سازی در ایران

«تاورنیه» در سفرنامهٔ خود آنجا که از صنایع ایران صحبت می کند می گوید یکی از صنایع عالی ایران چینی سازیست. خاک چینی ایران «از کرمان و اطراف آنست و از آن انواع ظروف خوب میسازند و بر چینی [illegible] فرانسه برتری دارد

بجهت اینکه وقتی می‌شکنند مغزش سفید است و باطنش با ظاهرش فرقی ندارد و مثل چینی فرانسه زود داغ نمیشود و سایر داغ اگر در ظروف چینی ایرانی ریخته شود ظرفش داغ نمیشود. «تاورنیه» اغلب از صنایع ایران را برتر از صنایع فرانسه میشمرد.

فتح قسطنطنیه

مورخ معروف فرانسوی اشلومبرگر می‌نویسد فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در تاریخ ۱۴۵۳ میلادی اتفاق افتاد و این یکی از بزرگترین وقایع تاریخ عالم است زیرا که در مقدرات اروپا نفوذ فوق‌العاده داشته و خط سیر تاریخ را تغییر داده و تاریخ قرون وسطی را خاتمه داده آغاز عهد جدید را اعلان داشته است.

شهر کجور

شهر کجور مازندران که امروز خرابه‌ای از آن بیش باقی نمانده از بنا های ملك جلال‌الدوله پادشاه رستمداراست که آنرا در تاریخ ۷۴۶ هجری بنا نمود واقعهٔ قتل ملك را چنین نوشته‌اند: که شخصی قزوینی ندیم ملك بودو بسخنان شیرین زنك کدورت از دل او میزدود شبی در خدمت ملك کلمات مضحك میگفت و اهل مجلس میخندیدند ناگاه یکی از آنمیان برخاسته بقزوینی کلمات رکیك گفت قزوینی قصد او کارد کشید مجلس درهم ریخت و چراغ خاموش شد ملك برخاست که بیرون رود ناگاه سرکارد بدهن او خورد یکی از ملازمانش فریاد کرد که ملك را زدند در اینحال ملك خودرا بیرون انداخت محافظی که بیرون ایستاده بود بگمان اینکه قاتل است خنجری بریهلوی وی زد و ملك جلال‌الدوله از این زخم (در تاریخ ۷۶۱ هجری) دردم جان بداد.

سرانجام رشوه خواری

تاورانیه تاجر و سیاح فرانسوی که در زمان شاه عباس ثانی در اصفهان بوده در سفرنامه خود مینویسد که میرزا تقی اعتماد الدوله وزیر مقتدر شاه عباس دوم که به نظر کل معروف بود مردی رشوه خوار بود و کسی جرئت اظهار آنرا نداشت دو نفر از خواجه سرایان بنام آقا فرخ و آقا کافور که از او طلب [illegible]

چین

شاید نزد هیچیك از ملل قدیمه اعتقـاد بزندگانی پس از مرگ باندازهٔ مردمان چین شدید نبوده پرستش ارواح در مملکت چین از قدیم ترین تاریخ معمول بوده بخصوص هرخانواده ارواح گذشتگان خود را بسی گرامی و محترم می داشتند کنفوسیوس قدیمترین پیشوا ودانشمند چینی با نظر احترام باین عقیده باستانی نگریسته چنانچه یکی از روزها درمیان جمعی از پیروان که اطراف او را گرفته بودند اندرز های حکیمانه را که درزیر مجسمهٔ طلای معبد فروغ درتاریخ ۵۰۰ سال قبل نوشته شده بود مورد تحسین قرار داد خلاصهٔ پندها از اینقرار بود :

« هنگام گفتار و کردار نباید گمان برد که بکلی تنهاهستید و کسی شاهد اعمال و سخنـان شما نیست ارواح گواه و ناظر رفتار زندگان هستند » چینی ها معتقد بودند که سکنهٔ بیشمار آسمانها نه تنها از فرشتگان تشکیل شده بلکه بیشتر از آنها ارواح مردمانی است که روزی در روی همین زمین زندگانی می کردند پرستش روح نیاکان بخصوص درهر خانواده مقام ومنزلت بسزائی داشت بطوریکه درتمام موارد مهم ودشوار زندگی از آنها طلب مشورت وراهنمائی می کردند پس معلوم شد که حقیقت روح را چینی ها بهتر از همه درك کرده بودند اسنادیکه از گفته های فیلسوف بزرگ یعنی کنفوسیوس در دست است نشان میدهد آنمرد دانشمند روح را مجرد ندانسته و برای آن پوششی نیمه مادی و لطیف قائل بوده و در یکی از نوشته ها می گوید « نیرو و قدرت ارواح بی اندازه وسیع وبسیط است ماسعی میکنیم آنهارا ببینیم ولی دیده نمیشوند کوشش میکنیم که صدای آنهارا بشنویم ولی قادر بشنیدن نیستیم موادی که بعداً ارواح را ساخته ازجنس همین موادی است که بدن زندگان را تشکیل داده ولی بدرجات لطیفتر ورقیقتر. ارواح نمیتوانند از ماجدا باشند، بالای سر، سمت راست، طرف چپ بالاخره از تمام جوانب مارا فرا گرفته اند این ارواح با وجود آنکه لطیف ونامرئی هستند میتوانند مانند یك بشر زنده که دارای جسد مادی است خودرا ظاهر نمایند آنها هیچوقت باشکال مختلف یا بصورت دیگر نمی خواهند و نمی توانند تظاهر نمایند »

پس از رسوخ مذهب بودا در سرزمین چین عقاید قدیمه رو بتکامل گذاشت و ارتباط با عالم ارواح از آن تـاریخ در میانه برهمنان معابد رواج یـافت

در اینجا بطور مثال یکی از تظاهرات ارواح و ارتباط آنها را با دنیای مادی بیان می کنیم دانشمندی موسوم به ستانسلاز ژولین تاریخ هواتسانگ را که در ۶۵۰ سال قبل از تاریخ ترجمه بزبان چینی نوشته شده ترجمه نموده در آن کتاب برخی مربوط به تظاهر روح بودا که بوسیلهٔ دعا و توسل یکی از مقدسین آن زمان صورت گرفته درج شده است و میگوید پس از آنکه هواتسانك بمغاره که کاهن و زاهد بزرگ در آن زندگانی میکرد وارد شد خودرا در یك محیط ایمانی و عقیدهٔ خالص یافت که بی اختیار با قلبی مملو از راستی بگناهان خود یکایك اقرار نموده و بدون ریا از روی زهد و پارسائی پس از هر دعائی بسجده رفته با خلوص نیت توسل میجست

پس از یکصد مرتبه دعا و سجده در روی دیوار شرقی مغاره روشنائی مشاهده نمود واز شدت شوق و شعف دیوانه‌وار از نو شروع بتوسل و دعا نمود و مشاهده کرد که دایره بسیار بزرگی از نور پی درپی تشکیل شده و چون برقی که در تیره‌شب ازابری بجهد فوراً معدوم میشود بالاخره در حالتی سرشار از شوق و جذبهٔ عشق سوگند یاد نمود که قبل از دیدن سایه مجلل و با شکوه بودا ازجای خود حرکت نخواهم کرد وازنو مراسم ستایش و درخواست خودرا تجدید نمود تا آنکه پس از دویست مرتبه توسل و سجده تا کهان سراسر غار از نور فوق‌العاده روشن شده و هیکل ملکوتی بودا با فروغ سفید رنگ خیره کننده در برابر او درخشیدن گرفت هواتسانك در حالتی که مفتون و مجذوب اینمنظره شده بود تا مدتی در حالت جذبه شاهد و ناظر آن تجلی آسمانی بی‌نظیر بوده به بزرگواری آن آفرین گفته در مقابلش بسجده رفته و ستایش می نمود دسته‌های گل بپایش ریخت و بوی خوش پراکند پس از محو شدن آن نور ملکوتی برهمنی که او را تا مغاره هدایت کرده با نهایت تعجب و خوشوقتی ازین ظهور خارق‌العاده گفت استاد من هرگاه این خلوص نیت و عقیدهٔ پاك و نیروی ارادهٔ قوی در تو وجود نداشت ممکن نبود بدیدن چنین آیت ربانی موفق شوی

این تظاهر بودا تجلی مسیح را بخاطر میآورد زیرا ارواح بسیار عالی صاحب جسم روحی بسیار درخشانی هستند که فروغ آنرا بهیچ چیز نمیتوان تشبیه نمود بدن روحی آنان بی نهایت درخشان و ارتعاشات سیالهٔ آنها بمراتب از ارتعاشات الکتریسیته سریعتر و درخشانتر است

و امضاء حامله بودن را نخواهد داد مگر آنکه مدت سه ماه سپری شود در این موقع بوسیلهٔ اشعهٔ (رینون ایکس و پرتونگاری) می توان تشخیص حامله بودن را داد و اکنون متوجه میشویم علت اینکه در قرآن دستور داده شده که بانوان مطلقه بایستی مدت سه ماه (از ازدواج قانونی) خود داری کنند چیست؟ واین معنی بعد از گذشتن ۱۴ قرن از نزول قرآن مفهوم بشر گردیده است.

(صدق الله علی العظیم)

معجزات علمی قران

یسئلونك عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما

ترجمه: و سئوال میکنند ازشراب و قمار بگو در آنها گناه بزرك است ومنافعی نیز داردامّا گناه آنها بیشتر است از منفعت آنها

تفسیر پزشکی شراب عبارت است از مایع الکلی که بنا بر کیفیت جنس میزان الکل آن متغیراست و این ماده به نسبت جزئی در بدن انسان برای هضم مواد قندی یافت میشود و از نظر طبی دارای فوائدی است از جمله در خارج به عنوان ضدعفونی و کشتن میکروبها بکار میرود.

(گرچه امروزه ثابت شده که الکل فقط مانع از نشومیکرب میشود یعنی کشندهٔ میکرب نیست) و در ساختن اقسام تنطور ها بکار میرودو خوردن آن ازنظر علم طب ایجاد حرارت موقتی مینماید که سابقاً فیزیولژیست ها بهمین مناسبت الکل را جزء دستهٔ غذائی محسوب داشته بودند ولی بمرورثابت شد که بهیچ وجه من الوجوه خاصیت غذائی نداشته و فقط عمل احتراق موقتی دارد چیزیکه مسلم است آنکه فائده وجود الکل در بدن منحصر بهمین خاصیت است و اگر بخوردن نوشابه های الکلی ادامه دهند باعث التهاب مزمن اعصاب و ایجاد تصلب شرائین و تحجر کبد و تورم کلیه وعظم قلب ور خوت مغز و باعث جنون و دیوانگی خواهد گردید حتی حماقت و سفاهت و کودنی را هم چنین بعلت به اطفال بیچاره نسلا به نسل بوراثت به یادگار میدهد و ممکن

است بگوئید چرا از خوردن مقدار کمی ممنوع باشیم

جواب اینست که الکل حتی مقدار مختصرش هم از نیروی اراده و قدرت نفس و فعالیت جسم و طراوت روح میکاهد و انفعالات نفسانی بوسیلهٔ آن فزونی میگیرد خطر همین است زیرا شخصیت انسانرا عوض میکند و ارادهٔ آدمی را از صورت حال طبیعی خارج میکند.

درحال عادی با اینکه اشخاص میدانند افراط در شرب الکل تا اندازه ئی مضر است بازهم بخوردن آن رغبت دارند بدیهی است هر گاه مقدار کم هم مصرف کردند و تحت تأثیر نشئهٔ موقتی آن قرار گرفتند قادر بر جلوگیری خود نیستند و افراط خواهند کرد. (بر فرض که بمیزان کم هم مصرف شود گفتیم که تولید مسمومیت مزمن خواهد کرد) ضعف ارادهٔ انسان را در مقابل شراب مطیع میکند چنانچه یکی از بزرگترین نویسندگان مغرب زمین اثرات الکل را در هنگام باده گساری بدین طریق توصیف نموده است جز موقعیکه شراب مینوشم در خودم احساس شعور و مدرکی نمیکنم این شخص در حقیقت با این گفتار شخصیت خودرا از دست داده است بسختی مبتلا به استعمال الکل بوده که بجز در موقع خوردن شراب خودرا خوشبخت نمی دانسته بطوریکه گفتیم الکل حتی میزان بسیار نا چیزش از نیروی عقل کاسته و تولید بیماریهای عصبی کلیوی ــ معدی ــ معوی ــ قلبی و غیره خواهد نمود اینست معنی فرمودهٔ خدای تعالی اینکه فرمود گناه آن بیش از نفع آنهاست اما در موضوع قمار و تأثیر بد آن از جهات اخلاقی و اقتصادی در جامعه چون مورد بحث طبی نیست فعلاً از بیان آن صرفنظر میکنیم . (دکتر فقیهی شیرازی) (پرچم اسلام)

آگهی

در حیدر آباد دکن آقای سر نظامت جنگ (بهادر) ششصد آیه از کلام الله مجید را بنام « راه راست » به سه زبان (۱ ــ فارسی ۲ ــ انگلیسی ۳ ــ اردو) ترجمه نموده و آقای حاج فتح الله (مفتون) یزدی در صدد طبع آن بر آمده و اهل ایمان را یاری می طلبند : بهای این کتاب (قبل از انتشار) بی جلد پنج روپیه با جلد هفت روپیه (و بعد از انتشار : ده روپیه مالیه خواهد بود)

از اشارات مطالب مذکور اینمطلب هم که اصل جدا گانه نیست مستفاد شد که
ن ماده و قوه (که دو جنبهٔ ظاهری و باطنی یکدیگرند) هم آهنگی کامل برقرار است
بمعنی که حالات مغناطیس با اوضاع سازمانهای جسم نسبت مستقیم دارد؛ چنانکه
ناطیس جسم جامد: راکد، و مغناطیس جسم جاری: سیال و مغناطیس مادهٔ بخار: طیار
ت. و این اصل کلی (هم آهنگی ماده و قوه) برای شناختن هریك از قطبین
بت و منفی جهان یا انسان - (بلکه مطلق حیوان) بهترین میزان است.

اینك بیان هر یك از قطبین جهان و انسان

۱- قطبین جهان در وجود جهان: آسمان (چون از مواد بخار و دخان تشکیل شده) قطب مثبت و زمین: (چون از اجسام جامده متشکل
ت) قطب منفی می باشد.

پس در این فضای بینهایت: همواره آسمانها (هواهای محیط بکرات): قطبهای
بت مغناطیس عام، و کرات (خاصه سیارات ارضی): قطبهای منفی این نیروی عظیم
تشکیل میدهند!

لیکن فراموش نشود که دریاها نیز (که از جسم سیال تشکیل شده) مقام برزخیت
ن قطبین مثبت و منفی (آسمان و زمین) را واجد هستند. چنانکه از وجود
مین دریا و جزر و مد و تشعشع آنها است که ابر تشکیل و هوای مجاور زمین: مرطوب
و یونیزه) و برای هدایت الکتریکی بین آسمان و زمین مستعد میشود، تا هنگام
هور تندر و درخش (رعد و برق): مجرای نزول صاعقه (و اتصال الکتریستهٔ آسمان
ربای زمین) گردد.

۲- قطبین انسان و اما در نوع انسان (بلکه جنس حیوان) چون عموماً نر قوی و ماده: ضعیف است پس بطور کلی نر: قطب مثبت و
اده: قطب منفی میباشد (چنانکه بحکم هم آهنگی ماده و قوه و قاعدهٔ «الظاهر عنوان
باطن» در سازمان ظاهری نر و ماده نیز آثار مثبت و منفی هویدا است).

این بود خلاصهٔ تعریف قطبین مثبت و منفی هریك از جهان و انسان از
ر کلی و عمومی و اما از نظر جزئی و شخصی

۱ ـ در وجود همین زمین (که مسکن ابدان ما میباشد) در
قطب منفی آسمان بشمار میرود ـ قطب شمال: چون بمرکز ثقل نزدیك
و قطب جنوب: منفی میباشد.

۲ ـ در وجود هر فرد حیوان نیز (چه نر، چه ماده)، قسمت
(چون عنصر لطیف است) مثبت و قسمت اسفل چند (چون جسم
منفی میباشد، چنانکه قسمت متوسط نیز (مانند قسمت متوسط جهان):
بین مثبت و منفی است.

اکنون که معلوم شد بین جهان و انسان (چه از نظر کلی و
جزئی)، مشابهت کامل موجود است، بیمناسبت نیست که نظریهٔ دانشمند
نیز که «انسان عالم صغیر و جهان، آدم کبیر است» بطور خلاصه بیان

افلاطون، فیلسوف باستانی یونان در بیست و چهار قرن پیش میگ
نخبهٔ امکان و او خود، جهان صغیر است، عقلی است که در روحی
زندان تن شده است».

تن آدمی نیز ـ سه مرتبه دارد: «۱ ـ سر: مقر ادراکات، ۲ ـ س
مرکز احساسات و عواطف (اراده و همت)، ۳ ـ شکم: جای شهوت می

پس اگر بگوئیم همین فیلسوف بزرگ یونانی ـ قوانین الکتری
آن زمان بخوبی دریافته (در صورتیکه شاگرد نامی او (ارسطو) در
از نیروی برق استفاده مینموده)، یقیناً گزاف نگفته‌ایم، زیرا علم کیم
در عصر اتم حقیقت آن مجهول مانده: دردست این دانشمندان (ودانشم
سال پیش از آن) بازیچه‌ئی بیش نبوده! (در باب کیمیا وبمب اتمی‌بیا

باری سخن از قطبین مثبت ومنفی جهان و انسان و فرمانروائی نا
دفع بمیان بود. پس باز گردیم بدنباله سخن: اینك با یك آزمایش سهل و
اثر نیروی جذب ودفع را مشاهده می کنیم:

چند عدد قطب نما را بیکدیگر نزدیك میسازیم، در این هنگام می بینیم: د
قطب نماها بحرکت در آمده، نوکهای مثبت شمالی، یکدیگر را دفع، همچنان نوکها
یکدیگر را منع و بعکس نوکهای شمالی و جنوبی (مثبت و منفی) همدیگر را

نیز باید دانست که مدار ماه بدور زمین در سطح و مدار منطقة البروج بیست و پنج درجه تمایل دارد وباین علت گاهی ماه در شمال و گاهی در جنوب سطح منطقة البروج واقع می‌شود .

مدار ماه بیضی است ـ همانطور که مدار گردش زمین بدور خورشید بیضی است همانطورهم مدار گردش ماه بدور زمین بیضی است وباین علت فاصلهٔ ماه بزمین همیشه یکسان نیست ، منتها دوری ماهاز زمین ۲۵۲۷۱۰ میل و منتها نزدیکی آن ۲۲۵٤٦۳ میل است . در یك كتاب ابتدائی و کوچك یا یك مقاله مختصر مانند مقاله حاضر ممکن نیست کاملا طریقه یافتن فاصلهٔ ماه را شرح داد ولی شرح مختصری هم خالی از فایده نخواهد بود .

خوانندگان میدانند وشاید شنیده باشند که مساحان یا مهندسان می‌توانند فاصلهٔ چیزی یا محلی را بدون اندازه گرفتن مستقیم معین نمایند . فقط کاری که مهندس یا مساح می‌کند این است که یك خط قاعده که چند صدقدم طول آن باشد اندازه میگیرد و طول یا اندازهٔ صحیح آنرا معین می‌کند ، آنگاه یك تئودولیت (۱) درهر یك از دو انتهای این خط استوار می‌کند وزاویهٔ هریك از این دو سرخط وشیئی بامحل مقصود را معلوم می‌کند . چون دو زاویه و طول یك خط شكل مثلث معلوم شود طول دوسمت دیگر آن بدست میآید و معلوم میگردد و نتایج بسیار دقیق و صحیح میتوان با اینعمل بدست آورد .

در حقیقت بیشتر نقشه های ممالك و امكنه بهمین طریق برداشته شده است عین همین روش برای یافتن فاصله ماه اززمین بکار می‌رود .

اما برای اینکار خط قاعده چند صد قدم یا چندصد متر فایده ندارد زیرا ماه فاصله اش زیاد است پس برای اینمقصود یك خط قاعده‌ئی که چند هزار میل طول آن باشد اختیار کردند یعنی دور صد خانه در دوقاره که فاصله بین آنها چند هزار میل باشد انتخاب کردند و این خط را با دقت زیاد اندازه گرفتند و این دور صد خانه را بمثابه دو سر خط قاعده حساب کردند ودر ساعت و دقیقهٔ معینی در هر دور صد خانه را به

---

(۱) تئودولیت اسبابی است شبیه دور بین که معمولا روی سه پایه نصب میکنند وبا آن زاویه های [illegible] واقعی [illegible] کتابیکه ریاضیات و هندسه خوانده اند [illegible]

ماه را با تئودولیت رصد بستند، بدیهی است از خط نگاه کردن با دو تئودولیت در یك زمان یك مثلث درست میشود که خط قاعدهٔ آن فاصله بین دو رصد خانه می باشد و دو خط دیگر آن یکی از یك رصد خانه بماه و دیگری از رصدخانه دومی بماه و چون فاصله بین دو رصدخانه دقیقاً معلوم است و زاویه ئی که در رصدبستن با منحاذی کردن لولهٔ تئودولیت بطرف ماه معلوم است دیگر یافتن فاصلهٔ آن دو خط یعنی فاصلهٔ بین هر یك از رصدخانه تا ماه هم سهل است و با دقت تمام معلوم می‌شود. چون فاصلهٔ ماه را دراوقات مختلف اندازه گرفتند معلوم شد که مدار ماه دایره نیست، بلکه بیضی است وگاهی ماه نزدیك تر بزمین وگاهی دورتر بزمین است.

بزرگی و اندازه ماه ــ چون فاصلهٔ ماه معلوم شد یعنی قطر دایرهٔ آن بسیار آسان است، فقط لازم است زاویه قطر ظاهری ماه که در زمین دیده می‌شود معلوم ساخت یعنی معلوم کرد زاویه که از یك خط که از چشم بمنتها الیه سمت راست قرص ماه تمام کشید می‌شود با یك خطی که از چشم بمنتها الیه سمت چپ ماه تمام کشیده میشود چه قدر است؟ آنگاه با یك محاسبهٔ سهل و آسان قطر دایره ماه بدست میآید و معلوم می‌شو که قطر دایرهٔ ماه ۲۱۶۰ میل است.

این زاویه گاهی اختلاف پیدا می‌کند زیرا فاصله ماه بزمین، بواسطهٔ بیضی بودن مدار ماه تفاوت پیدا میکند در اینجا یك نکته را هم باید بخوانندگان تذکر دهیم که سوء تفاهمی ایجاد نشود و آن راجع بتعیین فاصلهٔ ماه بزمین است وقتیکه ما صحبت از فاصلهٔ ماه بزمین میکنیم این فاصله از سطح ماه بسطح زمین آنجائیکه بیننده ایستاده نگاه بماه میکند نیست، این فاصله که معلوم میکنیم، فاصله مرکز ماه بمرکز زمین است

قوهٔ جاذبه یا قوه ثقل در سطح ماه ــ میدانیم که در سطح زمین یك شیئی مثلاً سنگ یا چیزی امثال آن در ثانیهٔ اول شانزده پا میافتد یعنی بطرف زمین پائین میآید و در دو ثانیهٔ ٦٤ پا و هکذا تا مقدار زیادی همینطور است ولی روی سطح ماه همان شیئی در ثانیهٔ اول دو پا و نیم و در دو ثانیه ده پا و بهمین تناسب بالا میرود

مثلا کسیکه در روی زمین بتواند یك سنگ را ٦٠ یا بهوا پرتاب کند در ماه خواهد توانست بیش از ۳٦۰ پا پرتاب نماید و بهمین علت یکنفر خواهد توانست از روی یک دیوار که ۲۰ پا ارتفاع داشته باشد از یکطرف بطرف دیگر پرش کند و جستن نماید.

و هر خصوصیت از خصوصیات طبایع موجود در خارج که آنها را از یکدیگر متمایز میسازد قسمی از اقسام طبیعت لابشرط میباشد : مثلاطبیعت زید با طبیعت حسن و باطبیعت جعفر و غیره متمایز است (و هریك قسمی از اقسام طبیعت انسان که طبیعت لابشرط است میباشد) و مقسم با هریك از اقسام خود متحد است : یعنی وجود طبیعت انسان عین وجود زید و حسن و جعفر و غیره است زیرا وجود حقیقی بـرای تحقق طبیعت واسطهٔ در عروض است نه واسطهٔ در ثبوت یعنی این طور نیست که وجود حقیقی منشأ اتصاف طبیعت بصفت وجود باشد : چنانکه آتش مثلا منشأ اتصاف آب است بصفت گرمی زیرا آتش و آب هریك بالاستقلال درخارج وجود دارند ولی وجود حقیقی و طبیعت اینطور نیستند بلکه در خارج بیك وجود موجودند

دریایان مقدمهٔ × منطق برای باز شدن ذهن خوانندگان معنی و اقسام واسطهٔ در ثبوت و واسطهٔ در عروض را بیان می‌نمائیم تا هرجا بذکر این دو اصطلاح نیازمند شدیم خواننده مقصود را بیدرنگ دریابد و بشرح و بسط بسیار محتاج نگردیم : که فـایدهٔ وضع اصطلاح همان صرفه‌جوئی در لفظ است و بااین شیوه از لفظ کم معنی بسیار گرفته می‌شود

﴿ واسطهٔ در ثبوت ﴾

واسطهٔ در ثبوت دو معنی اصطلاحی دارد:

۱ ـ واسطهٔ در ثبوت (مقابل واسطهٔ در اثبـات) و آن عبارت است از علت واقعی نسبت ایجابی یا سلبی در قضیه‌ئی که میخواهیم آنرا با برهان اثبات کنیم مثلا اگر بخواهیم قضیهٔ « عالم حـادث است » یا «عالم قدیم است » را بـا برهان اثبات نمائیم اگر پس از تفکر به علت واقعی حدوث عالم یا قدم آن پی‌بردیم آن علت را واسطهٔ در ثبوت خوانند پس واسطهٔ در ثبوت یعنی علت واقعی (و نفس الامری) هر حکمی : چه مثبت باشد چه منفی

﴿ واسطهٔ در اثبات ﴾

مقابل واسطهٔ در ثبوت واسطهٔ در اثبات است : و آن علت معلوم هر حکمی است یعنی علتی که متعلق علم ما واقع شده خواه علت واقعی باشد خواه نباشد یا علتی که

فلان فیلسوف گفته یادر فلان کتاب آمده و ضمناً آنرا قبول داریم بدیهی است اگر از ما بپرسند شما این علتی را که برای این حکم می گوئید نسبت بآن قطع بواقعیت دارید وآنرا علت نفس الامری میدانید در این مورد است که می گوئیم ما در مقام ثبوت نیستیم (یعنی نمیخواهیم در علت واقعی حکمی که می گوئیم تحقیق کنیم) بلکه در مقام اثباتیم . یعنی چون خصم نیز قائل بـاین علت است و این حکم را باستناد این علت پذیرفته ما هم آنرا مقدمه قرار میدهیم و در برهان از آن استفاده می کنیم تا مطلب خود را اثبات کنیم (اینست که می گوئیم ما در مقام اثباتیم نه در مقام ثبوت)

﴿ واسطهٔ در ثبوت باصطلاح حکیم ﴾

حکما در مقابل واسطهٔ در عروض که شرحش را خواهیم گفت اصطلاحی بنام واسطهٔ در ثبوت دارند و آن اینست که چیزی خود منشأء اتصاف چیز دیگر باشد بصفتی مثلاً آتش خود منشأء اتصاف آب است بگرمی بنـابراین وقتی که می گوئیم « آب گرم است » اگر واسطهٔ در ثبوت گرمی برای آب و بعبـارت ساده‌تر علت گرمی آب آتش باشد خود آتش است نه امری که بر آتش عـارض شده یعنی اینطور نیست که گرمی آتش بر آتش عـارض شده بـاشد و سپس آتش آب را گرم کرده باشد لذا آتش را در اینجا واسطهٔ در ثبوت مینامند که برای ثبوت گرمی برای آب واسطه شده است

﴿ واسطهٔ در عروض ﴾

خوانندهٔ هوشیار میتواند دریابد که واسطهٔ در عروض چیست ؟ زیرا چنـانکه اشاره کردیم ایندو واسطه مقابل یکدیگرند پس واسطهٔ درعروض خود منشأ اتصاف چیزی بصفتی نیست بلکه منشاء اتصاف امری است که بر واسطه عارض شده: مثلاً کشتی، مسافران را بجنبش میآورد ولی منشأ اتصاف مسافران بجنبش، خود کشتی نیست بلکه حرکت کشتی است که بر کشتی عارض شده لذا کشتی را واسطهٔ در عروض حرکت برای مسافران مینامند .

﴿ اقسام واسطهٔ در عروض ﴾

واسطهٔ در عروض بر سه گونه است :

۱ ـ واسطه وصفت بدو وجود متباین موجود باشند چنانکه در مثال بـالا کشتی و حرکت دارای دو وجود متباین هستند یعنی کشتی غیر از حرکت و حرکت غیر از کشتی است .

این ایراد ناشی از عدم دقت و تأمل در تعریف است زیرا بقرینهٔ «بیان معانی» میتوان پی برد که مقصود از بافتها بافت خود سخنگو است نه بافت بلغا یعنی سخنگو چنان در سخن توانا باشد که هر ترکیبی از سخن را در جای خود بنشاند و مقام آنرا بر حسب حال طرف خطاب بسنجد چنانکه برای رفع شك یا رد انکار او در قضیه‌ئی بر سخن پیرایهٔ تأکید بندد و در غیر اینصورت سخن را از پیرایهٔ تأکید بپیراید و از اینگونه مقامات که از این پس گفته خواهد شد.

ساده ترین تعریفی که از علم معانی کرده‌اند اینست (علمی است که با آن چگونگی تطبیق سخن فارسی را با مقتضای حال می‌توان دانست)

هشت باب علم معانی — علم معانی منحصر در هشت باب است و نسبت هر باب به علم معانی نسبت جزء است بکل نه نسبت جزئی بکلی یعنی هر بابی را نمیتوان علم معانی نامید بلکه مجموع آنها علم معانی است بنابر اینکه علم عبارت از خود اصول و قواعد باشد نه ملکهٔ اقتدار نفسانی.

باب نخست در احوال اسناد خبری است. باب دوم در احوال مسند الیه. باب سوم در احوال مسند. باب چهارم در احوال متعلقات فعل. باب پنجم در قصر. باب ششم در انشاء. باب هفتم در فصل و وصل. باب هشتم در ایجاز و اطناب و مساوات

بیان انحصار علم معانی در هشت باب اینست که لفظ از ایندو حال بیرون نیست یا جمله است یا مفرد: احوال جمله باب نخستین است بنام احوال اسناد خبری. لفظ مفرد نیز در سخن از حیث اهمیت بیك پایه نیست بلکه می‌توان از نظر موقعیتی که در سخن دارا است برای آن دو درجه قائل شد ۱ ـ لفظ مفرد عمده ۲ — لفظ مفرد فضله «بضم فاء» و عمده یا مسند است یا مسند الیه و فضله متعلقات فعل است که از نظر تمایز آنها از یکدیگر برای هر یك جداگانه بابی باز شده است و چون در میان این احوال احوالی وجود دارد که از حیث دشواری مطالب و بسیاری مباحث و گوناگون بودن روشهای آن ممتاز است برای آن باب مستقل بنام باب قصر قرار داده اند و نیز چون احوال جمله مشتمل بر مسائل است که از نظر حسن تأثیر در بلاغت سخن و احتیاط بلغا نسبت بآن امتیاز خاصی را دارا می‌باشد آنرا بابی جداگانه بنام فصل و وصل گرفته‌اند

و برای آنچه از احوال که نه اختصاص بمفرد دارد و نه بجمله بلکه در هر دو جاری است و فروع و شقوق بسیار دارد بـا بی مستقل بنام ایجاز و اطناب و مساوات افتتاح نموده‌اند و تمام این احوال مشترک است بین خبر و انشاء و چون در میان احوال مذکور مباحثی وجود دارد که مختص بانشاء است برای آن نیز بابی جداگانه بنام انشا گشوده اند اینست که علم معانی درهشت باب منحصر شده است .

تعریف خبر : هرگاه در قبال نسبت ثبوتی یا سلبی بین دوطرف سخن نسبتی نیز در خارج بین طرفین آن باشد خواه اینده نسبت باهم مطابق باشند خواه نباشند آن سخن را خ گویند پس سخن بمعنی مذکور وسیلهٔ اخبار است و بمعنی دیگر خود اخبار است مر از نسبت، تعلق تامی است که یکی از دو جزؤ سخن بجزؤ دیگر دارد بطوریکه شنیدن آن از شنونده خموشی بجا باشد .

تعریف انشاء : اگر در قبـال نسبت میان دو جزء سخن نسبتی در خارج نباش آن سخن را انشاء نـامند.

راست بودن خبر : مطابق بودن حکم آنست با واقع یعنی با نسبت خارجی سخن خبری حاکي از آنست .

دروغ بودن خبر : مطابق نبودن آنست با واقع .

بیـان مطلب آنـکه : سخنی که بروقوع نسبت ایجابی یا سلبی بین دو جز خود دلالت دارد با قطع نظر از نسبت ذهنی ناچار نسبت ثبوتی یا سلبی خـارجی ! بین آنها خواهد بود زیرا مطابق بودن نسبت حاصلهٔ درذهن را دراین سخن: (خسر خندان است) یا (خسرو خندان نیست) با نسبت واقعی خارجی راست بودن گویند و مطابق نبودن آنرا دروغ بودن خبر خوانند چنانکه از لفظ (فروختم) ا مقصود اخبار کنونی از فروش باشد ناچار در قبال آنـ وقوع فروش در خار مسلم است که بدون لفظ (فروختم) حاصل بوده و مقصود از لفظ مزبور حکایت وقوع فروش است در خارج و مطـابق بودن آن است با واقع برخلاف (فروخ یا (می فروشم انشائی) چه آنـ را خـارجی نیست که مطابق بودن با آ ر میزان باشد.

قرض بی قبض

اولی — شما دویست ریال قرض میخواهید، بسیار خوب میدهم ولی لازم است قبضی در قبال آن بمن بسپارید.

دومی — رفیق اینکه غیر ممکنست زیرا یکدفعه چنین کاری کردم بعداً مجبور شدم که قرض خود را بپردازم!

یك محاسبهٔ دقیق!

بیمار — آقای پزشک! شکم بنده بشدت درد میکند...

پزشک — چه خورده‌اید؟

بیمار — پریروز دو من خربزه خورده ام شما یکمن حساب کنید، دیروز دو من هندوانه خورده‌ام شما یکمن حساب کنید، امروز یکمن نان با پنیر خورده‌ام جنابعالی نیم من حساب کنید، ظهر هم سه من انگور خورده‌ام شما سه چارك حساب کنید!.

پزشک — در اینصورت ششماه تب خواهید داشت، آنرا سه ماه حساب کنید بعد از آن وفات میکنید، شما خود را زنده حساب کنید همینکه شما را در قبر گذاردند شما آنجا را اطاق خود حساب کنید؛ وقتیکه یك خروار خاك برویتان میریزند، آنرا پنجاه من حساب کنید!..

گمرکچی

در سرحد، گمرکچی جلوی مسافری را گرفته میپرسد: چیزی همراه شما نیست که گمرك آنرا بدهید؟ مرد عصبانی شده بعنوان تمسخر میگوید: چرا مقداری کاه با خود دارم! گمرکچی که از او رندتر بود پاسخ میدهد: مانعی ندارد، بفرمائید قانون گمرکی اینست که از غذای باندازهٔ شخص گمرك نمی گیرند!

بهداشت!

روزی در گیشهٔ بانک مردی بمتصدی باجه اظهار داشت: علت اینکه با ابسر دست خود را تر میکنید و اسکناس میشمارید چیست؟

جواب داد برای خاطر بهداشت است که با آب دهن اوراق را تر نکنیم. مي گفت در این هوای گرم وقتیکه ابر خشک بشود چه میکنید؟

کارمند بانك با کمال سادگی گفت: اشکالی ندارد آبرا با آب دهن تر میکنیم! ..
(ستاره غرب)

معنی کلاه و عصای ملانصرالدین

ملانصرالدین را بمجلس جشنی دعوت کرده بودند، صحبت از جوانی که اخیراً تحصیلات عالی خود را بپایان رسانیده بود پیش آمد هریك از حضار بنحوی از وی تمجید و تعریف می کرد، پیرمردها از متانت و وقار وی تعریف می کردند، خانمها از قشنگی و خوش سلیقگی او صحبت می‌نمودند، جوانها از شانس او متحیر بودند نوبت که بملانصرالدین رسید و عقیده‌اش را راجع بجوان مزبور پرسیدند با نهایت بی ملاحظگی گفت: کره خری است بتمام معنی! ..

هیچکس انتظار نداشت ملا درحضور جمع محترمی اینطور حرفها بزند، پیرمردها سخت بر آشفتند، جوانها حاضر بودند دندان ملا را خرد کنند، دخترها از کثرت خجالت سرخ شدند، پیرزنها اصلا مجلس را ترك گفتند. میزبان چون وضعیت را چنین دید ملا را بخارج خوانده کلاه و عصایش را بدستش دادو از منزل خارجش نمود!

مدتی گذشت اتفاقاً میزبان، دختر خود را عروس می کرد، برای خاطر عروسی خطاهای گذشته فراموش شده و ملا را دوباره دعوت کردند. ملا گو اینکه از میزبان زیاد رنجیده بود و مترصد موقعیتی بود که تلافی کند، این دعوت را اجابت نمودودر مجلس عروسی حاضر شد. میزبان که از هر جهت ازداماد خود راضی بودوازهر حیث او را لایق می‌دانست و ایمان داشت که ایندفعه جناب ملا کم لطفی نخواهد کرد، رو بملا کرده گفت: جناب ملا! عقیدهٔ شما راجع بداماد چیست؟

ملا زیاد برای جواب معطل نشد و گفت:

— آقا خواهش میکنم کلاه و عصای بنده را لطف کنید که این دفعه خودم خارج شوم! .. (مردان روز)

رئیس بکارمندان —

چرا در اداره روزنامه میخوانی؟

کارمند — برای آنکه خوابم نبرد!

از قمار و شراب و بنگ کسی   نزد آسوده در جهان نفسی
اینکه چل سال زآتش وافور   داده بر باد هم زر و هم زور
شیره کشخانه هر که خانه بساخت   هست غم بر سرش زمانه نواخت
خجل آنکس که در قمار بباخت   اسب در پیش شاه مات بتاخت
بر سر سفره‌ئی که لیل و نهار   شاه و سرباز داشت پنج و چهار
می پزد در دماغ خود هوسی   آن که دارد بکف سه آس و پسی
ببرد بی خبر که کهنه حریف   می برد ثروت وضیع و شریف
هیچ کس در قمار مال نبرد.   کوزه‌دار از همه ربود و بخورد
نقد جان را ز دست، ساده مده   آبرو در بهای باده مده
هر که خرما بوقت غوره بچید   تلخ کامی ز نخل عمر چشید
با تن زار و ناتوان و علیل   خفته و کاروان بعزم رحیل
مایهٔ ذلت است بیخردی   به سرش تاج یا کله نمدی

بعد از تحمل این خواری واجب دیدم که دامن همت بر کمر زنم و اسباب عزت فراهم کنم و دست از لهو و لعب بشویم و من بعد طریق غفلت نپویم.

خمار شیره و کنجی لمیده صم بکم   به از کسیکه زبانش ز نشأه اندر حکم

تا یکی از دوستان که در قهوه خانه رفیق و در قمار شریك من بود بعادت دیرین از در درآمد و مرا ببازی دعوت نمود اجابتش نکردم و دست بطرفش نبردم بفکر اندر شده گفت:

مگر عقل از سر پریده ترا زان   که بر رخ در عیش و عشرت ببستی
کنونت که شور جوانی بجاهست   چو بیوه زنان کنج خانه نشستی

یکی از همسایگان منش از چگونگی حال آگاه گردانید که فلان عزم کرده است و بر خود حتم که از آلکل و تریاك دوری گزیند و بر سفرهٔ قمار نه‌نشیند تو نیز اگر مایلی طریق خرد پیش گیر و از لهو و لعب بپرهیز گفتا بعشوهٔ گلرخان و کرشمهٔ دلبران که آسوده نشسته‌ایم و دست برندارم مگر آنکه قابی برزنیم و جامی بخوریم برسم قدیم و عهد قویم که از دست دادن فرصت جهل است و کار مردم نااهل و خلاف عقیدهٔ حریفان است

بر مخالف مثل عرق خواران که قاب نریزند و پیاله پر نکنند

می لعل گون ای خردمند چیست شفا بخش درد دل ریش مرد
چو رو بسته باشد چه داند کسی که او گلعذار است یا پیره زن

قطعه

اگرچه پیش خردمند باده گمراهیست بوقت غصه همان به که در طرب کوشی
دو چیز مایهٔ رنج است باده نوشیدن بوقت مستی و مستی بوقت می نوشی

فی الجمله از در مخالفت در آمدن قدرت نداشتم و آزردن خاطرش را خلاف مروت دانستم که یار دلربا بود و دوست خوش‌ادا .

چو فرصت بود جام لبریز ریز اجل گر در آید نماند گریز

بحکم مجالست جامی زدیم و عربده کنان بیرون رفتیم در فصل خریف که لشکر سرما رسیده بود و بساط گل را برچیده

پیراهن زرد بر درختان چون قامت عور تیره بختان

قطعه

اردی و خرداد رفت و آمده آذر بلبل و قمری خموش و زاغ رجزخوان
پیرهن گل دریده پنجهٔ سرما برده غلامی به مصر یوسف کنعان

تا شبی در جائی با یکی از زنان هرجائی اتفاق ملاقات افتاد فرتوتی نحیف مدغم ، چشمان جربش درهم گفتی زبالهٔ بسیار بر رویش ریخته وشپش بیشمار ازمویش آویخته

حیة کان سمها مهلک عقرب صار لسعها ملعون
آن پر از زهر های رنگا رنگ وین پر از نیشهای گونا گون
هر شبی یار و دلبری گیرد هر زمان هیکلی چو بوقلمون

بامدادان که روح آدمیت بر خوی حیوانیت غالب آمد دیدمش با چشمی گریان و حالتی پشیمان روی بمن آورد گفت زنانرا چنانکه دانی وفائی نباشد خاصه اینانرا حیائی نه و حکما گفته‌اند هر که حیا ندارد با وی دوستی نشاید گفتم چاره چیست گفتا برای عبرت دیگران و تنبیه غافلان کتابی از کلام بزرگان توانی تألیف کردن با آنکه ایجازش اسباب خلال نکند و اطنابش باعث ملال نگردد شاید که از هزار یکی پند گیرد واز کلامی جزئی منتفع آید

همین الساعه بدون فوت وقت دهان او را می‌بندم با خود بر داشته بطرف ترکستان فرار می‌کنیم و در اینموقع که شاهنشاه سرگرم اسکندر است منهم طعمهٔ خود را می ربایم (از جیبش دستمالی در می‌آورد و می‌خواهد برای بستن دهان روشن خم شود که از پشت پردهٔ مقابل نوك شمشیری بیرون آمده و بر پشتش گذاشته می‌شود و بعد کم کم خود مهریار هم از پشت پرده بیرون می‌آید همینکه شمشیر بپشت بسوس رسید متوحشانه بپشتش نگاه می‌کند میگوید) مهریار .

مهریار ـ بسوس!

بسوس از کجا آمدی ؟

مهریار ـ توسط همان کنیز که ترا آورد .

بسوس ـ عجب ، خیانت ؟!

مهریار ـ بله خیانت !

بسوس ـ مهریار! من و تو با هم رفیق و همکاریم و خدا خواسته که رقیب هم بشویم ، عقلت را جمع کن و بی جهت با من گلاویز نشو اگر من و تو باهم نزاع کنیم و بفرض هم که مرا بکشی ولی سروصدا بلند میشود و همه از وجود من و تو در خوابگاه شاهدخت مطلع میشوند و این برای آینده تو هم خوب نیست و بدون اخذ نتیجه گردنت را تسلیم تیر و شمشیر کرده‌ای ، باهم در ربودن روشن کمك میکنیم و پس از اینکه نتیجه گرفتیم آنوقت برای صاحب او با هم قراری میگذاریم .

مهریار ـ نه من اینکار احمقانه را نمیکنم ولی حاضرم بـا تو کنار بیایم امـا طور دیگری .

بسوس ـ من پیشنهاد ترا قبول میکنم .

مهریار ـ هر دو بمیدان جنگ میرویم ، آنجا با یکدیگر از دارا تقاضای ازدواج با روشن را می‌نمائیم ، اگر بهر یك از ما داد با هم نزاعی نداریم ولی اگر نداد و امتناع کرد بکمك هم با اسکندر می سازیم و آنوقت سلطنت و روشن را با هم قسمت میکنیم ، روشن مال تو سلطنت مال من و یا بالعکس .

بسوس ـ آفرین پذیرفتم ، خیلی عاقلانه و عملی است (صدای بانگ خروس

شنیده میشود).

مهرپسار ـ پسوس بیا هرچه زودتر برویم، صبح نزدیک است و الا همه نقشه هایمان بر آب میشود (دست پسوس را گرفته و از تالار خارج میشوند).

روشن ـ (وحشت زده از خواب میجهد و فریاد میکند چند جیغ میکشد بر اثر این فریادهای پیاپی دوشیزگان خدمتکار هراسناک باطاق روشن وارد میشو ودر رختخواب زانو زده و با شتاب و وحشت میپرسند).

کنیز ـ شهدخت چه شده؟

کنیز ۲ ـ بانوی من چه اتفاقی افتاده؟

کنیز ۳ ـ چرا وحشت کرده اید؟

روشن ـ هیچ چیزی نبود خوابی وحشتناک دیدم آه خدایا چه منظرهٔ زشت داشتند (چشمهای خود را در میان دو دستش میگیرد) خدایرا شکر می کنم که چه دیدم خواب بود (هراسناک در حالیکه هنوز اثرات خواب در او نمایان است) خواب دیدم که دو گرگ خونخوار میخواستند بمن حمله کنند پدرم آنان را عصای شاهنشاهی میراند ولی ... آخ یکباره دو گرگ سیاه رنگ دیگری که چشمان شان چون دو کاسهٔ خون سرخ رنگ و همچون یاقوت میدرخشید بآنها پیوست و این چهار گرگ درنده بپدرم حمله ور شدند و او را دریدند من از وحشت فریاد کشید از صدای فریاد خودم ازخواب پریدم!

کنیز ـ نه بانو این خواب حقیقتی ندارد بی جهت دلتانرا پریشان و چرکین نکنید کسالت روحی اول شب سبب شده است که شما چنین خوابی ببینید (در ضمن گفتگو روشن و خدمتکار کم کم هوا روشن میشود. نور خورشید از پشت پنجره های تالار درون اطاق میتابد و همینکه صحبت خدمتکار تمام میشود صداهای شیپور و ط سحرگاهی با نواهای دلکش بگوش میرسد.

کنیز ـ سپهرداد اجازه حضور میطلبند.

روشن ـ سپهرداد؟ چه امر مهمی رخ داده که فوراً برای دیدنم آمده، بفرم (کنیز خارج میشود).

این سنگها آب حوضها را نمایش میداد، نه جویبارها نیز با سنگریزه‌هائیکه بزرگی مروارید بود نشان داده بودند، تنه‌ها و ساقه‌های درختان را از طلا و نقره و برگ گلها و درختها و سایر نباتات را از ابریشم و میوه‌های آن‌ها را نیز از سنگها و گوهرهای رنگارنگ ساخته بودند بهای فرش را سه ملیون و ششصد هزار درهم یا بیش از سه میلیون فرانك تخمین زده‌اند.

صاحب روضة الصفا میگوید: «از آن جمله بساطی بود ابریشمین شصت گز در شصت گز که اطراف آن بزمرد ترصیع یافته بود بروایتی هر ده ارش آن بجواهر غیر مکرر مزین بود چنانچه (چنانکه ـ نگارنده) ده ارش از زمرد سبز بود، ده ارش از یاقوت سرخ، ده ارش از یاقوت کبود، ده ارش از یاقوت زرد و در حواشی و جوانبش اصناف ریاحین و ازهار و انواع اشجار و اثمار از جواهر آبدار و لئالی شاهوار بافته بودند و آنرا «بهارستان» نام نهاده بودند. عمر بن الخطاب فرمود آن بساط را قطعه‌قطعه کردند، گویند یکی از قطعات آنرا که باندازهٔ کف دست بود بشصت هزار دینار فروختند».

«ابن الطقطقی» در کتاب «آداب السلطانیه» می‌نویسد: آنقدر غنائم گرانبها از پایتخت و شهرهای ایران آورده‌بودند که عمر نمیدانست آن‌ها را چگونه تقسیم کند یکی از اعراب جوالی کافور یافته بود و پنداشت نمك است، در طعام ریخت، آنگاه که دانست نمك نیست آنرا به پیراهن کهنه‌ای فروخت، عربی دیگر یاقوتی درشت و گرانبها یافت و آنرا به یکهزار درهم فروخت، هنگامیکه از او پرسیدند چگونه اینقدر ارزان فروختی، پاسخ داد اگر میدانستم که بالاتر از هزار درهم پولی هست میفروختم (!) عربی دیگر شمشهای طلای سرخ را در دست گرفته در بازار فریاد میکرد این زردها را باسپیدها عوض کنید (!) . . .

* * *

پارسیان ـ هنگامیکه ایرانیان در برابر نیروی عظیم عرب ناگزیر بکیش اسلام گرویدند و یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی کشته شد و امید ایرانیان میهن‌پرست از هر سو بنومیدی گرائید، گروهی از پیروان دین کهن «یعنی بهدینان» ترك دیار را برترك کیش و آئین باستانی برتری دادند و کودکان و زنان همسر زندهٔ خویش

را با آتش مقدس (اهورمزدا) یعنی یزدان پاك برداشته بنهایت حلت و خستگی و خاك پاك نیاکان بزرگوار را بدرود گفته بهندوستان رفتند. از آن هنگام این را «پارسی» نام نهادند چه هیچگاه از شعائر و سنن ملی کامی فراتر ننهادند آئین پیشینیان چیزی بهتر و گوارا تر نکردند، با وجود این میهن خویش را داشتند و عظمت و نیکبختی آنرا خواهانند و منتظر ند روزی فرا رسد تا چون مرغان د آشیان بمیهن باستانی خود باز گردند و بخدمتگزاری و جانفشانی در راه عظمت و بقاء آ

«میشله» مورخ معروف فرانسوی در کتاب «انجیل آدمیت»

«هنگامیکه شب فرا میرسید افراد خانواده‌های ایرانی گرد یکدیگری نشسته سپری شده را با سوگواری و اندوه بیاد میآوردند، دلهایشان بلرزه و خروش خون پاك ایرانی در عروق آنان میجوشید، راز و نیازها، امید و آرزوها حجاب سینه خودنمائی میکرد، گوئی روح پیشین ایران برابر دیدگانشا فرشتگانی آسمانی نمودار میگشت و بدانها آرامی میبخشید و تسلی میداد»

«سرجان ملکم» در تاریخ ایران مینگارد: اعراب باندازه‌ئی بخشونت رفتار کردند که آنچه را که وسیلهٔ عظمت و نیرومندی ایران بود از میان شهرها را با خاك یکسان کرده، آتشکده‌ها را با آتش سوزانیدند مؤبدان مع کتب دینی و مقدس باستانی را سوختند آن ایوان عدالت را که برابر دجله خودنمائی میکرد و سر بر فلك میسائید ویران نمودند، اکنون خرابه‌ئی نمودار نیست . . .

این سست وفا گیتی، این سخت کمان دوران — بشکسته بسی میثاق، بگسسته
زنهار نبندی دل برعهد کهن کیهان — این مسألهٔ مشکل تا بر تو
«هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان» — «ایوان مدائن را آئینهٔ عب
با زورق سر، پیمای لختی تو سر دجله — خها بنگر از غم اندر
آثار عجائب بین شو بر اثر دجله — تا حشر بود جاری خون
وز آتش حسرت بین بریان جگر دجله — خود آب شنیدستی کاتش ک

(این چند بیت قصیدهٔ معروف خاقانی را یکی از شعرای معاصر سروده که متأسفانه نکرده نام گوینده آنرا فراموش کرده است)

این چیز خولو از فقرا و مستمندان هر ملت و مذهب دستگیری میکرد و از کتابهای خود و کتبی که تحت مراقبت او چاپ میشد برای عموم خاور شناسان اروپا و فضلای ایرانی و مسلمین که میشناخت برایگان میفرستاد .

غالب اشعار خوب و شاهکارهای شعرای ایران و عرب را از حفظ میدانست و تمام دیوان حافظ را از بر داشت خاورشناس نامبرده چندی سمت ریاست اوقاف گیب و عضویت انجمن آسیائی و عضویت دانشکدهٔ پزشکی پادشاهی را درلندن عهده دار بود و تمام کتبی کـه از محل اوقاف مزبور بچاپ رسانیده منحصر بکتب فارسی وعربی بوده است در وصیت نامهٔ خود مقرر داشت که از محل اموالش دو هزار لیرهٔ انگلیسی بدانشگاه کمبریج بدهندتا صرف بسط و نشر زبان و ادبیات پارسی بشود و این اقدامات سودمندا و میرساند که بادبیات فارسی علاقهٔ مفرطی داشته است از شاگردان میرزا و یکی مرحوم پروفسور نیکلسن (Pr. Nichlson) استاد خاورشناس انگلیسی است کـه سال گذشته در گذشت وغیر از ایشان صدها نفر از دانشجویان و دانشمندان از محضر ادبی او استفاده کرده‌اند .

باری پروفسور براون کم کم بواسطهٔ کوشش و کار زیاد و دوری از همسرش (که ششماه قبل از فوت خودش جهان را بدرود گفته بود) فرتوت و بالا خره مزاجش علیل و ناتوان گردید تا اینکه در پنجم ژانویه ۱۹۲۶ مطابق با بیستم جمادی الثانی ۱۳٤٤ در سن ٦٤ سالگی در مهد زمین بیارمید و جهان ادبیات را از نعمت وجود خود محروم ساخت

جای آن دارد کـه برای جاویدان ساختن نام این علامهٔ بزرگ اولیاء وزارت فرهنگ و دانشگاه بنگاهی برای چاپ و احیاء کتب خطی پارسی بنامش تأسیس نمایند تا در نتیجه حق مسلمی که بر گردن ما ایرانیان دارد تا حدی ادا گردد .

تهران ، بتاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۲٥ مطابق با جمادی الثانی ۱۳٦٥

در بادی امر طلا ونقره بطور وزنی بکار میرفت و اشخاصی که مشغول د
ستد بودند همیشه با خود ترازوئی جهت توزین داشتند تا اینکه بعداً برای رفع
زحمت خطیر مقداری معین از این فلزات را بشکل معین که غالباً گرد بود
میآوردند و روی آن علامت یا مهر مخصوص میزدند تا دیگران در قبول آن ا
نمایند کم کم ضرب سکه ها سیر تکامل خود را طی کرده تا بصورت کنونی درآمده
و امروزه برخلاف ادوار سابق که هر کسی میتوانست پول فلزی منتشر کند. انتشا
از حقوق حکومتهای هر کشوری میباشد و منشأ آن از زمانی است که استعمال
های مختلفه اشخاص ممنوع شده و تنها مهر سلاطین و روساء کشورها روی
ها میخورد تا رفع هرگونه نزاع واختلافی بشود امروز دولت سکه‌زدن را وظیفه‌ئی
داند که در برابر مردم انجام آنرا بعهده دارد و مخارج آن را باید از بودج
تأمین کند .

پول کاغذی

راجع بپول کاغذی اطلاعات زیادی در دست نیست ولی آنچه تاکنون
شده میرساند که درقدیم پول کاغذی درچین معمول بوده و مارکوپولو که در قر
میلادی بچین مسافرت کرده درسفرنامهٔ خود شرحی راجع بآن مینویسد اما در
و امریکا در حدود قرن ۱۸ پول کاغذی معمول گردیده است. در این قرن
کلیهٔ ممالك امریکا برای خود پول کاغذی کم اعتباری وضع کردند که نتیجهٔ خو
و فوق العاده تنزل کرد ولی در قرن ۱۹ پول کاغذی از طرف بیشتر دول مختلفهٔ آ
و اروپا معمول شد و این امر غالباً در اثر عسرت مالی دول انتشار دهندهٔ پول
پیش آمد که بهترین وسیله برای رفع زحمت از خود را انتشار پول کاغذی دانستند
باین ترتیب نه محتاج باستقراض میشدند و نه نیازی بوضع مالیات های جد
میکردند . از این زمان ببعد پول کاغذی در بیشتر کشورها بصورت پول اعتبار
فرمایشی (پولی که دارای ارزش مصنوعی است) رواج پیدا کرد در اوایل و با
دول غالباً خود بنشر اسکناس میپرداختند و بعدها انتشار اسکناس از طرف
انجام میشد که اسماً یا رسماً وابسته بدولت بودند و دولت ها فقط در امور با

اشر اسکناس حق نظارت داشته چنان که هم اکنون نیز در بیشتر کشورها نشر اسکناس
بهمین طریق انجام میگیرد ولی اخیراً از بعد از جنگ بین المللی ۴۵ – ۱۹۳۹
تدریجاً بانکهای ناشر اسکناس را بصورت ملی درمیآوردند و حق انتشار اسکناس بدولتها
تعلق گرفته و میگیرد صدور اسکناس قیودی دارد که از آن جمله حداکثر میزانیست که بانك
بتواند نشر کند همچنین ذخیره داشتن میزان معین (حداقل و اکثر) پشتوانه میباشد

سیر تحول پول در ایران

میگویند که ایرانیها تا فتح کشور لیدی در آسیای کوچك . سکه نزده بودند
از فلز مسکوك نیز اطلاعی نداشتند و پس از فتح لیدی طرز سکه زدن را آموختند
هرودوت میگوید: برای اولین مرتبه در زمان داریوش در ایران سکه‌ئی زده شد
که بنام « داریك » زبان زد بوده (۵۱۶ ق م) که برخی آنرا مشتق از نام داریوش
میدانند و برخی دیگر مشتق از کلمهٔ « در » بمعنی زر یا طلا (حرف « د » در قدیم
بعضی اوقات « ذ » خوانده میشد) « دریك » تقریباً از طلای خالص بوده است •
وزن ۲۴ ر۸ گرام ظاهراً پادشاهان آن زمان کوشش میکرده اند که سکه‌هایشان
از زر ناب و بی‌غش باشد •

از میزان ارزش دریك در زمان خود خبر صحیحی در دست نیست ولی بواسطهٔ
خالص بودن آن رواج کاملی در بیشتر کشورهای خاوری داشته و معاملات تجاری
غالباً با آن صورت میگرفته است .

روی دریك صورت پادشاه در حالیکه یك زانو بزمین زده و در دست راست
نیزه و در دست چپ کمان داشته محکوك بود و در طرف دیگر سکه، تصویری نبود. واساساً
سکه های آن زمان بدون تاریخ بوده است •

در زمان هخامنشیان سکهٔ نقره هم با همان نقش « دریك » بوزن ۵ ر ۵
گرام رواج داشته است که بنام « سیکل » موسوم بوده و بیست دانه آن معادل یك « دریك » میشده
است. ضرب سکه طلا مخصوص پادشاهان بوده ولی بشهرهای یونان که جزء امپراطوری
ایران بودند همچنین ببعضی ساتراپها اجازهٔ ضرب سکه‌های نقره و مس داده میشد و بیشتر
معاملات با نقره انجام میگرفته و پول طلا تنها در معاملات خیلی بزرگ بکار میرفته است

و در همین حال که بیمار از سرما میلرزد درجهٔ حرارت بحال طبیعی است سرعت نبض زیاد و جلد بسیار سرد و آبی رنگ است در هنگام دوم صورت بر افروخته شده درد در استخوانها ظاهر شده و در این موقع مریض بشدت احساس گرما میکند پوست بدن خشک و سوزان و شدت تب ممکن است ۳ تا ٤ ساعت بطول انجامد هنگام سوم یا هنگام [illegible] عرق از تمام بدن مریض بقسمی جریان پیدا می کند که لباس های بیمار خیس شده درد استخوان و کمر در این زمان ساکت میشود و پس از ساعتی حال مریض بقسمی خوب میشود که ممکن است مشغول کار شود تا آنکه بنا بر نوع میکروب مالاریا فردای آن روز یا یکروز درمیان یا دوروز درمیان دو مرتبه به همین کیفیت مریض شود.

علت ناخوشی

در سال ۱۸۸۰ مسیحی لاوران طبیب نظامی فرانسوی طفیلی و میکروب مالاریا را درخون انسان مبتلا کشف نمود مدتها گذشت و دانشمندان علم پزشکی علت ایجاد این ناخوشی وطرز انتقال را نمی دانستند تاریخچهٔ زحمات دانشمندان در باب پیدا کردن علت مالاریا بسیار مفصل و از بحث ما در این نامه خارج است بالاخره به تجربیات زیاد مدتها ثابت شده که پشه های آنوفل که دارای بالهای خالدار می باشند میکروب مالاریا را از خون مبتلایان بوسیلهٔ خرطوم خود گرفته و در بدن خود پس نشو و نما دادن در هنگام نیش زدن باشخاص سالم انتقال می دهند.

انواع میکروب مالاریا

تب های لاینقطع ـ تب های یك در میان و تب های سه یك (غب) هریك این تب‌ها دارای نوع مخصوصی ازمیکروب مالاریا می‌باشند که باسامی مختلف موسوم و باطرز خاصی تکثیر پیدا کرده و تولید مثل در گلبول قرمز بدن انسان می‌نماید بقسمی که گلبول پاره شده و میکروبهای جدیدالولاده در خون ریخته و تولید تب را میکند در اعضاء عمیقهٔ بدن از قبیل طحال و کبد نیز ضایعاتی ایجاد خواهد نمود در صورت عدم توجه و معالجهٔ اساسی بیمار مبتلا به تب و نوبه‌ها [illegible] خطر [illegible] خواهد کرد و همین که ناخوشی تب ولرز چندین جلسه تکرار گردید و [illegible]

شایعاتی که در کبد و طحال ایجاد میکند تولید کم خونی و فقرالدم بسیار شدیدی ده بطوری که مبتلا دیگر قادر بکارهای روزانه نیست و در حقیقت پس از چندی مرده مرگی است که دیگر کاری از او ساخته نیست.

در ایران ـ متاسفانه بیش از حد انتظار درسال مالاریا تلفات میدهد و بدینوسیله بیختیهای این کشور میافزاید و کار بجائی رسیده که امروز نمیتوان شهرستانی از ستانهای این کشور را معاف از ابتلای بتب و نوبه پنداشت.

بیماری پیوره وعلاج آن

پیوره ناخوشی مخصوصی است که درناحیهٔ لثه و دندان تولید شده و ازامراضی ، که مورد بحث طولانی متخصصین فن قرار گرفته است و چون مقصود از ذکر این اری طرز استحفاظ و معالجه است ؛ از شرح فرضیات مختلفه صرف نظر میکنیم فانه بیماری پیوره امروز عمومیت پیدا نموده و بیشتر مردم مبتلا باین ناخوشی ی گردیده‌اند.

این ناخوشی در اوایل قرن ۱۸ میلادی شناخته شد ودر اوائل قرن ۱۹ پیوره را بخود گرفت.

علل ناخوشی:

جرم دندان و نا تمیزی دندان ها عامل مهم پیدایش این ناخوشی است درچرك مقدارزیادی میکربهای مختلفه که تا بحال کاملاً شناخته نشده است دیده میشود که آماس و تورم گوشتهای دندان (لثه) میشوند این ناخوشی درنزد پیران شیوع بیشتری وآب و هوای مناطق گرمسیری در تشدید این مرض مؤثر میباشد.

ضعف قوا وکمی ویتامین در بدن و فقرالدم (کم خونی) ممکن است در بروز این کمك فراوانی بنمایند.

سیفلیس ـ سل ـ مالاریا ـ باد سرخ ـ سرخك ـ مخملك ـ حصبه ـ گریپ ـ لات غدد داخلی بدن نیز در این بیماری عامل مؤثری میباشند مسمومیت هائی بی (بوسیله سرب و فسفر وارسنیك و بیسموت و جیوه) نیز ممکن است باعث شود.

تلویزیون رنگین

در یکی از آسمان خراشهای نیویورک که سیصد متر ارتفاع دارد ایستگاه تلویزیونی ساخته شده که هر روز برنامهٔ مخصوص آن اجرا میشود در بیشتر از مغازه های نیویورک دستگاه تلویزیون ساخته هم بمعرض فروش گذاشته شده که ببهای چهار صد دلار بخریداران فروخته میشود (اطلاعات)

آب آتشزا

در آمریکا چشمه ئی است که وقتی دست بآب آن تر شود وبآن کبریت بزنند مثل شمع میسوزد بدون اینکه احساس حرارت شود.

اگر از آب آن چشمه در دهان کنند و آتش به آن نزدیك نمایند ازدهان شعلهٔ روشنی خارج میشود وهیچ آسیبی بدهان نمیرساند هنوز علت طبیعی آن معلوم نشده. (پولاد)

کشف مهم در محیط کشاورزی

پاریس ۲۷ ـ طبق گزارش خبرگزاری پارس بنگاه پاستور درپاریس طریقهٔ جدیدی کشف نمود که بوسیلهٔ آن میتوان نباتات‌را در فصل زمستان نیز نشو و نما داد و بطور عادی بهره برداری نمود. (کسری)

پنی سلین بر چهار قسم است

بسیاری از اشخاص تاکنون تصور میکردند که فقط یك نوع پنی سلین درجهان وجود دارد درصورتیکه لابراتوارها تابحال موفق شده‌اند چهارقسم آنرا ازیکدیگر تشخیص دهند یعنی انواع ژ. کا. اف وایکس

در سال ۱۹۴٤ نوع «ژ» از همه بیشتر تهیه میشد ولی بعداً نوع «کا» رو بفزونی گذاشت در ماه گذشته (ژوئیه) دکتر مولیز موتفور عضو هیئت عاملهٔ مدرسهٔ طبی (سالومون گابیرول) که ضمناً کارمند آکادمی ملی علوم نیز هست در واشنگتن انواع فوق الذکر پنی سلین را تشریح کرده و گفت:

نوع (کا) در مقابل میکربها اثر خیلی جزئی و مختصری دارد بااین جهت از سایرین ضعیف تر شناخته شده است. بمعنی اینکه نوع (کا) بخون تزریق شود

اسلحهٔ منفی که حارت فوراً مبدل بادرار شده و نمی تواند مانند (ژ) یا (اف) یا ایکس) درمقابل میکروب مقاومت نماید. ضمناً دکتر نامبرده اظهار داشت (شهرت ی اساسی) در دهانها افتاده که میگویند اگر نوع (کا) بیمار تزریق شود را مبتلا بسیفلیس مغزی خواهد کرد در صورتیکه این عقیده بکلی غلط است ی سیلین حتی نوع (کا) آنهم اگر تزریق شود کوچکترین اثر سوئی ندارد و فرضاً کر بیماری با آن مداوا نشد نوع دیکرش رابایددربدنش آزمودو بازهم آگر معالجه نشد سم دیکر آنرا باید امتحان کرد کارخانجات دوا سازی آمریکائی پس از این اظهار کتر مونتفور اقدام بتقلیل درتهیهٔ مقدار نوع (کا) نموده اند و پزشکان هم ازاستعمال سم نامبرده در مداوای بیماران خودداری می‌نمایند. (مهر ایزد) -

آیا میدانید

رشهر نیویورك مجسمه ایست از برنز که شکل اولین فیلی را که بآمریکا آورده اند نشان میدهد

وهمچنین در شهر نامبرده مجسمهٔ بزرگی است از (میشل فیلیس کورن) و مبردماولین کسی است که با تهور وجرات وازجانگذشتکی (کوجه‌فرنکی) خورد وتا آن وقع مردم تصور میکردند که کوجه فرنکی مسموم وکشنده است. یونانیان در دورهٔ (هومیروس) اعر معروف بشیر نکاه تحقیرآمیز نموده وآنرا غذای مردم وحشی میدانستند و دردورهٔ اسکندر) نظریهٔ آنها نسبت بشیر تغییر کرد! (فردا)

کتب واصله

۱ — رسالهٔ مشواق تالیف مرحوم ملامحسن (فیض) کاشانی ۲۸ صفحهٔ ربعی بجلد وکاغذ مرغوب. و تصحیح و اهتمام آقای حسن بهمنیار (عضو دانشگاه)

۲ — رسالهٔ «حجاب در اسلام» — (ازنشریات جامعهٔ تعلیمات اسلامی) بقلم آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی «داعی الاسلام» خراسانی در ۲۸ صفحهٔ ربعی (بهاء ۱۰ ریال)

۳ — رسالهٔ «مختصر مناسك حج» — مطابق فتوای آیة‌الله (آقا سید ابوالحسن) صفهانی بقلم داعی الاسلام خراسانی (در ۲۸ صفحهٔ ربعی)

۴ — فاتحه ومعنای آن تالیف سید محمد رشید رضا منشی مجلهٔ المنار مصر ترجمه ای ... در ۲۸ صفحه و ... واصله بوسیلهٔ جمعیت دعوت الاسلام ...

[illegible]

غروب آفتاب در آندلس

آلفونس هشتم بارونهای مسیحی را بزیر پرچم خود فرا خوانده و تصمیم گرفت آندلس را از تصرف مسلمانان خارج کرده و آنها را بافریقا بر گرداند ابتدا قشون خود و متحدینش را گرد آورده شهر اورلیا را محاصره کرد (حکومت مرابطین در اورلیا پادگان بسیار کوچکی بود آنوقه کافی نداشتند و بهمین ملاحظه توانائی طولانی را در مقابل دشمن فاقد بودند) فرمانده پادگان اورلیا پیکی نزد سلطان علی بن یوسف فرستاد و تقاضای کمك کرد سلطان علی بن یوسف بامراء محل دستور داد که نیروهای جنگجو گرد آورده بکمك پادگان اورلیا بشتابند اوامر سلطان اجرا شد وسپاهی از مسلمانان برای کمك محصورین اورلیا براه افتادند در این ضمن جاسوسان خبر آوردند که قشون آلفونس بسیار قوی بوده و مبارزهٔ با آنها سهل و ساده نیست امراء مسلمان با یکدیگر مشورت کردند که بعوض اورلیا بشهر طلیطله (پایتخت آلفونس) حمله‌ور شوند زیرا آلفونس بمناسبت حفظ اموال و همسر خود که در طلیطله بود برای رفع مخاطره شهر مزبور از محاصره اورلیا صرفنظر میکرد.

صبحگاهان ـ بانك طبل و شیپور سپاه مسلمین اهالی طلیطله را از خواب بیدار کرد و در اطراف شهر هزاران نفر جنگجوی مسلمان را آماده جنگ یافتند خوف و اضطراب بر اهالی مستولی گشت و ملکهٔ «برانژر» همسر آلفونس هشتم که در حیله‌گری و زیبائی مشهور زمان خود بود اهالی شهر را امر بآرامش و سکون نمود و یك نفر از درباریان را باتفاق سه نفر از بانوان خانواده های شهر نزد فرماندهٔ مسلمین فرستاد و پیغام داد که در این شهر جنگجویانی که بتوانند با سلحشوران مسلمین نبرد نمایند موجود نیست در این شهر زنی بیش نیستم و پیرامون من زنانی مانند من ضعیف و ناتوانند آیا قانون مردانگی و فتوت که دستور قهرمانان میباشد اجازه میدهد که با یك زن نبرد نمائید. چون پیغام ملکه رسید شورای سران سپاه مسلمین رأی دادند که بایستی شرافت و مردانگی را حکم قرار داده از داخل شدن بشهری که فقط زنها ساکن آن هستند خودداری نمایند و بجانب شهر اورلیا شتافتند هنگامی که باورلیا رسیدند که کار از کار گذشته و سپاهیان اسپانیائی [illegible] اورلیا [illegible] بدین

رقیب مسلمانان شهر را از دست دادند وقتیکه گزارش از طرف فرمانده مسلمانان علی بن یوسف برسید سلطان فرمود اگر چه ما شهر را از دست دادیم ولی تاریخ شهادت خواهد داد که ما با زنان جنگ نکردیم و بخانه هائیکه زنها نگاهبان آن بودند هجوم ننمودیم کودکان خرد سال را نیازردیم دامان خود را بخون پیره زنان سالخورده نیالودیم همین افتخار ما را بس که قدم برخلاف قانون محمدی برنداشته و از آئین رادمردی منحرف نشدیم. (پرچم اسلام)

لباسی که هیچوقت پاره نمیشود!

یکی از کارخانه های پارچه باقی انگلستان نوعی پارچه برای لباس اختراع نموده که مخلوطی است از پارچه های دستی و ماشینی دوام آن بقدری است که هرگز پاره نخواهد شد. (گلستان)

بزرگترین ساعتهای دنیا

بزرگترین ساعتهای دنیا ساعت عمارت پارلمان لندن است قطر دایرهٔ صفحه‌اش ۷ متر و عقربك دقیقه شمارش بیش از چهار متر طول دارد زنگ آن مانند زنگهای بزرگ کلیسا ۱۳ تن وچکش زنگ ۱۰۰ کیلو وزن دارد چرخها و ماشین آن کارخانهٔ مهمی است ودو نفر باید درمدت ۵ ساعت متوالی برای کوك کردن آن کار کنند این ساعت در انگلستان (بیك بن) معروف است. (صبا)

شهادت مرغ

انگشتری گران قیمت درمنزل یکی از اشراف قدیم مفقود گردید هر چه بیشتر جستجو کردند کمتر یافتند صاحب خانه پس ازتوسل وتشبث بیشمار ازپیدا شدن انگشتر مأیوس گردید ۳۰ روز گذشت ماجرا را نزد پیری خردمند باز گفتند پیر جهاندیده پیدا کردن انگشتر را برعهده گرفته چنین اظهار داشت:

مرغی سیاه دارم که حل مشکل از آن ساخته است فردا کلیهٔ خدمه درساعت معین برای استماع شهادت و طرز داوری مرغ حاضر شوند. ساعت معین فرا رسید پیر مرد دستور داد چادر چینی جهت کار فراهم آوردند پس مرغ را از قفس بیرون آورده در زیر چادر جای داده گفت: مستخدمین ملزمند بترتیب هر کدام یك بار دست خود را

روی پشت مرغ بمالند، بمحض اینکه دست سارق روی پشت حیوان برسد مرغ فریادی کشیده جزء انگشتر معلوم خواهد گشت تمام خدمه اطراف چادر حاضر گشته و مطابق دستور یکایک پشت مرغ را لمس کردند لیکن اتفاقی نیفتاد و صدائی از مرغ شنیده نشد از مشاهده این وضع همه از فرط شادی در پوست نمی گنجیدند چه از اتهام و بدگمانی برائت حاصل شده بود آنگاه پیرمرد بجلو آمده دست یکایک مستخدمین را دیدن نموده و چنار را از نتیجهٔ عمل غرق در تعجب و تحیر ساخت زیرا دست کلیه ایشان در اثر لمس به پشت مرغ که مصنوعاً رنگین شده بود سیاه گشته مگر دست یک نفر که از ترس فریاد مرغ و خجالت رسوا شدن جرأت لمس کردن پشت مرغ را نداشته و بجای خود باقی مانده بود .

مستخدم نامبرده بدین وسیله دستگیر و انگشتر را از او باز ستاندند .

« انسان آزاد »

« اعلامیهٔ جامعهٔ تعلیمات اسلامی »

آموزشگاه های شبانه تعلیمات اسلامی در محلهای زیر دایر و برای ثبت اسامی داوطلبان آماده است

۱ ـ مرکز جامعهٔ تعلیمات اسلامی ــ خیابان سلیمان خان مقابل مسجد مشیر السلطنه ۲ ــ مسجد مجدالدوله ۳ ـ میدان شاه ٤ ــ بازار عباس آباد (مسجد نارون) ٥ ــ بیرون دروازه گمرك (چهار راه عباسی) ٦ ــ پامنار کوچه صدر اعظم نوری (مدرسه وثوق) ۷ ــ خیابان سیروس مقابل کلانتری (۹) ۸ ــ تجریش مسجد همت ۹ ــ امامزاده قاسم ۱۰ ــ زرگنده ۱۱ دروسیکه میتوان در این آموزشگاهها آموخت ۱ ـ اصول عقاید ۲ ــ فقه ۳ ـ اخلاق ٤ ـ قرآن : تجوید و تفسیر ٥ ـ تاریخ اسلام ٦ ـ صرف و نحو عربی

عباسعلی اسلامی (داعی الاسلام)

پرسش

آقای احمد شریعتی (بیدار) از فسا غزل زیر را فرستاده‌اند

حو. که شیرین‌وش خرامان آمد آن دلدار ـ فر   هاد خاطر گشت مجنون شد سوی کهسار ـ فر
قی ـ که او را بود با مه خال و زلفان سیاه   کو دل را کند از جا آن بت عیار ـ فر
خنده ـ مو «تا بند مرو» مشك ختایش بود بو   همچو طوطی میچکیدی شهدش از منقار ـ فر
موده ـ کای عشاق رسم عشق باشد غیر از این   آنکه خواهد اندرین کشور شود سالار ـ فر
سنگها ـ دوری ز کوی نام و تقوی بایدش   خانه را پیراستن باید هم از اغیار ـ فر
جام ـ کار خویش را زین حرف سنجیدم تمام   عشق فرمان داد و عقلم هی زد و زنهار ـ فر
باد از این سودا که خوش نفع و بدنامیش سود   راضیم گر یار بپسندد چنین رفتار ـ فر
هنگ عقل و دانش ار کس بدهد از کف در جهان   در صف عشاق پس وارد شود (بیدار) فر

و پرسیده‌اند بیان فرمائید اشعار فوق از چه نوع و چه صورت شعری را دارا و در اصطلاح شعر چه نام دارد ۲ ـ نام گوینده این شعر را به بنده اطلاع دهید

بس جان بباد رفت و همان بیستون بجاست   بنیاد عشق بین که عجب محکم اوفتاد

پاسخ

اولا ـ طرز غزل بالا جدید است زیرا التزام به کلمهٔ (فر) در آخر اشعار شده ولی بدون این التزام شعرای سابق اشعاری ساخته‌اند که نام آن (مضمن) (به‌تشدید میم) است مانند قطعهٔ معروف سوزنی

صعد دین مدح خواجهٔ مستو   فی شنیدی و در دل آمد سو
دای آن تو طریق و کردی تج   سین بر آن وزن و شعر قافیه نو
فوف تا کرد بهر ذکر تو خا   طر من زان نسق .... الخ

و بنا بر این نام غزل مندرجهٔ در سئوال مضمن ملتزم خواهد بود ولی معمولا اشعار مضمن هر دو مصرعش مضمن است اما غزل بالا فقط در عروض (مصاریع آخر) مضمن و ملتزم است

ثانیاً ـ بیت عجب محکم اوفتاد ـ اصل بیت این است

بنیادها خراب شد و بیستون بجاست   آری بنای عشق چنین محکم اوفتد

که مطلع غزل این است زلف رها مکن که چنین درهم اوفتد ـ این غزل را

جملی از مرحوم صبوحی ... [illegible] ...

متأخر است که سالها پیش از خاطر عباس صبوحی میزیسته — اخگر

پرسش

از سبزوار آقای محمود رضائی میپرسند که جملهٔ « لا اعلم الغیب الاه » در چه کتاب و گوینده آن کیست و معنی آن چیست؟

پاسخ ـ جمله بالا معنی ندارد و صحیح آن اینست « لایعلم الغیب الاهو » جمله آیه قرآن و گوینده آن ایزد منان میباشد :

و اما معنی آن اینکه : از مرتبهٔ ذات « غیب الغیوب » احدی جز خود ذ آگاه نیست. توضیح اینکه در نخستین بار وجود ـ بتقسیم اجمالی دو قسم میشود:

۱ ـ قائم بذات ۲ ـ متقوم بغیر که عالم حق و خلق (یا غیب و شهاده) گویند

اما عالم حق (واجب تعالی) آن نیز سه مرتبه است :

۱ ـ مرتبه اطلاق ذات (عالی از اسماء و عاری از صفات) و آنرا حضرت غیب الغی (و مقام هوهویت ذات گویند که : « لا اسم له و لا رسم له » ۲ ـ مرتبهٔ جلوهٔ ذ بر ذات (اجمالا) که مقام احدیت جمع اوصاف (وقضای علمی) میباشد. ۳ ـ مر تجلی ذات بر ذات (تفصیلا) که مقام واحدیت فرق اسماء (و قدر علمی) می باش و بعد از مراتب غیب وجوبی: (هوهویت ـ احدیت ـ و احدیت) نوبت بمراتب اله ظهور (یا عوالم شهادت امکانی) میرسد که عبارتند از ۱ ـ بحر ظهور (عالم مشی ۲ ـ موج نخستین : یا مقام صادر اول (عالم جبروت عقول) ۳ ـ موج ثا یا مقام صادر دوم (عالم ملکوت نفوس) ، برزخ و مثال هم ماده و صورت عالم مل می باشد که از ترکیب آن عالم ناسوت (طبیعت) حاصل و نیز از عالم محسوس (طبیعه که صرف نظر کنیم ماوراءالطبیعه هرچه هست (گرچه از عوالم شهادة امکانی باشد) همه را ازعوالم غیب محسوب داشت که بالاتر ازهمه : مرتبهٔ غیب ذات و مقام غیب الغ می باشد . و همین مقام است که احدی از آن آگاه نیست (نه ملک مقرب و نه نبی مرسل) بل

دوزا جمال اگر آن جمال ورنو آن رواست بدیعتی که توان دید بعشوه او اسـ

« لایعلم الغیب الاهو » پرسنده محترم لازم است برای روشن شدن مراتب قبل مه مخصوصا مبحث دیروز [illegible] را که بتدریج در این نشریهٔ گرامی منتشر میشود [illegible]

جواب مفصل علمی را آقای حسن قهرمانی مرقوم داشته [illegible] و اما جواب مختصر [illegible] آ

ح (ناشه کنی نیست یا نو کشته) — اخگر

فهرست مندرجات جلد «[illegible]»

چاپخانه پاک چی

تلفن ۳۶۹۳

خوانندگان محترم

چون مجلدات ۱ - ۲ - ۳ که با پست عادی فرستاده میشد بمشترکین نرسیده [illegible] دوباره سفارش بفرستیم این سه شماره تمام شده و ما هر شماره را ۲۰ ریال خریداری خواهشمندیم هر کس احتیاج ندارد بدفتر این اداره تحویل و وجه آنرا دریافت فرماید

تمنا از نمایندگان محترم ولایات

۱ - درصورت تغییر محل قبلا ما را مطلع فرمایند

۲ - تا شمارهٔ ۸ مجلات مشترکین را تحویل و رسید دریافت و ارسال فرمایند

۳ - از شمارهٔ ۹ فقط بمشترکینی تحویل شود که تمام وجه اشتراک را پرداخته [illegible]

۴ - کسانیکه مایل بتوزیع مجلدات نبودند خوب بود قبلا ما را مستحضر داوند نه اینکه مثل چند نفر که بردن نامشان جایز نیست پس از ارسال عودت دهند وعلاوه برخسارت هزینه پست موجب پاره شدن مجلدات ارسالی ازطرفی وباعث نرسیدن مجلدات بمشترکین ازطرف دیگر شوند

۵ - پس از وضع صدی ده حساب امسال را تسویه فرمایند

۶ - هرگاه ازمجلدات مشترکین شماره‌ئی نرسیده پس از بررسی اطلاع دهند

جایزه

بنا بوعده‌ئی که در آگهی نخست داده شده بود هنگام نشر جلد ۱۲ بحکم قرعه بطریق زیر بین مشترکینی که تمام وجه اشتراک خودرا پرداخته باشند جایزه تقسیم میشود

برای هر هزار مشترک

۱ - یک جایزه هزار ریال

۲ - یک جایزه هشتصد ریال

۳ - یک جایزه ششصد ریال

۴ - یک جایزه پانصد ریال

۵ - یک جایزه چهارصدوپنجاه ریال

۶ - یک جایزه چهارصد ریال

۷ - یک جایزه سیصدو پنجاه ریال

۸ - یک جایزه سیصد ریال

۹ - یک جایزه دویست ریال

۱۰ - یک جایزه یکصدو پنجاه ریال

جمع جایزه برای هر هزار مشترک چهار هزار و [illegible] ریال است

کلام الله مجید

شنیده میشود بعضی از مشترکین محترم از طول مدت چاپ کلام‌الله مجید در نشریه اظهار نگرانی میکنند

طبق آگهی وتعهدی که کرده بودیم برای تیمن وتبرك دوهر جلد دوصفحه کلام‌اله مجید وترجمه باید طبع شود درصورتیکه باستثنای جلد ۲و۳ دوهرجلد ٤ صفحه منتشر گردیده است وبا گرانی کاغذ وکلیشه ومزد چاپ از طرفی وارزانی وجه اشتراك از سوی دیگر بیش از این امکان پذیر نیست

کسانیکه مایلند بزودی کلام‌اله مجید نفیس و ترجمهٔ زیبای آنرا که نمونهٔ آن در نشریه نشر میشود دارا شوند میتوانند باپرداخت ۳۵۰ ریال قبض قبل از انتشار آن راخریداری فرمایند متأسفانه دراین کشور اسلامی تا بحال بیش از بیست و پنج نفر حاضر نشدند که ما را بانجام‌این امرخیر یاری کنندوما نا گزیر باید یاوجوه مختصر دریافتی را مسترد داریم ویاده ماه دیگر مدت انتشار را تمدید دهیم بنا باصرار بعضی از دوستان شق اخیر را انتخاب وبدینوسیله بکلیهٔ کسانیکه مایلند بزودی به این هدیهٔزیبا دسترسی‌پیدا کنند اعلام میشود که تا آخرمرداد ماه ۱۳۲٦ دفتر نشریه برای قبول وجوه قبل از انتشاو آماده است و ممکن است کسانیکه تمکن ندارند در ده قسط قسطی ۳۵ ریال‌بابت بیمه ارسال‌دارند البته بمحض اینکه عدهٔ مشترکین بیك هزار نفر رسید شروع بچاپ خواهد شد ومنتظر سررسید مهلت معینه نخواهیم شد

توضیح آنکه طبق حساب دقیق چاپ ونشر دو هزار جلد از این کلام اله باوسایل فعلی هشتصد هزار ریال هزینه دارد که‌با فروش ۱۰۰۰ قبض قبل از انتشار به بهای ۳۵۰ریال وهدیهٔ هزار جلد دیگر به بهای ٤۵۰ریال ممکن است بارنج بسیاربه انجام این کار خیرموفق شد تاچکندهمت والای تو

مؤلفین

کسانیکه کتاب تازه‌ئی چاپ میکنند با ارسال یك نسخهٔ آن به اداره نشریهٔ اخگر مطمئن باشند کتاب خود را بدنیا معرفی کرده اند

ازنویسندگان ارجمند

تقاضا میشود هرگونه مطلب علمی ،اکتشافی،ادبی،فکاهی ، سودمند را که شایستهٔ درج میدانند برروی یك طرف کاغذ خوانا وباامضای واضح نوشته‌با دو ریال تمبر پست ارسال دارند،هرماه‌باانتخاب هیئت تحریریه به سه نفراز بهترین‌نویسندگان بقرار زیرجایزه داده‌خواهدشد

نفر اول ۵۰۰ دوم ۳۰۰ سوم ۲۰۰ ریال

اخگر

اخگر



محل اداره: تهران ارک کوچه ناصرالدین میرزا

اخگر

صاحب و مدیر: سرهنگ احمد اخگر — اشتراک دوازده جلد در مرکز: ۱۸۰ ریال

شمارهٔ بانک ملی ۷۳۴۷ شمارهٔ بانک سپه ۱۸۴۳ — در داخله: ۲۰۰ «

تک فروشی ندارد — در خارجه: ۲۵۰ «

ادارهٔ اخگر

۱ ـ نمایندگی شرکت های داخله وخارجه را باشرایط میپذیرد .

۲ ـ برای معرفی کار فرمایان به کارکنان وکارکنان به کار فرمایان آماده است .

۳ ـ برای پذیرفتن آگهی و انتشار آن حاضراست .

٤ ـ برای یاری بهمؤلفین و مترجمینی که کتاب خوبی تألیف یا ترجمه کرده و توانائی طبع آنرا نداشته باشند مهیااست

۵ ـ نویسندگانی‌را که مایل به نشر آثار خوب خود باشند تشویق مینماید .

٦ ـ از مشترکین جدید تمنی میشود همراه تقاضا نامه وجه اشتراك را ارسال دارند.

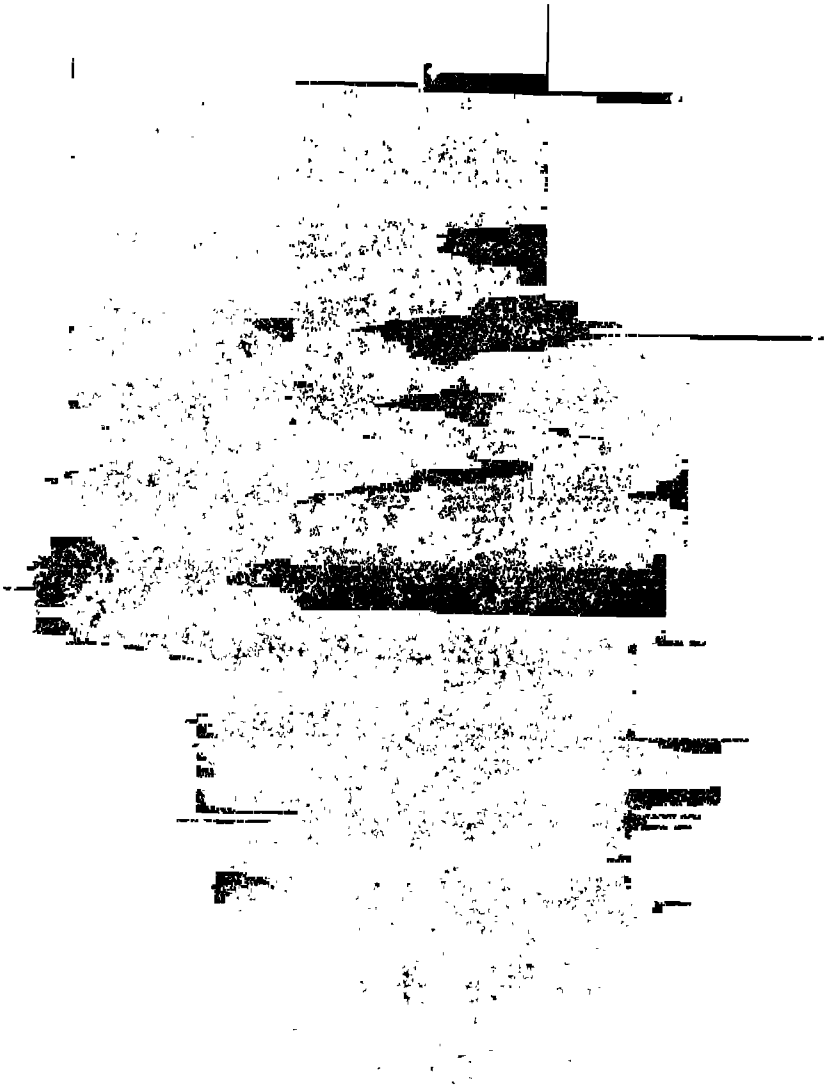
۷ ـ مشترکینی که تغییر نشانی میدهند اگر مارا مطلع نفرمایند مسئولیت نرسیدن نشریه را عهده دار خواهند بود .

۸ ـ از این پس نشریه فقط برای کسانی‌فرستاده میشود که تمام‌وجه اشتراك‌را پرداخته باشند

یا مسافر بشماره آن از روزهای دیگر غیر ماه رمضان روزه دارد و کسانیکه روزه را بزحمت و مشقت توانند داشت (چون پیران و زنان حامله و شیرده
و غیره) عوض هر روز غذا دهند آنقدر که فقیر گرسنه سیر شود و هر کس به نیکی بیفزاید (و بیش از یک گرسنه سیر کند) این بسی بهتر است او را ولی تحمل روزه داشتن
شما را بهتر خواهد بود اگر فوائد آن را بدانید (۱۸۴) ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است آیاتی است که برای راهنمائی و امتیاز
حق از باطل پس هر که دریابد ماه رمضان را باید روزه بدارد و هر کس ناخوش یا در سفر باشد بشماره آنچه روزه خورده است از ماههای دیگر روزه دارد که خداوند
برای شما حکم آسان خواسته و تکلیف مشکل نگرفته و برای این عدد روزه را تکمیل کرده خدا را بعظمت یاد کنید که شما را بدین اسلام هدایت فرموده باشد
که از این نعمت بزرگ سپاسگزار گردید (۱۸۵) و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو پرسند بدانند که من بآنها نزدیک خواهم بود و هر که مرا خواند
دعای او اجابت کنم پس بایست دعوت مرا و پیغمبران مرا بپذیرند و بمن بگروند باشد تا بسعادت راه یابند (۱۸۶) برای شما در شبهای ماه رمضان
مباشرت با زنان خود حلال شد که آنها جامه ستر و عفاف شما و شما نیز لباس عفت آنها هستید و خدا چون دانست که شما در کار مباشرت
زنان بنافرمانی، نفس خود را، در ورطه گناه میافکندید از حکم حرمت (مواقعه در شبهای رمضان) در گذشت و گناه شما را بخشید از اکنون
در شب رمضان رواست که با زنها بحلال مباشرت کنید و از خداوند آنچه مقدر فرموده بخواهید و رواست که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که
خط سفیدی و از سیاهی شب در سپیده دم پدیدار گردد و پس از آن روزه را بپایان رسانید تا اول شب. و با زنان هنگامی که در مساجد معتکف هستید مباشرت نکنید این احکام
حدود خداست زنهار در آنها مخالفت مپوئید اینگونه آیات خود را برای مردم بیان فرماید تا باشد که پرهیزکار شوند (۱۸۷) مال یکدیگر را بناحق مخورید و کار به حکام
و قاضیان نکشید که بوسیله رشوه قسمتی از مال مردم بخورید با اینکه شما بطلان دعوی خود میدانید (۱۸۸) ای پیغمبر از تو سوال کنند که سبب بدر و هلال چیست بگو در آن
تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است نیکوکاری این نیست که از پشت دیوار بخانه آئید بلکه نیکوئی آنستکه پرهیزکار باشید و بکارها از در آئید
و تقوی پیشه کنید باشد که رستگار شوید (۱۸۹) در راه خدا با آنانکه بجنگ و دشمنی شما برخیزند جهاد کنید لیکن ستمکار نباشید که خدا ستمگر را دوست ندارد

الْمُعْتَدِينَ ١٩٠ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ
مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ١٩١ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩٢ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ
فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ١٩٣ الشَّهْرُ الْحَرَامُ
بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٩٤ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٩٥ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ
أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ
إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا
رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ١٩٦ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا
فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ١٩٧ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا
أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ

(۱۹۰) هر جا مشرکان را دریافتید بقتل رسانید و از شهرهاشان برانید چنانکه آنان شما را از وطن آواره کردند و فتنه گری که آنها کنند سخت تر
فسادش بیشتر از جنگ است و در مسجد الحرام با آنها قتال مکنید مگر آنکه آنها پیش دستی کنند در اینصورت واجب است که در حرم آنها را بقتل رسانید این است
کیفر کافران (۱۹۱) اگر دست از شرک و ستم بدارند از آنها درگذرید که خدا آمرزنده و مهربانست (۱۹۲) و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی
زمین برطرف شود و همه را آئین دین خدا باشد و اگر از فتنه و جنگ دست کشیدند (با آنها عدالت کنید) که ستم جز بر ستمکاران روا نیست (۱۹۳)
ماههای حرام را در مقابل ماههای حرام قرار دهید که اگر حرمت آن نگاه نداشته و با شما قتال کنند شما نیز قصاص کنید پس هر که بجور و ستمکاری
شما دست دراز کند و او بمقاومت از پای درآورید بقدر ستمی که بشما رسیده (یعنی بعدل با ظلم کافران مقاومت کنید) و از خدا بترسید و بدانید که خدا با
پرهیزکارانست (۱۹۴) از مال خود در راه خدا انفاق کنید لیکن نه بحد اسراف و خود را بمهلکه و خطر درمیفکنید و نیکوئی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد
(۱۹۵) بحد کمال حج و عمره را برای خدا بپایان رسانید و اگر ترس و منعی پیش آید و فرستادن قربانی که کاری سهل است بجا آرید و سر نتراشید تا آنگاه
که قربانی شما بمحل ذبح برسد و کسی بیمار باشد و در سر آسیبی شود و سر بتراشد و از آن فدا کند بروزه داشتن یا صدقه دادن یا کشتن گوسفند، پس آنگاه
ترس و منع برطرف شود هر کس از عمره تمتع بحج بازآید قربانی کند مقدور او است از جنس شتر و گاو و گوسفند و هر کس بقربانی تمکن نیابد سه روز
در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز تمام شود و این حکم کسی است که اهل شهر مکه نباشد بدین احکام عمل کنید از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که عذاب خدا سخت است (۱۹۶)
حج در ماههای معین است (شوال و ذیقعده و ده روز اول ذیحجه) پس کسی که در آن ماهها حج را واجب کند بایست آنچه میان زن و شوهر است ترک کند و کار ناروا و فسوق و مجادله
و جنگ و گفتگوی با او (و الله بلی و الله) ترک کند و هر کار نیک کنید خدا بر آن آگاه است توشه تقوی برای آخرت برگیرید که بهترین توشه این راه تقوی است و از
من بپرهیزید ای صاحبان عقل و ادراک (۱۹۷) باکی نیست که شما در هنگام حج کسب معاش کرده و از فضل خدا روزی طلبید پس آنگاه
که از عرفات بازگشتید در مشعر ذکر خدا کنید و بیاد خدا باشید که خدا شما را پس از آنکه بضلالت کفر بودید براه هدایت آورد



فرخی سیستانی

ی آبحیر ... گشان بهر چیستی — چین بر جبین فکنده گرفتار کیستی
ردی ... بودکه چون من تمام شب — سر را بسنگ میزدی و میگریستی

ملا مومن یزدی

مومن ... بست کسی ... — وین طرفه که خلق نیك میخوانندت
کچند چنان بدی که خود میدانی — یك چند چنان باش که میدانندت

میر عرفان تهرانی

رباعی

جمعی ز نشاط عیش با هم یارند — قومی بهوای نفس ماتم دارند
دنیا بمثل چو عرصهٔ شطرنج است — اجزای همند و جنك با هم دارند

مهستی گنجه ای

ما را بدم پیر نگه نتوان داشت — در حجره دلگیر نگه نتوان داشت
آنرا که سر زلف چو زنجیر بود — در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت

فرهنك چهارمین فرزند وصال

راز بخت ندارم که دهد دست بهم — من و تو ز اول شب تا بسحر مست بهم
لبیم از سر مستی وطرب روی بروی — که دهیم از سر اخلاص و ادب دست بهم
زمنی از ... بوسه نگیرد ... — خفته از اول شب تا بسحر مست بهم
م و ابرو وخط وخال وسر زلف سیاه — داده اسباب سیه روزی ما دست بهم
... — آب و آتش نشنیدیم که بنشست بهم
ن طره ... از ... خاك نداشت — عشق پیدا شد و این سلسله پیوست بهم
پر ... — رشتهٔ حسن تو و عشق مرا بست بهم
... که مست از لب میگون تو بود
... بهم

خیز که زنگی شبه بصبح زده　　بر لب جو خیمه [illegible] زده
خیز که از مقدم فصل ربیع　　باغ بود ایمن از [illegible] بدیع
خیز که گل دامن سنبل گرفت　　صحن چمن نغمه بلبل گرفت
خیز که سوسن بزبان فصیح　　گفت غم رونق بستان صریح
خیز که آواز تذروان باغ　　تازه و تر کرد جهان را دماغ
خیز که بر منبر گل عندلیب　　مطلب آن است که گوید خطیب
خیز که از باده یاقوت فام　　عقد طرب را بدهیم انتظام
خیز که در خلوت عیش و طرب　　بوسه ستانیم ز بنت العنب

فدائی گیلانی

از دار بقا فتاد در دام عذاب　　آدم ز پی گندم و من بهر شراب
مرغان بهشتیم و عجب نیست اگر　　او از پی دانه رفت من از پی آب

میر قاسمی کاشانی

دوری است که گر جاهل و بیباک افتی　　به زانکه خردمند و بادراک افتی
گر همچو کمان کجی ز دستت ندهند　　ور راست روی چو تیر بر خاک افتی

(مقیما - شیرازی)

پیراهن خانه نی از نی جدا کرد　　بیرون نی بسان ناله جدا کرد

(میر الهی - همدانی)

جنت از هر گذشتی بالا [illegible]　　[illegible] شیراز بست

(مصنف شیرازی)

[illegible] چه کند گر بهشت را　　[illegible] زشت را!

([illegible] شیرازی)

چشم یعقوب [illegible]　　[illegible] گردان است!

«... عصام السلطان ... دربندی»

گفتم ... گفتا عذاب بینی — گفتم ز گرمی مهر، گفت التهاب بینی
گفتم ... زلف، گفتا مگو پریشان — گفتم به بینمت چشم، گفتا بخواب بینی
گفتم ز لعل ... گفتا نخورده کس بر — گفتم که طره در وی، گفتا طناب بینی
گفتم ز زلف سرکش، گفتا کمند عشاق — گفتم شکنج بگشا، گفتا شتاب بینی
گفتم دلم ز چشمت گفت آرزو ببند — گفتم به بینمش شاد، گفتا خراب بینی

گفتم من از تو تا کی، گفت این امید مگذار
گفتم عتاب بینم، گفتا عذاب بینی

***

تن زار وطن از بار محن شد خسته — ناله در سینه نمیگنجد و دلها بسته
دسته‌ها بسته ز احزاب و فرق از چپ و راست — که ز هر دسته بود روح سیاست خسته
دستها بسته بهم دست کریم امراء — که بدستان همه را بند وفا بگسسته
بسته صد دسته که یکدسته رسانند بهم — تا شوند بسته بهم دسته گلی نو رسته
دسته بندان نشینند زیا تا بینند — خیزد از جای خود این دسته بجا ننشسته
دسته دستان یکی دسته چو افتاد بکار — بدگر دسته شود یار هو صدسر دسته
دست هر دسته بهمدستی و ندان بیرنج — برده خوشگنجی و از کنج فلاکت جسته
هرچه این دسته کنند دسته دیگر داغند — همه را رشته افکار بهم پیوسته
همه بر شیشه میثاق زده سنگ نفاق — دسته‌ئی نیست که عهدش نبود نشکسته
نه در آفاق بود زین اثری فرخنده — نه در اوراق بود نامی از آن بر جسته
هرچه این فکر کنند باطل و ناسندیده — هر چه آن کار کنند ضایع و نا شایسته
الغرض ... گفت در گوش من این نکته خرد آهسته
با چنین مردم ... و انواع قیود — نشود مملکت از قید اسارت رسته

«مرحوم «صید» علیخان درجزی»

ای تلخ ... — وی ... روی نگار ... افیون!
ای من ... افیون! — وی ... افیون!

(۱) صید ...

(۱۱۱۱)

آقای ادیب (جناب دیوان)

چهره بنما و برون بر ز دل خستهٔ آتش — خوی تو بود خوش [illegible] مستان آتش
چو تو در روشن و احسن چو گلزار که دید — شمع برافروخته در صحن گلستان آتش
هر که لعل لب و رخسار تو بیند بیند — قند در مجمر و گرد شکرستان آتش
روی رنگین تو از طرهٔ مشکین پیداست — یا در افتاد بملک حبشستان آتش
سوز عشقت مگر او سر بدر آورده زبان — که چنان بر زده ما را بشبستان آتش
باد اگر با شرر هجر تو برلی نگرد — عجبی نیست گر افتد به نیستان آتش
میپرستد «ادیب» آن صورت زیبای ترا — همچو در دیر مغان نار پرستان : آتش

آقای مستشار اعظم «تقی دانش»

از آش رفته است لبالب تغار ها — وز سوریان نشسته فرازش قطار ها
آن چمچه های پر شده بر دست سوریان — مانند بیل ها به کف آبیار ها
آن سیخها بدست گروه کبابیان — مانند نیزه ها به کف نیزه دار ها
قاچ به کنگره و به کنگره ساختیم — چون اشتران بادیه با نوک خار
چون بار هندوانه به بینم بر اشتران — خنج میکنم که بگسلد از هم مهار
اندر خیال آنکه چو بگسسته شد مهار — باشد که هندوانه ئی افتد ز بار
(سوری) بخورد منم که در اینشهر چون منند — نه یک نه ده نه صد که هزاران هزار

«سید غلامرضا - روحانی»

ما چنین در پی خوردن سور آمده ایم — نه پی فاتحهٔ اهل قبور آمده
خوردنی هر چه بود زود بیاور بحضور — کز پی خوردن [illegible] بحضور آمده ا
بر سر سفرهٔ خود اطعمه ئی کن که برنگ — ساز آماده که ما جور بجور آمده ا
از شکم نیست چو [illegible] دیگر امروز بما — [illegible] آن [illegible] آمده ا
آن شکم بندهٔ مسکین فقیریم که خود — بجهان بهر چرانیدن سور آمده ا
بهر ما هیچکس رقعهٔ دعوت ننوشت — [illegible] شده که [illegible] ز زور آمده ا
[illegible] از چشم [illegible] — [illegible] آمده ا
[illegible] از ما نکنید آنچه خوراکی باشد — [illegible] آمده ا

(یار نا آشنا)

با وفا آشنائی یارمن بیزار بود — یار بامن آشنا اصلا نباشد ناشناس
هرچه من کردم وفا او بیوفائی کرد لیك — باز خود را بی گنه دانست من را نا سپاس

(صبر و جفت)

تا توانی خواجه خویش و غلام خویش باش — گر غلامی میکنی باری غلام بخت باش
یا بکن تصمیم خود دائم ملاك کار خویش — یا که چون پیر زنان تابع بصبر و جفت باش

(کور و دور)

جان من تا میتوانی از بدیها دور باش — بانکویان جور (۱) و بابد وصلهٔ ناجور باش
خانهٔ مردم اگر رفتی بنه مردانه گام — بینی ار نامحرمی زود دورشو یا کور باش

(مردانگی)

گر دوا خواهی برای خود صاحب درد باش — سالك راه نکوئی شو بنیکی فرد باش
خنده میگیرد خدا را چون ز دزد دزد — دزد هم گر هستی آخر دزد باش و مرد باش

(آزادگی)

ن بزیر بار مردم دادن از نامردی است — هر که باید بار خود را حمل بشما ید بدوش
ر کسی باید برای خود کند زحمت بدان — دیگ از بسیاری ابیاز می نا ید بجوش

---

۱ - باوفا آشنا نیست - بیزار یار - یار آشنا اصلا ناشناس . هرچه وفا کردم بیوفائی کرد معهذا خود را بیگناه میداند ومرا ناسپاس .
۲ - آقای خود و غلام خود است - غلامی میکند - غلام بخت است - دائم تصمیم خود را ملاك کار خود کن - چون پیره زنان معتقد موهومات است . صبر و جفت (جفد)(۲) میکند
۳ - ... - تا میتوانی از بدیها دور باش - با نیکویان جور است - وصلهٔ ناجور است خانهٔ ... مردانه قدم ... نامحرم را که بینی یا دورشو یا کور باش .
۴ - ... برای خود خواهند . سالك راه نکوئی است - در نیکی فرداست - چون دزد دزد خدا را خنده میگیرد - دزد باش و مرد باش .
۵ - ... زیر بار ... - هر که بار خود را بدوش خود حمل کند - هر که باید برای خود زحمت بکشد ... از ... دیگ بجوش نیاید .

... (...) در اینجا یعنی دعا است (ح . ق)
... ح . ق .

(خوردن حمام)

شد مسافر در جهی از رنج تن بیتاب و توش
رفت در دهکت مهمان، خانهٔ گندم فرو
خواست حمام از دهاتی میزبان هاش جواب
بود حمام لیکن بچه ها خوردند دو

آئینهٔ عقل

هر که عیب خود نبیند و دید عیب دیگران / کرده گم آئینه اش را زان نبیند عیب خو
آئینه عقلست و آن بدهد تمیز بد ز نیک / آئینه داری بر کوران ز بی عقلیست بی

شیر و روباه

صاحب هر خانه سلطانی بود در کاخ خویش / برگ شاداب است تا باشد قرین با شاخ خو
در سرای دیگران آنسان ندارد شیر زور / که قوی روباه باشد بر در سوراخ خو

شعر برای دیگران است

شعر معنی دار آسان فهم گفتن مشکل است / ورنه بتوان شعر مغلق گفت از اندازه بی
سعی کن تا شعر تو باشد روان و سهل فهم / شعر بهر دیگران گویند نه از بهر خو

---

۱ - مسافر از رنج تن بیتاب و توش شد . مسافری در دهی مهمان شد صبح از م[...] گرمابه خواست میزبان گفت که گرمابه هست از زن و ... گفت اگر ... نداریم هان گم باشد بچه ها ... خورده اند .

۲ - هر کس عیب خود را نبیند و عیب دیگران را ببیند آئینه اش را گم کرده . عقل آئینه ایست تمیز خوب و بد است . آئینه داشتن بر کوران از بی عقلی بیشتر است .

۳ - صاحب هر خانه پادشاه خانهٔ خویش است . برگ تا قرین شاخ خود باشد شاداب است . شیر در سرای دیگران زور ندارد . روباه در سوراخ خود قوی است ... که روباه در خانه خود باشد شیر در خانهٔ دیگران زور ندارد .

۴ - شعر باید معنی داشته باشد ... معنی دار آسان فهم گفتن مشکل است . شعر [illegible] ... مغلق است ... آسان فهم باشد ... [illegible]

[illegible]

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند — تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

شفیع مطاع نبی کریم — قسیم جسیم نسیم وسیم
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان — چه باك از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله — حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناك حق عبادتك و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناك حق معرفتك.

تقریباً تمام گلستان شبیه بهمین چند سطر و از همین نمونه است.

از اواخر قرن سوم هجری تا اواخر قرن سیزدهم یعنی تقریباً یکهزار سال کلیهٔ [illegible]یسندگان فارسی زبان (باستثناء گروه کمی که فرد ممتاز آنان فردوسی است) از [illegible]ه پیروی میکردهاند این روش را پسندیدهاند یعنی در استعمال کلمه های گوناگون [illegible]ربی و فارسی خود را آزاد دانسته بلکه این روش را هنر پنداشته اند که کلمه [illegible]ای مختلف عربی و فارسی که همه کس (سوای معدودی) معنی آنها را بطور [illegible]مل و صحیح نمیدانند استعمال کنند بدون آنکه توجه داشته باشند که همهٔ خوانندگان [illegible]منی تمام آنها را میدانند و می فهمند یا نه و گویا کتابهای خود را برای جمع [illegible]مدودی از فضلا و تحصیل کردهها مینوشتهاند نه برای همه مردم (بدیهی است مقصود ما [illegible]اینجا سبك نگارش و طریقهٔ بیان خیال و مقصود نیست بلکه مقصود بیان انواع کلمه [illegible]ایست که استعمال کردهاند) بطوریکه اشاره شد از میان هزار و سیصد سال پیش [illegible]م [illegible] و [illegible] ساده نویسی و استعمال کلمههای معمول و متداول [illegible]وم [illegible] و غیره هم بدین سبك نوشته شده است اما اینها در [illegible]ایر [illegible] آنها تأثیری در سایرین نداشته است از اواخر قرن

دوم جمع کثیری جمع نویسندگان متوجه این امر شده و کوشش کرده‌اند که فارسی ساده و روان بنویسند و از استعمال کلمه‌های غریب و عجیب و غیر معمول میان عموم خواه فارسی و خواه عربی خودداری نمایند نام چند نفر از آینان که در خاطر است در اینجا ذکر میشود ولی جمع زیادتری هستند (که از این طبقه میباشند) مرحوم قایمقام و میرزا عبدالوهاب (تا اندازهٔ) و بعد مرحوم امین الدوله و میرزا ملکم خان و مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی و مرحوم میرزا علیمحمد خان مدیر روزنامه ثریا و پرورش وغیره و اما این نهضتی که شروع کردند با آنکه تا اندازه زیادتری اثر بخشید سبک کاملا نوین و بدیع و متمایزی ایجاد نکرده است که عموم بدان رغبت و تمایل پیدا کرده و بتکمیل آن بکوشند در حقیقت سبکی غیر ثابت و بین بین پیدا شده است که مانند سطح دریاچه که از نسیم و بادهای مختلف موجهای گوناگون (که گاهی براست و زمانی بچپ متمایل باشد) ایجاد نموده است و یک جریان ثابت و منظمی پیدا نکرده یعنی پخته نشده و توجه عموم را جلب نکرده و تأثیر زیادی در سلیقه و ذوق توده مردم نکرده است.

گروه کمی از این جمع عبور کرده‌اند ساده نویسی عبارت است از بیرون کردن کلیهٔ کلمات عربی و بجای آنها استعمال کلمات مهجور فارسی که معنی بعضی از آنها بکلی غلط و معنی برخی نا معلوم و حقیقتاً بجای آنکه اصلاحی مطلوب و طریقی مرغوب بیاورند چون اندیشه آنها از روی تعمق و تصمیم صحیح و جدی و تجارب دیگران نبوده از راست منحرف شده بر اشکالات افزوده‌اند. خلاصه آن که بعقیدهٔ نویسنده هنوز کسی در این راه بحد رشد نرسیده که قابل پیروی باشد. در این راه تاکنون هیچکس بمقام خواجه حافظ نرسیده و این شاهکار منحصر بحافظ است و بس

سوم ــ کلمه‌های درست ولی متروک و مهجور فارسی و عربی که بواسطهٔ کهنه شدن و از استعمال عموم بر کنار بودن غریب بنظر می‌آید از این طبقه است کتاب نفثة المصدور امام محمد زیدری منشی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و مرزبان نامه و تاریخ وصاف و تاریخ معجم و درهٔ نادری میرزا مهدیخان منشی [illegible] و عقد العلی و [illegible]

زبان فارسی دارای مزایا و خصوصیت های بسیاریست که در هیچیک از زبان های زنده دیگر باین شکل و باین تنوع و تمامی موجود نیست و چون در متن شش جلد کتاب صرف و نیز در کتاب نحو دستور فرخ در قسمت های مختلف اشاره بآنها شده است هر گاه بخواهیم راجع بهر یک از آنها در اینجا به بحث و تحقیق بپردازیم سخن بدرازا کشد و مناسب و فراخور این مقام نمی باشد و هر کس بخواهد باید به کتابهای ذکر شده مراجعه نماید در آخر این مقدمه لازم است این نکته گفته شود که با آنکه در بسیاری از کتابهای فارسی گاهی دیده میشود که بیشتر کلمه ها عربی است و باین علت بعضی عقیده پیدا کرده اند که برای آسان ساختن تحصیل و آموختن زبان باید کلمات عربی را از زبان بیرون کرد وزبان را خالص نمود تا صرف و نحو آن آسان باشد و بسهولت یاد گیرند و پیش روند این اشخاص اشتباه میکنند زیرا چون دیده‌اند که صرف و نحوی در زبان فارسی نیست تصور کرده‌اند که اشکال تدوین صرف و نحو فارسی بواسطهٔ مخلوط شدن بازبان عربی است وزبان فارسی درقوانین صرف ونحو تابع زبان عربی میباشد و هر فارسی زبانی باید صرف ونحو عربی را خوب بداند تا فارسی دان صحیح باشد اما درحقیقت اینطور نیست زیرا با آنکه دو ثلث کلمات ادبی زبان فارسی امروز عربی میباشد با اینحال قانون های دستور زبان فارسی کاملا محفوظ مانده و زبان فارسی اصالت خود را از دست نداده است چیزی که هست مقدار زیادی کلمه های عربی بعاریت گرفته و اگر بخواهیم این کلمه ها را از زبان خارج کنیم زبان ما بسیار فقیر و خشک و کم وسعت خواهد شد فقط کاری که باید نویسندگان مانند نویسندگان قدیم ایرانی بکنند آن است که متوجه باشند تا آنجا که ممکن است قوانین صرف و نحو عربی را در نوشتن فارسی بکار نبرند و صفت ها را مانند عربی تابع موصوف نکنند و کلمه ها را هرچه میتوانند مانند فارسی جمع ببندند و از جمع های عربی و صیغه های مبالغه و افعل تفضیل و [illegible] عربی خود داری کنند و نیز از استعمال کلمه های عربی که [illegible] فارسی هست خود داری کنند زیرا در این دنیا هیچ زبانی [illegible] پیدا نمی شود که تمام کلمه های آن خالص و مخصوص آن ب

زبان پهلوی که تنها زبانها مرکب است از کلمه هائی چند چون ...... و ...... بحث در دستور فرخ کاملا روشن و مدلل شده است دیگر آنکه مبحث املاء چون برای مقدمهٔ کتاب است و کسانیکه این مقاله را مطالعه می فرمایند بیشتر مطالب این قسمت را میدانند با آنکه دانستن بعضی مبحث های املائی و نواقص خط عربی که بسیار مهم است و باید دانست ولی چون در دستور فرخ شرح داده شده است در اینجا از ذکر آن گذشته خود داری و وارد تقسیم بندی کلمه های فارسی و بحث در آنها می شویم کلمه در زبان فارسی ساخته شده است از یك آوا (حرف) یا بیشتر مانند و، به از، من، سبز، گفتن، اینجا، امروز، شطیه، آفرین، زه.

سخن ساخته میشود از دو یا چند کلمه چون فریدون رفت ـ او دوزلر رفت ـ داریوش هخامنشی بزرگترین شاهنشاه ایران بود.

همه کلمه های زبان فارسی به شش گروه تقسیم میشود . یکم نام (اسم) دوم فروزه (صفت) سوم جای نشین (ضمیر) چهارم کنش (فعل) پنجم معنی افزا (قید و ظرف) ششم بند و پیوند و صدا (حروف عطف و ربط و موصول و اشاره و صوت).

نام : کلمه ایست گردیدنی (تغییر پذیر) که به تنهائی بی آنکه زمان را در آن دستی و کاری باشد به اندیشه راه نمائی میکند خواه آن اندیشه از چیزهای دیدنی و بودنی باشد مانند رستم، تهران، درخت، آب، خانه، خورشید، اسب، روشنائی گرمی، نرمی ویا از چیزهای نادیدنی و نابودنی که تنها روان و خرد آنرا درمیابد مانند ترس، امید، اندیشه، بخت، پادشاهی، پشیمانی و دیگر چیزها.

اسم در زبان فارسی بر شش طبقه تقسیم میشود که هر یك از آنها نیز چندین گونه است باین ترتیب:

۱ ـ نام خاص ۲ ـ نام همگانی (عام) ۳ ـ نام گروه (اسم جمع) چهارم نام بر گرفته (اسم مشتق) پنجم نام درهم (اسم مرکب) ششم نام واگرفته (اسم ...)

اسم همیشه گرفته شده از نامی یا کلمهٔ دیگری و یا آمیخته با کلمهٔ دیگر باشد آنرا ساخته یا پیوسته نامند.

و زیادا بر این آنچه در کتب های از آنها برده شده علاوه بر شش اصل ۵۶ جزو دیگر هستند که در جدول مذکور نامشان در هر جاییکه واقع شوند ذکر نشده است.

این ازاحیف یا اجزاء (۵۶) کانه را ممکن است درصدر و یا حشو استعمال نمود ولی چون باید آخر این مصاریع ساکن باشد نه جزء مفاعیل - مفعول - فاعلات فعلات - فاعلاتن - مفاعیل و مستفع لن - فعول - فع ل - را بواسطهٔ متحرك بودن اواخر در ضرب و عروض نمیتوان قرارداد .

فصل هفتم

ترتیب تقطیع

تقطیع عبارت است از هم کشودن بیتی که اسباب وفواصل و اوتاد آن تجزیه شود و یا اسباب و فواصل و اوتاد وزن منظور تطبیق گردد مانند: اسیر محنت آرزوی چون نگارم . اسی — رمح —نت —آن —رو - بچون (چن خوانده می‌شود و « و » آن خوانده نمیشود) . نگا - رم

مفا - علن - فع - لاء - تن - مفا — علن - فع

این است ترتیب تقطیع وبنا برآین با تقطیع این مصرع بترتیب مذکور بالا که هر سبب و وتد و فاصله مقابل نظیر خود واقع شده اند وزن این مصرع بدون کم و زیاد مفاعلن - فعلاتن - مفاعلن - فع . مثمن مجحوف از بحر مجتث بیرون آید بدین ترتیب هر شعری را که بخواهند تقطیع نموده و وزن آنرا بدست میاورند و اگر اشتباهی در وزن یا مقطع حاصل شده باشد بزودی واضح میگردد .

در هنگام تقطیع حروف کلمات فقط آنهائی بحساب می آید که بلفظ می آید لهذا حروفی که نوشته میشود ولی خوانده نمی شود جزو حساب منظور نیست و برعکس هر حرفی که در تلفظ بیاید ولی نوشته نشود در حساب منظور می گردد زیرا که پایه وزن بر تلفظ و کشیده شدن کلمات است مثلا :

[illegible] الف نوشته می شود و دو الف خوانده می شود لهذا دو الف

[illegible]

۲ـ حروف ضمیر با اینکه یکی بیشتر نوشته میشود دو حرف محسوب میگردد مانند چو نه که عروض دو حرف بشمار می‌آید.

۳ـ (و) عطف با اینکه در تلفظ ضمه خوانده شده بحرف محسوب است چون (و) این دو بیت که رودکی گفته :

سپید برف برآمد بکوهسار سیاه   و چون درون شد آن سرو بوستان آرای
و آن کجا بگوارید تا گوارشده است   و آن کجا نگرایست گشت زود گرای

البته استعمال چنین (و) جز در موقع اضطرار جایز نیست و بهمین مناسبت هم کمتر استعمال میشود ولی اگر (و) عطف چون ضمه خوانده شود در حساب ضمه می‌آید و در از احیف مکفوف منظور میشود.

۴ـ در دو و تو و همچو (و) فقط برای نشان دادن حرکت ما قبل است و اگر در آخر مصرع واقع شود مانند: (همه سر ها بر آستانهٔ تو) بر وزن فعلا تن مفاعلن فعلن (و) بجای حرف آخر عروض در تقطیع محسوب می شود

۵ـ (و) اشمام ضمه چون خوارزم، خواسته، خواب، خواجه بحساب نیاید

۶ـ (ت) اگر ما قبل ساکن در بیان مستقر باشد ولو ساکن باشد حرف متحرکی محسوب شود مانند: «ت» «دست» در من بمهرت دست بردم که در تقطیع «ت» ساکن یک متحرک محسوب میشود به وزن فاعلاتن فاعلاتن.

۷ـ «ت» اگر در آخر شعر واقع شود ولو ما قبل ساکن باشد بحرفی محسوب است چون «ت» ای نرگس پرخمار تو مست ولو این «ت» ملفوظ نیست ولی در تقطیع چون در آخر شعر واقع شده بحساب می‌آید.

۸ـ «ت» اگر اضافه بر وزن باشد ساقط میشود و بحساب نیاید چون «ت» از [illegible] مهر تو دلم بر خواست.

۹ـ اگر «ت» ساکن باشد و دو ساکن قبل از آن باشند «ت» دو حرف ساکن ما قبل او هر دو متحرک محسوب میشود چو جمع «ز» «ت» «ج» با [illegible] باتو مهر «» که باخته [illegible] میشود.

۱۰ـ اگر در تلفظ نیاید و در وسط شعر باشد ساقط است چون [illegible] نیکوست و [illegible] در بیت زیر:

نیکوست و [illegible] نیکوست نکن   [illegible] لایق [illegible]

نوشته اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در جنگی بر استر سوار بود ، یاران عرض کردند در چنین روز اسب نیکوتر است ، فرمود (انا لا افر عن من کرّ علیّاً کرّ علی من فرّ فالبغلة تکفینی (فرار نمیکنم از کسیکه حمله کند و حمله نمیکنم بکسیکه فرار کند پس استر مرا کفایت میکند) (۱)

مثال از سعدی :

گیرم که بر کنی دل سنگین ز مهر من   مهر از دلم چگونه توانی که بر کنی

بزیور ها بیارایند مردم خوبرویان را   تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

علاء الدوله سمنانی :

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی   به زان نبود که خاطری شاد کنی

(گر بنده کنی بلطف آزادی را   بهتر که هزار بنده آزاد کنی)

صفائی نراقی :

دامن مکش از دستم جانا که بامیدت   یکباره کشیدستم دست از همه دامنها

محتشم کاشانی

دلی دارم که از تنگی در او جز غم نمیگنجد   غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمی گنجد

(این صنعت را بعضی از علمای بدیع عکس و تبدیل نامیده و در شمار جزئیات صنایع ذکر کرده اند در حالیکه یکی از صنایع لطیفه و محسنات بدیعیهٔ کلام محسوب میشود) .

۱۰ـ مدح شبیه بذم

این صنعت بطوریکه ازعنوانش پیدا است تعریف از مخاطب است بصورت و عبارتی که از مقدمهٔ آن تصور کنند گوینده قصد تنقید دارد و چون مطلب تمام شود معلوم گردد مدح دیگری بمدح اول اضافه نموده است ، بعبارت دیگر مدح شبیه بذم انتقال گوینده است از مدحی بمدح دیگر بنحویکه ابتدا در شنونده موهم انتقاد و تنقید باشد و این نوع از سخن چون بخلاف مقدمه نتیجه مطلوع میدهد ... آن در مخاطب بیشتر است .

۱ـ با ... بعدم ذکر لفظه عربی دراین کتاب از ذکر جمله بالا که بمضمون کلام الملوک ملوک الکلام ... بهترین شاهد برای اداء مقصود بود نتوانستم بگذرم   مولف

مثال:

نیست عیبی غیر این الا چون بتو وارد شوند — میبرند از یاد یار و آشنای خویش را(۱)

یعنی ممدوح از عیب مبرا است بعلاوه اینکه در مهمان نوازی نیز بدان پایه از مهربانی است که واردین بر او آنقدر مفتون محبت او می شوند که قوم و قبیله و یاران خود را بکلی فراموش میکنند. در این بیت شروع مطلب بمدح است ولی از جمله بعد مستمع انتظار شنیدن عیب و تنقید دارد و چون کلام بآخر میرسد منتقل میشود که شاعر مدح دیگری برمدح اول افزوده است.

مثال دیگر:

همی بفر تو نازند دوستان لیکن — به بی نظیری تو دشمنان کنند اقرار

مثال دیگر:

از تو آزار ندیده است کسی جز درهم — از تو آواره نگشته است کسی جز دینار

۱۶ـ مدح

معنی مدح موجه که آنرا استتباع نیز گویند مدح دو رویه است یعنی گوینده بعبارتی ممدوح را توصیف کند که از یک مضمون دو تعریف از او شده باشد مثلا در این شعر:

آن کند تیغ تو بجان عدو — که کند دست تو بکان گهر

با اینکه مصرع دوم مثالی برای مضمون مصرع اول است در عین حال مدح دیگری که عبارت از ستودن ممدوح بسخاوت و بخشش است برمدح اول اضافه شده است با تعریف فوق معلوم است که اگر ذم را نیز بطریق مذکور بیان کنند میتوان آنرا ذم موجه نامید مانند این شعر:

ز سبالش چنان ثالث ریش گردد — که گوئی ز وی خواست سبالتر

---

(۱) این بیت ترجمه این شعر عربی است

لا عیب فیهم سوی ان النزیل بهم — یسلو عن الاهل والجیران والحشم

و چون بطوری که گفتیم موضوع ذکر امثله عربی در این کتاب گرفته نشده بشعر عربی مذکور نیز فقط برای اینکه مقصود بوده فارسی ترجمه شده — مؤلف

۳ ـ حرف ظرف ـ دان (د ـ ا ـ ن) که در آخر اسامی فایدهٔ ظرفیت میدهد مانند قلمدان، جامهدان، نمکدان. قندان: (بواسطهٔ همجواری دو دال یکی حذف شده)

۴ ـ حرف نسبت ـ گان معانی مختلفی که بشرح زیر دارد:

الف ـ در آخر بعضی اسامی معنی شایستگی دهد مانند: در گرو ـ گروگان (شایستهٔ گرو)

ب ـ در آخر بعضی از اسامی معنی وصول از موسوم به منسوب دهد مانند: پدرگان و مادرگان. یعنی از آنچه از پدر یا مادر بفرزند رسیده باشد

ج ـ در آخر بعضی از اسامی معنی گماشته دهد مانند خدایگان بمعنی گماشتهٔ خدا

د ـ در آخر بعضی از اسامی معنی « مفت » دهد مانند « رایگان » (در اصل راهگان بوده) یعنی آنچه در راه بیرنج و بدل بیابند.

ه ـ بمعنی حکم و بیمزدی باشد مانند « شایگان » (در اصل شاهگان بوده است یعنی کاریکه بحکم شاه بیمزد و منت کنند چنانکه شهید شاعر گفته: مفرمای درویش را شایگان.

و ـ بمعنی لیاقت و عظمت چون گنج شایگان که گنج لایق شاه یا گنج باعظمت شاهانه را گویند.

ز ـ که در آخر بعضی از اسامی معنی زور دهد مانند شایگان که نام یکی از عیوب شعری و بمعنی قافیهٔ زورکی است:

در دو معنی رشید وطواط گوید:

اشعار در بدایع دوشیزهٔ منست   بی‌شایگان ولیك به از گنج شایگان

یعنی اشعار بدیع « دوشیزهٔ منند بی نادرستی در قافیه‌ها » لیکن از گنج شاهانه بهترند

علت نام شایگان در عیوب قوافی همین است که شاعر اضطراراً حروف زوائد را بجای حروف اصلی استعمال کند و باصطلاح قافیهٔ زورکی بسازد. چنانکه خاقانی گفته: ... که از ابر کف شرقاً و غرباً ریخته ـ که جملهٔ شرقاً و غرباً قافیه زورکی است چنانکه ابوالفرج در (راغها باغ کند یمن قدومت ملکا) الف ندای

جبالمثلث را با القیاس اصل تشبیه کرده

ج - که در آخر اعداد معنی تکرار میدهد چون یگان (مخفف یک گان) دوگان، سه گان، چهارگان بمعنی یک یک، دو دو، سه سه، چهار چهار.

یا اضافه (ه) در آخر : یگانه، دوگانه، سه گانه، چهارگانه معنی حصر میدهد مانند خدای یگانه بمعنی اینکه یکی است و دو نیست.

۸ - حرف حفظ و حراست - بان (ب . ا . ن)

الف - که در آخر بعضی از اسامی معنی نگاهداری میدهد چون سگ بان گله بان، باغبان، دربان، دروازه بان

ب - آخر بعضی از اسامی معنی مراقبت میدهد مانند پاسبان. (۱)

۹ - حرف مصدر - نون مفرد (ن) که در آخر افعال ماضی معنی مصدری ده مانند آمد - آمدن، رفت - رفتن، کرد - کردن، گفت - گفتن.

۱۰ - حرف موضع - ستان (س . ت . ا . ن) که در آخر بعضی از اسامی معنی تخصیص موضع دهد مانند : ترکستان (محل ترکها) کودکستان (جای کودکان) کوهستان (محل کوهها) ، بیمارستان (جای بیماران) کردستان (جای کردها) لرستان (جای لرها) بلوچستان (جای بلوچها) . برای اتصال باسامی در تلفظ «استان» بکسر اول خوانده میشود و بنابراین « استان» بضم الف غلط است.

(اشتباه نشود این استان غیر از آستان بمعنی درگاه است.)

۱۱ - حرف مشابهت - سان (س . ا . ن) که در آخر اسامی فایدهٔ مشابهت دهد مانند : مردم سان دیوسان، دیگرسان، اینسان، آنسان (گون « گ . و . ن » هم بهمین معنی است : چون گندم گون و دیگر گون که دگر گون هم گویند و در اینجا این کلمه بمعنی مانند دیگر است یعنی مانند این نیست و جز اینست و اصطلاحاً معنی تغییر یافته

۱۲ - ین (ی . ن) که در آخر اسامی معنی تخصیص ماهیت چیزی بصفت میدهد مانند زرین، سیمین، یارین، پنجلین، هشتین.

۱۳ - گین (گ . ی . ن) در آخر بعضی اسامی معنی اتصاف دهد مانند غمگین یعنی دارای غم - سهمگین، واجد خوف شرمگین بمعنی شرمنده.

---

(۱) مراقبت معنا مانند پاس است به جهت پاسبان (ح - م)

کیفیت معطوف علیه معطوف در یک حکمند یعنی هرگاه اول صفت یا خبر یا صله یا حال باشد دومی هم همان حالرا دار است وجایز است عطف هرگاه معطوف بتواند بجای معطوف علیه بنشیند و الا جائز نیست .

جایز است عطف بر دو معمول دو عامل مختلف مانند فی الدار زید و الحجرة عمرو.

قسم سوم تأکید ـ تأکید تابعی است که دلالت می کند بر استقرار متبوع در آنچه بآن نسبت داده شده مانند جائنی زید نفسه ٗ و تأکید بر دو قسم است لفظی وآن مکرر شدن لفظ اول است مانند جائنی جائنی زید زید و قام زید قام زید جائنی جائنی زید ـ قام قام زید و این تکرار در حروف هم جایز است مانند ان ان (الف و نون مشدد) زیداً قائم و معنوی که بآن بالفاظ معین آورده می‌شود و آن الفاظ نفسه (بضم سین) عینه برای مفرد ـ تثنیه ـ جمع باختلاف صیغه و ضمیر آورده می‌شود مانند جائنی زید نفسه و الزیدان انفسهما یا نفساهما و الهندات انفسهن

و همین طور عینها و اعینها و عیناهما و اعینهن و کلاو کلتا بـرای تثنیه است مخصوصاً مانند قام الرجلان کلاهما و قامت المراتان کلتاهما و کل و اجمع (بفتح میم و سکون عین) و اکتع و ابتع و ابصع برای غیر تثنیه‌اند باختلاف ضمیر در تمام آن ها مانند اشتریت العبد کله و جائنی القوم کلهم و اشتریت الجاریه کلها و جائت النساء کلهن و باختلاف الصیغه در باقیها مانند اشتریت العبد کله اجمع و اکتع و ابتع وابصع و جائنی القوم کلهم اجمعون اکتعون ابتعون ابصعون و اشتریت الجاریه کلهـا جمعاء کتعاء بتعاء بصعاء و قـامت النساء کلهن جمع (بضم جیم و فتح میم و سکون عین) کتع بتع بصع بهمان اعراب و هرگاه ضمیر متصل بنفس و عین تأکید شود واجب است تأکید بضمیر مرفوع منفصل مانند ضربت انت نفسك و در موقعی که تأکید بکل اجمع آورده میشود باید برای آن اجزاء و ابعاض باشد مثلاً گـفته میشود اشتریت العبد کله و گفته نمیشود اکرمت العبد کله

ابتع و ابصع و اکتع (بفتح همزه وسکون کاف وفتح تاء وسکون عین) واخوالش نه اتباع اجمع هستند و بدون اجمع دارای معنی نخواهند بود ومقدم داشتن آنها بر اجمع [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] مقصود از آن نسبت شود بدل است [illegible]

اقسام بدل چهار است ۱ - بدل کل از کل مانند جائنی زید اخوک ۲ - بدل بعض از کل مانند ضربت زیداً رأسه ۳ - بدل اشتمال مانند سُلب (فعل مجهول) زید ثوبه (بضم باء) و اعجبنی عمرو علمه (بضم عیم) ٤ - بدل غلط مانند جائنی زید جعفر ورأیت رجلاً حماراً و اگر نکره بدل برای [illegible] آورده شود برای او صفتی ذکر میشود مانند قول تعالی بالناصیة ناصیة کاذبة و این [illegible] در عکس این موضوع واجب نیست مگر اینکه متجانس باشند.

پنجم — عطف بیان و آن تابعی است غیر صفت که واضح میکند متبوعش را مانند قام ابوحفص عمر وقام عبدالله عمر.

مبنی — اسم مبنی اسمی است که هرگاه با غیر خودش ضمه باشد مانند الف با تاء تا آخر و مانند احد واثنان وثلاثه مثلا و مانند لفظ زید بتنهائی که در اینصورت زید بالفعل مبنی بسکون است ولی بالقوه معرب است یعنی اگرچه درحال تنهائی مبنی است لیکن وقتی با غیر خودش مرکب شد معرب است و آنچه به مبنی الاصل شباهت داشته باشد یعنی در دلالت بر معنا محتاج بقرینه باشد مانند اسماء اشاره مثل من (بفتح میم و سکون نون) وهولاء نیز مبنی است یا آنکه کمتر از سه حرف یا متضمن معنی حروف باشد مانند هذا و از احد عشر تا تسعه عشر و این قسم هرگز معرب نمیشود.

حکم مبنی آن است که آخرش باختلاف عوامل تغییر نمیکند و حرکاتش ضم و فتح و کسر و سکون است.

مبنیات بر هشت قسمند — مضمرات — اسماء اشارات — موصولات — اسماء افعال اصوات — مرکبات — کنایات وبعضی از ظروف.

نوع اول مضمرات — ضمیر اسمی است که وضع شده برای اینکه دلالت کند بر متکلم یا مخاطب یا غایب که ذکر آن مقدم شده باشد [illegible] یا حکماً و حکم [illegible] بر دو قسم است متصل و منفصل

اگر مایلید این چراغ که بنام فرهنگ و اخلاق روشن شده خاموش نگردد بلکه با نور قویتری پرتو افشان باشد و این اداره بخدمت پاک و بی آلایش خود ادامه داده و دچار خسارات نشود ده نفر مشترک تقدیم فرمائید.

جوائز

با همهٔ این خسارات و قروض برای اینکه بر خلاف تعهد با مشترکین محترم رفتار ننموده باشیم در بین مشترکینی که وجه اشتراک خود را پرداخته اند از طریق قرعه مبلغ ۴۸۰۰ ریال بشرح زیر تقسیم میشود

﴿ برندگان جوائز سالیانهٔ نشریهٔ اخگر در تهران ﴾

۱ـ آقای سید مرتضی بهشتی اخلاقی — یکهزار ریال
۲ـ سرکار پاسیار دوم یوسف سجادی — پانصد ریال
۳ـ « ستوان دوم زهدی — چهار صد ریال
۴ـ آقای محمد مخزنی — سیصد ریال
۵ـ « محمد حسن عیسی زاده — یکصد و پنجاه ریال

﴿ برندگان جوائز سالیانه نشریهٔ اخگر در شهرستانها ﴾

۱ـ کرمانشاه ـ آقای سید محمد نبی پور — هشتصد ریال
۲ـ شاه آباد غرب ـ « ابوالحسن جهان مست — ششصد ریال
۳ـ شیراز ـ « اسمعیل نوبری — چهارصد و پنجاه ریال
۴ـ آمل ـ « محمد طریقی ایرانی — سیصد و پنجاه ریال
۵ـ اراک ـ « رضاقلی مشتاقی — دویست ریال

خواهشمند است آقایان فوق الذکر عکس و نشانی صحیح خودرا ارسال و برای دریافت وجه باین اداره مراجعه فرمایند.

❀❀❀

[illegible] سلامتی و موفقیت خوانندگان دانش پژوه نشریه را از خداوند متعال خواهانیم
هیئت تحریریه نشریه اخگر

گزارش سالیانه نشریه اخگر

مشترک محترم

بر ما بلکه بر بیشتر هم‌میهنان عزیز ما تاکنون این حقیقت مکتوم بود که علت [illegible] روزنامه یا مجله یا نشریه‌ای که فقط بمنظور ترویج علوم و معارف و تعلیم حقایق دین مبین اسلام و نشر مکارم اخلاق قدم بعرصه مطبوعات میگذارد مانند ستاره سحری دیر طلوع کرده و زود غروب [illegible] یا خون جگر بوجود میآید و هنوز بالا نگرفته و بیار ننشسته پژمرده [illegible]

آیا این جهت مؤسس است که کودک حیاتی نورسیده فرهنگی خود را تعلیم میکند و [illegible] پرنده گانی او خاتمه میدهد و آنگاه از پولهائی که از مردم بچنگ آورده بساط عیش و نوش میگسترد یا این تازه نهال را باد خزانی در کمین است که آنرا از پا درمیآورد یا خدای نخواسته مزرعه دلهای ما مصداق این مصراع است «زمین شوره سنبل بر نیارد»

ما قضاوت را بعهده هم میهنان عزیز خود میگذاریم تا کدام یک از این سه علت را عامل اصلی فناء یک نشریه فرهنگی بدانند اما آنچه تاکنون تجربه بر ما ثابت و مسلم داشته بزرگترین عامل [illegible] اینگونه انتشارات [illegible] و عقیم ماندن مجاهدات مؤسسین آن فقط و فقط بی رغبتی غالب مردم به امور فرهنگی و بطور کلی آشنا نبودن به قیمت واقعی فرهنگ و ارزش حقیقی دین و فضایل اخلاقی است یعنی آنچه مایه سعادت و عزت فرد و اجتماع است و آنچه تنها با نیروی آن جامعه میتواند گریبان خود را از چنگال همه نکبتها و بدبختیهائی که امروز گریبانگیر او است خلاص کند و همین بی اعتنائی مردم است که ذوق و شوق نویسندگان و هنرمندان را در آنان میکشد و در نتیجه هنری در میان ما بوجود نمیآید و علمی قوت نمیگیرد و بدون علم و هنر هم هیچ جامعه ای نیرومند نخواهد گردید مسلم است چندان ضعیف خواهد شد که مانند لقمهٔ لطیفی در حلقوم جامعه‌های نیرومند جهان جای خواهد گرفت و هضم خواهد گشت.

اینک ما برای روشن شدن این مقدمه کار خود را مثال قرار داده و میخواهیم این حقیقت مکتوم میکنیم

پس از انتشار این نشریه تمام اطراف و جوانب این کار را در نظر گرفته [illegible]

ازین [illegible] با حرف یا هواسم با هم معانی تازه پیدا میشود که وقتی دقت میکنیم میبینیم فعل ترکیبات از یک واژه در چندین مورد استفاده شده و میتوان گفت زبان پارسی [illegible] شاهکار خود می تواند از چند واژه برای اغراض و مقاصد بیشماری تعبیر بسازد. اگر در این باب بخواهیم مفصلا بحث کنیم خود کتاب قطوری خواهد شد و ما برای رعایت اختصار نموداری از آنرا ذکر میکنیم مثلا در افعال: (گیر) فعل امر [illegible] گیرد — گرفتن — گرفت — میگیرد — بگیرد و سایر مشتقات فعل بدست میآید و همچنین با ترکیب آن با دیگر کلمات، لغات مرکب بسیاری بدست میآید مانند دستگیر ـ سختگیر ـ پاگیر ـ دستگیره ـ گیره ـ جهانگیر ـ گیرا گیر ـ در گیر ـ گیر و دار ـ آبگیر ـ شبگیر و جز آن مشتقات بسیار فعلی و ترکیبی پدید می آید و نیز خاصیت مخصوص کلمات فارسی اینست که از ترکیب اسامی هم واژه های زیاد پدید میآید و بر خلاف زبان عربی از ترکیب اسامی با حروف یا با اسامی دیگر در زبان پارسی واژه های بسیار بدست میآید مثلا از « پا » پایه — پایان — پائین. پاپیا — پاشنه — پاکنه — پایاب — پاینده پای ـ پالیدن ـ بی پا ـ تیزپا ـ پا دو ـ پا کار ـ هزار پا ـ پا شویه — تیپا — پا — پایدار — پاپای — سر پا — دیرپا و جز این ها ساخته میشود. اگر فرهنگ نویسان قدیم چون نظرشان بزبان عربی بود و اطلاعاتشان در زبان عربی بیشتر از فارسی بود و میخواستند از روی زمینهٔ زبان عربی دستور زبان فارسی بنویسند دچار اشتباه شده و اصل کلام را در فارسی هم مصدر گرفته اند و بهمین مناسبت در ذکر حروف اصلی و وصلی دچار اشکالات بسیار شدند و ما در ضمن ذکر حروف اصلی و وصلی رعایت این نکتهٔ اصلی را خواهیم کرد پس اگر در اصول با فرهنگ سازان قدیم اختلاف پیدا میشود موجب تعجب نگردد.

۱ ـ حرف الف در اول کلمات

اولا ـ الف اصلی و آن الفی است که جزء کلمه است و با حذف آن (الف) کلمه یا بیمعنی شود یا معنی دیگری پیدا کند مانند (الف) در ابلیج ـ اندام که [illegible] [illegible] باشد و بی معنی شود و یا مانند الف در ابرو ـ اخم و جز آن

کە یا حذف الف از معنی اصلی خارج میشود از معنی دیگری ... لذا حذف اینگونه حروف جایز نمیباشد.

الف اصلی که در صورت حذف در معنی واژه تغییری نمیدهد مانند: استوان استوار، استخوان که با حذف الف: ستوان، ستوار، ستخوان باقی مانده و معنی اصلی خود را میدهند.

ثانیاً ـ الف وصل ـ الفی است که در سر کلمات بی الف [illegible] . اینهم بر دو نوع است: اگر در مانند: پرویز و پیداد، ابرویز و ابیداد گویند [illegible] اصلی کلمه بجای خود محفوظ میماند، در اینصورت اضافه کردن اینگونه الف تنها با ضرورت شعری جایز است و چون اجبار شاعر را میرساند حتی المقدور بهتر است از آن احتراز نمود ولی در نثر و محاوره مطلقاً اضافهٔ اینگونه الف جایز نیست

یا با اضافه الف در کلمه ئی «کلمه بیمعنی و یادارای معنی دیگری شود مانند کور که با اضافهٔ الف «اکور» شود که لفظی بی معنی است یا: رز (مو) که اگر الف بر آن اضافه شود «ارز» شود که معنی دیگری دارد. در این دو مورد بهیچوجه نظماً و نثراً الحاق الف وصل جایز نیست.

۷ـ حرف الف در میان کلمات

الف ـ حرف الفی که در ماقبل آخر افعال در آورند و خود بر دو نوع است یکی برای دعای نیك و بد مانند: دشمنت بمیراد یا دوستت بماناد، دیگر الفی که بجای «ب» که در اول افعال گذارند، در آورند مانند: خدایش رحمت کناد، که بمعنی خدا رحمتش بکند است.

ب ـ الف زائده که ما قبل آخر صفات بجهت حسن کلام یا ضرورت قافیه درآورند مانند ستمکار.

ج ـ الفی که برای مشابهت میان دو کلمهٔ متجانس آورند مانند: خنداخند.

د ـ الفی که میان دو کلمهٔ متجانس فایدهٔ نزدیکی دهد مانند: دوشادوش.

هـ ـ الفی که میان دو کلمهٔ متجانس معنی توالی دهد [illegible] پیاپی

و ـ الفی که در میان دو کلمهٔ غیر متجانس فایدهٔ استیلاء و عمومیت دهد مانند سراپا، یعنی از سر تا پا.

اول : معتل الفاء « مثال » دوم : معتل العین « اجوف » سوم معتل اللام « ناقص »
و اگر دارای دو حرف علّه باشد: اگر دو حرف علّه بهمدیگر نزدیك است : لفیف مقرون
و اگر از یکدیگر دور است : لفیف مفروق است (لفیف را از اینجهت لفیف گویند
که یك حرف صحیح در لفافهٔ دو حرف علّه واقع شده)

۳ ـ مهموز :

فعل مهموز آنستکه دارای همزه باشد . همزه هم یا فاء الفعل واقع می شود یا
عین الفعل یا لام الفعل : پس فعل مهموز نیز یا مهموز الفاء است یا مهموز العین یا مهموز
اللام (همزه همیشه متحرك است بر خلاف الف که همواره ساکن می باشد)

۴ ـ مضاعف

فعل مضاعف آنستکه دارای حرف مکرر باشد : و این تکرار باید در حروف اصلی
کلمه : فاء الفعل ـ عین الفعل ـ لام الفعل واقع شود . اعم از آنکه فعل ثلاثی باشد
یا رباعی

هرچند اکنون مناسب مقام آنستکه مثالهای وجوه هفتگانه نیز بلا فاصله ذکر
شود (زیرا اینکار بضبط نزدیکتر است) لیکن نظر باینکه در خط شرقی حرکات غیر
مکتوب است و مبتدی نمیتواند مثالها را درست تلفظ نماید بنابراین بعد از بیان قواعد
عمدهٔ صرف ـ مثالها را ذکر می نمائیم تا بفهم نزدیکتر باشد زیرا غرض از علم فهم است
نه صرف ضبط)

﴿ ریشهٔ قواعد ﴾

حرکاتیکهٔ حروف را برشتهٔ بیان می کشد سه حرکت است :
۱ ـ فتحه ۲ ـ کسره ۳ ـ ضمه ، و هرگاه این سه حرکت را اشباع کنیم (یعنی
غلیظ ادا نمائیم) : از اشباع فتحه الف ـ و از اشباع کسره یا ـ و از اشباع ضمه واو
تولید می شود .

پس در حقیقت واو ـ و یاء و الف (حروف علّه) را نباید حروف صدا دار
(مصوتهای اصلی) دانست ، بلکه باید آنها را صدای حروف خواند بعبارت دیگر
حروف علّه حرکات مشبعه (جوهر حرکات) می باشند .

۹ ـ اینست ریشهٔ چهار قاعده از قواعد صمغه که تعلیلات میگویند:

۱ ـ اعلال:

اعلال عبارت است از ابدال؛ یعنی تبدیل یـا قلب که فقط بین حروف علهٔ واقع و جاری است:

مثلاً همیشه واو ـ و یاء ما قبل مفتوح ـ قلب (یا بدل) به الف میشود (علت) این ابدال هم همان نتیجهٔ ما قبل است و بسبب همین وجود علت است که این ابدال را اعلال گویند)

۲ ـ نقل:

نقل عبارتست از نقل حرکات: از حروف علهٔ بما قبل آنها (علتش هم اینست که حرف علهٔ چون حرکت متجمدهاست پس خود از حرکت بینیاز است) در این جا شرط نیست که حرکت همجنس با حروف علهٔ بما قبل نقل شود یا غیر همجنس: باین معنی که ضمه واو یا کسره یاء که هر کدام از جنس حرف خود است نیز مانند عکس آن: که کسره واو و ضمهٔ یاء باشد (و جنسیت ندارد) بما قبل نقل میشود بـا این فرق که در صورت اول ایجاب یک قاعده میکنند و در صورت ثانی ایجاب قاعدهٔ دیگر (که بیان خواهد شد)

۳ ـ ابدال:

ابدال عبارتست از تبدیل حرفی بحرف دیگر و این دو قسم است

۱ ـ تبدیل حرفی بحرف دیگر بمناسبت حرکت ما قبل چنانکه مثلاً واو ما قبل مکسور بدل به یاء میشود (این ابدال در حروف علهٔ دایر و مربوط به ریشهٔ مذکور می باشد)

۲ ـ تبدیل حرفی بحرف دیگر بسبب قرب مخرج چنانکه مثلاً میم بدل به نون میشود (این ابدال در غیر حروف علهٔ دایر و ربطی به ریشهٔ ذکر شده ندارد)

۴ ـ حذف:

حذف عبارت است از اسقاط حرفی از کلمه بسبب وجود [illegible] علت دیگر)

مثلاً هر گاه دو واو در یک کلمه جمع شوند واو اول حذف میشود گرچه از حروف اصلی کلمه (مثلاً عین الفعل) باشد

۴ـ تشکیل اداری شهر واتریک واراضی که در آن بایستی بآراء سکنه مراجعه و تهیهٔ مقدمات اخذ آراء.

۵ـ تشکیل مجلس سفراء که با شورای عالی متفقین در مسائل راجعه به امور سیاسی بین المللی که در نتیجهٔ اجرای مقررات عهدنامهٔ ورسای تولید میشود بایستی مشارکت نماید.

عهدنامهٔ سن‌ژرمن ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹

این عهدنامه بین فاتحین و دولت اطریش منعقد وبزبان فرانسه و انگلیسی و ایطالیائی تحریر گردیده است ودرصورت اختلاف درتفسیر مقررات آن قسمت فرانسوی سندیت خواهد داشت مگر درقسمت مراجعهٔ بجامعهٔ ملل وامور کارکه قسمت انگلیسی هم سندیت دارد .

بموجب مقررات این عهدنامه دولت امپراطوری اطریش و مجارستان منحل و این دو کشور از یکدیگر مجزی گردیدند واز اراضی قسمتی از امپراطوری مذکور، دولت چک‌اسلواکی تأسیس یافته و دول صربستان و لهستان و رومانی و ایطالیا توسعه یافتند.

قروض امپراطوری سابق بین دول جدیده و دول توسعه یافته تقسیم گردید بالاخره مقرر شد که بدون اجازهٔ جامعهٔ ملل دولت اطریش حق ندارد بدولت آلمان منضم گردد .

عهدنامهٔ نوئی ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ با بلغارستان

این عهدنامه نیز مانند عهدنامهٔ فوق بسه زبان تحریرشده و مقررات اساسی آن از قرار ذیل است .

۱ـ ولایت تراس از بلغارستان انتزاع یافت و درشمال شرق قسمتی از اراضی آن کشور بصربستان واگذار شد.

۲ـ عدهٔ ارتش به بیست هزار نفر محدود گردید و مبلغ دو ملیارد و دویست و پنجاه ملیون فرانک بعنوان ترمیمات به عهدهٔ آن دولت قرار گرفت.

علاوه بر عهدنامهٔ فوق هم موضوع آزادی مهاجرت اقلیتها و ترضیهٔ بین دولت بلغار و یونان بامضاء رسید.

عهدنامهٔ سور و لوزان با دولت ترکیه

متفقین بدولت ترکیه عهدنامهٔ سور ۱۰ اوت ۱۹۲۰ را تحمیل نموده بودند و نتیجه تقسیم آن کشور عملی گردیده و فقط شهر قسطنطنیه و حوالی آن و قسمت جنو از آسیای صغیر دولت ترکیه جدید را تشکیل میداد و بغازهای بسفر و دار دانل بین الم گردیده نیروی بحری ملغی و نیروی برّی به پنجاه هزار نفر تقلیل یافت.

این عهد نامه را سلطان که در آن ایام محبوس انگلیسها بود مجبوراً امـ نمود ولی حکومت ملی آنقره که تحت ریاست مصطفی کمال پاشا تأسیس یافته بود ازپذیر آن جداً امتناع ورزیده وجنگ بین دولتین ترکیه و دولت یونان که دولت انگلیـ حامی آن قرار گرفته بود مقاومت نموده و بشکست یونانی ها و انعقاد عهد نامهٔ لوز منتهی گردید.

عهدنامهٔ صلح جدید بین متفقین و ترکیه در بیست وچهارم ژوئیه ۱۹۲۳ بـ از مدت مدیدی مذاکره و گفتگو در شهر لزان بامضاء رسیده و دولت ترکیه در آزادی توانست از حقوق حقهٔ خود دفاع نماید و موفق شد که قسمتی از حقوقی که بموجـ عهدنامهٔ سور از دست داده بود مجدداً بدست آورد.

مقررات مهم عهدنامهٔ لزان ازقرار ذیل است :

۱ ــ ولایات از میرو تراس شرقی که بیونانیها واگذار شده بود با بندر قره بترکیه مسترد گردیده و ارمنستان در تصرف آن دولت باقی ماند.

۲ ــ ازحیث امور اداری حکومت ملی ترکیه استقلال از دست رفته را بدست آورده و مداخلات دول اروپا در آن موضوع موقوف شد.

۳ ــ محدودیت قوای نظامی ملغی گردید.

۴ ــ دولت ترکیه از ادعای خلافت اسلامی دست برداشته و سلطنت در آن کشور منـ و اصول دمکرات و حکمرانی ملی برقرار و مسائل [illegible] آنکه [illegible] اسلامی برای پایتخت انتخاب شده بود تشکیل یافت.

فقط ضرری کمتر بمصالح اجتماعی خلل وارد می آید. میشود مثل بند ۱۴ ماده یك نظامنامه خلافی که واجد همان طبع قضائی ماده ۲۶۲ قانون مجازات عمومی است و بعکس بعضی وقت جرمی که فقد نیت سوء میباشد و باید حقاً خلافی محسوب شود جنحه تلقی گردیده است.

بعلاوه تقسیم چهارگانه بیشتر موافق با تشکیلات محاکم جزائی است و از جهت آسان بودن تشخیص جرائم از حیث جنایت جنحهٔ مهمه و جنحهٔ کوچك و خلاف اختلاف در صلاحیت کمتر رخ میدهد و قواعد مخصوص بهر یك از انواع چهار گانهٔ جرائم بسهولت اعمال میشود بنابراین مقدمات در قانون مجازات عمومی ایران برای اینکه معلوم شود هر جرمی جزء کدام نوع است باید مجازاتی را که مقنن برای آن معین نموده در نظر گرفت باین معنی که چنانچه مجازات آن از قبیل مجازاتهای جنائی یا جنحه و یا خلافی معین شده باشد باید آنرا جنایت یا جنحه یا خلاف تلقی نمود.

ولی بعضی اوقات ممکن است برای جرمی با اینکه در عداد جنایات است مجازات جنحه معین شود در این صورت آیا آنرا جنحه تلقی نمائیم یا جنایت برای حل قضیه باید تشقیق زیر را قائل شویم:

چنانچه مجازات جنحه که برای جنایت معین شده از طرف قانون پیش بینی شده و لازم الرعایه است باید آن جنایت را جنحه تلقی نمود مثل مادهٔ ۱۹۱ قانون مجازات عمومی ولی چنانچه مجازات جنحه طبق مادهٔ ٤٤ قانون مجازات عمومی در اثر تشخیص و تمیز هیئت حاکمه معین گردیده بزه ارتکابی جنایت است و باید قواعد مربوطه بجنایت را بر آن اعمال نمود.

﴿ تقسیم بندی جرائم از لحاظ اخلاقی ﴾

از لحاظ اخلاقی بعضی اعمال انسانی گاهی در اثر نیت و قصد سوء عامل و مرتکب بزه و بعضی وقت با وجود فقدان قصد و نیت سوء بزه تلقی میشود و از این لحاظ ممکن است جرائم را بدو دسته تقسیم نمود اول جنحه و جنایت که همیشه اعمال منافی اخلاق بشمار میروند و سوء نیت عامل و مرتکب یکی از ارکان متشکلهٔ بزه است و دیگر خلاف که جنبهٔ اخلاقی نداشته و با فقدان قصد و نیت سوء مرتکب هم قابل کیفر است قوانین

جزائی جنبه‌های تقسیم چهارگانه این تقسیم را قبول ننموده‌اند ولی باید در نظر داشت که بعضی اوقات بعضی جرائمی را که سوء نیت عامل آن تصویر ذهنی ندارد باید طبق نظر بالا خلاف محسوب نمود جزء دستهٔ اول قرار داده است و بالعکس بعضی جرائم را که نیت سوء در آن تصویر ذهنی دارد بجای اینکه جزء دستهٔ اول قرار دهد جزء دستهٔ دوم پیش بینی نموده است.

«تقسیم بندی جرم از نظر مادیت آن»

با ملاحظهٔ مادهٔ جرم باید گفت که جرم مادی عملی است که در اثر ارادهٔ انسانی واقع شده تا تغییری در خارج احداث کرده و به مطلوب مرتکب صورت عملی دهد از این نظر در هر جرمی که واقع میشود چهار عنصر مشاهده میشود: اول ظهور اراده، دوم بروز آن از ناحیهٔ انسان، سوم حصول یک تغییری در خارج چهارم وجود تناسب بین اراده که تظاهر پیدا نموده و نتیجه‌ای که از آن تغییر رخ داده است با در نظر گرفتن این چهار عنصر، جرائم را به تقسیمات زیادی میتوان تقسیم نمود و مهمترین این تقسیمات از قرار زیر است:

جرم ساده و مرکب- جرم ساده عبارت از عمل واحد است که تشکیل یک جرم می دهد جرم ساده یا آنی است. یا مستمر.

جرم آنی عبارت از فعل یا ترک فعل است که پس از انجام بلافاصله خاتمه میپذیرد بیشتر جرائم جرم آنی محسوب میشوند جرم مستمر عبارت از فعل و ترک فعل است که پس از وقوع بلافاصله ختم نشده بلکه حالت جرمی جرم ارتکابی تا مدتی استمرار و دوام دارد مثل سرقت آب از مجرا و گاز و یا استعمال نشانهای دولتی و یا حبس غیر قانونی. جرم مستمر یا متصل است یا منفصل جرم مستمر متصل آن است که حالت جرمی جرم ارتکابی بدون ابراز مجدد ارادهٔ اولی دوام پیدا نماید مثل ساختن عمارت برخلاف مقررات رسمی.

جرم مستمر منفصل آن است که بدون مداخلهٔ مجدد ارادهٔ اولی جرم ارتکابی نتواند دوام پیدا نماید مثل استفاده از نشان دولتی. تشخیص جرم آنی از جرم مستمر دارای فوائد زیر است:

بتوانند قسمتی از اختیارات دادستان ارتش را از حیث نظارت بر ضابطین نظامی حوزهٔ مربوطه حتی بازپرس‌ها دارا شده و نسبت بآنها در انجام وظائف مراقبت بعمل آورده و عندالزوم توضیحات بخواهند و بدین ترتیب اختیاراتی نظیر اختیارات محولهٔ به مدعی العمومهای استیناف بموجب مادهٔ ۵۷ اصلاح شدهٔ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ششم بهمن ۱۳۱۰ داشته باشند ولی متأسفانه با اینکه دو سال است شعب دادرسی آمادگاه در لشکرها تأسیس شده معذلك بازهم نتیجهٔ مطلوبه بدست نیامده و بهبود محسوس در وضعیت دادرسی لشکرها حاصل نشده است و علت آن این است که اولا رؤسای شعب اجرایی اغلب از بین اعضای فعال و واجداطلاعات قضائی ادارهٔ دادرسی ارتش انتخاب نشده و بعلت نبودن امتیازات مالی و عدم پرداخت مدد معاش قضائی افسران فعال و با اطلاع حاضر به ترك پایتخت و رفتن بمأموریت خارج نمی‌شده و ادارهٔ دادرسی ارتش نیز بعلت احتیاج بوجود آن ها در مرکز آنها را مجبور به رفتن بخارج نمی کند و ناچار برای ولایات اغلب از افسران درجهٔ دوم انتخاب میشوند.

ثانیاً ـ مادام که فقط رئیس شعبهٔ دادرسی که سمت دادستانی دادگاه تجدیدنظر واحد مربوطه را دارد از مرکز اعزام شود ولی سایر کارمندان قضائی مخصوصاً بازپرس ها و دادستانهای واحد مزبور اگر کما فی السابق از افسران لشکرها باشند که ضمن انجام وظائف لشکری خود امور قضائی را نیز عهده‌دار باشند نمی توان حصول نتیجهٔ مطلوبه را انتظار داشت زیرا چون سایر ضابطین که جزو سازمان دادرسی ارتش نمیباشند خود را فقط تابع لشکر دانسته و تبعیتی از رئیس شعبهٔ دادرسی نمی‌نمایند فقط رئیس شعبهٔ دادرسی واسطهٔ وصول و ایصال مکاتیب و آراء صادره و ارسال آن به ادارهٔ دادرسی ارتش است و حق فوقیت و ریاستی نسبت به آنها ندارد بدین جهت برای رفع این نقیصه اخیراً مشاغل دادستانها و بازپرس‌ها و معاونین آنها و همچنین منشیها نیز ازسازمان لشکرها منتزع و جزو سازمان ادارهٔ دادرسی ارتش شده و مقرر گردیده است برای هر لشکر علاوه بر رئیس شعبهٔ دادرسی که دادستان دادگاه تجدید نظر نیز میباشد دو نفر دادستان و دو نفر بازپرس نیز از مرکز از طرف ادارهٔ دادرسی ارتش انتخاب و اعزام شوند و کلیه ضابطین نظامی هر ناحیه کاملا در تحت اختیار ادارهٔ دادرسی ارتش قرار

گیرند البته این ترتیب ممکن است وضعیت دادرسی لشکرها را بهتر از سابق نماید ولی تا وقتی که امتیازات خاصی مخصوصاً از لحاظ مالی در ادارهٔ دادرسی قضائی برقرار نشود و در تعلیم افسران و تکمیل معلومات قضائی آنان توجهی مبذول نشود باز هم امیدواری بمشاهدهٔ بهبود واضحی در امور قضائی نظامی نیست.

ب ـ ازدیاد اختیارات اداری و قضائی رئیس ادارهٔ دادرسی ارتش بوسیلهٔ وضع قانون جدید اقدام دیگری که برای اصلاح و بهبود وضع دادرسی نظامی بایستی بعمل آید اینست که به رئیس ادارهٔ دادرسی ارتش که ظاهراً مسئول اداره کردن و انتظام امور دادرسی ارتش بوده ولی متأسفانه عملاً اختیاراتی در قانون برای او پیش‌بینی نشده است بوسیلهٔ وضع قانون جدیدی اختیارات قضائی و اداری بیشتری اعطاء شود.

اکنون وزارت جنگ مشغول مطالعه برای پیشنهاد قانونی است که بموجب آن یك عده بازرسان قضائی سیار و ثابتی در اختیار رئیس دادرسی ارتش قرار داده شود که بتوانند بکلیهٔ پرونده‌های قضائی مراجعه و هر گونه توضیحات لازم را از متصدیان امور قضائی خواسته و به محض مشاهدهٔ سوء جریانی رسیدگی را متوقف و موضوع را برای تعقیب انتظامی متخلفین به رئیس دادرسی ارتش گزارش دهند و همچنین در نظر است در تجدید نظر و اصلاحاتی که در قانون فعلی دادرسی ارتش می‌شود تشکیل دادگاه انتظامی برای رسیدگی بتخلفات انتظامی قضات نظامی پیش بینی شود تا حقیقتاً مسئولیتی برای قضات موجود بوده و در صورت تخلف مورد تعقیب واقع شوند.

ج ـ تعلیم و تربیت افسران متخصص قضائی و در نظر گرفتن امتیازات مالی جهت کارمندان قضائی

بقانون دادرسی و کیفر ارتش اختیارات مخصوصی بدادستان ارتش داده است آن عبارت از حق تقاضای تجدید نظری است که بموجب مادهٔ ۱۶ دادستان میتواند از آن استفاده نماید و بموجب این ماده اگر حکمی از دیوان حربهای تشکیل شده در پایتخت یا استانها یا شهرستانها صادر شود و حکم مزبور قانوناً قابل تجدید نظر بوده و در موعد مقرر دادستان دیوانحرب تقاضای تجدید نظر نکرده باشد دادستان ارتش حق دارد پس از ملاحظهٔ حکم مزبور در موعد قانونی نسبت بآن حکم تقاضای تجدید نظر نماید بعلاوه بموجب مادهٔ ۱۸ اجرای رأی دیوانهای حرب در تمام کشور موکول بموافقت دادستان ارتش و درج آن رأی درحکم وزارت جنگ میباشد و امتیازی که بموجب این ماده بدادستان ارتش داده شده است دادستانهای محاکم عمومی ندارند فقط نظیر اختیار مذکور در مادهٔ ۱۶ بدادستان استان (مدعی العموم استیناف) داده شده است که بموجب مادهٔ ۳۵۱ قانون اصول محاکمات جزائی اگر طرفین ازحکم محکمهٔ جنحه تقاضای رسیدگی استینافی کردند دادستان استان هم میتواند تا قبل از اعلان ختم محاکمه تقاضای استیناف ازحکم محکمه جنحه نماید و اگر هیچیک از اشخاصیکه حق تقاضای استیناف دارند ازحکم محکمهٔ جنحه استیناف نداده باشند مدعی العموم استیناف فقط تایك ماه از تاریخ اعلان حکم درمحکمهٔ جنحه حق دارد ازآن حکم استیناف بدهد.

بطوریکه میبینیم این اختیار تقریباً نظیر اختیاری است که بموجب مادهٔ ۱۶ بدادستان ارتش برای حق تجدید نظر از احکام دیوانهای حرب داده شده است ولی تفاوتیکه با اختیار مزبور دارد اینستکه حق تقاضای تجدید نظر دادستان ارتش نسبت باحکام دیوانهای حرب تمام کشور است در صورتیکه دادستان استان فقط نسبت به احکام محاکم جنحه حوزهٔ صلاحیت خود که محدود به حوزهٔ استان است چنین حقی دارد.

نظیر دیگر اختیاری که بمادهٔ ۱۶ بدادستان ارتش داده است بموجب ماده ۴۶۲ قانون اصول محاکمات جزائی بمدعی العموم دیوان تمیز (دادستان دیوان کشور) داده شده است که اگر حکم یاقراری از محکمهٔ جزا صادر شد وهیچیك ازطرفین دعوی نسبت بآن تقاضای رسیدگی تمیزی نکنند مدعی العموم تمیز میتواند

برای حفظ قانون از آن حکم یا قرار تمیز بخواهند اگر چه اصلاً آن حکم یا قرار قابل تمیز نباشد ولی رأی دیوان کشور که در اثر تمیز خواستن مدعی العموم دیوان مزبور صادر میشود در باره هیچ یك از طرفین دعوی مؤثر نیست در صورتیکه در اثر تقاضای تجدید نظر دادستان ارتش رائی از دیوان تجدید نظر صادر گردد نسبت بطرفین دعوا مؤثر خواهد بود و این تفاوت بین تقاضای تمیزی که از طرف مدعی العموم دیوان تمیز میشود و تقاضای تجدید نظری که از طرف دادستان ارتش بعمل میآید موجود است و تفاوت دیگری هم وجود دارد و آن عبارت از این است که مدعی العموم تمیز از حکم و قراری هم که قانوناً قابل تمیز نباشد می تواند تمیز بخواهد در صورتیکه دادستان ارتش فقط از حکمی که قانوناً قابل تجدید نظر باشد آنهم در مدت مقرره می تواند درخواست تجدید نظر نماید.

دادستانهای نظامی: عبارت هستند از دادستان دیوانهای حرب عادی و دادستان دیوان تجدید نظر احکام از دیوانحرب عادی و دادستان دادگاه انتظامی و دادستانهای دیوانحرب زمان جنك و دیوان تجدید نظر زمان جنك و همچنین دادستان دیوانهای حرب در نقاطی که حکومت نظامی اعلان شده و دادستان دیوان تجدید نظر در نقاطی که بحال حکومت نظامی که وظائف هریك از دادستانهای مزبور وطرز انتخاب آنان در مواد مربوطهٔ قانون دادرسی و کیفر ارتش معین و تصریح شده است.

ضابطین نظامی: بموجب مادهٔ ۱۲۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش ضابطین نظامی مامورینی هستند که مکلف بیازرسی و تحقیق بزههائی که در حدود صلاحیت دادگاههای نظامی است بوده واقداماتیکه برای جمع آوری دلایل و مدارك مربوطه و جلوگیری از فرار یا مخفی شدن متهم و تعقیب قانونی قضیه لازم است بعمل میآورند و مطابق مادهٔ ۱۲۳ همان قانون وظیفهٔ ضابطین نظامی بوسیلهٔ مامورین [illegible] و امنیه و دادستانها و بازپرسهای نظامی اجرا میشود ودر موارد جرم مشهود اگر ضابطین نظامی حضور نداشته باشند افسران ودرجهداران وظیفهٔ آنرا انجام میدهند وعلاوه هیأتمورد شرایط دادگستری هم مکلف است وظیفهٔ ضابطین نظامی را انجام دهند و بطوریکه بیان شد کلیه ضابطین نظامی دراموریکه بآنها ارجاع میشود تحت نظارت دادستان ارتش میباشند.

[illegible] تاریخ بشکار رفته و خیمه بصحرا زده بود رشوه خواری ناظر کل را [illegible] صبح که شاه عازم شکار بود اعتمادالدوله با جمعی از همراهان [illegible] می‌خواست داخل شود محافظ جلو او را گرفت و اعتمادالدوله از این حرکت سخت متعجب شد اینموقع شاه از چادر بیرون آمده چشمش که بناظر کل افتاد گفت کلاه از سر این سگ رشوه‌خوار بردارید و سه روز در همین نقطه در آفتاب نگاهش دارید و بعد او را بحبس ابد محکوم کرد و او پس از ۸ روز در حبس از غصه بمرد

اولین قدم آزادیخواهان غرب

در اوائل قرن یازدهم میلادی افکار آزادیخواهی میان مردم اروپای غربی در برابر اشراف برای حفظ جان و مال و ناموس پیدا شد و مردم در نرماندی و فلاندر انقلاب کردند و با پایداری در برابر اشراف بعضی تضمینات برای حفظ جان و مال و ناموس بدست آوردند و این اولین قدم بود که برای تکامل زندگانی شهری برداشته شد طبقات متوسط شهری یعنی کسبه و صنعتگران و سایر کارکنان می‌خواستند که آزادی داشته باشند و کسی متعرض آن‌ها از هیچ حیث نشود و از دسترنج خود بهره‌مند شوند ولی اشراف و سایر طبقات بالادست که از همه باج میگرفتند مایل بسلب منفعت از خود نبودند کشمکش بین این دو طبقه از قرن یازدهم شروع شد و تا قرن چهاردهم میلادی در تمام اروپا بسط پیدا کرد و در نتیجه طبقهٔ بالنسبه متمول و نسبتاً آسوده از مردمان بیشتری تشکیل گردید این مردم از کسب و کار دارای سرمایه و اعتبار شدند و برای حفظ منافع خود دور هم جمع شده اتحادیه تشکیل دادند و فرزندان خود را بتحصیل علوم مختلفه مخصوصاً حقوق واداشتند پادشاهان از دانشمندان آن‌ها کمك فکری در برابر اشراف سرکش و ارباب متمول خواستند و برای مجلس عمومی اعضائی از آن‌ها دعوت کردند و همین مردم اند که در فرانسه طبقهٔ سوم معروف شدند نمایندگان این طبقه در انگلیس بسال ۱۲۶٤ [illegible] یافتند و اتحادیهٔ لمباردها در سال ۱۱۸۳ امتیازات سیاسی [illegible] بدست آوردند سپس اتحادیهٔ معروف بهانزا تشکیل شد خلاصه [illegible] در دنیا اثرات بسیار مهم داشته است

تاریخ تولد حضرت رسول اکرم

سال ولادت حضرت رسول مورد اختلاف مورخین است و از سال سی و هفتم تا چهل و دوم پادشاهی انوشیروان ذکر کرده‌اند تاریخ گزیده آنرا هفتم دیماه سال چهلم پادشاهی انوشیروان مینویسد و بتاریخ اسکندری بیست و هفتم نیسان ۸۸۲ بوده که مطابق ۵۷۰ میلادی میشود ابن العبری ولادت حضرت را بسال ۱۸۹۳ اسکندری ذکر کرده و آن مطابق میشود با ۵۸۰ میلادی در صورتیکه اصح ۵۷۰ میلادی است

انگلو ساکسن و بریتانیا

ساکسن نامیست آلمانی بمعنی کارد طایفهٔ ساکسن در کنار رود الب که امروز در آلمان است مسکن داشتند و با قوم فرانک مبتلا بودند و بتاخت و تاز اشتغال داشتند ساکسن‌ها بیشتر در دریا بدزدی میپرداختند و فرانک‌ها در خشکی راهزنی و تاخت و تاز میکردند از قرن هشتم میلادی ساکسن‌ها با فرانک‌ها برقابت و دشمنی پرداختند و با شارلمانی پادشاه فرانکها جنگیدند ولی از فرانکها شکست خورده و مذهب آنها را که دین مسیح بود پذیرفتند از ۴۵۰ میلادی به بعد ساکسن‌ها باتفاق آنگل‌ها به جزیرهٔ بریتانیا ارتباط پیدا کردند و گاهی بجزیرهٔ مزبور هجوم میآوردند و در قرن نهم میلادی جزیرهٔ بریتانیا را تصرف کردند و دولتی بنام خود در آنجا تأسیس کردند آنگلها نام خودرا به جزیره داده و سرزمین بریتانیا به انگلند نیز معروف گردید و آن قوم به قوت قلب معروف بودند

«جبل الطارق»

جبل الطارق کوهیست بارتفاع ۳۰۰ متر در منتهی الیه جنوب غربی اسپانیا و در پای این کوه شهر جبل الطارق امروزی بنا شده و این شهر بمسافهٔ شبه جزیره ختم میشود و از ایستگاههای مهم دریائی انگلیسی است - در زمان ولید بن عبدالملک هشتمین خلیفهٔ اموی موسی بن نصیر سردار عرب پس از فتح تونس و الجزیره غلام خود طارق را مأمور فتح اسپانیا کرد طارق از راه دماغهٔ شبه جزیره قدم باسپانیا گذاشت و استحکامات در آنجا ساخت و آنموضع را جبل الطارق نامید بعضی از استحکامات طارق هنوز پابرجاست یونانیان این کوه را کالپ Calpe مینامیدند

«ایران»

عقیده ایرانیان باستان راجع به ارواح یك نوع تصور کاملا بخصوص بوده زردشت حق دارد که چرا پدر این ابداع می‌خوانند کشف حقیقت آنچیزی را که علم امروز بشر عالی تر وجدان ضمیر کنجینهٔ الهامات یا محفظه ضبط خاطرات می نامد زردشت در آنروز به پیروان خود آموخته است از نقطهٔ نظر دیگر نظریات اساسی واصل عقیده راجع به فرشتگان محافظ را که در معرفت‌الروح تجربی عصر حاضر تحت عنوان ارواح حمامیه خوانده می‌شوند می‌توان از این پیشوای دانشمند دانست این مقنن بزرگ می گوید در تحت قدرت ذات خالقی که خلق نشده و پاینده وجاوید است دو قوه و دو کوشش ضد یکدیگر وجود دارد که هریك از آنها عهده دار وظیفهٔ بخصوصی هستند خلقت و نگاهداری دنیا و مخلوقاتش از وظایف اورمزد درکار خلقت وجود دارند و نیز کروهی از فرشتگان غیر مادی هستند که بوسیلهٔ آنها اشخاص زنده در خود یك جنبهٔ ملکوتی می توانند ایجاد نمایند.

این دسته از فرشتگان‌را فروهر نامند هرشخص زنده از داشتن فروهری ناگزیر است که درعین‌حال محرك و مربی و نگهبان و مراقب او هم بوده و در موقع لزوم افکار اورمزد را بدماغ او تلقین کرده در هنگام مخاطره از آن مخلوقی که محبوب خداوند است حفظ و نگهداری نماید.

این فروهرات بنا به اراده الهی پیش از خلقت بشر وجود داشته و قبلا هر یك اطلاع دارند که بعدها جسد کدامیك از موالید با آنها تعلق خواهد داشت.

وظیفهٔ فروهر این‌است که همواره برخلاف ارواح پلید که زائیدهٔ اهریمن هستند مبارزه کرده و بشریت را از شر بدیها محفوظ و هر کس را به پندار نیك گفتار نیك کردار نیك رهبری نمایند

پس از مرگ فروهر با روح و عقل متحداً باقی می‌مانند تا پس از داوری در رابر و مقابل مستحقین پاداش نیك و یا در مقابل کردار زشت مجازاتهای لازمه را دریافت دارد

هر بشری و هر فرشته‌ئی حتی خود اورمزد هم فروهر بخصوصی دارد که در نگاهبانی

وحفاظت او فداکار و صمیمی است اما مفهوم واقعی از قطعات اوستا چنین است
پس از مرگ آدمی فروهر را اختیار برای اینکه متناسب با درجه علت و نکوکاری خو
از سمت استقلال بر خوردار بباشد مستقلاً آ جنها بر گشته دیگر با بدن روحی رو
بستگی نخواهد داشت

فروهر یك نوع فرشتهٔ غیر مادی مسئول و فناناپذیری است که هر موجود
مجبور بداشتن آنست یك قسم فروهر ملکوتی دیگری هم در تمام موجودات وجو
دارد که گذشته از بشر هر چه در این عالم خلقت شده از آن فروهر بهره‌مند است

در اوستا دیده می‌شود که از این گونه فروهران در خواست یاری می‌شو
فروهر پاکان ــ آتش ــ گروه مغان ــ اورمزد ــ امشاسپندان (فرشتگان آسمانی
ایزدان ــ گفتار نیك ــ پرهیزکاران ــ رمه و گله چهارپایان کاو کشت ــ آب ــ زمین
درخت حق خود زردشت که اورمزد او را از راه گوش تعلیم و تربیت نمود با عظم
و بزرگی در وسط ممالك پهناور ایران بر پا داشت دارای همین گونه فروهری بو
در میان قوم یهود این فکر وجود نداشته در زمان موسی عبرانیان نه بوجود رو
فکر کرده و نه از ابدیت آن چیزی می‌دانستند بنابر این لازم بود این قوم د
اسارت به بابل کشیده شده تا در نزد فاتحین خود تشکیلا ت و ساختمان حقیقی بشر
پایندگی روح را آموخته و دریابند

﴿ یونان ﴾

بنابر قدیمترین مدارك تاریخی یونانیان در شناسائی روح و عالم روحی اطلاعا
کافی داشته‌اند در اشعار هومر مکرر از اشخاصی ذکر شده که در موقع احتض
پیشگوئیهائی کرده و نیز حکایتی از روح (پاترو کل با اشیل) در خیمهٔ خصوصی ا
برشتهٔ نظم در آورده

بر حسب عقیده بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بزرگ یونان هر شخصی برا
هدایت در دورهٔ زندگی یك روح راهنمای خصوصی دارد که شخصیت اخلاقی شخ
منسوب و مربوط بآن است عموم مردم بوسیلهٔ ارواح معمولی هدایت میشوند عقلا
دانشمندان عالیان و سزاوار راهنمائی ارواح عالیه میباشند

قرآن و جنین شناسی

« واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم ، الست بربكم قالوا بلی شهدنا » (سوره اعراف آیة ۱۷۱)

ترجمه : « و هنگامیکه پروردگار تو ذریهٔ بنی آدم را از اصلاب ایشان فرو آورد و بر وجود خودشان گواه ساخت ؛ سؤال کرد که آیا من پروردگار شما نیستم . گفتند شاهد شدیم ما بر اقرار خودمان .

تفسیر پزشکی : این آیه از قرآن ، صراحت کامل دارد بر اینکه خداوند متعال ، انسان را از پشتهایشان گرفته است . مرکز ذریه ظاهراً در قسمت اسفل بدن قرار (نه در پشت) بنا بر این برحسب ظاهر ، مرکز پیدایش نطفه و تسلسل نسل ، با یکه بوسیلهٔ این آیه مشخص میکردد ، متناقض و ناسازگار خواهد شد .

... شناسی :

در این آیه ، از حقیقت آفرینش انسان و ذریه او و کیفیت بوجود آمدنش صحبت ... د وازاین لحاظ کلام خداوند با علم « Embryologie » تطبیق میکند واز موضوعی ... ر حقیقت مخصوصی تهیهٔ نسل در جسم جنین میباشد گفتگو مینماید زیرا این عضو از تولد ، در پشت جنین وزیر کلیتین قرار گرفته و اعضائیکه باعث ایجاد نسل ... ند ازهمین جا میرویند و این اعضا تا ماههای آخر زندگی جنینی ، در شکم مادر محل مزبور (پشت جنین و زیر کلیتین) میمانند و سپس بطرف خارج و پائین زیر میشوند و در هنگام ولادت در محل معمولی خود جای گزین میکردند گاهی ... رود آمدن اعضاء نامبرده بتأخیر میافتد و چنانچه این تأخیر بطول بیانجامد بی ... تولید نرد و زحمت خواهد نمود بقسمی که احتیاج بعمل جراحی پیدا میشود ... این در این آیه شریفه بمرکز و محل اصلی آن اشاره شده است و نظر بر اینکه ... شناسی فقط درقرن اخیر پیشرفت کرده و سر و اصل آن در این قرن کشف شده ... این آیه در عین حال که صحت گفتار و عدم بطلان قرآنرا اثبات میکند یکی از ... ات آن نیز بشمار میرود ازآنچه تا بحال درعلم طب شرح داده شده روشن گردیده ... طبیعی نطفه : از شکل جنینی تا انسان کامل بتدریج رشد و نموی ... آن جز بمرور ایام چیزی نمیفهمد ولیکن حضرت پروردگار

از سرنوشت آن کاملا مطلع میباشد چه خود آفریننده آنست و انسان کامل را از یك سلول حیاتی کوچکی که قطرش از یك دهم میلیمتر کمتر است به وجود آورده است.

سلول اولیهٔ حیاتی : ●

مطالعهٔ ساده و تعمق مختصری در حالت و ساختمان این سلول حیاتی بشر را برای همیشه حیران ساخته است این حیوان نا دیدنی چنانچه گفته شد قطرش بسیار کم است و با این حقارت و کوچکی دنیای وسیع قابل مطالعه ئی دارد این جسم بدان خردی از سه قسمت متمایز تشکیل یافته : غشاء — پرتو پلاسم — هسته. پوست این حیوان که درحفظ وحفاظت او عامل مؤثری میباشد با دقیقترین ابزار و آلات علمی قابل مشاهده نیست از آنچه تا بحال بتحقیق رسیده ۳۴ عنصر اصلی در ترکیب پرتو پلاسم دخالت تامه دارد و معذالك فرمول شیمیائی آن هنوز هم کاملا بدست نیامده است، هسته عامل فعالیت و منبع حیات این حیوان است بقدری ریز است که اغلب با وسائل علمی امروزی هم قابل رؤیت نمیگردد.

این موجود کوچك نا دیدنی تمام اعمال حیاتی را انجام میدهد : تغذیه میکند — دوران دارد — ذخیره میکند — تولید قوه و نیروی حرارت و الکتریك و نور در او میشود — پس از تغذیه وهضم - مواد زاید را دفع مینماید — رشد ونمو دارد - تولید مثل میکند — در تولید مثل : صفات ارثی را انتقال میدهد وچون پیر شد میمیرد. هریك از این خصائص ذاتی و اعمال حیاتی واجزاء ساختمان او تابع قوانین مسلمه و لایتغیری است . پس بالنتیجه وجود هر موجودی اثری بزرگ از تمام خداوند است با اینهمه صورت بزرگ شده و تکمیل یافته این ذره که انسان کامل است بیشتر اوقات آفریننده خود را فراموش میکند چون خداوند بفراموشی و حق ناشناسی انسان اطلاع کامل دارد در قسمت دوم آیه (و اشهدهم و علی انفسهم الخ) اشاره بدین معنی نموده وآنهارا گواه میگیرد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ میگویند آری گواهی دادیم . وگاهی تاثیر این فراموشی بقدری شدید است که آیه مبارکهٔ : ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون ، برآنان صدق میکند (ترجمه : بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که چنان کر و لال هستند که تعقل نمیکنند).

پس از آنکه بوسیلهٔ این آزمایش ساده . اصل کلی تجاذب قطبین متخالفین و تدافع دو قطب متشابه بر ما معلوم شد از آن آزمایشگاه کوچك نظر بر گرفته و صحنهٔ بیکران طبیعت را جولانگاه نظر قرار میدهیم .

در این هنگام است که فرمانروائی ناموس لا یزالی تجاذب و تدافع را با یك نظم هم آهنگ لا یتغیر — در مثبت و منفی های جهان بیکران ، همچنان درمثبت و منفی های انواع حیوان مشاهده خواهیم نمود . بترتیبی که ذیلا بیان میشود :

۱ — فرمانروائی نیروی جذب و دفع در الکترود های جهان — از این پیش (بحکم ناموس هم آهنگی ماده و قوه) معلوم شد که آسمان ها چون از عناصر لطیف (...) تشکیل شده دارای الکتریستهٔ « طیار » و قطبهای مثبت مغناطیس عام هستند و زمین ها چون از اجسام کثیف (متراکم) متشکل شده دارای کهربا و قطبهای منفی ، جهان بیکران میباشند .

اکنون مشاهده میکنیم که در این فضای بیمنتها : چه قطبهای مثبت : (آسمانها) و چه قطبهای منفی : (کرات) یکدیگر را طرد نموده و در فاصله های دور از هم هر یك مسیر خودرا می پیماید ، لکن بعکس : هرآسمان و زمین (که تشکیل قطبین مثبت و منفی داده) همدیگر را جذب نموده و بوضع محیط و محاط در آمده و این جذب و دفع چه در عالم اقصی نهایه بزرگی کرات و چه در عالم اقصی نهـایه کوچکی ذرات — تحت فورمول معروف دانشمند بزرك انکلیسی « نیوتون » (که ما آنرا در قصیدهٔ معروف خود در یك بیت بنظم در آورده ایم) جهان را اداره میکنند:

« عکس مجذور فواصل ، مستقیم ضرب جرم   جذب ذرات و کواکب را تکومیناسنی »

۲ — فرمانروائی نیروی جذب و دفع . در الکترود های انسان (یا مطلق حیوان) پیش از این دانستید که در انواع جانوران نر ها قطبهای مثبت و ماده ها قطبهای منفی هستند .

یك دانشمند آلمانی اصل تدافع دو قطب متشابه (اعم از مثبت یا منفی) و تجاذب قطبین متخالف (مثبت و منفی) را در وجود افراد آدمی مورد آزمایش

قرار داده [illegible] :

در یک سالون تاریک چند تن پسر و دختر عریان بالغ را جمع نماخ
دو پسر را بیکدیگر نزدیک نمود، بعد دو دختر، بعد یک پسر و یک دختر
در هر بار اشعهٔ الکتریکی را که بین دو بدن مجاور تولید میشدند بدقت ملاحظ
آلات مخصوص عکس برداری نمود: نتیجه اینطور گرفت که کوران الکتریک
دو مثبت (دو پسر) همچنان دو منفی (دو دختر) مشوش و امواج آن متدا
لیکن بعکس: کوران الکتریکی یک مثبت و منفی (پسر و دختر) منظم . و ا
آن متجاذب میباشد (و کاملا دوران دارد)،

در اینجا متذکر میشویم که غریزهٔ شهوت و غضب [illegible] ناموس جذب
جهان است که در وجود حیوان زنده شده! پس چنانکه در وجود جهان . م
(آسمانها) متدافع، همچنان منفی ها (کرات) متمانع و بعکس مثبت و من
(هر آسمان و زمین) متجاذب هستند . در وجود حیوان نیز نر ها (مثبته
چنان ماده ها (منفی ها) با یکدیگر کین، و نر و ماده (مثبت و منفـ
همدیگر مهر میورزند .

اکنون که دانستید بین جهان و انسان مشابهت کامل (با تفاوت اجم
تفصیل) . موجود است (یا بتعبیر خاص ما: انسان جهان قرآنی و عالم آدم
میباشد)، و نیز فرمانروائی ناموس جذب و دفع را یک آهنگ در وجود ج
و انسان ملاحظه نمودید ــ من این راز شاعرانه (و در عین حال حکیمانه)
برای شما فاش میکنم که چه جهان باشد، چه انسان (یا مطلق حیوان) فرق
همیشه دو رقیب: خصم و دو هوو: دشمن یکدیگرند و تنها دو عاشق و
هستند که: همدیگر را در آغوش مهر و یگانگی میفشارند :

یک منظره کمدی از تدافع دو مثبت یا خصومت دو رقیب: من از آن
که دو گربه نر با یکدیگر روبرو شده و صدای زیر و بم آنها [illegible] عشق
دو سیال مثبت بتدریج شدید تر) میشود، و بوسیله حرکت دادن دم (
[illegible]) برق شمشیر بیکدیگر نشان میدهند تا آن هنگام که [illegible]
[illegible] مشتعل گردیده بر گرد هم زیر و رو شده [illegible] یکدیگر [illegible]

علت آنست که در سطح ماه قوهٔ جاذبه تقریباً یك ششم جاذبهٔ زمین و علت این هم آنست که ماه چندین برابر از زمین سبکتر است، اجرام و اجسام کوچك زیادی در فضا هستند که راجع بآنها بعداً شرحی خواهیم گفت بواسطهٔ کوچکی آنها که طبعاً وزن آنها سبکتر است قوهٔ جاذبهٔ آنها آنقدر کمتر است که هرگاه یکنفر مثلا از روی آنها بهوا جستن کند هیچوقت دیگر بآن جرم بر نخواهد گشت، یعنی آن جرم یا سیارهٔ کوچك، اختیار و جاذبه‌اش از کفش خواهد رفت و آن شخص در فضا پرت خواهد شد تا شاید پس از سالیان دراز یك جسم یا جرم یا سیارهٔ بزرگتر دیگری او را جذب کند.

ماه هوا ندارد. در این زمان ماه هوا ندارد. هرگاه در یك زمانی هوا داشته است آن هوا از ماه ناپدید شده و تمام شده است و هرگاه سبکی وزن ماه و در نتیجه کمی قوهٔ جاذبهٔ ماه را درخاطر داشته باشیم، تعجب نخواهیم کرد ازاینکه ماه هوا ندارد.

مولکولها، یعنی ذرات هوای ماه دائماً درحرکت هستند، و هرگاه هر یك از آنها در طبقات علیای هوا که درآنجا محتملا با ذرات دیگر تصادم ندارند، در هر ثانیه هفت میل یا زیادتر، سرعت پیدا کنند (هفت میل در ثانیه، سرعت فرار از زمین است)، آن ذرات هوا بطرف فضا خواهند رفت و جاذبهٔ زمین نخواهد توانست آنها را نگاهدارد یا بطرف زمین بر گرداند. هرگاه یك توپ بزرگی بتواند یك گلوله را با سرعت هفت میل در ثانیه پرتاب کند، آن گلوله دیگر بزمین بر نخواهد گشت در ماه این قوه فرار یك میل ونیم در ثانیه است وهرگاه ماه هوائی داشته است پیداست نه چقدر سهلتر از زمین از دست داده است.

هرچند پروفسور «پیکرینك» ادعا کرده که آثار نباترا در بعضی از قسمتهای ماه پیدا نموده است که در نتیجه باید هوائی داشته باشد تا نبات بروید علمای هیئت انگلستان رطبی این را نپذیرفتند و فعلا عموم علمای هیئت اتفاق دارند که ماه بکلی فاقد هوا است ملاحظه و مطالعه هم این نظر را تأیید میکند زیرا وقتیکه ماه بین ما و یکی ازستاره‌ها واقع میشود آن ستاره در پشت ماه مدتی پنهان است. درهرموردکه ستاره‌ئی خود شید [illegible] میشود یعنی ماه حائل بین ما وستاره میشود پنهان شدن ستاره فوری

و پیداست درصورتیکه اگر هوائی داشت مقداری از نور ستاره حتی وقتیکه ستاره تماماً در پشت ماه میرفت بواسطهٔ هوا منتشر و منعکس میشد.

و بنا براین ستاره کم کم ضعیف و ناپدید میشد نه آنکه یکدفعه ناپدید گردد. بنا بر این ماه یك دنیای مرده است و هر گاه یك وقتی حیات نباتی یا حیوانی در آن وجود داشته است چندین ملیون سال پیش رخت از آن کره بربسته و رفته و تمام شده است.

این را نیز باید بیفزائیم که هیچگونه علامت و آثاری هم از آب و بخار در ماه دیده نمیشود چون هوائی نیست که قدری از حرارت آفتاب جلوگیری کند و بکاهد آن طرف ماه که بآفتاب روبرو میشود بسیار گرم میشود و حتی تخمین کرده اند که از آب جوش هم گرم تر میگردد و برعکس آنطرف دیگر که سایه است بسیار سرد و شاید مقدار زیادی بیش ازصد درجه زیر صفر باشد.

ساختمان ظاهری و فیزیکی ماه — یك تلسکوب کوچك یا حتی دوربینهای معمولی مقداری از زیبائی و قشنگی سطح ماه را نمایان میسازد که عبارت از سلسله کوههای لخت و جلگه‌ها و ازهمه عجیب تر هزاران دهانه های آتش فشان خاموش است این دهانهٔ آتش فشانهای ماه که ما آنها را باین نام مینامیم هیچگونه شباهت و مناسبتی با دهانهٔ آتش فشانهای زمین که نسبت بآنها کم و کوچك هستند ندارند. تا کنون نقشهٔ متجاوز از سی هزار دهانهٔ آتش فشانهای ماه را ترسیم کرده اند قطر دهانه آنها متفاوت است یعنی از یك صدوپنجاه میل تا یکربع میل است و باید مقدار زیاد دیگری باشد که بواسطهٔ کوچکی در تلسکوبهای بزرگ هم دیده نمیشود این نام یعنی دهانه آتش فشان شاید زیاد متناسب و بجا نباشد زیرا دهانه آتش فشان که میگوئیم دهانه یا چاه مانند در قله کوههای مخروط که گاهگاهی مواد مذاب از آنها فوران میکنند بخاطر میآورد در صورتیکه این ها اینطور نیستند و مانند آتش فشانهای بزرگ که در حقیقت جلگه های دیوارداری هستند که دیوار های آنها ده هزار الی بیست هزار پا از سطح عمومی ماه مرتفع است و داخل این دهانه یا جلگه بسیار از سطح ماه پائین تر یعنی بعضی تا سه میل از سطح ماه پائین تر است.

۲ - واسطه و صفت دارای دو وجود متباین نباشند ولی هر یك دارای وجودی جداگانه باشند مثلا « آبنوس سیاه است » صفت سیاه واسطهٔ آن سیاهی است زیرا آبنوس بواسطهٔ سیاهی است که سیاه است پس آبنوس سیاه حقیقی نیست بلکه سیاه حقیقی همان سیاهی است سیاهی وسیاه بیك وجود موجود نیستند و دو وجود متبـاین هم نمیباشند زیرا سیاهی عرض است و وجود عرض برای خود آن همان وجود آنست برای موضوع آن در عین حال عرض و معروض بیك وجود موجود نیستند .

۳ - واسطه وصفت بیك وجود موجود باشند مانند فصل که واسطهٔ تحصل جنس است حیوان که جنس است ماهیتی مبهم وبی تحصل است که نه وجود ذهنی دارد و نه وجود خارجی یعنی لابشرط است و تا فصل نباشد بصورت نوع در خارج یـا در ذهن متحصل نمیشود پس علت تحصل حیوان فصل آنست یعنی مثلا ناطق است که حیوان را بصورت ذهنی یا خارجی انسان متحصل میسازد اینست که میگویند جنس عین انواع تحت خود میباشد وخود لابشرط است پس واسطه یعنی (نطق) و صفت یعنی (حیوانیت) بیك وجود موجودند همچنین است وجود وطبیعت در تحقق که وجود واسطهٔ تحقق طبیعت است .

« نتیجه »

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست آمد که: « وجود واسطهٔ در عروض است برای تحقق طبیعت » یعنی واسطهٔ در عروض قسم سوم است بابنمعنی وجود وطبیعت بیك وجود موجودند زیرا تحقق وجود حقیقی است و تحقق طبیعت عارضی و بواسطهٔ وجود است اینست معنی سخن حکما که گفته اند :

« وجود طبیعی عین وجود شخص است » مثلا وجود انسان طبیعی (که کلی طبیعی است وبتعبیر دیگر طبیعت انسان یـا ماهیت انسان) عین وجود حسن - حسین - بهرام وغیره است .

باب نخستین « کلیهای پنجگانه » یـا باب ایساغوجی

(مقدمات موصل تصوری)

پیش از این گفتیم برای شناختن هر چیز بمعرف نیازمندیم و معرف یا « موصل

صوری ، از موادی ساخته میشود که کلیهای پنجگانه نامیده میشوند و عبارتند از :

۱ - جنس ۲ - نوع ۳ - فصل ٤ - عرض خاص ٥ - عرض عام و چون

ماده طبعاً بر صورت مقدم است ما نیز بیان مواد معرفات را بر صور آن مقدم

میداریم :

« جنس »

جنس آن کلی را گویند که بر طبایع مختلف الحقیقه (در پاسخ پرسش از تمام ذاتیات مشترک میان طبایع مزبور) حمل میشود :

چنانکه درپاسخ این پرسش : « انسان ، اسب ، گرگ ، پلنگ ، نهنگ چیستند؟ » حیوان گفته میشود زیرا حیوان شامل تمام ذاتی‌های مشترک میان طبایع نامبرده است از آنکه در لفظ حیوان این معانی : جسم ، نامی ، حساس وجنبنده ازروی اراده ، مندرج است و ذاتی مشترک دیگری بین طبایع مذکور نخواهیم یافت که در لفظ حیوان درج نباشد .

« نوع »

نوع آن کلی است که بر طبیعتهای متفق الحقیقه (در پاسخ پرسش ازحقیقت آنها) حمل میشود چنانکه درپاسخ این پرسش « خسرو ـ بهرام ـ حسن ـ حسین چیستند؟ » انسان گفته میشود .

« فصل »

فصل آن کلی است که در پاسخ این پرسش « در جوهر این طبیعت چیست که آنرا از طبایع دیگر جدا و متمایز ساخته؟ » واقع میشود .

مثلا در پاسخ این پرسش که در جوهر طبیعت انسان چیست که اورا از طبیعتهای دیگر (مانند گرگ ـ پلنگ ـ اسب ـ گوسفند و غیره) متمایز گردانیده؟ ناطق گفته میشود و ناطق تعبیر ازحقیقتی است که انسان را از سایر انواع حیوان متمایز میسازد زیرا هنگام نطق آن حقیقت جوهری انسان یعنی تمام ممیزات عقلانی او بشکل ظهور میآید اینست که ناطق را فصل انسان و علت قوام او نامیده اند و چون جنس جزو ماهیت نوع است فصل مقوم نوع نیز محصل جنس (یعنی علت حصول جنس) خواهد بود

بلکه هم اکنون فروش با همین لفظ (میفروشم) یا (فروختم) حاصل میشود و این لفظ است که ایجاد فروش مینماید.

در اینجا ممکن است این ایراد بنظر آید که نسبت میان دو جزء سخن امری اعتباری است و وجود خارجی ندارد تا بتوان حکم به مطابقت نسبت ذهنی با خارجی کرد.

جواب اینست که نسبت خارجی با قطع نظر از ادراك و حکم ذهن، وجود دارد چنانکه خندیدن خسرو امری متحقق و موجود در خارج است سپس ذهن نسبت مذکور را در می‌یابد و حکم میکند باینکه خندیدن برای خسرو درخارج حاصل است بنابراین معنی مطابق بودن نسبت ذهنی با نسبت خارجی همان مطابقت نسبت ذهنی است با نسبت موجود ومتحقق درخارج نه نسبت اعتباری.

برخی گفته اند راست بودن خبر مطابق بودن آنست با اعتقاد خبرگزار هر چند آن اعتقاد خطا باشد ودروغ بودن آن مطابق نبودن آنست با اعتقاد او گرچه آن اعتقاد صواب باشد پس آنکه از روی اعتقاد میگوید آتش سردی دارد راست گفته و نیز آنکه با عدم اعتقاد می گوید آتش گرمی سوزانی دارد دروغ گفته است.

مراد از اعتقاد یا حکم ذهنی قطعی است یا حکم ذهنی را جح و بمعنی اخیر شامل علم (غیر قابل تشکیك) واعتقادمشهور (قابل تشکیك) و گمان (حکم بطرف راجح) میگردد پس خبری که مورد علم یا اعتقاد یا گمان باشد راست است وخبرموهوم دروغ است زیرا وهم عبارت است از حکم بخلاف طرف را جح و اما در خبر مشکوك اعتقاد تحقق نمی‌یابد زیرا شك عبارت است از تساوی طرفین و تردد در آنها بدون ترجیح پس نه راست است ونه دروغ یعنی واسطه میان راست ودروغ است برای اینکه قائل بواسطه نباشیم باید این طور بیان کنیم: در مورد شك چون اعتقادی در میان نیست مطابق نبودن با اعتقاد تحقق می‌یابد پس دروغ خواهد بود.

ممکن است ایراد کنند که مشکوك خبر نیست تاراست یا دروغ باشد زیرا با شك حکمی همراه نیست ونه تصدیقی بلکه تصوری بیش نیست و اصحاب منطق بر این مطلب تصریح کرده اند.

جواب اینست که شک دارنده را حکم و تصدیقی نیست یعنی درک وقوع نسبت یا عدم وقوع آن نمی‌نماید و ذهن او حکم به نفی و اثبات نمی‌کند ولی چون جملهٔ خبری را بر زبان می‌آورد چنانکه با حال شک می‌گوید «بهرام خفته است» سخن او ناچار خبر خواهد بود و این خود چندان روشن است که بتوضیح نیازمند نمیباشد.

پیروان این عقیده که: «راست بودن یا دروغ بودن خبر، مطابقت یا عدم مطابقت آنست با اعتقاد خبر دهنده» باین آیه تمسک جسته‌اند «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله یعلم انك لرسوله والله یشهد انّ المنافقین لکاذبون» یعنی چون دو رویان پیش تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم باینکه تو فرستادهٔ خدائی و خدا می‌داند که تو فرستاده‌اش هستی و خدا گواهی می‌دهد که دورویان، دروغگویانند چنانکه ملاحظه می‌شود خداوند در این آیه کریمه بر دوزویان تسجیل کرده که در این گفتار خود «تو فرستادهٔ خدائی» دروغگویند با اینکه این گفتار با واقع مطابق است و اگر راست بودن خبر مطابق بودن آن با واقع باشد این گفتار درست نخواهد بود این استدلال بسه وجه رد شده است

یکی آنکه تکذیب مستفاد از آیه بجملهٔ خبری «تو فرستادهٔ خدائی» بر نمیگردد بلکه چون شرط شهادت هم آهنگی دل با زبان است تکذیب مزبور به «نشهد» بر میگردد بلحاظ آنکه «نشهد» متضمن این خبر دروغ است که «این گواهی از ته دل و یا کی اعتقاد است» و این معنی را انّ ولام و جمله اسمی در (انك لرسول الله) می فهمانند که هر سه دلالت بر تأکید سخن دارند و تردیدی نیست که خبر مذکور با واقع مطابق نمی‌باشد چه دو رویان چیزهائی بر زبان می آورند که در دل ندارند و اینکه گفته‌اند «تکذیب به نشهد بر میگردد بدون لحاظ مذکور و نشهد خود بتنهائی خبری است مطابق با واقع» درست نیست زیرا پیداست که نشهد خبر نیست بلکه انشاء است یعنی بالفظ «نشهد» ایجاد شهادت می‌شود نه اینکه اخبار از وقوع شهادت باشد در خارج و دروغگو بودن دو رویان از جهت مذکور است.

وجه دوم آنکه تکذیب در آیه بر میگردد به «نام شهادت» یعنی اخبار دروغین شهادت» زیرا هم آهنگی دل با زبان شرط شهادت است

سؤال — کدامیک دلرباست ؟
زن موبور وچشم زاغ یا زن مشکین موی وسیه چشم
جواب : برای کسیکه اولی را دارد دومی ؛
و برای کسیکه دومی را دارد اولی.
و برای کسیکه هیچکدام را ندارد هر دو ،
وبرای کسیکه هردو را دارد هیچکدام !!! .

انسان آزاد

زن زشت منظر نو عروس بشوهر

حال که من زن تو و باختیار تو هستم بگو از که روی بگیرم و از که نگیرم
شوهر تنها خواهشیکه دارم این است که ازمن یکی روی بگیری نسبت بدیگران مختاری .

انسان آزاد

(وکیل باشی)

« پای چپ بالا » ولی نگاه کرد دید : یك پای چپ هم از میان صف بالا آمده فریاد زد « این احمق کیه که هر دوپاش را بلند کرده !! »

(مرد امروز)

(عروس پرنفع)

فاطمه خانم — من دخترم را پارسال شوهر دادم بیست هزار تومان هم (بعنوان عوض) بدامادم داده ام !
سکینه خانم — چیزی تا بحال پس داده است ؟
فاطمه خانم — بله دخترم را پس داده !!

(علاقه بمـادرزن)

زن — آه محبوبجان مـادرم میگفت که ازبس حکایتهای تو شیرین است کهاز شدت خنده نزدیك است بمیرد ! .
شوهر — چه خوب ! پس قصه های خنده آور شیرین تری دارم که در اولین فرصت برایش نقل خواهم کرد !! .

(رئیس پکار مند)

- چرا در اداره روزنامه میخوانی؟

کارمند برای آنکه خوابم ببرد!

(بی خوابی بدهکار و طلبکار)

خانم - چرا چون مار گزیده در رختخواب بخود می پیچی ؟

شوهر - هزار ریال به جعفر (همسایه مقابل) بدهکارم فردا هم موعد است پول ندارم

خانم - (باحالت عصبانی) از رختخواب جسته پنجره را باز کرده جعفر را صدا میزند

جعفر - (باحالتی هراسان) چه خبر است ؟

خانم - تو از شوهر من پول طلب داری ؟

جعفر - بله !

خانم - شوهر من پول ندارد که بتو بدهد پس (بدون انتظار جواب) پنجره را بسته بشوهر خود میگوید « حالا تو راحت بخواب که نوبت بیخوابی اوست »

(روزنامه علی بابا)

(گاو بی شاخ !)

شهری گاو ندیده - بهبه چه گاو قشنگی! پس چرا شاخ ندارد ؟!

دهاتی - گاو بدون شاخ چندین علت دارد:

۱ - اصلا بدون شاخ متولد میشود ۲ - چند سال بعد از تولد دارای شاخ میشود ۳ - شاخ بعضی را هم قطع میکنند ٤ - اما اینکه این حیوان شاخ ندارد علت دیگر دارد و آن اینکه اصلا او گاو نیست بلکه الاغ است (ارونه)

(نقاش تا قابل)

نقاش (به یکی از دوستان) - خیال دارم این اطاقم را بدهم اول سفید کنند بعد روی آن را خودم نقاشی کنم. گفت بهتر آن است اول نقاشی بکنید بعد بدهید روی آن را سفید کنند!!

([illegible])

چوب خشکی رهنمای کور شد وز فتیله پیه بزیر نور شد
آتش اسفند بیابان نیمه شب رهبر موسی بکوه طور شد

حالی که این سخن بگفت اشك بریخت و بردامنم آویخت که فذ کر ان نعمت الله کری بر حسب تصادف در آن چندروز شرحی بتقلید گلستان بنام خارستان در مذمائم اخلاق فاسده نگارش شده بود نه بنحویکه پسند دانشمندان باشد و خوانندگان را بکار آید فی الجمله تاکید و تشویق دوستان مرا وادار نمود که خارستان را تمام کنم و تمام آنکه شود که بحقیقت پرده بردارد از رخسار سیاه اهل گناه غافل تبه کار و جاهل زشت شعار نکری الزمان و آفت الامان الملعون من السماء المنفور عندالاولیاء مذل الانام وعدو الاسلام الجاهل الا صم الا بکم الذی لایعقل براهین المسلم جامع المطاعن الذمم المغضوب علیه من العرب و العجم فساد البر والبحر خلیفة الشیطان مضل اهل الدنیا و الدین هلك الله تعالی اعوانه و ضاعف درکاته و جعل کل شر مآله و در نزد خداوندان خرد وزیرا رسوا نماید

گر این عجوزه رخش بیش از این بیاراید بنزد اهل نظر اژدهای خوش رنگی است
گر انتقاد کند غافلی و بد گوید بر این سخن که سرودم نه جای دلتنگی است
مگر نه آینه بشکست آن که دید رخش کریه منظر و زشت و سیاه چون زنگی است

پناه بردن از شر نفس اماره بخداوند سبحان

دیگر نهال عمر من از بی آبی سر بر نیاورد و دل غمدیده بساط عیش و عشرت نگسترالد و در مجمع دانشمندان راه نیابد مگر آنکه خلاصی یابد از شر شریر ظالم غافل مخیط مضطر سدید ابواب نعمت و کلید درهای نقمت محبوب السفهاء معاضد الاشقیاء معاون الاعداء سبب انزجار الخواص من الناس المنفور عندالمسلمین ابوالشرو علة الضر اعاذناالله من شره و ضره و روی نیاز بدرگاه خدا آرد که معبود خلق آفاق است و حکیمی علی الاطلاق

﴿ بیت ﴾

آنکه نعمت دهد بدشمن و دوست عیش در بندگی و طاعت اوست

زیرا هر یکی از مخلوقات زمین و آسمان و ملائك و جانداران عبادتی معین است که اگر آنی در ادای آن تغافل و تکاهل ورزند فوری در معرض عتاب آیند و

و جور و عذاب مکن انسان که ابواب توبه و انابت بر روی ایشان گشوده است و ابواب رحمت و عفو الهی باز و اغتنام چنین فرصتی در جوانی اولیتر است تا در پیری که آن باحتیاط نزدیک است و این از مآل اندیشی دور و بآفت مقرون

(قطعه)

لذت روز وصال در شب هجران بود | طبیعت آتش است پخته کند خام را
خدمت پیر مغان باده گلگون دهد | ناله مرغ سحر صبح کند شام را
تکیه بر ایام نیست جام می آور بدست | خاصه که ساقی بزم لطف کند عام را
گریهٔ ابر بهار درجه اردی بهشت | بر سر محشر آورد ما در ایام را

تحقیر و تفرعنی که ارباب ثروت نسبت بکارگر فقیر روا می‌دارند بنا بر آنست که جمعی از رؤسای قبائل عرب در احوال حجاج ابن یوسف سخن می گفتند آخر مهم‌ترین عیبش دانستند که در آدم کشی قسی است یعنی سنگدلی و ستمکاری می کند و ملوک را بسی ناپسند خواهد بود که بی‌سبب خونریزی کنند حکیمی بشنید گفت فتوت در چاره کردن ظالم است که ستم نکند نه در عیبش گفتن که چرا ستمکاری می کند

نشیند به بیت الحزن پیر زن | نه مردان پیل افکن و پیل تن
مزن بر سر خویشتن دست غم | مخور انده روزی بیش و کم
زبونی مکن خواری خود مخواه | که سستی کند لشکری را تباه
چو دانا ترا آفریده خدا | توانا توئی تا توان ما سوا

فکذالك در محضر صاحبان زینت دنیوی مرد ذکره که سر کرلهو لعب است و مجمع اهل طرب اگر ملایمت و نرمی کنم جوانمردی نکرده باشم و مسالمت باطغاة نخوت آنانرا زیاده کند و دانش در بازار بیخردان به پشیزی نیرزد و چراغ در محلهٔ کوران سوزی نبخشد و میخ آهنین در صخرهٔ صماء فرو نرود

(مثنوی)

هر که گردن بمرجی افرازد | توسن بخت هر طرف تازد
نعرهٔ شیر از پس دیوار | می کند آب زهرهٔ کفتار
پای بندم ولی نه در زندان | ساکنم من ولی نه حیران
پیکرم گر ز خون شود رنگین | به که باشم بزندگی ننگین

سپهرداد ! آیا او با شاهنشاه در بارهٔ من صحبت کرده است شاید موفق نه باشد از کجا شاید هم جواب مساعـد شنیده باشد (سپهر داد وارد میشود) ثن از دیدن سپهر داد گرفتکی خاطرش بر طرف شده و چهره اش خندان شود، مو های زلفش‌را نوازش میدهد و با دست دیکر بخدمه ، امر بخروج میدهد نیزان میروند .

سپهرداد ــ بر بانوی بانوان درود !

روشن ــ درود سپهرداد! چه شد که باین‌زودی بازگشتی ؟

سپهرداد ــ مگر توانستم آرام بگیرم ؟

روشن ــ بحضور شاهنشاه کترفیاب شدی ؟

سپهرداد ــ همان دیشب بحضور بار یافتم .

روشن ــ تقاضای خود را بعرض رسانیدی ؟

سپهرداد ــ پس از گزارش سفر و ترضیهٔ خاطر شاهنشاه ، عموی بزرگوارم اجازه مودند که استدعای خود را بعرض برسانم

روشن ــ نتیجه چه شد ؟

سپهرداد ــ خواستگاریم را با خوشروئی جواب قبول فرمودند ولی. . .

روشن ــ ولی چه ؟

سپهرداد ــ فرمودند جشن را موکول به پس از جنك و بازگشت از میدان زار نمائیم و تا تکلیف دشمن معلوم و آشکار نشده است ، بهیچوجه اجازه بر پا ختن هیچگونه جشنی نخواهند داد . حتی جشن مهرکان وسده و نوروز را فرمودند گامیکه دشمن مرز های ایران را تهدید کند چگونه ی توانیم دلی شادمان داشته و بن بر پا کنیم ، جشن حقیقی برای ما روزی است که دست اجانب را از مرز های ان کوتاه کنیم .

روشن ــ البته چگونه کسی میتواند شاد باشد وشادی کنددر حالیکه خانه‌اش را دشمنی یرگ فرا گرفته باشد ، امروز همهٔ افکار ایرانیان متوجهٔ میدان کارزار ور یك چنین موقعیت بر پا نمودن جشن زناشوئی وشادکامی ما بی جا

و نوشته است.

سپهرداد ـ امر شاه مطاع است.

روشن ـ منهم با افکار پدرم موافقم ولی...

سپهرداد ـ ولی چه بانوی بانوان؟..

روشن ـ ولی منهم با تو خواهم آمد!

سپهرداد ـ شما با من بمیدان جنگ؟

روشن ـ در میدان جنگ با تو خواهم بود، بایران مدیونم

سپهرداد ـ درست... اما...

روشن ـ اما ندارد، وظیفهٔ من و تست که امروز برای نجات ایران جانفشانی کنیم، خاندان هخامنشی بزرگترین وظیفه را برای استقلال ایران بعهده دارد.

سپهرداد ـ صحیح ولی شاهنشاه گمان نمیکنم.

روشن ـ نه اطمینان داشته باشید برای مبارزه و جنگ از آمدن من دلگیر نخواهد شد، وطن پرستی زن و مرد ندارد، این وظیفه برای هر دو یکی است.

سپهرداد ـ چه افتخاری برای من از این بالا تر که دوشا دوش نبرد کنم و...

روشن ـ (با شتاب) وچه؟...

سپهرداد ـ و چه افتخاری باز بزرگتراز این که درمیدان نبرد، در جنگی که برای حفظ استقلال ایران میکنم جان بازم و...

روشن ـ خوب و چه؟

سپهرداد ـ وهنگامیکه جان باختم در دقایق آخر عمر؛ سرم بر دامان تو باشد و چشم رویائی از آخرین دقایق و لحظات زندگی تو در خود بیادگار نگهدارد (هر دو بآغوش هم میروند). پرده می افتد ده تمام *

علائم مرضی: سیر پیوره گاهی سریع و زمانی آهسته است و معمولا چند ماه قبل از شروع بیماری مریض احساس نا راحتی در دهان و دندان میکند. گاهی فکر میکند یك جسم خارجی در فواصل دندانهای او وجود دارد، لثه ها قرمز و با جزئی فشار خون آلوده میشوند، دندانها ظاهراً سالم بنظر میآیند ولی تدریجا لثه و دندان رو بتحلیل میرود، مضغ و جویدن راحتی موقتی برای بیمار ایجاد نموده و دردهای خود بخود را کم میکنند، نفس و بوی دهان بیمار بسیار زننده است لانهٔ دندان بتدریج تحلیل رفته. لثه ها برنك قرمز مایل به بنفش در میآید، در این موقع چرك زیادی تولید شده است و کم کم در این مرحله دندانها لغزان می شوند و در اثر کوچکترین فشار از جای خود سقوط میکنند و چند روز پس از سقوط دندان چرك از بین رفته و لثه التیام می پذیرد.

عوارض ناخوشی: عوارض موضعی آن عبارتست از دمل های پیوره ئی و زخم مخاط و بوی متعفن دهان و عوارض عمومی آن (سوء هاضمه و اختلالات معوی و معدی) در نتیجهٔ خوردن چرك پای دندان تولید می شود

معالجه: چون ناخوشی پیوره. ناشی از علتهای مختلفه است، درمان آنهم بایستی مطابق علت بیماری باشد. آنچه امروزه برای مداوای اقسام پیوره، متداول است بقراری است که ذیلا شرح میدهیم:

۱ ــ مریض باید از خورن گوشت زیاد و کنسرو (غذا های مانده) و ادویه و چاشنی ها و گوشت شکار و مشروبات الکلی اجتناب نماید و با غذا. آب کمتر مصرف کند و در عوض سه ساعت پس از صرف غذا چای کمرنك بنوشد

آشامیدن آبهائی که دارای کمی جوش شیرین میباشند. بسیار مفید است مصرف نمودن انواع و اقسام میوه ها کمك مؤثری بمداوای این بیماری می کند مخصوصا خوردن انار و تمشك بسیار مفید است پرهیز از استعمال دخانیات نیز ضروریست.

۲ ــ عوامل فیزیکی مانند مالش لثه وخارج کردن چرك با انگشت یامسواك جزو عوامل شناخته شده است ولی پس از پاك کردن کامل جرم دندان، باید محلول

یك درصد اسید فنیك و یا اسید لاکتیك را بعنوان تحریك و ضدعفونی دهانی بکار برد.

۳ ــ ترکیبات ارسنیك . مخصوصاً تزریق داخل وریدی نئو سالوارسان از معالجات متداوله امروزی است و همچنین می توان گرد نئو سالوارسان را بعکس گلیسیرین مخلوط نمود و به لثه های آلوده مالید و در داخل گودالهای چرکین پانسمان نمود و بهتر آنستکه مالش مواد ارسنیکی بالزریق بین وریدی آن توأم باشد.

٤ ــ معالجه بوسیلهٔ پنی سیلین ، فعلا در دست آزمایش و امتحان است والبته در معالجهٔ این ناخوشی بدون اثر نمی باشد نتیجه ئی که خوانندگان ، از مطالعهٔ شرح این بیماری و طرق آن باید در نظر داشته باشند آنستکه برای جلو گیری از این ناخوشی بایستی ازآشامیدن نوشابه‌های آلکلی و افراط درمصرف ادویه‌های محرك و گوشتهای مانده و کهنه شده ئی که از کشور های خارجه حمل می شوند خود داری نموده و نظافت و تمیزی دندانها را رعایت کرد و اسراف در تدخین دخانیات ننمود.

پرچم اسلام

﴿ برندگان جوائز مالیانهٔ نشریهٔ اخگر درتهران ﴾

۱ــآقای سید مرتضی بهشتی اخلاقی	یکهزار ریال
۲ــ سرکار پاسیار دوم یوسف‌سجادی	پانصد ریال
۳ــ « ستوان دوم زهدی	چهار صدریال
۴ــ آقای محمد مخزنی	سیصد ریال
۵ ــ « محمد حسن عیسی زاده	یکصد وپنجاه‌ریال

﴿ برندگان جوائز مالیانه نشریهٔ اخگر درشهرستانها ﴾

۱ــ کرمانشاه	ــآقای سید محمدنبی‌پور	هشتصد ریال
۲ــ شاه‌آباد غرب	ــ « ابوالحسن جهان‌مست	ششصد ریال
۳ــ شیراز	ــ « اسمعیل نوبری	چهارصدوپنجاه‌ریال
۴ــ آمل	ــ « محمدطریقی‌ایرانی	سیصد وپنجاه ریال
۵ــ اراك	ــ « رضاقلی مشتاقی	دویست ریال

متمنی است آقایان فوق الذکر عکس ونشانی صحیح خودرا ارسال و برای دریافت وجه باین اداره مراجعه فرمایند.

تاریخچهٔ پیدایش پول

طلا و نقره‌ایکه در زمان پادشاهان هخامنشی بخزانه میآمده تماماً مسکوک بوده که بیشتر آنهارا بشکل شمش، نگاه میداشتند و بقرار گفتهٔ برخی از مورخین قریب چهل هزار تومان طلاو نقره بصورت شمش (نزدیک بسه‌هزار خروار) ونه‌هزار تالان پول مسکوک (نزدیک ۷۵۰ خروار) اسکندر در خزانهٔ شوش بدست آورده و در خزانهٔ پرس پولیس هم ۱۲۰۰۰۰ تالان نزدیک نه هزار خروار) طلا و نقره ضبط کرده‌است. درزمان اشکانیان پول مس رواج نداشته ولی طلاازراه تجارت وارد کشور میشده ومخصوصاً درزمان اردوان چهارم که رومیهاغرامت جنگ بایران میپرداختند، طلای زیادی بایران وارد شد. آقای رحیم زادهٔ صفوی در کتاب «ایران اقتصادی» در صفحهٔ ۶۶ چنین مینویسند: «دولت‌روم برای اثبات اولویت خود نسبت بدول عالم، ضرب سکهٔ طلا را بخود اختصاص داد وباجمیع دولیکه داخل روابط مستقیم میگشت عهدنامه‌هائی امضا می کرد که یکی از مواد آن این بود که سکهٔ طلای روم را پذیرفته و خودسکهٔ زر نزنند و شاهنشاهی اشکانی در عین آنکه بنا بر اعتراف خود رومیها، رقیب و همسر و برابر روم بوده از قبول پیشنهاد آن دولت در اینخصوص، ناگزیر شد زیرا مجلس سنای روم بعموم تجار اتباع خود قدغن اکید کرده بود که سکهٔ طلای هیچ دولتی را نپذیرند و با اتباع دولتی که سکهٔ زر داشته باشند، معامله نکنند طبیعی است که منع دادوستد ایرانیان با رومیها خسارت و زیان بسیاری برای دولت اشکانی فراهم میساخت، لذا از لحاظ حفظ منافع ملت و عواید دولت، اشکانیها بضرب سکهٔ طلا پرداختند و مسکوکات آنها تنها نقره بود».

نام سکهٔ اشکانیان «دراخم» که مأخوذ از یونانی است بوده و این همان واژه‌ایست که بعدها درهم و درم شده. وزن دراخم در حدود چهار گرام و یکطرف سکه، صورت اشک اول بحالت نشسته که کمانی در دست داشته و طرف دیگر آن تصویر پادشاه‌وقت منقوش بوده و عباراتی هم بیونانی مثل آرشاك عادل، نامور، نیکوکار و دوست یونانیها که بعد عبارت فارسی هم بآن اضافه شده در طرفین سکه محکوك بوده است.

* * *

زمانیکه اردشیر بابکان بسلطنت رسید، پول طلای یونانی و پول نقرهٔ اشکانی

رواج داشت ، برای اینکه امور تجارت مختل نشود اردشیر ، مصلحت در آن
وضعیت موجوده را ادامه دهد.

آقای پیرنیا در کتاب « ایران باستان » صفحهٔ ۲۴۰۲ شرحی باین
دربارهٔ پول دورهٔ ساسانیان نگاشته اند : « سکه های طلای ساسانی درزمان
اول و دوم ، موافقتی باسکه های طلای روی داشته ، وزن سکه‌های ساسانی
و از ۱۳ تا ۲۲۲ گندم انگلیسی است (۱۵ گندم مساویست با یك گرا
بر این معلوم است که سکه‌های طلای ساسانی از حیث بزرگی و کوچکی اقسام
داشته .. سکهٔ نقرهٔ ساسانی همان دراخم بود ولی از تتبعات محققین چنین
که درزمان ساسانیان کلمهٔ دراخم استعمال نمیشده و سکهٔ نقره را (زوز) یا (...
مینامیدند . وزن سکهٔ نقره ، گاهی ٤ گرام و زمانی قدری بیشتر بود .

.... ظن غالب اینست که پول مسی را « مها » مینامیدند (لغت مها سامی
درروی سکه صورت نیم‌تنهٔ شاه گاهی با کلاه خود وزمانی با تاج وجود دارد ک
آن عباراتی بخط پهلوی مانند اردشیر ، پرستنده اهور مزدا ، شاهنشاه
محکوك بوده و در پشت سکه ، صورت آتشکده ایست که در دو طرف آن
ایستاده بوده » .

در خصوص ذخیرهٔ خزانهٔ شاهان ساسانی ؛ اطلاعات مبسوطی در دست
آنچه که معلوم است اینست که در زمان خسروپرویز ، با وجود مخارج هنگف
در جنگهای مختلف ذخیرهٔ خزانه بهزاروششصد میلیون سکهٔ نقره بالغ میشد
زمانیکه تازیها بر ایران و سوریه و آفریکا تسلط یافتند در ایران سکه‌های
ساسانیان در ممالك غرب و آفریکا سکه‌های (بیزا نتین) رواج داشته و اعـ
همان سکه‌ها را نسبت بمحل تقلید کردند ، مثلادر ایران سکه‌های نقره با نقـ
که درحاشیهٔ آن بسم‌الله نوشته‌شده بود ، رواج پیدا کرد ، بعداً اعراب بفکرضرب
مستقل افتادند و برای اولین مرتبه در سنهٔ چهل هجری سکه‌هائی که خط
روی آنها نوشته شده بود رواج یافت و بعداً درسال ۷۰ هجری درزمان عبدالملك
ضرب این سکه‌ها منظم ترشد و سکه‌هائیکه در این زمان ضرب میشد ...

مشخصات بقیهٔ مطبوعاتی که باداره نشریهٔ اخگر میرسد

نام نشریه	نام صاحب امتیاز یا مدیر	چگونگی انتشار	نشانی اداره
روزنامه اروند	تقی مرتضوی	هفتگی	همدان ـ جنب پست و تلگراف
« آئین	محمد تقی مقتدری	روزانه	تهران ـ لاله زار کوچهٔ خندان
« آتش	سیدمهدی میراشرافی	«	تهران ـ خیابان سعدی تلفن ۴۰۱۲
« بهرام	عبدالرحمن فرامرزی	«	تهران ـ خیابان سوم اسفند
مجلهٔ بازی کودکان	ابراهیم بنی احمد	هفتگی	« منیریه کوچهٔ ارجمند
روزنامه پیك تهران	سعید احیاء	«	« خیابان سی متری نظامی
« خرد	احمد انواری	«	اصفهان ـ چهار باغ
« دارائی	احمد اخوان	«	تهران ـ لاله زار ـ پاساژ ایران
« دموکرات ایران	دکتر هاشم افراشته	روزانه	« کلوپ مرکزی حزب دموکرات ا
« دنیای اسلام	سید محمدعلی تقوی	هفتگی	« خیابان مولوی جنب باجه ۷ بانك مل
« راه پیروزی	مهندس جوادفرخو	«	« باشگاه راه آهن
« روح القدس	ابوالقاسم پورحسینی	«	کرمان ـ منزل شخصی
« سروش	عبدالله عفیفی	هفتهٔ دو شماره	شیراز
« سرباز	فرمنك ربمن	هفتگی	تهران انتهای خیابان سیروس کوچه جدیدالا
« طبیعه	محمد صادق شاه آبادی	«	« برزن ۲ دفترخانه ۲۲
« ندای خراسان	دکتر نوح خراسانی	«	مشهد ـ خیابان خسروی
« نجات	عبدالله نجات	«	لاله زار ـ پاساژ مخبری
« فراز	سید محمد تقی تقوی	«	تهران ـ خیابان سیروس امامزاده یحیی کو

آیا میدانید

بعضی از قبائل کشور (ساحل طلا) در آفریقا معتقدند که (مگس) حشره ایست مقدس و ازاینجهت آنرا در ظروف مخصوصی نگاهداری میکنند.

تا چندی پیش قبائل مزبور عادت داشتند که اگر یکی از رؤسای آنها میمرد عده‌ئی از غلامان و زنان و کنیزان او را ذبح مینمودند تا نعش آنها را با جسد رئیس بخاك بسپارند. زیرا معتقد بودند که رئیس در قبر احتیاج به مونس و ندیم دارد (فردا)

روزی یك خنده

اگر میشد خنده را از داروخانه خریداری کرد. غالب پزشکان برای معالجهٔ بسیاری از بیماریها خنده تجویز میکردند. خنده ورزشی است برای حجاب حاجز که فقط در موقع تفس عمیق ورزش داده میشود

در موقع خنده حجاب حاجز بالا و پائین میرود و ریه خوب باز میشود و در نتیجه مقداری بیشتر اکسیژن وارد ریه شده خونرا بهتر صاف میکند. در موقع خنده تقریباً دو پاسه برابر مقدار تنفس معمولی هوای پاك وارد ریه میشود یکی از پزشکان معروف میگوید: مردم نمیدانند خنده چقدر برای بهداشت بدن مفید است.

کسانیکه خنده میکنند از اشخاص عادی بیشتر عمر می کنند. گلستان

« قیمت انسان »

یکی از دکترهای انگلیسی، مواد مرکبهٔ بدن یك فرد معمولی را که ۶۳ کیلو گرم وزن دارد بدینقرار معین نموده

آب: ۴۵ لیتر

چربی: بمقداری که ۷ صابون معمولی با آن ساخته شود

زغال: بمقداری که ۹۰۰۰ مداد با آن ساخته شود

فسفور: با این فسفور میتوان ۲۶۰۰ چوب کبریت را بفسفور آلوده نمود

آهن: بمقدار چند گرم که میتوان با آن یك میخ کوچك ساخت

آهك: قدری که با آن میتوان یك سقف اطاق کوچك را سفید کرد

گوگرد: بقدری که میتواند یك سگ را از شر کیك نجات داد

آمونیاك بمقداری که برای بهوش آوردن یك آدم مست کفایت کند

اگر بخواهیم قیمت این مواد را بدقت تعیین کنیم از ٤٠ ریال تجاوز نمیکند یعنی ارزش یك آدم (اشرف مخلوقات) ٤٠ ریال است

(مهرایزد)

﴿آهن آلات دیگر زنك نمی زنند﴾

مهندسین شوروی یك مادهٔ مخصوصی کشف کرده‌اند که آهن آلات را اززنك زدن محفوظ میدارد نام اینماده (اولیکولا) است

موقعی که ایکولا را روی مواد معدنی وماشین آلات میمالند دیگر ماشین آلات هیچوقت زنگ نمی‌زنند اویکولا را برای مصرف خانگی نیز ممکن است مورد استفاده قرار داد.

(ظفر)

﴿کشف مواد سوختنی جدید﴾

اخیراً کاشفین شوروی در مشرق جبال اورال موادرسوبی بنام «ساپرایل» پیدا کرده‌اند که مانندذغال‌سنگ بمصرف‌سوخت میرسد. و بطوریکه‌دانشمندان‌شوروی تخمین زده‌اند در نواحی شرقی اورال مقدار یکمیلیاردونیم ساپرایل موجود است و بزودی بهره‌برداری کامل (از مواد مایع و روغنی و غیره) ازین ماده‌بعمل خواهد آمد.

(مردان‌روز)

﴿اسلحهٔ ضد بمب اتمی﴾

این سلاح موسوم به مداد (کاپا) که طول آن سی متر است میباشد و بوسیلهٔ وزارت هواپیمائی آمریکا اختراع و تکمیل شده‌است سلاح مزبور ممکن است هواپیماهائی را که در ارتفاعات زیادپرواز میکنند سرنگون نماید واضح است که هواپیماهای حامل بمب اتمی برای اطمینان و فرار از توپهای‌ضد هوائی درارتفاعات زیاد پرواز میکنند و این اسلحه برای آنها خطرناك خواهد بود.

(راه پیروزی)

گوناگون

خانه های فولادین

بسال ۱۹۳۸ میلادی در نمایشگاه خانه و اثاثیه منزل که در لندن برپا شد خانهٔ عجیبی که از فولاد کروم دار ساخته شده بود و با پیچ و مهره باز و بسته میشد جلب توجه میکرد.

این خانه فولادین وقابل حمل و نقل دارای کلیهٔ وسائل راحتی بوده وعلاوه بر دستگاههای سوخت و روشنائی و گرما دارای وسائلی هم بود که کار کلفت و نوکر را انجام میداد مثلا ماشین و دستگاهی دیده شدکه عمل ظرفشوئی را با ابر و کهنه های تمیز انجام میداد ماشین دیگری بشکل دوچرخه کره وانواع لبنیات را تهیه می نمود ولی چیزیکه مهارت و فکر عالی مخترعین این خانه را نشان میداد ماشینی بود که با فشار دکمه‌ای براه میافتاد و عمل خوراك پزی و تهیهٔ چای و قهوه را میکرد و آخر سر بمحض اینکه سفره را روی میز پهن می نمود بوق میزد و باینطریق آماده بودن نهار یا شام یا صبحانه را اعلام میکرد

(الوند)

اقتباس از مطبوعات انگلستان

نور افکنهای سیاه ـ از معجزات صنعتی آلمان

در لندن نمایشگاه بزرگی دایر شده که انواع اختراعات جنگی آلمان را درمعرض نمایش قرار میدهد و یکی از شگفت انگیز ترین صنایع که از بیش از همه چیز توجه تماشاچیان را بخود جلب میکند نور افکنهای سیاه میباشدکه بیشتر اهمیت آن درسادگی آن میباشد چنانکه یك سرباز آلمانی روی تفنگ خود یك دوربین کوچك یك چشم نصب مینمایدکه بالای آن یك چراغ یا نور افکن کوچك: شبیه بچراغ بیسکلت (دوچرخه پائی) نصب شده و بوسیلهٔ دو مفتول متصل است به یك باطری که در کوله پشتی سرباز جای دارد

جریان نور سیاه از آن باطری با چراغ وارد نور افکن میشود، دیگران این نور سیاه را نمی بینند (حتی خود سرباز آلمانی) ولی همینکه چشم خود را پشت دوربین مخصوص قرار میدهد تا کهان مثل اینکه اعجازی دست داده باشد شب در نظر او میدرخشد

روشن میکرده !

« نور سیاه چیست »

نور سیاه یکی از اشعهٔ (دون احمر) خورشید است که باچشم غیر مسلح دیده نمیشود ولی با دوربین و عینك مخصوص معروف به « الکترونیك » میتوان این شعاع را دید (۱) محتاج بتذکر نیست که این سلاح درموقع جنگ برای دسته‌های دستبرد (که از غافلگیر ساختن خصم استفاده میکنند) چه‌رل مهمی را بازی‌می‌کنند و در هنگام صلح اگر بدست دزدان طرار بیفتد چه هرج و مرجی ایجاد مینماید

برای نوشتن

یکنفر دانشمند روسی ماشین تحریری اختراع نموده است که احتیاجی بزدن انگشت ندارد کافی است که شخص بایستد و سخن بگوید . و آن ماشین امواج صدای اورا گرفته و بصورت نوشته بیرون میدهد « صبا »

نظافت فلانل

اگر ۷۰ گرم آمونیاك محلول و ۵ لیتر آب صابون را با هم مخلوط کرده و فلانل زرد شده خودرا در آن بشوئید پارچهٔ شما سفید و تمیز خواهد شد

رفع بوی پیاز از دهان

اگر بواسطهٔ استعمال پیاز دهن شما بو گرفته است میتوانید با خوردن یك لیوان شیر جوشیده وتازه بوی پیاز را زائل کنید

طریقهٔ شستن لحاف پشمین

چنانچه احتیاج بشستن لحاف پشمی داشته باشید باید بطریق زیر عمل کنید .

پس از تکان دادن و دور ساختن گرد وخاك لحاف را در آب صابون فرو ببرید بعدکافی مالش دهید و بعدا در هوای آزاد بیاویزید تا خشك شود پس از خشك شدن باچوب نرمی آنرا بزنید (البته زدن و مالش دادن نباید زیاد سخت وشدید باشد)

---

(۱) در باره نور سیاه چشم خفاش در همین نشریه در مبحث‌دین و دانش بعدا بحث واز کلام آل عصمت اسراری فاش‌خواهد شد

طریقهٔ حفظ آلات فلزی از زنگ

اگر میخواهید آلات فلزی شما از زنگ زدن مصون و محفوظ بماند کافی است سه اشیاء فلزی خود را با ترکیب زیر چرب کنید ۶ قسمت روغن یك قسمت کیفور یك قسمت گرافیت .

(عرفان)

در امریکا

یك هوا پیمای نودو دو تنی ساخته شده است ـ در بیستم ماه سپتامبر از طرف دارهٔ ساختمان نیروی دریائی آمریکا اولین پرواز آزمایشی یك هوا پیمای بزرگی بعمل مده است این هوا پیمای نودو دوتنی دارای یك سرعت ۴۸۰ کیلو متر در ساعت یباشد و میتواند یکصد و شصت وهشت مسافر حمل نماید .

ارتفاع نقطه فرمان این هوا پیما تقریبا به بلندی یك خانه پنج اشکوبه است .

ظفر

عمیق ترین چاههای دنیا

عمیقترین چاههای دنیا در نواحی اراشر (کالیفرنیا) حفر شده است عمق فعلی چاه ۸۰۰۰ فوت انگلیسی میباشد همینکه عمق چاه مزبور به هفت هزار فوت رسید میزان حرارت به ۲۱۲ درجه فارن هایت بالغ گردید و کلیهٔ باطریهای عکاسی که برای آزمایش عمق چاه وجود داشت ذوب شده این چاه اولین چاهی است که عمق آن بوسیلهٔ الکتریك از ۶۰۰۰ فوت بیشتر گردیده است و حفر آن دو سال تمام ادامه یافت .

کوچکترین کتاب در دنیا

کوچکترین کتاب در دنیا کتاب رباعیات خیام است که در دانشگاه انگلستان لندن موجود میباشد طول و عرض و ارتفاع آن ۱۰ میلیمتر است .

کوچکترین ساعت در دنیا ساعتی است که کارخانه (امگا) در سویس ساخته است بزرگی این ساعت باندازه یك چهارم یعنی یکربع [illegible] معمولی است

پرسش ؟

از قشم آقای ابوالقاسم اعتمادی می پرسند،

« ۱ ــ نام اصلی پدر علی ع چیست ۲ ــ چرا کنیهٔ او ابوطالب است ۳ ــ لیلة القدر کدام و شرح آن چه ؟ »

پاسخ : ۱ ــ نام آن عالیجناب عمران میباشد (علی عمرانی معروف است)
۲ ــ علت آنکه ابوطالبش میخوانند اینکه : ویرا سه فرزند بوده (۱ ــ عقیل ۲ ــ علی ۳ ــ طالب) و عرب در انتساب کنیه‌ئی ولد اصغر را رعایت میکنند. ۳ ــ لیلة القدر معانی زیاد دارد (که عمدهٔ آن بیان میشود)

۱ ــ لیلة القدر : وحدت در کثرت : یعنی فیض وجود است در قوس نزولی ، این لیلة القدر : در مقابل یوم القیمه میباشد که آن نیز کثرت در وحدت و فیض وجود میباشد در قوس صعودی.

بدینجهت است که در کلام الله مجید هر جا سخن از نزول فیض می باشد یعنی کلمهٔ « انزلناه » هست دنبال آن (فی لیله) ذکر شده (انا انزلناه فی لیلة المبارکة تا انزلناه فی لیلة القدر) (زیرا در قوس نزولی چون فیض وجود از وحدت بکثرت می آید و از نور به ظلمت می گراید پس لیله مناسب است)

هر جا هم کلمهٔ « یعرج » هست دنبال آن یوم ذکر شده « ثم یعرج الیه فی یوم ان مقداره کالف سنة مما تعدون ــ تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه » (زیرا در قوس صعودی ــ چون فیض وجودی از کثرت بوحدت می آید و از ظلمت بنور میگراید پس یوم مناسب است)

۲ ــ لیلة القدر : وجود مسعود انسان کامل است (باعتبار فنای وصفی و استتار در مقام احدیت) به همین جهت است که مقام عصمت کبری را نیز (که مظهر اتم آن : حضرت صدیقه ع میباشد) لیلة القدر گویند چنانکه کریمه « فیها یفرق کل امر حکیم » به « کل امام حکیم » تفسیر شده

۳ ــ لیلة القدر زمانی : و آن لیلة معراج انسان کامل و شب وصال جان بـه جانان میباشد (که به موت ارادی یا به موت طبیعی حاصل میشود) این لیلة القدر

نسبت به انبیا و اولیا (باعتبار اوقات فتنا) فرق میکند (علت اختلاف روایات در این باب نیز همین است) لکن لیلة القدر مذهب اهل ایمان (امامیة اثنی عشریه) که محل کلام است.

شب وصال حضرت شاه ولایت میباشد با جان جهان و جانان جان: (که عبارت است از لیلة ارتحال نفس نفیس او به پیشگاه کبریای مالك الملکی) یعنی شب بیست و یکم ماه مبارك رمضان این معنی را نگارنده در سنهٔ هزار و سیصد و پنجاه و پنج قمری (۱۵ شمسی) در همین شب در حرم مطهر در بالا سر مبارك دریافته در همان مشهد هم بنظم در آورده‌ام که پس از حذف مقدمه این میشود:

(لیلة القدر)

لیلة القدر آنکه: آن اعلی مثل — میشود ملحق بحق عزّ و جل
آید از امر خدا سوی سمك — بدرقهٔ وی روح و افواج ملك
تا نماید حق برویش فتح باب — وا گذارد باب فیض بیحساب
میپراشد هر طرف ارزاق خلق — تا طلوع فجر از خلاق خلق
خازن خود را چو مهمانی کند — گنج رحمت بر وی ارزانی کند
دید چون نبود یکی همتای اوی — هر چه دارد، ریزد اندر پای او
ای من، از شوق قدو بالای او — او فتاده سایه ئی در پای او
وی تو، آن بیسایه، خورشید ازل — محو نزدت غیر حق لم یزل
قهرمان ملت ودین: (وجه‌هو) — «قهرمانی» را بدینسان داده رو

(موسس کنگره دین ـ حسن قهرمانی)

جواب فلسفی و دینی را آقای قهرمانی نوشته اند. و اما پاسخ ادبی اینکه: (هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی)

اخگر

فهرست مندرجات جلد «۱۲»

فهرست مندرجات جلد [illegible]

چاپخانه پاکیتچی

تلفن ۳۶۱۳

[illegible] تمام وجه اشتراک [illegible] ریال [illegible]
[illegible] اداره تحویل [illegible] آنرا دریافت فرماید

تمنا از نمایندگان محترم ولایات

۱- درصورت تغییر محل قبلاً ما را مطلع فرمایند
۲- تا شماره ۸ مجلدات مشترکین را تحویل و رسید دریافت و ارسال فرمایند
۳- از شماره ۹ فقط بمشترکینی تحویل شود که تمام وجه اشتراک را پرداخته باشند
۴- کسانیکه مایل به توزیع مجلدات نبودند خوب بود قبلاً ما را مستحضر دارند نه اینکه مثل چند [illegible] تعطیل جایز نیست پس از ارسال عودت دهند. وعلاوه بر خسارت هزینه پست موجب [illegible] مجلدات ارسالی از طرفی و باعث نرسیدن مجلدات بمشترکین از طرف دیگر شوند.
۵- پس از وضع صدی ده حساب ارسال را تسویه فرمایند
۶- هرگاه از مجلدات مشترکین شماره‌ئی نرسیده پس از بررسی اطلاع دهند

جایزه

[illegible] در آخر هر سال بحکم قرعه بطریق زیر بین مشترکینی که تمام وجه اشتراک را پرداخته باشند جایزه تقسیم مینماید.

برای هر هزار مشترک

۱- یک جایزه هزار ریال
[illegible] یک جایزه هشتصد ریال
[illegible] جایزه ششصد ریال
[illegible] جایزه پانصد ریال
[illegible] جایزه چهارصد و پنجاه ریال
[illegible] جایزه چهارصد ریال
[illegible] سیصد و پنجاه ریال
[illegible] ریال
[illegible] ریال
[illegible] ریال
[illegible] مشترک [illegible] هزار [illegible]

راجع به کلام الله مجید

مطابق نمونه ئی که در نشریه ملاحظه فرمودهاید قصد داشتیم کلام‌اله مجید را با ترجمه ، یک‌مرتبه‌طبع کنیم چون طبق‌حساب دقیق دو هزارجلد از اینقرآن که بیش از هشتصد صفحه میباشد ۸۰۰۰۰۰ ریال خرج دارد در صدد بر آمدیم که قبض هزار جلد قبل ازانتشار بمبلغ‌هر جلد ۳۵۰ ریال بفروشیم که مقدمات کار فراهم شود وبس از چاپ هم جلدی ۴۵۰ ریال هدیه کنیم که بالنتیجه بدون در نظر داشتن‌سود مادی به امر خیری موفق‌شده باشیم.

متأسفانه چون‌تا بحال بیش از ۲۰ قبض‌قبل ازانتشارخریداری‌نشده و با این مبلغ هیچ کاری نمیتوان انجام داد ، در صددبودیم وجوه رسیده از این بابت را کــه در بانك امانت است بصاحبانش رد کنیم ولی‌ما به اصرار بعضی از دوستان مدت‌را تا مرداد ماه ۱۳۲۶ امتداد دادیم که اگر عده بهزار نفر رسید طبع کنیم و گرنه وجوه رسیده را مسترد داریم .

اگــر قبض قبل از انتشار خریداری فرموده اید و تا مرداد تأمل میفرمائید فبها و الا وجه حاضر است برات فرمائید و دریافت نمائید .

خیلی مایه تاثر است اگر در یك کشور اسلامی هزار نفر خریدار قرآن مجید انهم به این زیبائی‌خط وحسن ترجمه پیدا نشود .

اگر قبض قبل از انتشار خریداری نفرموده‌اید تامرداد ماه ۲٦ مجال دارید و اگرتا آنوقت‌وجه نفرستاده باشید فرصت خوبی را برای دارا بودن‌قرآن‌نفیسی که وجودش در هر خانه لازم است و بهترین هدیه ایست که میتوانید بدوستان خود اهدا کنید از دست داده‌اید.

وبالله‌التوفیق وعلیه‌التکلان هیئت تحریریهٔ اخگر

مؤلفین

کسانیکه کتاب‌تازه‌ئی چاپ‌میکنند با ارسال یك نسخهٔ آن به ادارهٔ نشریه اخگر مطمئن باشند کتاب خود را بدنیا معرفی کرده‌اند .

از نویسندگان ارجمند

تقاضا میشود هر گونه مطلب علمی ، اکتشافی ، ادبی ، فکاهی ، سودمند را که شایسته درج میدانند بر روی یك طرف کاغذ خوانا و با امضای واضح نوشته با دو ریال تمبر پست ارسال دارند هر ماه بانتخاب هیئت تحریریه به سه نفر از بهترین نویسندگان بقرار زیر جایزه داده خواهد شد .

نفر اول ۵۰۰ دوم [illegible] ۲ ریال.

اخگر